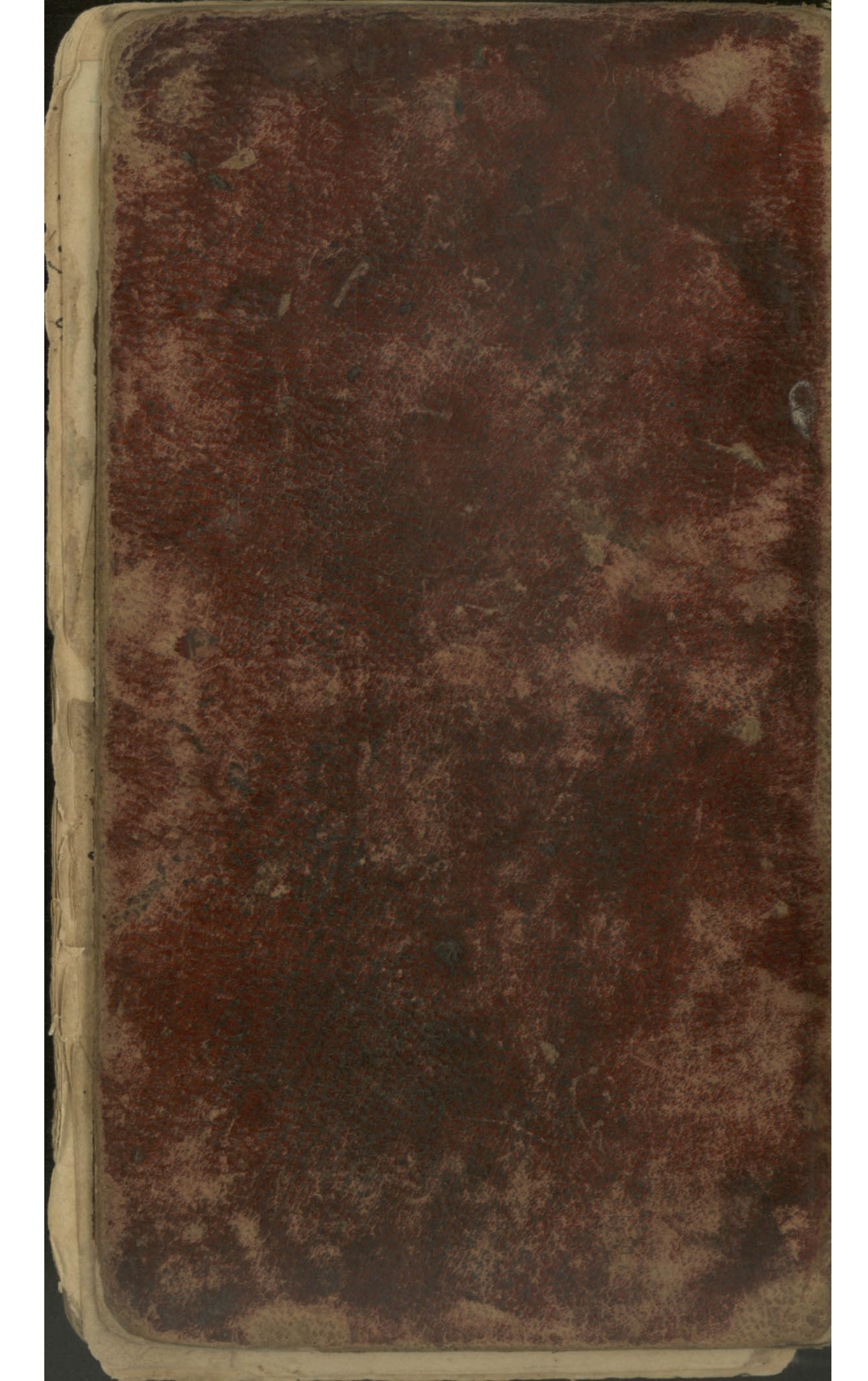
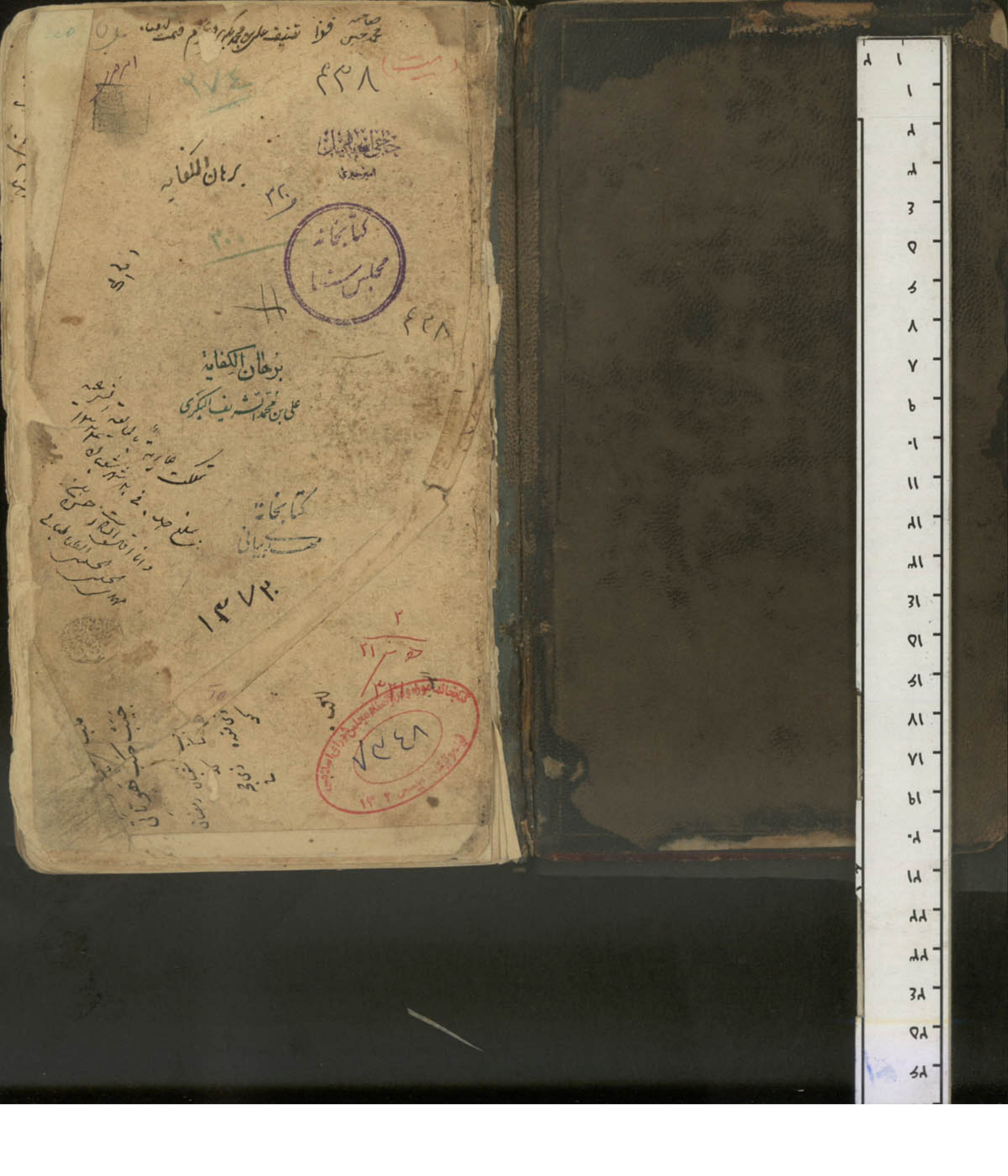
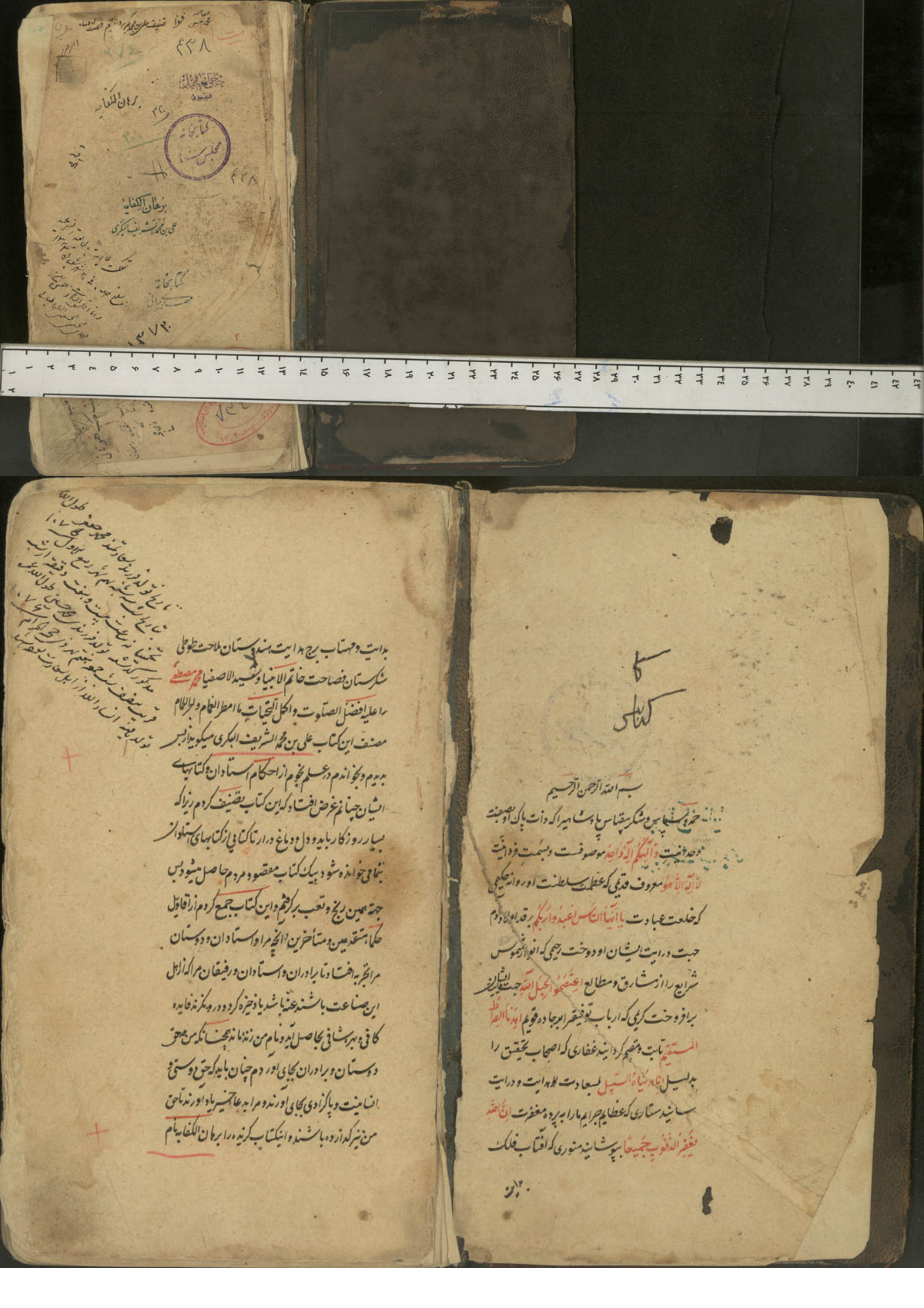



برهان الكفاية
علي بن محمد الشريف البكري
كتابخانه مجلس شورا



برهان الکفایه

علی بن محمد الشریف البکری

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی قیاس و شکر بی قیاس پادشاهیرا که ذات پاک او بصفت
وحدانیت وَاِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ موصوفست و بسمت فردانیت
لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ معروف قدیمی که عظمت سلطنت او روانه حکیمی
که خلعت عبادت یَا اَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ بر قد اولاد آدم
جهت درایت ایشان او دوخت رحیمی که انوار شموس
شرایع را از مشارق و مطالع اِعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جهت ایشان
برافروخت کریمی که ارباب توفیق را بر جاده قویم اِهْدِنَا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِیمَ ثابت و مقیم گردانید غفاری که اصحاب تحقیق را
بدلیل اِنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیلَ بسعادت هدایت و درایت
رسانید ستاری که عظایم جرایم مارا به پرده مغفرت اِنَّ اللّٰهَ
یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعًا بپوشانید منوری که آفتاب فلک

هدایت و مهتاب برج هدایت هندوستان ملاحت طوطی
شکرستان فصاحت خاتم الانبیا و سید الاصفیا محمد مصطفی
را علیه افضل الصلوت و اکمل التحیات ما امطر الغمام و لمع الظلام
مصنف این کتاب علی بن محمد الشریف البکری میگوید از بس
بدیدم و بخواندم در علم نجوم از احکام استادان و کتابهای
ایشان چنانم غرض افتاد که این کتاب تصنیف کردم زیرا که
بسیار روزگار باید و دل و دماغ در ار تا کتابی از کتابهای استادان
بتمامی خوانده شود بیک کتاب مقصود مردم حاصل میشود بس
جهة همین رنج و تعب بر گرفتم و این کتاب جمع کردم از اقاویل
حکما متقدمین و متاخرین آنچه مرا و استادان و دوستان
مرا بتجربه افتاد تا برادران و استادان و رفیقان مرا که از اهل
این صناعت باشند غنیمت باشد یا ذخیره کردد در وقت فایده
کافی و بهره شافی بحاصل آید و نام من زنده ماند همچنانکه من حق
دوستان و برادران بجای آوردم چنان باید که حق دوستی و
انسانیت و پاکزادی بجای آورند و مرا بدعا خیر یاد آورند تا حق
من بسر کرده باشند و اینکتاب کرده را برهان الکفایه نام

کردم از جهة آنکه برهان علم نجوم است اندروی پیدا است از بیرون آوردن
ضمایر و بدید کردن خبر و دانستن چیزهای طرفه چنان در کفایت
باشد که بکتاب دیگر بازگشتن حاجت نیاید و هر مسئله را که ازین
کتاب جمع کرده شود بسیار مسئلها، دیگر ازو شاخ زند و معلوم
کرده شود و هرچند علم احکام نجومی را حد و نهایت نیست
این اصل که من نهادم بسیار سخن را کفایت باشد انشاالله تعالی
معرفت علم احکام را چند چیز باید تا حکم درست آید اول انتهاآت
است عالم و طالع سال عالم و طالع اجتماع یا استقبال که پیش از
مسئله یا پیش از مولود باشد خاصه طالع آن شهر که اندروی حکم میکنی
تا برجه طالع بوده است پس [illegible] یام و مان آن شهر و انجای بکدام
کوکب و بکدام برج دلالت میکند و در بن طالع وقت صاحب برج طالع
شهر در کدام جایگاه است آنچه دلالت میکند باید دانستن و معرفت
سیر کواکب بتحقیق بدرجات و دلایل بطول و عرض و بصعود و هبوط
و ناقص و زاید و سریع السیر و بطی السیر و تشریق و تغریب و ظهور و خفا
و مواضع دلایل و سهام و قبول و غیر قبول و حالات کواکب و طبایع
بروج و مزاجشان بفلک اوج و فلک تدویر همه بنیک باید دانستن

ضبعا را

آن شهر و

بحقی

تحقیق تا حکم درست آید دیگر بغور است تمام در مسایل نیک
نگاه کنی تا بکدام کوکب و بکدام برج دلیل میکند از وی دلیل کبرو
بسیار باشد که فرو است سایل درست تر از آن آید که طالع زمان
و صاحب او و مسئلهای فایده مند با شرح و با اختیارات را
بیاوردم چنانکه خود معلوم شود و انگاه نام کردم این کتاب را گزیده
برهان الکفایه از جهة انکه برهان علم نجوم اندروی پیدا است از
بیرون آوردن ضمایر و بدید کردن خبر و دانستن چیزهای طرفه و کفایه
باشد مر دوستان و برادران را تا بکتابی دیگر بازگشتن حاجت
نیاید و دیگر مسئله را که ازین کتاب درس کرده شود بسیار مسئلها،
دیگر سر زند و معلوم شود زیرا که علم احکام نجوم را حد و نهایت
پیدا نیست لیکن این اصل که من نهادم بسیار سخن را الکفایه
باشد انشاالله تعالی معرفت نگرستن اندر مسئله که درست آید
اما انکه اهل این صناعت اختلاف کرده اند اندر نگرستن وقت
مسئله یعنی طالع گرفتن والیس مصری گوید که وقت نگرستن
اندر مسئله انگاه باشد که سایل بنزد منجم رسد اگر قیاس کرد یا
نکرد و هرمس حکیم گوید که وقت مسئله انگاه باشد که سایل باتفاق

قیاس به نزد منجم رسد و اهل بابل گویند که وقت سئوال باندازه
قصد باشد که ازان خبر برسد و اهل هند و فارس گویند که اختلاف
مسئله باندازه اختلاف سئوال سایل باشد بهر وقتی که باشد سئوال
نکند سایل الا بتاثیر فلک و ما نیز همچنین یافتیم ولیکن قول اهل مصر
صواب تر و الله اعلم موقوف بقا، دلالت مسئله که چند گاه
باشد اما خداوندان این صناعت اختلاف کردند اندر بقا و دلالت
مسئله بطلمیوس گوید که بقاء مسئله آنگاه باشد که آفتاب یک دور
بگردد چون مسئله روزی بود و چون شبی بود مدت یک دور قمر بود
در فلک والیس مصری گوید که بقاء مسئله آنگاه بود که یک دور
بگردد دلیل مسئله یعنی مسئول طالع که اندر وی ضمیر و حکم گفته
شود و اهل فارس و هندوان گویند بقاء مسئله تا آنگاه بود که
بمسئله دیگر بگردد یعنی که ضمیر دیگر شود و هم متقدمان گویند بقاء
مسئله تا آنگاه باشد که دلیل همه بر چهار فلک را بگذراند و اتصال
و انصراف همه تمام و قولی که ما بران اعتماد کردیم و بوی کار کنیم آنست
که بقاء مسئله تا آنگاه باشد که حاجت سایل روا شود و بتمام شدن
یا بنومیدی مثال چنانکه مسئله از ترویج باشد با برآمدن کار

یا ویران

یا ویران شدن او و چون سئوال از حال مقیم باشد یعنی اندهان کار
مقیم بود تا آنگاه بقا باشد آن مسئله را که آن ویران شود موقوف خطا
که اندر مسئله افتد از چند روی باشد بدانکه خطا اندر مسئله از
چهار روی افتد اول از آلت قیاس کردن ساعت بود که آلت
کژ بود یا خطا یعنی سطرلاب و مانند وی دوم از پرسنده که نیت
راست و درست نتواند کرد و آنچه در دل وی باشد بزبان عبارت
نتواند کردن یا سوال از بهر تعنت و امتحان باشد و سیم آنکه سئوال
بوقت روز باشد یعنی بوقت زوال و نداند که آفتاب زوال
گشت یا نی که هر چند اندک دقیقه بود از ارتفاع و ظل اندرین وقت
بسیار خطا افتد اندر ساعات و طالع از نصیب ساعت و که و چهارم
و چهارم وقت سعدان و نحسان برابر باشند بشهادت و دلالت
فرق نتوان کردن و میان نتواند شناختن آنگاه خطا افتد و هر
مسئله که ازین چهار علت بیرون باشد صواب آید موقوف آنکه ضمیر چگونه
باید کرد بدانکه در بیشترین کارها ضمیر را آن باشد که خداوند مسئله
ضمیر کند به بیست و هشت روز و شب یک دور قمر زیرا که قمر یک دور
دهر برگشته باشد و از همه فلک و کواکب نور برگرفته باشد و

تر همت سایل بر رسید باشند و آنچه کمترین باشد هفت شبانه روز است
تا تمامی پادشاهی هفت کواکب اندر ایام سپری شده باشد
و آنچه کم ازین سه شبانه روز است که قمر اندران برج که باشد
اتصال و افتراق افتاده باشد یا بکواکب یا بسهام کلی و آنچه
ازین کمتر است یکشبانه روز است تمامی یکدور فلک بیست
و چهار ساعت که طلوع با غروب دوازده برج باشد که تا نیز غلطی
اندر ضمیر سایل درست باشد و هر چه کمتر ازین باشد واجب بکند
نگرستن در ضمیر سایل که خطا افتد و حکم راست نیاید مگر که کاری
باشد افتاده و سخت تایل و با غمی بزرگ و با طمعی بزرگ که همه حواس
سایل بدان مشغول بود و آنکه بیاید و سؤال کند از آمدن و سؤال وی
نباشد الا بتاثیر فلک چون در طالع او بنگری و حکم کنی صواب آید
و حذر کن از کسی که بیاید و سؤال کند بتعنت یا بامتحان یا بهوا
که صواب نیاید و هیچ طالعی یکسان بنگری که درست نیاید مثل آنکه
ضمیر ترویج کرده باشد و تو حکم کنی و باز گوید از سفر هر چه حکم کنی که
وی ضمیر نکرده باشد حکم سفر کنی خطا کنی مگر ضمیر از کل احوال خویش
کرده باشد آنکه هر چه حکم کنی صواب آید زیرا که فلک بر همت

گوید که سؤال سائل اول از طالع
گوید و سائل دوم از [illegible] گوید
و صاحب سؤال سیم از بیت سیم
گوید و بروایت صاحب [illegible]
د کفایت التعلیم سؤال سائل اول
از طالع جواب گوید و دوم
از عاشر و سیم از هفتم
و جواب سائل چهارم را از رابع
کنند و چون منجم پرسد ارتفاع
ستاره بگیرد که [illegible] صاحب
حد و صورت بگیرد و درجات
بروج نیز [illegible] باید و [illegible]
کنند که جواب سائل اول از طالع
و دوم از عاشر و سیم از یازدهم
و چهارم از [illegible]
پنجم و پنجم از سابع و ششم
از سیم و هفتم از چهارم و حاجت سائل ششم از بیت نهم
و چهار خانه که طالع نظر ندارند و از طالع ساقط اندر آنها حکم نتوان کرد

مقدار

مقدار سایل بر آید آنچه در همت بود و آن بیرون آید از ضمیر و بهترین
ضمیر آن باشد که مردم ضمیر کنند بر آنچه همت وی باشد و هم خاطر
خویش بر آن جمع منجم که باشد راست کند و چون طالع نهی چنان باید
که بتسویه راست کنی و دلیل طالع بیرون آوری و بعد از آن
بسایل نیک بنگری که تا از کدام ستاره بهره دارد و بکدام برج منسوبست
آن ستاره را نیز بدلالت یا مستولی طالع یار کن و احکام درست
آید ان شاء الله تعالی **استخراجات بروایة [illegible]** دلیل طالع و دلیل مسئول
عنه طالع بنه داو تا درست کن اگر خداوند طالع در طالع بود یا طالع
ناظر بود وی دلیلست اگر وی نبود صاحب شرف طالع بنگر
و اگر وی نیز دلیل نباشد با رباب مثلثات طالع بنگر اندر دوازده خانه
و اگر وی نیز نباشد صاحب حد طالع اگر وی نیز نباشد حکم بر
کوهر برج کن و بر کوهر کوکب که دلیل سایل بود و اگر دلیلها که گفتیم
ساقط باشد نگاه کن که قمر از که بازگشته است و بکه متصل است
آن کوکب که قمر از وی منصرف است دلیل سایل بود و آنکه قمر بوی متصل است
دلیل مسئول عنه است و خداوند هفتم و آن کوکب که در هفتم بود دلیل
مسئول عنه باشد و خداوند برج قمر دلیل مسئول عنه گفته‌اند و اگر

قمر اندر شرف باشد صاحب مثلثه خانه قمر دلیل مسئول عنه است و اگر
خبر دلیل بکند صاحب ساعت را دلیل سایل کن و صاحب برج
خداوند ساعت را دلیل مسئول عنه کن اینست دلیل سایل و مسئول
عنه که یاد کردیم دلیل حاجت و اما دلیل حاجت هر کوکبی که در خانه حاجت
باشد یا صاحب شرف یا صاحب مثلثه یا صاحب حد و وجه خانه حاجت
هر کرا شهادت بیشتر و غالبتر باشد و قمر و سهم حاجت و صاحب ساعة
و حاجت و کوکب دلیل بطبع حاجت مثلا چون شمس دلیل سلطان و
مشتری دلیل مال اینهمه دلیل حاجت شده و اگر این دلایل که گفتیم اگر یکیرا
شهادت بود و یا بیشتر اعتماد بدان دلیل کن و دیگران بجا بمانی خاص
دلیل عاقبت خانه چهارم از طالع و صاحبش دلیل عاقبت کارها است
و آنکوکب که قمر بوی متصلست دلیل عاقبتست دلیل ابتدای کار
طالع و صاحبش دلیل آغاز کار است و قمر دلیل ابتدا و کار است
و دلیل طالع هم دلیل ابتدا کار است و سهم السعادة دلیل ابتدا
کار است و خداوند ساعة چون بطالع ناظر بود دلیل ابتدا کار است
دلیل مسئول عنه اگر در برج قمر ان بود و بطالع شهادت دارد یا
نظر بود بشان هر کدام کوکب را که قمر باشد دلیل سایل بود و آنکه با نظر

و خداوند خانه قمر دلیل عاقبت کارها است

وی دلیل مسئول عنه باشد و دلیل دیگر که در مقابله و تربیع و تثلیث
و تسدیس هر کدام کوکب ازین کواکب شرقی بود دلیل سایلست
و هر کدام مغربی بود دلیل مسئول عنه است و همچنین شمالی دلیل سایل
و جنوبی دلیل مسئول عنه بود و شمس دلیل سایل است و خداوند شمس
دلیل مسئول عنه است ساعة اگر طاق آید دلیل سایل است
و اگر جفت آید دلیل مسئول عنه است یعنی ساعة دیگر که مران طاق را
جفت کند دیگر بنگر که ماه از پس بازگشتن از آفتاب از حد کدام
کوکب بوده است و باز اندر طالع مسئله اندر حد کدام کوکبست
حد نخستین دلیل مسئول عنه است و حد دوم دلیل سایلست
اینست تمامی اندر یافتن دلیل سایل و مسئول فهم کن معرفت
مقادیر شهادات اما بدانکه دانستن قبول و غیر قبول بباید بردو
دلیل سایل و دلیل مسئول عنه تا خود میان ایشان این دو دلیل
را شهادت چگونه است تا بدانی که حاجت تمام شود یا نه و اگر
نشود بچه مقدار اما بدانکه قبول یک شهادتست و قبولش دو شهادتست
و اینحال بیشتر قمر را باشد زیرا که آفتاب مر قمر را قبول کند از همه
برجها و چون در اسد باشد با آفتاب متصل گردد ایجاد قبول

دی ه

دلیل و

بود قبول طبیعت و قبول خانه و اگر در حمل باشد با آفتاب اتصال
کند و با زبرج متصل شود یا نه اینجا سه شهادت بود مر قبول را
یک شهادت و اگر با اینهمه آفتاب در اسد باشد نیمه شهادت
دیگر بیفزاید بر آنچه شهادت ایشان و اگر شمس اندر خانه خویش نبود و
مقبول باشد چهار شهادت بود و اتصال قمر بکوکبی که در خانه
خویش باشد و اندر وتد نبود نیمه شهادتست و چون قبول کند
یک و نیم شهادتست و با اینهمه اگر قمر را قبول بکند و آن کوکب
اندر خانه خویش بود دیگر یک شهادت بود و اگر آن سعد که اندر وی بود
اندر خانه قمر بود یا اندر شرف یک شهادت بود و اگر زایل از وتد
آن سعد نیمه شهادت باشد و اتصال قمر از وتد صاحب وتد
یک شهادتست و اتصال قمر بصاحب حاجت نیم شهادت
بود و اتصال قمر بکوکبی که اندر خانه حاجت بود نیم شهادتست
بود و ماه اندر طالع باد در وتد نیمه شهادتست و اندر خانه حاجت
نیم شهادتست و بهتر آن بود که سعد بود و نیکو جایگاه
قبول صاحب طالع قبول صاحب طالع یک شهادتست قبول
صاحب حاجت نیم شهادتست اتصال صاحب طالع

و بودن ماه
صاحب خانه ... اندر وتد بود ...
بود اتصال ... بکوکب ...
نظارت مر

با صاحب

با صاحب حاجت بیکدیگر یک شهادتست و اگر از یکدیگر مقبول باشند
دو شهادتست و اگر اندر خانهای یکدیگر بود سه شهادت بود
نقل النور نیم شهادت باشد پس قمر را جمع النور نیم شهادت
بود خاصه زحل را اتصال صاحب طالع بکوکبی سعد از وتد که بپذیرد
نیم شهادت بود و اگر آن سعد اندر خانه خویش باشد یک شهادت
بود اتصال سعدی از وتد بصاحب طالع بغیر قبول نیم شهادتست
و چون قبول بود یک و نیم شهادت بود اتصال صاحب طالع بکوکبی
که اندر وتد بود و اندر خانه صاحب طالع یک شهادت بود و اگر آن
کوکب که اندر وتد نبود نیم شهادت بود اتصال صاحب طالع
بسعدی اندر خانه صاحب نیم شهادت بود و چون میان ایشان
قبول بود یک شهادت بود اتصال سعدی از خانه حاجت بصاحب
طالع نیم شهادت بود اتصال صاحب طالع بسعدی که وی اندر
خانه صاحب طالع بود یا شرف او نیم شهادتست اتصال صاحب
حاجت بکوکب سعد اندر طالع یک شهادتست اتصال سعدی
بصاحب طالع اندر خانه حاجت بود نیم شهادت بود و صاحب
خانه خداوند طالع اندر وتد بود نیم شهادت بود و اندر طالع آ

اگر صاحب حاجت اندر تحت الشعاع بود دلیل کند بر قضای حاجت
زیرا که این شهادت قسمت بزرگ چون خداوند خانه اش اورا بوی نظر
نبود و قوی‌تر آنگاه بود که صاحب طالع بخانه خویش نظر کند اما مرتبت
مقادیر شهادات که یاد کردیم نیک فهم کن بر در آوردن دلیل طالع
یعنی مستولی اما بدانکه دلیل الکوکب باشد که وی مستولی باشد اندر
فلک بوقت مسئله یا در ابتدای کاری و دانستن و براو وجوه
بسیار است اولی از طالع نگرند و از برج سیزین و سهم السعادة
و از خداوند شش و خداوند ساعت و از جزو اجتماع و امتلاء که
پیش از مسئله بوده و از صاحب فردار عالم و از انتهاآت عالم و
از مستولی طالع سال عالم و از مستولی صاحب اجتماع یا امتلاء از
مستولی صاحب ارباع و فصل از این دلایل که گفتیم هر کدام اندر
طالع زمانی تولیت باشد بیشتر یا کمتر از شهادات یا دلیل دیگر و ورا
شهادت بود اندر طالع وی دلیل باشد بنگر بصاحب برج و بصاحب
شرف و بصاحب حد و بصاحب مثلثه و بصاحب وجه و بصاحب
سعادت هر کدام از این دلیلها که گفتیم اندر طالع مراجعه بود یا
شهادت دارد دلیل باشد مثلا طالع سنبله آید عطارد اندر

وی

اجتماع و

وی بود و دلیل باشد اگر طالع حد عطارد آید شهادت غالبتر آید و دلیل
بود بر اسپه اریت اما اندر برج طالع برج و بزین خداوند برج را پنج
بهره دلالت و خداوند شرف را چهار بهره و دلالت خداوند حد را
سه بهره و خداوند مثلثه را دو بهره دلالت و خداوند وجه را یک بهره
و خداوند ساعت را یک بهره و اما اندر برج سهم السعادة و برج اجتماع یا امتلا
و خداوند برج را پنج دلالت و خداوند شرف دو و خداوند حد را
یکی خداوند مثلثه و صاحب وجه را الشعاع بگذارند و اگر خداوند
را نیز هم اندر طالع حد بود یا خداوند ساعت بود شهادت غالبتر
بود وی دلیل است و همچنین است هر چند شمار شهادت غالبتر
شهادت قوی‌تر و اگر خداوند طالع در وتد خاصه اندر وسط السماء
از خطهای مروی برانجه خداوند طالع دیگر نبود وی دلیل باشد دیگر که ملک
نباید مگر کوکبی باشد دیگر قوی را ولایت شرف بود یا حد یا مثلثه
و نیز اندر وتد بود آنگه روا بود که شارک خداوند طالع بود بدلالت
و اگر خداوند طالع در نیمه اول بود اندر برج و اما اگر اندر نیمه آخر برج بود
سو اگر صاحب حد یا صاحب مثلثه یا صاحب وجه یا صاحب سعادة
اندر دهم بود بس دلالت باشد دلیل خداوند خط بود اما وقتی که

از دلالت بقیت خداوند طالع با خداوند شرف چون دلالت
خداوند حد را بود اندر وتد بود دلیل بود و خداوند مثلثه نیز همچنین
واما خداوند وجه ضعیفست تا انگاه که صاحب وجه باشد
و با اینهمه نیز اگر صاحب برج افتاب بود بمثلثه روزی و یا خداوند
برج قمر بود بمثلثه شبی یا خداوند سهم السعادة بود یا خداوند ساعت
انکه دلالت وی قوی کردد و چون اندر وتد بود یا بجایگاه نیک
وی دلیل باشد و اگر خداوند برج قمر هم خداوند ساعت باشد
وی دلیل است و روکه دو دلیل هر دو بحظ و قوت برابر باشند انگاه
بنگر که قمر با ایشان یکی بنگرد یا قمر اندر طالع بخانه خویش بود یا
صاحب حد ان نیز بود که نوبت ورا هست یا صاحب سهم السعادة
بود انگاه قوت ورا باشد و قوی تر انگاه بود که قمر از طالع بوی
متصل باشد و این دلیلها که گفتیم نیک تفحص کن تا بر تو معلوم
شود و چون این بابرا نیک تامل کنی دلیل شناس بر تو آسان شود
ان شاء الله تعالی **وجه دیگر** وجه دیگر اما طلب کردنی دلیل اندر طالع مثلثه
و بجایگاه دیگر سه اما انکه اندر طالع است اول صاحب طالع دوم
صاحب شرف سیم صاحب حد چهارم صاحب مثلثه پنجم وجه ششم

صاحب

صاحب نهم که دوازدهم گویند هشتم صاحب حظ که ویرا اثنی عشریه
گویند و هشتم کوکبی که درجه طالع بود متصل کرده و نهم انکه در طالع است
واما انکه در خانهای دیگر است اول سهم السعادة است یا خداوندش
دوم خداوند ساعت سیم خداوند افتاب بروز و خداوند خانه ماه
بشب از اینها که یاد کردیم هر کدام را که شهادت بیشتر باشد وی دلیلست
اگر خداوند طالع هم خداوند خانه نیرین بود یا خداوند خانه سهم السعادة
وی دلیلست و اگر این نبود بنگر مصاحب طالع و قمر هر کدام
را از ایشان اندر وتد بود وی دلیلست و اگر هر دو اندر وتد بود
هر کدام بجایگاه قوی تر بود وی دلیلست و اگر هر دو ساقط باشند از
وتد اگر کوکبی نور یکدیگر با طالع رد کند وی دلیلست و اگر این نبود
هر کدام مصاحب برج خویش ناظر بود و اگر این نیز نبود هر کدام کوکب
که نور ایشان یکدیگر از خویشتن جمع کند کوکب جامع دلیل بود **قول
هرمس حکیم** و هرمس حکیم گوید که اگر کوکبی را شهادت بسیار بود
که دلالت هر کوکبی را بود که صاحب فرداریا مستولی اشهابات
یا قرانات بود یا صاحب سال وارباع یا اجتماع یا امتلا اگر
یکی از این دلیلها که گفتیم دلالت بود اندر طالع دلیل او باشد

واگر اینکه صاحب طالع گفتیم صاحب نوبت را بود
وی نسبت

همیشه بهر ساعتی بنگر بصاحب سهم
دلیل صاحب خطوط ...

بدرست نه آنکه وی را شهادت بیشتر بود از صاحب خطوط برج وی
بهر ساعتی اندر حاجتی و شهادت جوی از جایگاه او از طالع و برج
حکم کن چون بدین دلالت دلیل بجوی خطا نیفتد و همیشه بجوی
دلیل را از خداوندان عشریات هر کس میکشی بر دلالت قویست
خاصه بطالع ناظر باشد یا صاحب نیرتین باشد که وی دلیل باشد
واگر خداوند طالع در طالع بود بدرجه طالع وی حق تر از همه دلایل
که دلیل از بسیاری شهادت و یاری که آن باشد از خداوند خانه
و خداوند شرف و خداوند حد و خداوند مثلثه و خداوند ساعة
و خداوندان نیرتین و اگر دلیل اندر خانه خویش یا اندر شرف یا اندر حد
و مثلثه خویش بود وی سزاوارتر بود بدلالت اما بدان که روز
ولایت شمس و برج او و طالع و خطوط این دو برج قوی تر و شاهد
تر و اندر شب برج قمر و سهم السعادة و خداوندان حد و وجوه
و برج غالب تر و شاهد تر ایشان اول تر باشند بدلالت و غافل مباش
از مستولی سال که پادشاهی وی و دلالت و ولایت او قوی تر و غالب تر
بر همه دلیلها و همچنین صاحب ارباع اگر دلیل از بعضی دلایل عالم
باشد و بموضع خویش نظر کند که اندر وی دلالت بود یا اندر وی

بود یا نظر کند بوی خداوندان برج یا خداوندان حد حکم کن بر بزرگی
حال آن حاجت دلیل کند بر نیکی و بدی و نگاه دار جایگاه نحسها و جهبا
بوقت تحویل عالم که آنجایگاه دلالت شر باشد اندر سنبلها و
حاجتها اگر این دلیل طالع آنجا بود و همچنین مواضع سعدان اندر
تحویلها دلالت سعادت بود و چون دلیل آنجا آید یا آنجا باشد
و نگاه کن بخداوند دلیل که کدام جایگاه است از طالع وی حال
اندر ذات خویش و طبع برج خویش حکم کن بر دلالت خیر و شر
آنچه واجب کند چون دلیل دانستی بنگر که کجاست و بکه متصل
میشود و از که منصرف شود و ضمیر سایل از آنجا باشد والله اعلم

بیرون آوردن ضمیر بچند وجه از قول حکماء قدیم

اما اندر
یافتن ضمیر حیله است که بصورت و سیرت و بعبرت سایل
بنگر نگاه کن که بکدام کوکب و بکدام برج مانندتر است حکم سایل
بران کوکب و بران برج کن و با دلیل یار کن از اتصال و انصراف
و این دلیل که یاد کردم اندر همین خطا نیفتد و هیچ گونه غافل
مباش از کوکبی که اندر طالع بود و از درجه طالع ساقط بود
که ضمیر سایل از وی بود اما ضمیر آن بهتر است که سهم ضمیر بدانی

که اندر کدام برجست و خداوندان برج خداوند ساعت را چه باشد
اگر هبوط بود از غم و بیماری و حبس ماشد آن برسد و اگر وبال بود
از زیانی و غمی برسد و اگر شرف بود شادی بود و جاه و میراث و اگر
اوج بود طمع دارد بامیدی بزرگ و امّا بقول والیس مصری بنگر که
سهم السعادة بکجا افتاده است ضمیر از آنجا بود و اگر ضمیر نه جز آن
بود انگاه ضمیر از حد سهم السعادة یا از صاحب برج سهم السعادة
و امّا بقول دیگران از درجهٔ طالع یا از درجات کواکب یا از اثنی عشریه
یا از بهتر ضمیر بیرون آید و اگر صاحب طالع یا صاحب ساعة
قمر باشد و مسئله پس استقبال بود هرچه ماه را پیش از استقبال
باشد ضمیر همه آنجا باشد که همی اندیشد باندازه اتّصال و دیگر
دلیل ضمیر است که نگاه کنی بنظر دو کوکب که بیکدیگر ناظر باشند
اندر میان این دو کوکب چه کوکب باشد ضمیر از آن کوکب است
و از خانه وی وجه دیگر ضمیر را دلیل از سهم نظر هشت ضمیر است
تجربه کرده و بسیار آزموده که هیچگونه خلاف نیاید بنگر که صاحب
ساعة و درجهٔ طالع برافزای و جمع کن و سی کمان از طالع بکن
هرکجا افتد سهم ضمیر از آنجا بود و ضمیر از برج و صاحب بود

بستر طالع م

اتّصال بوده باشد از مقارنه و از تسدیس و از تربیع و از تثلیث و مقابله که نزدیکتر باشد از احوالها گذشته باشد از ضمیر از آن اتّصال کرد پیش استقبال م

و اگر خداوند ساعت بآخر آمده بود و ساعة از مستقبل دیگر با
درست آید دیگر دلیل اندر ضمیر بگیر از درجهٔ خداوند حد یا درجه
طالع بروی افزای و از طالع بیفکن هرکجا که برسد ضمیر سایل از آن
برج بود از خداوندی او و امّا بهترین دلیل ضمیر آنست که یاد کردیم
ازین دو دلیل از بعد رتب ساعات اکنون یاد کردیم دانستن
ضمیر دیگر گونه که چون ماه و آفتاب باز گردد و آن وقت را که نزدیک
مسئله باشد آن اتّصال را طالع بیرون آر که ماه با آفتاب پیوسته
باشد خداوند انطالع انگاه کن که در کجاست اندر طالع سایل
ضمیر آنجاست و صاحب ساعات انطالع رب آن طالع و والی
انطالع هرکدام ازین دلیلها قویتر است ضمیر سایل از روی ویست
زیرا که مردم را کاری که افتد بیشتر دلیل اندر ماه و آفتابست و این
دو دلیل عمر است مردم را زیرا که هیلاج نخست دلیل ایشانند و
دیگر دلیل ضمیر را از سهم الضمیر است بگیر از درجهٔ خداوند طالع
تا بشمس و از اوّل حمل بیفکن هرکجا برسد ضمیر بر طبع و گوهر آن
برج باشد و صاحب وی دیگر ضمیر است که والیس مصری گوید
که درجات طالع اندر عدد ساعات ماضی ضرب کن انچه برسد

دلیل م

از نهر چه آفتاب است میفکن بروز و شب از درجه ها هر کجا رسد
ضمیر سایل بر طبع آن برج و صاحبش بود و دیگر بنگر بدلیل اگر اندر اوتد
بود سایل از چیزی برسد که اندر دست وی بود یا از حالی که
وی اندر آن باشد و اگر اندر مایل وتد بود از چیزی برسد که طلب
کند یا امیدوار بدست خواهد آوردن و اگر ساقط بود از چیزها
برسد که از دست بیرون رفته است یا غایب یا هلاک شده یا
از کاری که از وی شده باشد و دیگر دلیل اندر طالع ضمیر سایل
از حال تن و جان و جایگاه او بود و خویش بود یا از حال خویش برسد
و اگر اندر بیت المال بود از همبازی و یا از خصومت زنان و یا از
مال برسد و اگر اندر سیم بود از حال برادران و دوستان و سفر
و علم نباشد و اگر اندر چهارم بود یا از حال پدر یا از حال عاقبت
کارها برسد یا از حال زمین و عقار و ضیعت و اگر اندر پنجم
بود از حال فرزندان برسد و آنچه بدین ماند و اگر اندر ششم بود
از حال بندگان و حیوان برسد یا از بیماری برسد و اگر اندر هفتم
بود از زنا شوهری و نکاح یا از همبازی یا از خصومت برسد و اگر اندر
هشتم بود از مرگ و میراث و بیم و ترس برسد و اگر اندر نهم بود از علم

ودین

و دین و خواب و سفر برسد و اگر اندر دهم بود از معاملت و شغل
و عمل و پیشه و سلطان برسد و اگر اندر یازدهم بود از امید و
سعادت و دوستان و عشق برسد و اگر اندر دوازدهم بود
از زنان و غم و اندوه و دشمنان و ستوران و همچنین هر یکی را فرق
کن و تامل جواب ده چنانکه باید از دلیل و مزاجات کواکب
و طبایع بروج و صفت خانها جست والله اعلم بالصواب
دانستن ضمیر بقول المنا هیچ خطا نکنند اما دلیل جامع اندر باب ضمیر
و کافی نیست که من تجربه کردم نیک بنگر بدلیل یکی اتصال میکند
پس ضمیر انصراف و اتصال باشد و اگر اتصال نبود و نه انصراف
بنگر اگر دلیل اندر طالع بود مسئله از تن و جانست و از حال او
و بود و خویش و اگر دلیل اندر دوازدهم ساقط بود از طالع از چیزی
برسد که از وی شده باشد یا مال غایب شده و همچنین همه خانها
و اگر دلیل اندر هبوط خویش باشد از دزدیده یا محبوس یا از چیزی که
هلاک شده و تباه شده باشد از آن پرسد و اگر اندر آخر برج باشد
از سفر برسد یا از کوچ کردن و اگر خداوند سیم اندر چهارم باشد
و خداوند چهارم اندر طالع از زمین برسد یا از کوچ و اگر دلیل

بصاحب ثامن یا بصاحب ثانی عشر بود و صاحب ایشان
یکی از نحسان بود از حیرت یا از بیم و ترس برسد و اگر دلیل بهفتم
باشد مر رجعت را از مسافر برسد که باز گردد و اگر مقیم باشد مر
استقامت را از چگونگی احوال برسد که نیکو شود و هم اگر مجیر باشد
از مجیر برسد و اگر دلیل یار اسی باشد اندر شرف خویش یا در وسط
السماء از جدایی یا از کارها و جدایی برسد و اگر اندر چهارم یا هفتم بود
از گنج برسد و همچنین اگر دلیل اندر چهارم بود و یا راس و یا ذنب
اندر طالع یا در چهارم و همچنین اگر خداوند دوم اندر چهارم بود
یا صاحب اندر طالع و اگر دلیل با قمر باشد از سخن و خصومت
برسد و اگر ماه اندر طالع بود از خبر یا از خصومت یا از سفر
برسد و اگر دلیل با ذنب بود بجز از جایگاه که یاد کردم از سحر و بند
و جادوی برسد و چون عطارد شاهد بود درست بود بحقیقت
و اگر دلیل با زحل بود و عطارد بوی ناظر باشد یا با عطارد بود
و زحل بوی ناظر بود از سحر و بند و جادوی برسد و همچنین اگر
دلیل از تحت الشعاع بیرون آید و متصل شود بنحسین یا اندر حد
عطارد آید یا در حد زحل از جادوی برسد و اگر دلیل اندر تحت

الشعاع

الشعاع بود از دیوانه و مصروع و بیهوش برسد و اگر دلیل با زهره
باشد و مریخ بوی ناظر بود و یا با مریخ بود زهره بوی ناظر از تهمت
برسد از قبل زنان و اگر دلیل با مریخ بود اندر حال و برج آتش بود از کیمیا
برسد و اگر برج بر صورت آدمی بود از حرب برسد و اگر طالع از
خانهای عطارد و بوی ناظر باشد یا دلایل اندر جایگاه عطارد
باشند و بوی اتصال بود از کتاب و نامه و یا از خط یا از جنگ
برسد و اگر دلیل اندر چهارم بود از محبوس برسد یا از کار
کنایه یا از پدر یا از اجداد و یا از آب و زمین آبا بدانکه حبس چهارم است
و هشتم و دوازدهم دلیلی که در حبس است اگر دلیل با زحل بود و مریخ بوی
متصل بود از ثامن از مرگ برسد و اگر قمر منحوس باشد و عطارد
در عقرب بوی ناظر بسبب از موسوسان و دیوانگان و همچنین اگر
زحل با عطارد و اندر طالع بود و مریخ در هفتم بی نظری از سعدان و
همچنین اگر قمر اندر طالع بود و زحل اندر وسط السماء و عطارد اندر
هفتم و اگر قمر و مریخ و عطارد را اندر اوتاد یابی و دلیل نیز آنجا باشد
یا از دزدی یا از دزد برسد و همچنین اگر زحل و عطارد اندر هفتم بود
و قمر اندر تربیع از دزد یا از کشنده برسد همچنین اگر مریخ و عطارد

دلیل م

اندر او تا دنبوند بیک درجه از فرزند یا از دروغ گویان و سخنان
دروغ رسد اینست دلایل مثال ضمیرها و دانستن ضمیر بر وجه دیگر
که حقیقت ببینی ازجهت ۶ اگر طالع برج نحس بود و یا نحسی در
طالع باشد و یا نحسی بدرجات طالع ناظر باشد خاصه که طالع
اسد یا عقرب یا دلو باشد یا خداوندان این بروج بدیشان ناظر
باشند یا طالع جز ازین برجها باشد و نیز مریخ بوی ناظر بود
مسئله از کم شده باشد یا از گریخته و اگر نحس با صاحب دوم
بود و اندر ششم یا هفتم از طالع و طالع برج نحسی بود مسئله از کم شده
و گریخته باشد و اگر خداوند دوم از طالع برج ثابت بود و خداوندش
اندر طالع بود وی دلیل باشد و یا صاحب طالع در طالع باشد
یا خداوند مثلثه اندر طالع بود مسئله از چیزی بود که فراموش کرده باشد
و اگر طالع ذوجسدین باشد و صاحبش در طالع بود یا ناظر بود بوی مسئله
از چیزی کم شده و افتاده و دزدیده باشد و اگر طالع برج منقلب بود
و خداوندش بوی ناظر باشد یا که در طالع بود مسئله از چیزی باشد
که دزدیده بوند و برشتی رفته بود و اگر طالع برج منقلب بود و خانه
سعدی بود و اندر وی ستاره نحس بود از چیزی پرسد که اندر دست

ضمیره

واگر نحس با صاحب طالع اندر دوم
یا اندر ششم یا اندر چهارم و نحس اندر
طالع بود مسئله از کم شده یا کهنه
باشد ح

او باشد و اگر طالع خانه سعدی بود و سعد اندر طالع بود و یا ناظر بود
بمثلثه خویش از چیزی پرسد که اندر دست وی بود ولیکن اندر وی
چیزی نباشد و اگر طالع برجهای بادی بود و یا سنبله و هیچ کوکبی اندر
طالع نبود مسئله از حیوان دوپای باشد و اگر یکی از کواکب اندر وی
باشد یا اندر پنجم این برج ذوجسدین باشد و یکی از کواکب اندر
وی باشد یا ناظر باشد بطالع یا بمثلثه طالع و آن ناظر صاحب
طالع بود از حیوان دوپای باشد و اگر طالع از برج حیوانی باشد یا
از چهارپایان چون ثور و قوس و حوت یا از برجهای ستوران
مسئله هم ازان جنس بود و اگر طالع از برج سباع بود و نحس اندر
وی باشد یا بوی ناظر باشد مسئله از سباع بود و نیز نحس از
سباع و اگر زحل اندر شرفش بطالع نگرد و طالع برج ذوجسدین
باشد یا خود اندر طالع بود مسئله از علماء نجوم و افسونگران و
کاهنان و خداوندان و بازیگران و صناعان بود اگر طالع از
برجهای بود که بر صورت آدمیست و یا بروج ذوجسدین و شمس بوی
ناظر بود مسئله از ملوک بود و اگر بجای شمس مریخ بود از اسیران
و دزدان بود و اگر مشتری بود از اخیار بود و همچنین از جوزهر

بم ط

و زهره و عطارد و قمر بگوی والله اعلم **دانستن ضمیر که از چه جنس است**

اگر طالع برجهای آتشی بود از گوهر برسد اگر راس یا مشتری یا قمر یا ذنب

اندر طالع بود یا ناظر طالع از گوهر آبی برسد و اگر زحل یا مریخ یا شمس

یا عطارد اندر طالع بود یا ناظر از جوهر آتشی رسد و اگر از این کواکب

دو یا سه اندر طالع بوند یا ناظر بنگر هر کدام قویتر باشد و بدرجه

طالع نزدیکتر وی اولی تر و اگر طالع از مثلثه خاکی بود از نبات

زمین برسد و اگر مریخ یا زحل یا شمس یا عطارد ناظر بود از مثلثهای

بادی بود از حیوان اگر راس یا قمر یا مشتری یا زهره اندر طالع بود

یا ناظر از نبات آبی برسد و اگر طالع از مثلثهای بادی بود از

حیوان برسد از مرغان آبی یا ماهی خاصه که مشتری درو

باشد یا زهره یا بطالع یا ناظر باشد و چون زحل یا مریخ نگرند و یا

یا اندر وی باشند از حیوان دشتی یا از حیوانی که اندر میان

سنگها و کوهها بود یا از مرغان یا از دو پایه اگر راس بود از

چهارپای برسد و اگر زحل بود از هوام زمین برسد و اگر مشتری

بود از چهارپای برسد و اگر عطارد بود از مرغان و اگر قمر بود

از آدمی و اگر شمس بود از ملوک برسد یا از اشراف یا از بهایم

دیگر آبی ...

و اگر مریخ یا زحل یا عطارد ناظر بود بطالع از نبات برسد

یا زمین بسیار نباشدش و بنگر اندر سلطانیت کواکب بدان دلیل

که مشتری را پادشاهیت بر پیلانست و مریخ را بر گرگ و عطارد

را بر خران قمر بر گاوان شمس را بر اشتران و همچنین هر یکرا حکم کن

و فصل دیگر اندر دقایق ضمیر اگر دلیل آفتاب آید اندر طالع بود

پاکی فکرت ضمیر سایل باشد و اگر زهره بود پاکی خط سایل باشد اگر

عطارد پاکی زبان و پاکی الفاظ سایل باشد و اگر ماه باشد دلیل کند

که مقر سایل پاک نباشد و اگر زحل باشد دلیل کند که فکرت سایل باختیار

پیوسته است و اگر مشتری باشد حفظ وی پاک از اندیشهای

نابکار و اگر مریخ باشد نطق او و بخش پیوسته باشد و اگر آفتاب دلیل

آید اندر وسط السماء دلیل نطق است بر سیاست و مریخ دلیل

دست باشد بر سیاست و مشتری دلیل عدل است و زحل اندیشه

را دلیل کند یا هلاکی و تباهی و اگر زهره باشد دلیل دوستی و مهربانی

باشد و عطارد دلیل حساب و سخن و دوستی و قمر با اتصال و انصراف

نگرد و انقدر حکم کن هر کوکبی که اندر طالع باشد دلیل وی بیشتر اندر

فکرت بود و هر کوکبی که اندر وسط السماء باشد دلیل سیاست بود

یا دست این دلیلها که یاد کردیم اگر کوکب مسعود باشد دلیل

همانست که گفتیم و اگر منحوس باشد یا راجع باشد دلیل کند بر گمان و بد آنکه
مهر باشد و ضعیف رای و بدخوی این که یاد کردیم آنست که بنگری بوقت
سایل که بنزدیک تو بیاید بدانی که آنچه حال خواهد و هر سایل که بنزد تو بیاید
بنگر که صاحب طالع تو از طالع سایل بکدام جایگاه است و بچه
صفت است آن ماجرا که درمیان تو و میان سایل بود و آن یا نیز
و دیگر باید اول بر خیر بر ضمیر احوال خویش نیک معلوم کن مستولی طالع و هم
وقتی که سایل بنزد تو آید بدان طالع سایل بنگر تا مستولی طالع بکجا
افتد و بچه صفت و بکدام برج نظر دارد و بطالع زمانی سایل
برو و از انجا توان دانستن زیرا که سایلی بیاید بطالعی که مستولی
طالع سایل بر طالع مراد دشمن بود و بنظر تربیع پیوسته بود و گفتیم
باستهزا آمد و عداوت من آمدی هر دم شرم داشت و متواتر توبه
کرد آنکه یاد کردم بسیار سود دارد و چون دلیل اندر وسط السماء بود
کوکب علوی باشد دلیل اندر کارهای بزرگ باشد با سلطان پیوسته
و اگر کوکب سفلی باشد دلیل از پیشه و خدمت و از معاملت بود
و اگر برج وسط السماء خانه کوکب علوی بود همان آید که گفتیم و
اگر وسط السماء خانه کوکب سفلی باشد همان دلیل کند که کوکب

سفلی

سفلی اندر وی و اگر کوکب علوی بخانه سفلی بود یا سفلی بخانه علوی
حکم آمیخته کن که این دلیلها بسنده اندر یافتن را چون کوکبی دلیل شد
یا شمس مقیم اول باشد مراجعت دلیل متحیری باشد سایل را اندر آن برج
که ستاره است اگر مقیم باشد استقامت را استقامت
گرفتن کار بود یا از کاری بازگردد که ناصواب بوده باشد بصواب
رود و اگر کاری آغاز کرده باشد رجعت کوکب چون مستقیم شود آن
کار فرو ماند و اگر بوقت استقامت کوکب آغاز کرده باشد انکار
ناپایدار بود یا بوقت رجعت کوکب یا سوختن یا زایل گشتن
وی از وتد چنین حکم کن خداوند خانه قمر دلیل کوکبی باشد که وی زیر
شعاع باشد دلیل ضعیفی انکار باشد که سایل از آن کار برسد
و اگر تن سایل از بیمار باشد علامت هلاکی بیمار باشد از بیماری سل
و دق و دیوانگی و آنچه بدین ماند و اگر دلیل از سعدی بازگردد و بسعدی
پیوندد این دلیل که گفتیم نیکبختی است و سلامت اندر کارها و اگر از
نحس بازگردد و بسعدی پیوندد از بدی رستن باشد و بنیکی پیوستن
و اگر از سعدی بازگردد و بنحسی پیوندد این علامت بدبختی باشد و
همچنین حکم کن بکوکبی که از وتد باشد بازگردد و به کوکبی پیوندد که مائل

هبوط بود یا از هبوط بشرف و همچنین سریع السیر بود یا بطی السیر شد
سریع السیر گردد یا از شمالی بجنوبی یا از جنوبی بشمالی متصل گردد و یا از
اوج بحضیض و یا از حضیض باوج متصل شود و همچنین حکم از سعادت
بنحوست و از نحوست بسعادت چنانکه مثل زدیم **بیرون آوردن ضمیر**
بوجه دیگر اگر دلیل اندر طالع باشد یا اندر خانه خویش یا حد خویش یا
بصاحب خانه خویش نگرد و تدبیر سایل اندر کار خویش بود
و از زاد و بود خویش و اگر بکوکب دیگر شوند تدبیر اندر کار کسی دیگر
دارد و اگر بهفتم نگرد یا صاحب او یا اندر خطوط برج هفتم از جهة
کس دیگر رسد و اگر اندر طالع کوکب غیب بود ضمیر هم از جهت
کس دیگر بود و اگر بکوکبی نگرد که اندر دوم باشد یا صاحب دوم را
نگرد یا سوی مشتری نگرد تدبیر سایل اندر شغل مال بود یا بنداز اتصال
و اگر این که گفتیم بصاحب سیم بود یا بسوی مریخ تدبیر سایل از شغل
برادران بود یا سفر و اگر دلیل اندر چهارم بود یا بصاحب چهارم نگرد
شغل وی اندر آباء و انی باشد خاصه که چون زحل را اندر وی شهادت
بود و اگر مر آفتاب را بود از قبل پدر رسد و اگر ماه را بود از قبل مادر رسد
یا از قبل چیزی مرده و کم شده و اگر زحل باشد از کارهای مهم و قدیم رسد

[illegible]

از روی آباء و انی اگر مشتری باشد از قبل پدر یا از قبل گنج و زنهاری بود
و هر دلیلی که اندر روی منحوس بود یا بهبوط بود یا مرگ برجیس و ویرانی
بود و اگر مریخ بود خصومت و حرب و دزدی و گریختن و مرگ فجاءة باشد
و اگر دلیل اندر پنجم بود یا بصاحب پنجم شوند یا کوکبی باشد اندر وی
یا عطارد و مشتری را اندر وی شهادت بود ضمیر سایل از شغل فرزندان
بود یا مال پدر را طلب کند یا کوچ کردن باشد و اگر دلیل اندر ششم
بود یا بصاحب ششم بود یا صاحب را اندر وی شهادت بود
ضمیر سایل از شغل بیمار بود یا از قبل حیوان یا جستن چیزی را طلب کند
یا از محبوس رسد و اگر دلیل اندر هفتم بود یا سوی کوکبی نگرد که اندر
~~هفتم باشد ضمیر سایل اندر شغل یا سوی کوکبی نگرد که اندر هفتم بود یا به~~
صاحب هفتم شغل سایل اندر کار انبازی بود یا معاملت یا خصومت
و دعوی و اگر زهره اندر شهادت بود از قبل زنان رسد و همچنین
شهادت عطارد و مشتری را باشد از قبل زن و انبازی رسد
و اگر در هشتم بود یا صاحب هشتم نگرد یا کوکبی اندر هشتم باشد ضمیر سایل
اندر شغل میراث بود یا از مرگ یا از کابین و جهاز زنان یا از کار کتابت
و یا دعوی مال ضایع شده طلب کند و اگر دلیل اندر نهم یا بکوکبی نگرد

یا بصاحب نهم یا مریخ نگرد از تسدیس و تثلیث یا بکوکبی نگرد که تحویل
خواهد کردن یا بکوکبی که خواهد زایل شدن ضمیر سایل اندر کار سفر بود یا
اندر کار دین یا چیزی ضایع گشته را طلب کند یا خواهد کردن و اگر دلیل
مشتری بود اندر وی در دین و طاعت و مال بود و اگر ماه بود نامه و
خبر بود و همچنین هر کوکبی را باندازه حکم کن و اگر دلیل اندر دهم بود یا
متصل شود بکوکبی که اندر دهم بود یا بصاحب وی یا با آفتاب پیوندد
و شغل وی اندر کار سلطان بود و اگر کوکبی شغلی بود در کار روشنه
بود و اگر شهادت زهره را بود شغل وی اندر باب زنان بود یا چیزی
که بزنان منسوبست و اگر دلیل اندر یازدهم بود یا بصاحب یازدهم متصل
شود یا بکوکبی که اندر وی باشد ضمیر اندر کار دوستان بود یا از امیدی
که ندارد یا از قبل فرزند آن بود یا مال سلطان را طلب کند یا چیزی
برسد که سلطان را بکار آید یا با کسی دوستی خواهد و اگر دلیل اندر
دوازدهم بود یا متصل بکوکبی که اندر دوازدهم بود یا بصاحب دوازدهم
یا شهادت بود زحل و عطارد را اندر وی ضمیر سایل اندر کار دشمنان
بود یا اندر کار مکر و یا حیله و یا از غم فرزندان رسد یا از شریک
یا از دزدی و گم شده یا از بهر جور کسی رسد **دانستن ضمیر سایل**

که در

که در کدام خانه است اگر دلیل اندر طالع باشد بنگرد که عطارد و ماه را با وی
نظر هست یا نه اگر نظر باشد بباید گفتن که ضمیر اندر طالع است و
دلیل آفتاب و مشتری بود ضمیر اندر غم مال باشد و اگر دلیل اندر برج
دوم بود و مشتری بوی ناظر دلیل ضمیر اندر دوم بود زیرا که مشتری دلیل
مالست و اگر مریخ را شهادت باشد ضمیر از قبل زنان باشد و اگر دلیل
اندر برج سیم باشد بنگر که مریخ و قمر بوی نظر دارد یا نه اگر نظر
باشد هم اندر سیم بود ضمیر و اگر دلیل اندر چهارم باشد و اگر آفتاب و ماه
و زحل و مشتری را شهادة بود اندرو بدانکه ضمیر اندر چهارم بود و اگر
دلیل اندر پنجم بود و اگر مشتری و زهره و عطارد را اندر وی شهادة بود
بدانکه ضمیر هم اندر پنجم است و اگر دلیل اندر ششم بود هر کدام کوکب را
که اندر وی شهادت بود ازین هفت کوکب بدانکه ضمیر هم اندر
ششم است بکم مریخ را که وی هیچگونه خطا نکند و اگر دلیل اندر هفتم
بود و زهره و عطارد و قمر را اندر وی شهادت بود ضمیر هم اندر هفتم
بود خاصه اندر کار زنان و اگر شهادت زحل و مریخ بود ضمیر از دعوی و
خصومت بود و چون شهادت مشتری را بود ضمیر از وکیل و وصایت
باشد و اگر مشتری راجع باشد اندر کار وکیلی و وصایت خلل باشد

خاصه تیر و

واگر دلیل اندر هشتم بود و زحل و مریخ اندر شهادت بود و صاحب ساعت
را بدانکه ضمیر اندر هشتمست واگر دلیل اندر نهم بود و شمس و مریخ و قمر
را اندر و شهادت بود و ستاره بحویل کشنده و او ناظر و تثلیث و تسدیس بود
و بدانکه ضمیر هم اندر نهم است واگر دلیل نهم باشد و تثلیث کوکب هر
کدام اگر باشد یکی شهادت بود ضمیر اندر وی باشد اگر شهادت
علوی باشد یا صاحب شرف یا کوکب شرف را کوکب ضمیر اندر باب
سلطان باشد واگر اندر یازدهم باشد و شهادة زهره و مشتری و
عطارد را بود بدان که ضمیر اندر دوستی خاصه که چون مشتری باشد
واگر اندر دوازدهم بود و شهادت و زحل و مریخ و عطارد و قمر را بود
بدانکه ضمیر اندر دوستی خاصه ترکه زحل و عطارد شاهد باشند اینست
نمودن دلایل ضمیر دانستن چگونگی سایل و حرفت او بر شکل طالع بنه بنگر که دلیل
کرابی اگر دلیل کوکبی باشد ساقط یا از وتد یا اندر برج غریب سایل مرد
مجهول باشد ولی حسب و اگر از وتد ساقط بود ولیکن اندر حدود
خویش باشد بدان مقدار معروفی باشد سایل را مثل اگر دلیل در ششم
بود در حدود خویش نام وی بنام چهارپایان باشد چنانچه رایض و بیطار
و شبان و آنچه بدین ماند و اگر منحوس باشد اندر وی زشت کار

روی باشد اگر دلیل زحل یا مریخ بود خیالی الفسر بود سایل مردی وحشی طبع و
اگر مشتری و زهره باشد سایل محکی باشد یا برده فروش و اگر عطارد و
ماه باشد سایل نخاس باشد یا برده فروش یا محکی و اگر دلیل اندر وتد بود
مرد معروف بود باندازه قوت کوکب اندر خانه آفتاب و مشتری باشد
معروفی وی از قبل سلطان بود اگر ناظر اندرین میان عطارد باشد
معروفی اندر بازرگانی و علم و حکمت بود اگر ناظر زحل باشد از شمار آبادان
کنندگان چون روایل و کشاورز اگر دلیل زحل باشد اندر طالع و قمر بوی
ناظر بود از تثلیث و تسدیس [illegible] اندر برج خاکی یا آبی این مرد بازرگان بود
واگر عطارد بود ناظر وقت [illegible] باشد که زمین قسمت کند و خداوند فکرت بود
و دوست دارنده غلامان و محتال بود واگر دلیل مشتری باشد در طالع
و عطارد بوی ناظر این مرد خداوند ادب باشد و پاک حفظ و زبان
آور بود واگر مریخ باشد دلیل عطارد با وی یار باشد این مرد خداوند حیل
بود و صنعت کیمیاگر باشد و زراق و مرو [illegible] های دیگر و کواکب را هم برین
قیاس حکم کن واگر دلیل منسلخ مقابله کوکب باشد این مرد سخن چین باشد
و خداوند شر واگر در هبوط خویش بود یا راجع این مرد تهمت زده باشد
و نکوهیده واگر دلیل مریخ باشد در خانه زهره و زهره اندر خانه مریخ بود

این سایل سخن چنین بود و اگر عطارد با مریخ بود و زهره اندر وسط السماء آید
مریخ اندر وسط بود و زهره دوی ناظر ایشان هر دو شرقی باشند پس این
سایل معروف بود و در سخن چینی حریص باشد اندر کارها اگر زهره و مریخ
هر دو بیکدیگر ناظر باشند از چهارم یا هفتم پس این سایل سخن چین باشد
مرد یا زن و اگر مشرقی باشد آشکارا بود و بکام و بانگار و اگر مغربی بود پنهان
باشد اندر سخن چینی و اگر صاحب ساعت و صاحب طالع و قمر و خداوند
برج قمر یا صاحب مثلثه قمر اندر تحت الارض باشند این سایل
استهزا کننده بود از مانند و اگر فوق الارض بود این استهزای استهزا او بیشتر
پیدا کند، اگر دلیل ناظر کوکبی باشد بتثلیث یا به تسدیس انیم و خردمند بود
و آمیزنده با مردمان و دوست دارند سفر باشد اگر مقارن باشد
خداوند اسرار باشد و کارهای پنهانی و باطن و اگر دلیل اندر
برج منقلب باشد انیم و ناشکیبا باشد خلاف کننده باشد
در همه کارها و متلون باشد و سبکبار و اگر در برج ثابت بود اندر
نیک و بد راست کار و اگر در برج دو جسدین باشد انیم و دوئی باشد
اندر همه کارها و خداوند صناعت باشد و حیله گر و اگر دلیل کوکب
سعد باشد اندر برج نحس و نحس با وی ناظر ظاهر انیم و جامه او نفق

با

باشد و باطن او پاکیزه و اگر دلیل کوکب سعد باشد اندر برج سعد و سعد
بدو پیوسته ظاهر و باطن و لباس و خوی سایل پاکیزه و نیکو بود و اگر دلیل
کوکب نحس باشد اندر برج سعد ظاهر انیم و بهتر از باطن باشد چنانکه
مزاین بود یا منافق و اگر دلیل کوکب نحس بود و اندر برج نحس ظاهر
انیم در ظاهر و باطنش تباه بود و بدبخت و نکوهیده باشد و همچنین
دلیل کند سهم الغیب اندر وتد باشد مرد پاینده باشد اندر دشمنی
اگر سهم الغیب منحوس باشد بنظر یا بجسد با برج ظاهر این ظاهر
انیم و بد بود و همچنین اگر خداوند سهم راجع بود یا نحس باشد باطن
او همچون ظاهرش باشد بد و تباه اگر خداوند سهم در بروج دو جسدین
باشد از دین بدین در آمده باشد بر یک دین پای ندارد و اگر سهم الغیب
در طالع بود و بسعدی پیوسته یا خداوند طالع بوی باشد یا کواکب
سعد فکرت سایل قوی باشد و هرچه اندیشد و اگر نحس پیوسته بود
فکرت وی همه هوش باشد و اگر سهم الغیب در نهم باشد و خداوند
سهم مر این سهم ناظر باشد و اگر خداوند بتثلیث یا به تسدیس ناظر بود
دلیل کند که سایل زاهد گردد اندر دنیا نام او بماند خاصه که مشتری را
اندر دین شهادت باشد و همچنین بود اگر خداوند نهم اندر طالع

پیوسته ه

بود و سعد بود در طالع بر مذهب سنت و جماعت باشد خانه وی
جایگاه مجتهدان و نیکمردان باشد و اگر نحس باشد خانه وی جایگاه
دزدان باشد و همچنین اگر خداوند طالع در نهم باشد بر قیاس حکم کن
و اگر دلیل اندر یازدهم باشد دوست روی بود چیره منش و بهمت و اگر
در نجم بود تراج کننده و گشاده طبع بود و اگر در سیم بود چرد منش
بود و اندر بیره و اگر دوم باشد نبان کننده مال باشد و اگر در چهارم بود
تیز طبع بود و آبادانی کردن دوستدارد و اگر نحس مقابله باشد از
جای فتنه افتد یا سلطان از سبب رسد یا دعوی معنی بود و اگر
اندر ششم باشد وحشی طبع و بیمارناک باشد و دل حیوان پیوسته
و اگر در هفتم بود در پی زنان نباشد یا ممتاز و زن کشنده باشد
و اگر نحس مقابله بود و اگر آن نحس خداوند ششم یا خداوند هشتم
بود بیماری و مرگ باشد او را از سبب انداختن یا خصومت باشد اگر
و اگر در هشتم بود ضعیف دل و مرده روی بود و میراث جوی بود دل بکار
مردگان پیوسته دارد و اگر در دهم بود خداوند همت بود و پیشه
ور بود یا سلطانی بود و اگر در دوازدهم بود دشمن روی باشد و بد مهر
و بد اندیش بود بجمیع شغلها خاصه اندر ستمکاری و اگر نحس کشنده بود

السعادة نحس
و اگر نحس پیوسته بود با ایشان
کشته نشد و با وی باشد و

عوذ

خداوند هشتم بود با خداوند هفتم سایل کشته باشد یا خویشتن یا کسی
دیگر را بکشد اگر نحس دیگر اندر وسط السما باشد اندر برج ذوجسدین این
سایل کسی را بر سر دار کند یا خود بر دار شود قوی‌تر آنگاه بود که این دلیل
چون خداوند طالع آبود و نیکو تامل کن و یاد دار والله اعلم **دانستن**
خوی و طبع سایل بود اگر دلیل کوکبی باشد سعد اندر طالع و مسعود بود و اندر
حظوظ خویش دلیل کند که این سایل آهسته و رحیم دل بود و حلیم و بهتر
آنگاه باشد که اندر برج ثابت بود و اگر نحس ناظر باشد بکاهد از سلامت
و سعادت وی باندازه قوت نحس و اگر سعد ناظر باشد سعادت
و نیکوئی و حلیمی زیادت باشد و اگر دلیل نحس باشد سایل خداوند خشم و
بدکردار بود و بد طبع و خلاف کننده و خشمگین باشد و اگر سعدی بوی
ناظر باشد بکاهد از نحوست وی و اگر نحس ناظر بود زیادت کند بدخوئی
و بد طبعی و نابکاری باشد و اگر این دلیل در برج منقلب بود این سایل
اندر گفتار و رفتار خندان بود و در خویشتن اندوه و در یکجای
نایستد و آهسته نبود اندر کارها و بتر آنگاه بود که راجع باشد هر مرادی
که دارد بخلاف مرادی برآید و اگر اندر برج ثابت بود ایمن و چیره کار
و آهسته و درست کار و دیر خشم گیرد و اگر در برج ذوجسدین بود

نحسی

میانه بر آهستگی و تعجیل کار و خداوند اندیشه بسیار بود و اگر عطارد
بدان دلیل ناظر بود خداوند مسئله سبکبار بود و دستار سخن
بود و فهیم بود و اگر اندران مریخ یار بود مردی مکار بود و اندر سخن
گوینده و اگر زحل ناظر بود و دستار اندره و بخیل ~~باشد و اگر مشتری ناظر~~
~~بود باشد ... و اگر زهره ناظر بود دستار ...~~
~~باشد و سود ... بود و ... باشد~~ و اگر مشتری ناظر
بود خداوند لهو و طرب باشد و گراینده بود بکار زنان و اگر قمر ناظر
باشد سبکرای و سبک اندام بود و بیتوان باشد اندر کارها و سخن
گفتن و مزاح کار باشد و آمیزنده با رسولان و صاحب بریدان و اگر ماه
اندر درجه طالع تنها باشد مردی بیعقل و مصروع بود و اگر زحل
با وی یار باشد زشت روی و ابله و نادان باشد و اگر قمر اندر سیم
بود و منحوس بود بمریخ و زحل معیوب چشم خاصه اندر سرطان و اگر
دلیل را هر کجا یابی بماند از سعادة و نحوست کواکب حکم کن و با
دلیل یار کن پرسیده شود و اگر دلیل ماه اندر طالع مسئله و یا ماه اندر
طالع بود و یعنی قمر روشنی تعلق دارد چون منحوس باشد تاریک
بود و به دلیل پیوسته اینمرد سبک بود و جاسوس اگر برج منقلب بود

و اگر برج دو جسدین و عطارد بوی ناظر اینکس صاحب نامه و خبرها
و سخنها بود و سخن چین باشند و اگر دلیل ستاره ماده بود
اندر برج نر ظاهرش ظاهر زنان بود و باطنش باطن مردان
و اگر این دلیل اندر زن بود اندر برج دو جسدین بود زن برادون
گرداننده بود و اگر مرد باشد هم غلام بارگی کند و هم فعل مخنثان
کند و بتر آنگاه که اندر برج وبال یا اندر هبوط بود و یا نحسی بوی ناظر بود
و اینمرد اندر کار نکوهیده بود و اندر میان مردمان و اگر دلیل اندر جدی
زهره بود که اندر مردم گفتیم بتر بود که اینمرد ناشکیبا بود اندر باب خویشتن
و اگر زن باشد اندر حد عطارد و مریخ بود و اگر اندر برج منقلب بود اینمرد
کار خویش پیدا کند و بود و بیشرم بود و اگر در برج ثابت بود اندران
باب صبور بود و بی پشیمان و اگر زحل ناظر بود درشت و نازیبا بود و بخش
بود اندر کار مخش قوی باشد از بهر روی حرام را دوستر دارد و اگر مشتری
ناظر بود اینمرد از آن کار باز ایستد و یا کار بسر کند با سیم دهد از
بهر آنکار و از هر عالمان گردد و اگر عطارد ناظر بود باشد لطیف
طبع و زیبا اندر آنکار گر ذلی ایشان لهو و نیکو روی باشد و اگر زهره
و عطارد و مریخ ناظر باشد مقبول مردیگر را پیوسته دل بعشق او مشغول

آن ستاره که اندرین باب دلیل کند هر کجا باشد مسئله بنگر چهارم
برج از آن ستاره اگر خانه زحل باشد یا این دلیل خود اندر خانه زحل
بود جایگاه خلوت وی ویرانی و بن بارها بود و اگر زهره و مشتری بود
جایگاه خلوت وی بر بساطها و جایگاه خرم بود و اگر شمس بود جایگاه
خلوت وی نزدیک کتابخانها و راهها و پرستان بود و اگر قمر باشد
نزدیک حوضها و جویهای آب روان و بنگر که بکدام متصل است باندازه
اتصال حکم کن جایگاه خلوت او را **باب بیرون آوردن خبی**
معنی خبی پنهان کردن چیزیست و پرسیدن حالی از منجم برای امتحان
و معرفت آنکه خود اندر دست چیزی هست یا نه اگر سؤال کند
که در دست من چیست روا بود که در دست وی چیزی نبود ولیکن
وی بر آن چیز که ضمیر کرده بود بر گوهر چیزی حکم انجز باشد و اگر در دست
چیزی باشد و سؤال کند و خواهی که بدانی بنگر بقمر اگر بصاحب
طالع یا بصاحب ساعت یا بصاحب برج خویش متصل بود و
باشد اندر دست چیزی دارد و اگر اتصال نبود بدینها که یاد کردیم در
دست هیچ چیزی نباشد و بتعنت پرسد **دانستن جوهر خبی** طالع نگه
دار و تا درست کن و دلیل بیرون کن جوهر خبی از جوهر طالع و لون

و اگر خانه مریخ باشد خلوت آن گلخنها و آتشکدها بود

ایوانها و سراها و جایگاه زرگان و اگر
عطارد باشد جایگاه خلوت او جای

انجز

انجز از لون صاحب ساعت گوی و طعمش از صاحب طالع گوی و عدد
آن از قمر یا عطارد و کهنگی و نوی وی از جایگاه صاحب طالع از
ارباع شمس و ارباع فلک اگر طالع از برج آتشی بود انجز باشد اندر آتش
آمده
باشد یا از بهایم و یا از حیوان و اگر از برج خاکی باشد از معدن زهره بود یا از
نبات یا از خاک و اگر بادی باشد جانور باشد و یا از چیزی باشد که اندر
هوا پرد و یا چیزی باشد که از هوا اثر در ختان بود و اگر برج آبی
باشد چیزی باشد آبی یا نمناک مانند وی **معرفت لون خبی** اگر صاحب
ساعت شمس بود زرد فام بود همچون زبانه آتش و اگر زهره بود سپید
بود و اگر عطارد بود آسمان گون بود و اگر قمر بود سبز بود و اگر زحل
سیاه بود و اگر مشتری بود گندم گون بود و اگر مریخ بود سرخ بود و
نیز دلیل گیر از الوان برجها و ارباع فلک با خداوند صاحب ساعت
با الوان برج و با الوان ربع فلک قیاس کن و بنگر که کدام خانه است
و با وی بر آمیز و بنگر که متصلست از لون کواکب که متصل است
نیز با وی بر آمیز تا بدرستی ساخته آید **معرفت لباس کواکب** قمر سپید است
که نزدیک زهره زرد است که بسپیدی میل دارد و سرخی با وی
آمیخته عطارد و در وی سیاهی و سپیدیست و روشنی و زحل

بنگر در کدام برج است و لون آن برج چیست
و بکدام ربع فلک است لون صاحب ساعت
ح

سیاه است همیشه و مشتری سرخ و ملیح است مریخ اندروی چیزی
سپید نیست گاه گاه سیاهی آفتاب زرد است گاه گاه اندروی
سرخیست و سیاهی اما این الوان که یاد کردیم این لباس کواکبست
چون مزاج کوکبی دیگر باشد یا بخانه یا بارباع یا برج مختلف رنگ
جو نشش این الوان ظاهر تر باشد نیک تامل و تفحص کن معرفت الوان بروج
حمل سرخست ثور سپید است سخت سپید است جوزا سرخ است
واندروی تاریکی است سرطان سپید است سخت سپید اسد
سپید است با سرخی سنبله سپید است و سبز است میزان سپید است
بازروی عقرب سبز و زرد است قوس بانست جدی سیاه و
تاریک دلو سیاه است سخت سیاه حوت سپید است الوان
ارباع فلک از طالع تا چهارم سرخست و از چهارم تا هفتم سیاه است
و از هفتم تا دهم سبز است و از دهم تا طالع سپید است الوان خانهای
فلک طالع اغبر است دوم و دوازدهم سبز است سیوم و یازدهم
زرد است چهارم و دهم سرخست پنجم و نهم سپید است ششم
و هشتم سیاه است هفتم تاریک بر لون آن ساعه که آفتاب
نور دهد معرفت عدد و زن خبی بگیر از درجه قمر تا درجه عطارد و درجات

جمع کن و بنگر که اگر میان ایشان ازین برجها جفت بود آنچیز
بیشتر از یکی باشد یا چیزی بود پیوسته و اگر میان ایشان برجهای طاق
بود چیزی بود تنها و اگر اینعدد بسیار بود و از درجات فراز کرده
اگر قمر و عطارد هر دو اندر یک برج باشند اگر برج منقلب بود عدد
بسیار بود و اگر ذو جسدین بود دو تا بود یا چهار یا چیزی بود مرکب
بر یکدیگر نشانده یا بافته یا تافته و اگر برج ثابت بود آنچیز بود تنها
بنگر در دلیل خبی را که در آن برج که هست اندر درجه اول از یکی بود و اگر
در درجه دوم بود از ده بود تا صد و اگر در درجه سیم بود از صد بود تا هزار
وجه دیگر که اهل طالع چند کوکبست اگر یکی بود آنچیز یا شد و اگر دو بود دو
باشد و اگر سه بود سه باشد وجه دیگر بنگر که عدد خبی چند واجب کرد
اگر زیادت از یکی بود و دو و سه بنگر که دلیل خبی در کدام برجست و کدام
ستاره و سال صوری آن چند است بعدد وی باشد و اگر در هبوط بود
و در مثلثه جو نشش باشد در ده ضرب کن و اگر در شرف بود در صد
ضرب کن و اگر در خانه جو نشش باشد در هزار ضرب کن و چون کوکب
راجع باشد از آنچه بیرون آید نیمه وی کم کن و اگر منحرف باشد یا اندر
درجه احتراق کم کن مثلا دلیل از آفتاب شش درجه است

باحتراق بنیمه از انجه از عدد بیرون اید کم شود و اگر دو درجه بود ربع
انعدد بماند باقی کم شود و اگر چهار درجه بود ثلث ان بماند باقی کم شود
و اگر راست بدرجه احتراق بود ربع انعدد و باقی بماند و باز بنگر بدلیل
که نظر دارد اگر کوکب سعد ناظر بود زیادت کند بقوت و باندازه
قوت خویش چنانکه یاد کرده از عدد و کوکب نحس باشد نقصان کند
اگر باراس باشد چهار یک انعدد که بیرون امده است بیفزاید و اگر
باذنب ربع انعدد و بکاهد اگر دلیل با شمس باشد هیچ زیادت مکند
وکوکب سعد زیادت کند راهمچنان نگاه رجعت و احتراق که
دلیل را نگاه داشتی و نحس کاهنده را نیز همچنان و اگر دلیل افتاب
بود و سعد باوی مقارن بود هیچ نیفزاید و اگر نحس مقارن باشد
هیچ نکاهد و انکوکب که افزاینده و کاهنده بود بر عدد بنگر اگر در برج
ذو جسدین باشد تضعیف کن عدد و در انشمس بنظر مودت بیفزاید
و باجتماع و استقبال و مقابله و تربیع بکاهد این باب همچون باب
هیلاج و کدخداه است که اندر باب زاید الزواید و ناقص الکنو قص
اندر است که سعدان به تثلیث و تسدیس و قران بیفزایند و نحسان
به تربیع و مقابله و قران کم کنند ▴ و الیس مصری گوید کمیر

هم کم شود و هیچ نماند و باز بنگر بدلیل که
نظر دارد اگر کوکب سعد ناظر بود زیادت
کند باندازه قوت خویش چنانکه یاد کرده
از عدد و کوکب نحس باشد نقصان کند
و اگر باراس باشد چهار یک انعدد که بر افزاید
امده است بیفزایند و اگر باذنب بود
۱۹

از درجه

از درجه وتد چهارم از طالع تا درجه شمس انچه بیابی از عدد درجات
اثنا باشد عدد جنین و فودیوس گوید که بنگر ان دلیل اندر برج مجسده
باشد برج کثیر الاولاد عدد بسیار بود و اگر در برج منقلب بود همچنین
و اگر در برج ثابت بود کمتر باشد بعدد یا یکی بود این باب را نیکو تامل کن
که بسیار جایها فایده کند **معرفت انکه جنین نو است یا کهن** اگر دلیل
طالع شرقی بود از افتاب و از طالع و از برج الجزء نو باشد اگر مغربی
بود کهنه بود و اگر جنوبی باشد با شمالی میانه بود و شمالی جنوبی نزدیک تر بود
و اگر مختلف بود حکم بر غالب کن اما بدانکه الجزء جیز نهان که سوال وی
رود وی و ساعت بود و شرقی و مغربی وی بطالع و ارباع طالع در
ترآید و هر چیزی که وی والی بود روزگار در از بنگر که شرقی و دلیل با
غربی وی بود اندر ربع افتاب بفلک تدویر در برج باشد یا اندر ارباع
طالع هر کدام در برج باشد حکم بروی کن **دانستن جایگاه جنین** اگر دلیل
تحت الارض باشد الجزء مدفون بود اندر زمین یا اندر دست باشد
جای پوشیده بود و اگر فوق الارض باشد ظاهر بود و اشکارا
یا اندر دیوار یا اندر خانه یا برف و اگر در برج ذو جسدین بود همچنین
باشد که از فوق الارض گفتیم و اگر در برج منقلب بود اندر جای بود

آسمان ه

گردوگردان یا بادی بود و اگر در برج ثابت بود جای محکم سخت بود

که بلند و استوار بود و اگر دلیل در طالع بود یا در وسط السماء و آنچه در میان باشد

برآیند و سبک و لطیف همچون روحانی و از وسط السماء تا هفتم

چیزی فرو نهند بود از سکلی بکثافت رود جسمانی بود و روحانی شود و از

درجه مغرب تا چهارم آنچه فرو نهند بمغاک و کثیف است جسم و

روح و از چهارم تا طالع برآیند است بروشنائی از تاریکی

روح که این دلیلها که گفتیم بر تو پوشیده نشود ~~و دانستن کیفیت~~

خفی **دانستن کیفیت مخفی** اگر دلیل اندر وتد بود آنچه نابسته بکار آمدنی بود

حاضر که مشرق بود و قیمتی بود و اگر زایل وتد بود دو پوشیده نشود که کمتر از وتد

بود و اگر زایل وتد بود چیزی بود و بکار نیاید و شکسته و معیوب و اگر

دلیل در خانه خود چیزی بود معروف شناخته و همچنین در حظ خود مانند

نصیب حظها و اگر در هبوط بود چیزی بود تباه ناکند یا شکسته و مسقط

و اگر بادئب بود در زنود و شکسته یا مسقط بود و بار اسن چیزی بود نیکو

و ستوده و بر سر نهادنی و اگر دلیل زحل بود چیزی باشد از آهن و سنگ

و مثل آن باندازه کوه طالع و اگر دلیل زحل ناظر بود از همان اجناس

بود که گفتیم و اگر مشتری بود چیزی بود که بزر و سیم پیوسته بود یا از جبا که

۱۰۹۱

او و اگر مریخ ناظر بود از آلات برنده و خلنده بود و اگر آفتاب ناظر بود

اجناس جامهای رنگ برنگ و اگر عطارد از اجناس کتب و دیوان

و نامه و خط یا نقشها و اگر قمر بود از نظره طبع برج حکم کن وجه دیگر اگر

دلیل در ربع شرقی بود چیزی جنبنده یا جانور بود و در ربع جنوبی چیزی

بیجان و بیحرکت یا چیزی بکار نیاید و در ربع غربی چیزی که او را حرکت

نبود و در ربع شمالی چیزی جنبنده دایم یا جانور یا دو چیز مرکب یا دو چیز

شده یکی وجه دیگر اگر خداوند طالع راجع بود یا در هبوط یا منحوس

چیزی باشد عیبناک و اگر محترق بود سوخته بود و اگر مسعود بود یا

بدرجه شرف چیزی نیکو و خوش رنگ و اگر در وتد باشد یا مایل وتد چیزی

شایسته و اگر ساقط چیزی نابکاره سقط و اگر صاحب طالع مسعود بود

یا بسعدی پیوسته آنچه سخت بکار آمدنی باشد و بنگر که صاحب طالع

در کدام برج است آبی یا خاکی یا بادی یا آتشی یا معدنی جوهری و بودن وی

در زندگانی از آن چیزی باشد مثلا صاحب طالع در برج خاکی بود و زهره

بوی پیوسته از برج آبی گفتیم حیوان بیجانست یا چیزی که از حیوان بیرون آید

باشد که زندگانی او از آب و خاک بود چون پاره استخوان کوسفند

و اگر خداوند ساعت سعید بود و در برج سرخ و نجابت یا به برج آز

از اجناس چوب و اگر زهره بود از اجناس جامها

یا از زر

چیزی نیست با اصل سفید لیکن ویرا رنگ کرده باشند بهر رنگی که دلیل
کند برج و خانه و ربع فلک و اگر دلیل در طالع باشد یا وسط السماء
آن چیز سبک و لطیف باشد و اگر از وسط السماء تا هفتم چیزی بی
اصل که نه روح بود و نه جسم و از هفتم تا چهارم چیزی با جسم و روح و از
چهارم تا طالع چیزی جسمی بی روح **مزه خبی** اگر طالع حد زهره بود چیزی خوش مزه
و چرب باید و نرم و دلشاد کننده و روشن و اگر حد عطارد بود چیزی
بی مزه یا ترش و بی مزه یا درشت و اگر زحل چیزی بود تند چون
مزه هلیله یا درشت بدید آرد و خشک و اگر حد مشتری با شیرینی بود و نرم بدید آرد
و اگر مریخ بود تلخ و بدید آرد سخت و مزاج کوکب ناظر نیز نگاه کن تا درست آید
گرانی و سبکی خبی اگر دلیل با خداوند طالع در طالع بود چیزی گران بود و اگر
در دوم بود هم گران و در سیوم سبک و در چهارم گران و در پنجم
میانه و در ششم سبکبار و گران با گران بار و سبک و در هفتم همچنین لیکن
گران تر از ششم و در هشتم سبک و در نهم سبکتر و در دهم سخت سبک
و در یازدهم سبک و در دوازدهم میانه **شکل خبی** اگر دلیل زحل بود گرد
روی باره بکجی با چندکی و اگر مشتری گرد و غلطان و اگر مریخ چیزی
دراز و در روی سوراخ و اگر شمس گرد و اگر زهره چیزی دراز گوشه

او بش گرد و اگر عطارد او بش باریک و میانش بزرگ و اخرش باریک
و اگر قمر بوقت سئوال بنگر که جرم قمر چه صفت هم از آنجا حکم کن و
نیز نظر قمر با کواکب دلیل کیر و اثر بش ده تا درست آید **درازی و کوتاهی**
خبی اگر دلیل در طالع بود یا از وسط السماء تا هفتم خاصه که زاید النور
باشد آن چیز دراز بود و چندان باندازه خویش و اگر تحت الارض یا ناقص
النور کوتاه بود از اندازه خود یعنی بدان اندازه که اجناس خبی باشد
خوشبوی و گندگی خبی اگر دلیل با خداوند طالع ساقط باشد از اوتاد
یا در جای که بطالع نظر ندارد یا شمس و قمر نظر نبود و شش و بسعد النجم کند
باشد خاصه که نحسان بوی نظر دارند یا با راس یا با ذنب یا کید باشد و اگر
در اوتاد یا مایل الاوتاد باشد یا شمس و قمر بوی ناظر یا بطالع نظر دارد
آن چیز خوشبوی باشد **اجزاء خبی** اگر دلیل در درجه اول بود چیزی باشد
از اول آن جوهر و اگر در درجه دوم از میانه آن جوهر و اگر در درجه سیم
از آخر مثلا طالع برج بادی آید خبی از جانور بود یا از درخت چون صاحب
طالع را در وجه اول یافتیم گفتیم از سر جانور است یا از سر درخت
همچنین تا هر سه وجه **صنف خبی** اگر دلیل در جوزا یا سنبله یا قوس یا حوت
باشد یا در وجه دوم از حدی دلیل کند که پرنده است و اگر دلیل در حمل یا ثور

یا اسد بود یا نیمهٔ آخر از قوس یا نیمهٔ اول از جدی چهارپای باشد و اگر در حمل یا
ثور و نیمهٔ اول از جدی چهارپای سم شکافته بود و اگر در اسد چهارپای
با چنگال و در نیمهٔ آخر قوس چهارپای گردسم بود و اگر در اسد و عقرب و
قوس و حوت بود حیوان سباع بود و درنده و اگر دلیل در سرطان و
عقرب و جدی بود حیوان هوام باشد چون مار و کژدم و جنبندهٔ
زمین و مانند وی و بر جهای آبی دلیل حیوان آبی باشد و اگر دلیل در حوت
بود مرغان آبی یا ماهی و اگر دلیل در سرطان بود کرمان و ماهیان و ماران
یا هر چه جز وی الفست و اگر دلیل عقرب سباع آبی درنده و گزنده و اگر دلیل
در جوزا یا اسد یا میزان یا دلو بود دلیل درختان دراز بود و اگر در
سرطان و عقرب و نیمهٔ آخر از حوت از درختان میانه بالا و اگر در
ثور بود و سنبله و جدی دلیل کند بر نبات زمین و در ثور نبات باشد درخت
بود که تخم کنده و کل و بالا کشد و در سنبله تخمها بود و جدی نبات و گیاهها
اما حمل و ثور و اسد دلیل بهایم و چهارپایان و جوزا و سنبله و میزان و نیمهٔ
اول قوس و دلو دلیل صورت مردم و سرطان و عقرب و جدی دلیل هوام
و زمین و جوزا و سنبله و اول قوس و آخر جدی و حوت دلیل بندگان
و غلامان و اسد و عقرب و قوس نیمهٔ آخر قوس و حوت دلیل سباع

دز

معرفت منسوبات دوازده خانه

طالع دلیل است بر مسئله سایل
از تن و جان خود و از عوارض تن و هر چه طلب کند یا در هر کاری که آغاز
کند یا کاری که در وی باشد و بر مولود و مدت مکث وی در رحم و بر عمر و
شرف و زمینی که در وی زاده بود و کارهای نو پدید آمده و از احوال زندگانی
و خیر و شر که بمردم رسد بیت المال دلیل کند بر احوال مال و کسب و معاش
و یاری کردن و اتباع و گواهان و خصومت زنان و داد و ستد
و وصیت نامهها و کار داشتن کارهای نو و ~~امانت نهادن و پذیرفتن~~
و امانت نهادن و پذیرفتن امانت بیت الاخوة و گنج نهادن و کلیدها
و در آمدن بهر کارها و نامهٔ سلطان که بشهر آید و بیرون رفتن پیش
غایب و آنجا نهادن و شادی و گنجها و بر خواستن باد که کی باشد و اگر
نحسی درین خانه بود مولود را در دیده از چشم عیبی رسد بیت الاخوة
دلیل کند بر سفر و زوال چیزی و فرج یافتن و بر حال برادر و خواهر و
دوستان و خویشان و خبران و خوابها و دین و فقه و رازها و اقرار
و همشیرگان و بزرگان از زبان فهم و حکمت و علم و عبادت خانها
و کلیسیای جهودان و مغان ترسایان و آنچه بدین ماند بیت
العاقبه دلیل کند بر پدران و عاقبت کارها و ضیاع و عقارها و سرای

وکشت راز و کارهای پنهانی وخانه که مولود انجا زاده بوده و بخ
بستدن زندان و باز داشت و خویشان پدر و اجداد و بناهای عنصر
و اصل و انچه از پس مرگ باشد و جایها کهنه و چیزهای قدیم و شهر
ها ده ها و انچه برسد از نیک و بد و جایگاه پنهان کردن و دزدیها و علم
خانها و کنجها و شهرها و بنیادها و دفینها و حال مردم بعد از مردن و
گور کندن و کفن واپیچیدن بیت الولد و دلیل کند بر حال فرزندان و
رسولان و هدیها و نیکوئیها و امید و طلب زنان و دوستیها و دوستان
و رفیقان و رنج بردگان و در شهرها و حال مردم شهر و غلها و ضیاع
و برحال آبستن شدن زنان و خبرها و نامها و بناجهای ستودنی و جایگاه
حق و راستی و املاک زنان و پوشیدن جامها و ثبات زمین و زراعه
و انبازی و برگاشت کردن بربالها گذشته و مال پدران و انچه گویند
مولود را از پس مرگ بروی از حمد و ثنا و نکوهش و دشنام و [illegible] طلاق
زنان و انچه برین ماند بیت المرض و دلیل است بر بیماریها و اسباب وی و بندگان
و پرستاران و ستم و نقل از جای بجای و معالجه و بر باطن اندامها
و برجای ماندن و عیبها و جایگاه و دروغ گفتن چیزهای حقیر و ضایع
مانده و چیزهای که بوی امید نباشد و تهمت در کار زنان و خصیصان

ودلیل

جیبنی حبس ۶

وشکیل و زور و بهتان و سخن [illegible] و بحث و عبادت دیوان
و درم دادن و وزن مایه اگر تیر بر طالع مولود طبیب گردد بیت النسا
دلیل است بر زنان تزویج و زناشوهری و خصومتها و انبازی و معامله
و غلیان و دوزوان و حلیتهای ایشان و حرب و هر چیزی که طلب کنند و جایی
که کسی قصد کند و در زمینی که بوی سفر کنند سوی انجایی و کارهای اسیران
و همسایگان بد و حاسد و مرگ زنان و مبتلایی ایشان و معالجت ایشان
و قصد کردن و ضد آن و یاران [illegible]، و استخفاف کردن با مردمان
و معطل بودن در کارها و غریب کردن در زمین و مرگ دشمن و صید
۸ بیت الموت و دلیل است بر مرگ و کشتن و بر میراثها و زهرها که کشند،
و بیم و ترس و هر چیزی که هلاک شد، و ضایع ماند، بود و امانت و سگالی
و کاهلی و گرانی و حیلتها و سوختن و برباری مشغول عنه و مال وی و در کنج
و دفین و چیزی پوشیده، و پنهان کرده و دزدیدن و زهر دادن و غرق
شدن و حیلهای مرگ و هر چیزی که کهن بود، و خصومت کردن با [illegible]
و مرگ در غربت و میراثها و تباهی تن از داروها و درویشی و حاجتهای
دشوار [illegible] و بیم و ترس و احمقی و ابلهی و بیهوشی بیت السفر و دلیل است
بر راهها و سفرها و غربت و کارهای خدای و نبوت و دین و علم

السفر

و مسجدها و فلسفه و دانستن چیزهای مستقبل و علم نجوم و کتابها و رسولان
و خبرها و خوابها و خدمت ملوک و زوال چیزها و کارهای گذشته و ابدالی
و زاهدی و دین داری و هوا بیت العمل دلیل است بر رفعت و ملک و سلطان
و والی و قاضی و حاکم و عامل و صاحب شرف و کار روشن و کارهای
مادران و بازرگانی و دست رسیدن و امر و نهی و غایب کارها و چیزهای نو
و تمیز کردن و رسیدن بکارها و شهرت در میان خاص و عام و زنان و پدر و
مادر و تن جوانان و خویشان بیت الرجا دلیل است بر امید و سعادت
و بخت و دولت و دوستان و حمد و ثنا و دوستان و فرزندان و یاران
و عشق و پیوستن زنان به دوستی و مهر و جایگاه نیک و بخت نیک مولود و داشتن
مال و
ع انگشتری فرزندی باشد مولود را با کار رزگی و دولت که باشد و یاری
کردن سلطان و مال و ملوک و برحق بودن و دوستی بزرگان و حرمت
و حشمت نزد بزرگان و چیزها درست و پایدار و پاکیزه و تجارت
با مال و فایده یافتن و رشوت و خانه و دشمنت اینجانه بیت الاعدا
دلیل است بر امید و شقاوت دشمنان و حاسدان و بدبختی و احوال
دشمنان و غم و حبس و بند و زندان و غم و سخن چینی و مکر و حیله و رنج و محنت
که پشیمانی آرد و بلا در روی و غم و جان خوری دونان و کارهای حرام
و مشقت و تعب و عنا و ستوران و بندگان و کارهای زن و کسی که
ادن

کردن از طاعت بکشد و کنیزان مادر فرزند و فرزندی که بشکم مادر بوده
هر کاری که بیش از مسئله باشد و چهارپایان و نکبت و مبتلائی و مالهای شوم
شده و
و مال و زنان و بد رفتاران و عاصیان و چیزی که رفته باشد از مالها و بد
کانی و دو رویی و پنهانی و زندان هم بر این مثال بنگر التحب سایل بر بد
بنگر که بکدام خانه منسوب است از وی و صاحب وی حکم کن منسوبات
کواکب دلالت زحل اما کیوان از اتابازی زحل خوانند و برومی
قرونس طبیعت وی سرد و خشک است و تاریک دلیل است از تن
مردم بر زانو و ساقها و معده و استخوان و گرده و مثانه و سپرز و گوش است
و هرچه در تن آدمی گنده و پلید است بر زحل منسوب است و از علتهای
فالج و لقوه و نقرس و سل و ماخولیا و گنگی و کری و امثال این و بیماریهای
صعب و گران و دراز و غمها و اندیشهها و رزی و طالع و سفر دور و دراز
و دریا و کوهها و بازرگانیهای گران و اندیشههای صعب و دلیل است
بر آهستگی و بزرگی و تنهایی و مذهب و کارها و بسیار خوردن و بیچارگی
و درویشی و صناعتها با رنج و عمارت و زراعت و زمینها و آبها و انهار
و بناها و آبها و چوبها و برزگ و مساحت و قسامی و خیانت و مکر و حیله
و غلا و کم آمیختن با مردمان و غضب و غارت کردن و کشتن و بندها

و زینت و بسیار سخن و چرب زبانی و بسیاری نکاح و نیکو کردن کارهای
مردمان و امر معروف و نهی منکر دلالت مریخ طبیعت وی گرم و خشک است
و مزه وی تلخ است دلیل است بر آتش و سوختن و غارت و کشتن و خون
ریختن و کارهای ناگهان پیش آمدن و سرهنگی و سپاه سالاری و لشکر و
صحبت با سلطان و حرب کردن و مردانگی و سرکشی و جنگجوی و طلب [illegible]
و آراستن تعبیه و فتنها انگیختن و دزدیها و عیاریها و راهزنی و مکاری
و غصب و حرام را حلال داشتن و عذاب کردن و بند و زندان و بریدن
اندام و چوب زدن و شکم و جای گریختن و بیم و ترس و خصومت و ستمکاری
و شتاب زدگی و جفاکاری و پیش رفتن بکارهای زشت و بدبختی و بد
زبانی و فحش و فجور و سوگند کردن و دستها و شرها و حیلها و حاضر جوابی و بیوفائی
و سوء و بسیار دروغ و سخن چینی و پلیدی و دروغ خوردن و [illegible]
و مکر و تباهی چیزهای [illegible] و گردانیدن رای از حالی بحالی و [illegible]
کشتن و بیشرمی و استهزا کردن و بیخردی و بسیاری رنج و شدت در سفر
و زنا کردن و مخمور بودن و لواط و مخنثی و طلاق کردن بر زنی و بچه افکندن
و نکاح مخمور و بیطاری و شبانی کردن و دوا کردن و جراحتها و صناعتها
که با آهن باشد و ختنه کردن کودک و [illegible] و کفش آمیختن اینهمه با ثر مریخ آ

سوگند ۵

و زندان و حبس و اسیری و شکنجه و جلد زدن بریکی طریق راهزن خشم بکنند
چون کبر و خویشتن نتوانند داشت و کسی را تنگی کند خواهد و دلیلست بر پدران
و کدخدایان و بیم و ترس و شدت و مشقت و غم و بیخبری و دشواری و تنگی
روزگار و مرگ و میراث و نوحه و یتیمی و پدران و جدان و پدران و برادران
کلان و بندگان و دزدان و [illegible] و حفاری و گورکندن و کفن مرده
شوی و دباغت گری و خصی و جادوی و فسونگری و برکارها سخت و دشوار
و پیشهای که با موی و پشم و پوست باشد و راستی قول و صدق انجمه
افعال و خصلت دلالت مشتری گرم و تر است دلیل است بر زندگانی
و فرزندان میان مردم و بزرگان و تجمل و بر علما و قضات و انصاف
دادن و حکم کردن میان مردم براستی و حق و دین و عبادت و افتخار
کردن بکارها و نعمت بودن و زهد و ورع و تقوی و موحدی و مصلحی
و حمد و ثنا و ظفر یافتن بر دشمنان خود و ریاست و بزرگی و شرف
و کرامت و نیکبختی و برآمدن امید و شادی و رغبت کردن بجمع کردن مال
و علمها و نیکوئی و توانگری و معیشت و نیکخوی و جوانمردی و کارهای راستی
با دوستان و دوست داشتن ریاست بر اهل و شهریاری کردن
هرکس را و عمارت عالی و بازرگانی و عهد وفا کردن و امانت داشتن

بانرد

خشم ۵

حفاری را

دزدی ۵

طبع ۲ی ۵

ودلالت شمس طبیعتا او گرم و خشک است و دلیل است بر تن و جان و
روشنایی عقل و فهم بر ملوک و رئیسان و جباران و اشراف و جماعة
مردمان و غالب گشتن بر همه چیزی بقوت و بزرگی و آشکارا کردن چیزها
دوست داشتن سیم و جواهر و بسیار گفتن سخن بزرگان و نزدیک
بودن با پادشاه و پناهی آوردن و پیوستن با وی از وی منفعت و سعادت
بود و گاه ارتفاع یابد و گاه سقوط گاه بر سعادة بود و گاه بر شقوت و دلیل
کند بر کارهای قضا و خانگی و برادران و پدران و سختی بود و هر که از وی آخر
خواهد برید و بزرگست بر سرها و خداوندان خصومت و شر و بر داوری
کردن خصمان همیشه قوی باشد و دلالت زهره طبیعت او سرد و تر است
دلیل است بر زنان و مطربان و مغنیان و شاعران و مادران و خواهران
خورد و تر و پوشیدن و پیرایه بستن و زر و سیم و مهربانی برادران و
عجب آوردن و دوست داشتن توانگری و لهو و طرب و زینت و
شادی و سماع و تحریک اوتار رود و سپها و بویها خوش و شهوت غزل و نرد
و شطرنج باختن و زنا کردن با زنان زانیه و کودکان که از زنا و حرام
زاده باشند و سرود گوی و بسیاری سوگند خوردن و دروغ گفتن و نیکو
داشتن مسکرات و نکاح بسیار کردن و مجامعت و دوست داشتن

فرزندان

فرزندان و دل نهادن بر هر کسی بدوستی و نیکویی و سخاوت و جمال و شیرین
سخنی و عشق و قوت تن و ضعیفی جان و فربهی و صناعتهای خوب و
خوش رنگ رنگ و تاج ساختن و راستی ترازو و پیمانه و نشستن
در بازارها و بازاری و عطاری و زرگری این همه از تأثیرات زهره است
و دلالت عطارد و ممتزج است با هر کوکبی و هر برجی و دلیل است بر کودکان و
جوانان و برادران خورد و دعوی ربوبیت و وحی و نبوت و عقل و سخن
گوی و کلام و حکایتها و اخبار و یاد داشتن سخنها و احادیث و علم و تصدیق
و آموختن علوم و ادب و مناظره و فلسفه و دانستن چیزهای مستقبل و
حساب و مساحت و هندسه و علوم علوی و روحانی و علم نجوم و زیج
و پی شناسی و زجر و فال و دانستن کارها و حکمت و کتابها و در سخن
گفتن و بلاغت و فصاحت و شرین علوم و سخن سرود گوی و
بیان و مشغول بودن در علوم و جستن ریاست و مشهوری در علوم
و فصاحت و شعر گفتن و کتاب خواندن و نوشتن دیوانها و
قصص و دروغ و زور و بهتان و کتابها بدروغ ساختن و دریافتن
رمزهای مردمان و رازها و کمی شادی و تباهی مال و جمع کردن و افراط
کردن و بازرگانیها و بیع و شری و انبارها و راستی کوشیدن و

و حشتها و مکر و مخادعت و کسی از احوال و اسرار او خبر دارد و عداوت
کشند و بود و ترسنده از دشمنان و شتاب در کارها و خوابهای گوناگون و
زبان آوری و مهربانی و دوستداری در ضمیر و پاکی و طعنه زدن مر
کارهای خدا را و نگاه داشتن حقها و برادران و خویش و نیکنام مشهور
و فراخ روزی از هر صناعتی و زیرک در کارها و تمام کردن هر کاری و کیل
بر بندگان و خدمت و موی ستردن و حجامی و چشمهای آب و جویها
و رودها و راههای و زندان و مرگ و آنچه بدین ماند بود و دلالت
قمر طبیعت او سرد و تر است و وی حرارت عارضیست و نیکست و
و شایسته هر کاری بود و دلیل ابتداء هر کار است بر ملوک و اشراف
و ظفر یافتن اشراف بهر چیزی که خواهد و پیش رفتن در علوم دینی
و علوم علوی و بسیاری فکرت در کارها و حدیث و هندسه و علم نجوم
و آبها و تقدیر ایشان و حساب و ضعیفی عقل و دلیلست بر زنانی
که غم و ترس دارند و بر ترویجها و بر زنان حامله و بر تربیت احوال وی
و مادران و خواهران مادر و ایکان و خواهران کلان تر و رسولان و
پیکان و خبرها و جاسوسان و گریزپایان و دروغ و سخن چینی ملک است
با ملوک و بنده است با بنده و با هر کسی چون وی باشد و آموزش کار

و رحیمی و پاکی دینی ح

بجاز

و خیانت کرد و سلیم دل و بیمار ناک و تیمار دارنده اجسام بیماران و موی بی
و فراخی و در طعام دادن و کم نگاه و نو و این است افعال هفت کوکب چون
سعد باشد آنچه از سعادت یاد کردیم زیاده باشد و چون نحس باشد
آنچه از تباهی یاد کردیم زیاده تر باشد و بسیار چیز است که در یک کوکب و لون و فعلست
و بنگری تا جایگاه او چگونه است و اتصال سعد و نحس و حظ و شهادت
بنگری با تمامی تا اثر ایشان بیابی **دانستن حالات کواکب**
چیزهای که تمام کند حاجتها و دلیل است بر برآمدن مرادها در علم نجوم است
که اهل این صناعت در وی سخن گفته اند و آن بر ۳۲ روی است
اول **نظر** بدانکه نظر از بروج بود چنانکه خانه سیم و چهارم و پنجم و هفتم و نهم
و دهم و یازدهم اگر کوکبی یا سهمی ازین خانها بود بطالع ناظر خوانند و قوی
ترین نظرها آن بود که درجات یکی باشد ۲ **اتصال** آن بود که کوکبی دو درو
بگران و متصل شود چون میان ایشان بعد بقدر و جهاجرم ایشان باشد
آزار و ند و با تصال خوانند و چون دقیقه به دقیقه یکی شوند آنگاه اتصال
تمام شود و اتصال مقارنه هم برین طریقست لیکن چون میان ایشان
قران تمام شد هر دو بقوت مزاج یکدیگر باشند و اگر کوکبی با ایشان متصل شود
آن کوکب نطبیع این دو کوکب که قران کردند و اتصال دیگر است

کوکب ح

که آن را اتصال عرضی خوانند و آنچنان باشد که دو کوکب مقارن باشند
و هر دو را عرض برابر باشد و در یک جهت یکی مر دیگری را بپوشد وجه دیگر مقابل
یکدیگر باشند یکی صاعد باشد در شمال و دیگری هابط هم در شمال و در جانب
عرضشان برابر باشد وجه دیگر آنکه ناظر باشند از تثلیث یا تسدیس یا
تربیع یکی صاعد در شمال و دیگری هابط در جنوب یا یکی صاعد در جنوب و دیگری
هابط در شمال اینهمه که یاد کردم اتصال عرضیست و چون یکدیگر جدا از
یکدیگر منصرف شوند در قوت یکدیگر باشند مادام که در یک جهت باشند
که اتصال عرض بود چون جهت عرض مخالف شد اتصال منقطع شود و
بسیار بود که کوکبی دیگر متصل بود بستاره دو بعرض با ستاره دیگر متصل
بود و ازینجهة دورنیوس حکیم گفته که اگر بنده دیگر زند و قمر متصل باشد
از طول مریخ و از عرض مشتری یا از طول مشتری و از عرض مریخ و اتصال
قمر بمریخ یا بعرض دلیل کند بر آنکه این بنده گریخته پیدا شود و اتصال
او بمشتری از طول یا عرض دلیل کند که گریخته برهد از عقوبت و خداوند
از وی خشنود گردد و قوی‌تر آنگاه باشد که اتصال یا انصراف از صاحب
خانه یا صاحب شرف یا صاحب حد و مثلثه و وجه بود و از آن
قوی‌تر آنکه اتصال یا انصراف [struck through] طول یا عرض یکجایی

بطول او

بیک

بیک کوکب چون چنین باشد دلالت هرگز خلاف نکند نوع دیگر از اتصال
و انصراف که آن را اتصال طبیعی خوانند در مسایل موالید بسیار بکار
آید چنانکه اتصال از بروج مستقیم المطالع بود یا از بروج مستقیم الساعات
و بیان وی فروتر یاد کنیم علیحده ۳ انصراف آن بود که کوکبی منصرف شود
از کوکبی و بتمامی جرم خویش از وی دور شود و از اتصال یا از مقارنه آن را منصرف
خوانند ۴ خالی السیر آن بود که کوکبی منصرف شود از اتصال یا مقارنه
یا به نظر و هیچ کوکبی دیگر متصل نشود مادام که درین برج باشد ۵ و
وحشی السیر آن باشد که کوکبی در برجی باشد و هیچ کوکبی متصل نشود و این
حال بیشتر قمر را بود و آنگاه اتصال وی بصاحب حد خویش باشد چون از این
حد بیرون آید آنگاه منصرف شود و از آن حد و بحد دیگر متصل بود که کوکبی
میرود تا آنگاه که اتصال کند بکوکبی ۶ نقل النور بر دو روی است
یکی آنست که کوکبی سبک رو متصل شود بدیگری و باز منصرف شود و این
و بکوکبی دیگر متصل شود طبیعت آن دیگر برین دهد وجه دیگر آنست
که کوکب سبکرو متصل شود بگران رو و این گران رو متصل شود بدیگری نور
این هر دو وجه چنانکه قمر متصل شود بزهره و زهره متصل شود بمریخ یا
بدیگری زهره نافل النور باشد و آن وجه اول چنان بود که ماه متصل بود

کوکب بیم

بعطارد و از وی منصرف شود و با مشتری اتصال کند این هر دو را
نقل النور خوانند اینجا حاجت بر آید بدست متوسطان و میانجی ۷ ارتجاع
النور آن بود که بیک کوکب دو یا سه یا بیشتر متصل شود و جمع کند نورها
را بستاند طبعشان و حاجت تمام کند ۸ رد النور بر دو روی است
یکی آنکه دلیل طالع و دلیل حاجت بیکدیگر متصل نباشد و نظر نبود میان
بیکدیگر و بکوکب دیگر نظر کنند یا اتصال آنگاه آن کوکب بعضی جاها
اتصال کند با نظر نور آن دو کوکب را بدان جایگاه رد کند وجه دوم
آنکه صاحب طالع با صاحب حاجت بیکدیگر نظر کنند و نه اتصال آنگاه
کوکبی میان ایشان نقل نور کند و از بین بدان رد کند نور او تمام کند حاجت
را بدست متوسطی ۹ منع بر دو روی است وجه اول که بمقارنه بود و
آن چنان بود که سه کوکب بیک برج باشند بدرجات مختلف و کوکب
کرانرو بسیار درجه باشد و کوکب میانه رو را اتصال آن سبکرو
منع کند بجهت آنکه درجه بزرگتر باشد تا آنگاه که از وی بگذرد مثال
وی زحل در حمل بیست درجه و عطارد یازده درجه و زهره ده درجه
عطارد را اتصال زهره را زحل منع کند تا آنگاه که عطارد منصرف
شود و اتصال او از زهره را باشد و تفسیر آن چنان باشد که سایل

پس

کاری

کاری طلب کند بدان نرسد کاری دیگر پیش آید پس از آن امید بر آید با
اندازه سعد و نحس حکو کلی احوال وجه دوم آنکه کوکبی با کوکبی دیگر در یک
برج باشد به یکی متصل و کوکب دیگر متصل باشد بقابل آنند بر نظر این کوکب
که مقارن باشد باطل کند این نظر را و تباه کرده اند اتصال را او هر چند درجا
شان یکی بود و چون بحکمت اتصال کوکب با نظر را بود آنگاه کوکب قران
کننده را انتحال او اتصال باطل شوند که ۱۰ دفع الطبیعة آن بود که کوکبی متصل
شود برج خویش با صاحب شرف یا صاحب حد یا مثلثه یا وجه این
کوکب طبیعت آن کوکب بوی دهد و حاجت تمام کند ۱۱ دفع القوة آن باشد
که کوکب در خانه خویش یا در شرف یا در حد و مثلثه و وجه خویش باشد بکوکبی
دیگر متصل شود و قوت خویش بوی دهد ۱۲ دفع [illegible] آن باشد که کوکبی در
مراتب خویش باشد و بکوکبی متصل شود چنانکه اتصال زهره بمشتری
و زهره در ثور و مشتری در حوت وجه دیگر آنکه از خیر خویش اتصال کند چون
اتصال کوکب روزی با کوکب روزی در جایگاه روزی باشند و همچنین کواکب
در جایگاه شب ۱۳ دفع التدبیر آن بود که کوکبی بکوکب دیگر اتصال کند
هر جای که باشد تدبیر خویش بدان کوکب دهد ۱۴ رد بر دو وجه است
اول آنکه کوکبی بکوکب دیگر متصل شود که آن قابل آنند بر در تحت الشعاع

الطبیعتین بر

که هم در مراتب خویش بود

باشد نتواند که نور وی را قبول کند پس رد کند نور وی بوی دوم انکه متصل
بود بکوکب راجع پس رد کند یا کم تدبیر رفته بود از جهت رجعت و باشد که
آن رد بصلاح و نیکوی بود و بود که بفساد و تباهی اما رد بصلاح بر سه — این رد م
وجه است اول انکه دافع التدبیر بپذیرد نور خویش را دوم انکه دافع التدبیر
مستقیم السیر باشد و مرفوع الیه محترق یا راجع و هر دو در وتد یا مایل الوتد — کوکب م
سیم انکه مرفوع الیه راجع بود یا محترق و ساقط و کوکب دافع در وتد یا مایل
الوتد و چون چنین باشد بپذیرد کوکب ساقط یا محترق یا راجع پس رد
کند و چون کوکب دافع در جایگاه نیکوست آن حاجت تمام شود بعد از انکه
تباه شده باشد اما رد بفساد بر دو وجه است اول انکه کوکب دافع
ساقط بود یا راجع یا محترق و مرفوع الیه در وتد یا مایل الوتد چون تدبیر
خویش بدو دهد بحال رجعت یا احتراق یا سقوط نتواند تمام [illegible]
بر قابل یا تمام نتواند تدبیر خویش بدو دادن حاجت تمام گشته پس از انکه
تمام شده باشد دوم انکه دافع و قابل هر دو ساقط یا محترق باشند
رد کند بوی انچه از وی پذیرفته باشد از جهت رجعت یا احتراق و تباه
کند تدبیر او و دافع را قوت تمام دادن تدبیر نباشد آن حاجت نه در اول
بود و نه در آخر ۲۵ انتکاث آن بود که کوکبی بدیگر کوکب متصل شود

پیش از انکه بوی رسد راجع شود و اتصال باطل کند ۱۶ الاعترا
ض آن باشد که کوکبی بود سبکرو و بسیار درجه باشد و کوکبی دیگر
گران روتر از وی و کمتر درجه باشد از اول و کوکب سیم سبکروتر از ان
اول خواهد که اتصال کند بدان کوکب گران رو و انکوکب اول
راجع شود و بان گرانرو متصل شود بحال رجعت تا انگاه که منصرف
شود انگاه کوکب سیم را باشد اتصال بدین کوکب راجع بدان
کوکب گرانرو ۱۷ الفوت آن باشد که کوکبی رونده بود با تصال
کوکبی دیگر پیش از انکه بوی رسد آن کوکب قابل تحویل کند ببرج دیگر و
چون دافع نیز تحویل کند پیش از آنکه اتصال کند کوکب دیگر باشد از دیگر
بدان قابل متصل شود و اتصال اول را باطل کند ۱۸ قطع النور
بر سه وجه است اول انکه کوکبی خفیف خواهد که اتصال کند بکوکبی
گرانرو [illegible] دوم خفیف کوکب دیگر نباشد راجع شود بدان کوکب خفیف
متصل شود و پیوند نور ان کوکب را بقران و تغیر انچنان بود که
خداوند مسئله خالی باز جوید با کسی بیاید که حاجت وی را تباه کند
و ظفر را بهره برد وجه دوم انکه کوکبی خفیف متصل شود بکوکبی ثقیل
پیش از انکه این خفیف بدرجه ثقیل رسد این ثقیل بدیگر کوکبی که

که ثقیل از وی باشد متصل شود از وی منصرف شود و باطل کند
اتصال اول را و تغیر این چنین بود که سایل پس از آنکه بحاجت
خویش برسد کسی دیگر بیاید و آن حاجت بدان کس رسد و تمام شود
و سایل محروم ماند وجه سیم آنکه کوکب متصل شود بکوکبی دیگر که
حاجت با بخشد از بیم وی حاجتها را تمام کند و برساند **۱۹ نعمت و مکافات**

یا کوکبی بوی متصل شود و نور وی نقل کند بکوکبی که خداوند حاجت باشد و

و نعمت و مکافات آن بود که کوکبی در هبوط خویش باشد
خویش و یا در برج خویش کوکبی بوی متصل شود یا وی بکوکبی متصل
که دوست وی باشد یا از صاحب مثلثه و یا صاحب [illegible] یا صاحب
مزاعمه وی باشد یا کوکب واقع یا قابل استشهادت باشد که در برج
خویش بود پس چون چنین بود و از آن پس و از آن هبوط بیرون آید و کسی و را
نعمت بود بروی تا آنگاه که آن کوکب که بروی نعمت باشد هم
در هبوط خویش افتد یا در بیم آن کوکب متصل شود یا دیگر بوی
از آن جایگاه که صفت کردم بیرون آورد و ویش از آن هبوط و از
نعمت را وفا کرده باشد که بروی بود و مکافات کند آنکه داده باشد
که صاحب شرف برج کوکب را صاحب نعمت خوانند
۲۰ قبول آن باشد که کوکبی بکوکبی متصل شود از برج وی یا از شرف

وی یا از حد مثلثه و وجه وی آنگاه قبول کند پس یا متصل شود واقع
مقابل و از این قابل در خانه و شرف و حد و مثلثه و وجه واقع
هم قبول بود اما قوی ترین قبولها از خانه و از شرف بود اما قبول حد و
مثلثه و وجه ضعیف تر باشد مگر که هم حد و هم مثلثه بود و هم وجه
باشد آنگاه قبول تمام بود و این صاحب مزاعمه یکدیگر را قبول کنند
نیز بنظر اتصال لیکن قبول اتصال قوی تر و بهتر و اگر دو کوکب
در تثلیث یکدیگر باشند یا در تسدیس یا در برجی متفق الطالع
یا در برجی متفق القوت باشند یا در دو برج که هر یک کوکب را
باشند مر یکدیگر را قبول کنند از جهت اتفاق طبیعت این
برجها مر یکدیگر را و سعد آن قبول کنند و یکدیگر را از جهة اعتدال
طبایع شان و زحل و مریخ قبول کنند یکدیگر را از مقارنه و تسدیس
و تثلیث و قبولی هست که قوی تر است و هست که میانه است
و هست که کمتر است اما قبول قوی بیشتر قمر را باشد از شمس زیرا که
وی را قبول کند از همه برجها که نور قمر از آفتاب است مگر قبول آن
که مکروه است اتصال از برجی باشد با آفتاب که شمس را در آن
برج مزاعمه بود و آن قبول طبیعت باشد و قبول برج و عطارد

اما چون

چون کوکبی را قبول کند از سنبله این قبول قوی باشد و قبول وسطان
بود که دو کوکب یکدیگر را قبول کنند از خانه یا از شرف یا از حد یا مثلثه
یا وجه و اگر این مزاعمها و باز پس جمع شود قبول تمام و قوی باشد
اما قبول دون آن بود که از یکدیگر بحظ باشد چون حد یا مثلثه یا وجه
یا خود یکدیگر را قبول کنند از جایگاه طبیعت چون فرح و مانند
وی ۲۱ سعادت کوکب آن بود که بنظر سعدان باشد اگر تثلیث
یا به تسدیس یا تربیع یا مقابله یا مقارنه و نحسان هم زوی ساقط باشند
یا محصور بین السعدین باشد یا از سعدی باز گردد و بسعدی متصل شود
یا صمیمی باشد و آن آنگاه بود که در قلب آفتاب باشد میان وی و میان
آفتاب شانزده دقیقه پیش باشد یا شانزده دقیقه پس که اینچنین
بغایت سعادت باشد که همه سعادت آفتاب بخویش کشد
یا بنظر مودت آفتاب باشد یا بنظر قمر و قمر مسعود بود و سریع السیر و
زاید النور و زاید العدد باشد یا در حیز خویش یا در جلب خویش باشد
چون خانه و شرف یا در حد یا در مثلثه یا وجه یا فرح یا در درجات
نیره یا مقبول بود و در حیز خویش بود یعنی کوکب نر در برج نر و بروز
فوق الارض و بشب تحت الارض و ماده در برج ماده و روز تحت الارض

و شب فوق الارض و شمس و قمر چون در خط سعدان باشد همچنان باشد
که در خطوط خویش بود همچنان سعدان اما بدانکه سعادت بر سه گونه است
مضاعف السعادة و سعیده و کمتر ازین اما مضاعف السعادة آن
بود که کوکبی در برجی باشد وی را در آن برج دو شهادت بود یا سه یا
بیشتر چون عطارد در سنبله باشد وی را دو سعادة باشد خانه و شرف
و اگر با اینهمه در حیز خویش بود سه شهادة و اگر در طالع بود چهار سعادت
خانه و شرف و حد و فرح اما سعیده آن بود که کوکبی در جای باشد که
آن برج معتدل طبع وی باشد و موافق مزاج وی چون زحل در دلو و مشتری
در قوس و مریخ در عقرب و زهره در میزان و عطارد در جوزا اما آنچه
کمتر از نسبت بسعادت و هم دلالت کند بر صلاح چنانکه کوکبی در جای
باشد که آنجا خلاف طبع وی بود چون زحل در جدی و مشتری در
حوت و مریخ در حمل و زهره در ثور و عطارد در سنبله ۲۲ قوت کواکب
آن بود که صاعد باشد در شمال یا شمالی یا صاعد در فلک اوج یا
در مقام ثانی یا بیرون در شعاع یا در وتد یا در مایل الوتد یا این سه کوکب
علوی مشرقی باشند از آفتاب خاصه که آفتاب با ایشان در تحال
بنظر تسدیس باشد قوی تر باشند یا در ربع مذکر باشند یا در برج مذکر

قوت کواکب

چون شمس در ربع مذکر باشد یا برج مذکر قوی باشد نیک بگرد در برج سیران
اما قوت این سه کوکب سفلی آنست که مغربی باشند و در ربع مؤنث
۲۳ ضعف کواکب و دلالت نقصان سعادت آن بود که
بطی السیر باشد یا در مقام اول یا راجع و بدترین رجوع رجوع سفلیان
باشد و خاصه که رجعتشان نیز احتراق باشد یا کوکب تحت الشعاع یا در درجات
مظلم یا کوکب نر در برج ماده یا در درجات ماده و در روز تحت الارض و
بشب فوق الارض یا ماده در برج نر یا درجات نر و بشب زیر زمین
و بروز فوق الارض یا در هبوط خویش یا هابط در جنوب یا جنوبی یا
ساقط از وتد یا در طریقه محترقه و آن از نوزده درجه میزانست تا سه
درجه عقرب زیرا که اینجا یکاه هبوط نیرینست یا در خانه وبال که جایگاه
دشمن خانه خویش است یا متصل باشد بکوکب راجع یا فاسد یا
در هبوط یا ساقط و زایل و یا نامقبول و یا در غربت و بتر آن باشد
که خالی السیر بود که سعدی ناظر نباشد و از علویان که مغربی باشند
از آفتاب یا در ربع مؤنث و ضعف آفتاب آن باشد که در برج و
ربع مؤنث باشد بخ خانه نهم که فرح اوست و ضعف سفلیان آنست
که با اول تشریق باشند یا در ربع مذکر و برج مذکر ۲۴ نحوست کواکب

ان

آن باشد که بنظر نحسان باشند بقران و تربیع و مقابله و تسدیس و
تثلیث و میان وی و میان نحس کمتر از حد کوکبی باشد یا در حدود
نحس باشد یا در خانهای نحوس یا بعضی نحوس مستعلی باشند بر وی از
دهم یا یازدهم یا از جایگاه وی و بدترین این انگاه بود که ان نحس قبول
نکند یا مقارنه شمس باشد یا تربیع یا مقابله او یا با راس یا ذنب
جز هرات خویش باشد یا خود زاید با راس و ذنب بوند و میان ایشان
کمتر از دوازده درجه باشد از جهة آنکه در عقده باشد و بتر آنگاه که آفتاب
با راس یا ذنب بود و میان ایشان چهار درجه بود و از پیش یا از پس و
سعادت و نحوست چو زهر چنین گویند او ایل علماء فلسفه که راس را
طبیعت زیادتست چون سعدان با وی باشند در سعادت
بیفزاید و چون نحسان با وی باشند در نحوست بیفزاید و از طبیعت
ذنب نقصانست چون سعادت با ذنب باشند کم کند از سعادت
و چون نحسین با وی باشند کمتر کند از نحوست و از ینجهة حکما گفته اند
که راس با سعد سعد است و با نحس نحس و ذنب با نحس سعد است
که از نحوستش بکاهد و با سعد نحس است که از سعادتش بکاهد
۲۵ ... النحسین آن بود که کوکبی در برجی بود که با وی در ان برج

... زنب دوازده درجه ... در راس ... زنب یا از پس و ...

محسوب بود

از پیش نحسی باشد باشعاع نحسی و از پس نیز نحسی باشد باشعاع نحسی
یا منصرف شود کوکبی از نحسی بمقارنه یا بنظر متصل شود بنحسی دیگر هم بر این
حال که گفتیم وجه دیگر آنکه کوکبی در برجی باشد و نحسی در صدا و یا شعاع او در
برج دوم و نحسی دیگر باشعاع او در برج دوازدهم او بود و اگر کوکبی با
در وی و حال طالع بدین صفت بود نحت تباه و منحوس باشد محصور بین
النحسین خوانند اگر آفتاب یا بعضی سعدان بدان کوکب محصور نظر
کند یا بدان برج محصور و میان ایشان کمتر از هفت درجه بود پس آن
نحوست محصور را ایکشاید و اگر محصور برج باشد خاصه و سعدان
بوی نظر کنند یا شمس آن نحوست پاک گشاده شود و اگر برجی یا کوکبی محصور
بین السعدین باشد آن از بهترین و فاضلترین سعادتها باشد ۲۶ فساد
قمر یازده وجه است اول آنکه منکسف باشد و تباه ترین آنگاه
آنکه کسوف در برجی افتد که آن برج طالع مولود کس باشد یا بتثلیث یا
تربیع و مقابله و تسدیس طالع باشد دوم آنکه تحت الشعاع شمس باشد
پیش و پس دوازده درجه باشد سیم آنکه از دقیقه استقبال تا درجه قمر
دوازده درجه باشد از پیش یا از پس چهارم آنکه با نحسین باشد بنظر یا
باتصال یا قران پنجم در اثنا عشریه زحل یا مریخ باشد ششم آنکه یا در پس

بیادرنیز

که گفتیم یا بروج دیگر بود انطالع
یا آن برج که بدین صفتی دهم

و با ذنب باشد و میان ایشان دوازده درجه باشد پیش یا پس هفتم
جنوبی یا هابط باشد در جنوب هشتم در طریقه محترقه باشد از نوزده درجه
میزان تا سه درجه عقرب نهم در آخر برج بود که حد و نحسان است
دهم بطی السیر باشد که کمتر از سیر اوسط رود و آن سیزده درجه و یازده
دقیقه است یازدهم در خانه نهم زایل که خانه غم است قمر را یا ناقص
در حساب بود و این دوازدهم میشود ۲۷ حیز آن باشد
که کوکب نر روز فوق الارض بود و شب تحت الارض خاصه در برج نر
و کوکب مونث روز تحت الارض و شب فوق الارض در برج مونث
لیکن از جهت آنکه علویت حیز او با علویان یکی افتد بر برج که علویانرا
برج مذکر باید و مریخ را برج مونث چون کوکبی در حیز خویش باشد و قوی
دلیل کند بر سعادت و اعتدال و اگر در خلاف حیز باشد دلیل کند
بر فساد و خلاف اعتدال ۲۸ اقبال آن بود که کوکب در وتد باشد
یا مایل وتد و مقبول در آن برج وی را مقبول خوانند ۲۹ ادبار
این بود که کوکب ساقط باشد از وتد و از نظر بار زایل و هیچ وتدی
ناظر نبود و نیز در آن برج که وی باشد نامقبول باشد ۳۰ مراغمه
آن بود که کوکبی را در برجی شهادت باشد چون خانه یا شرف یا حد

یا مثلثه یا وجه آن کوکب صاحب مزاحمت اینجای باشد ابو[illegible]
اثبات که کوکبی را در برجی شهادت باشد و شهادت بیشتر افتد غالب
گردد بر آن برج و برا مبتز خوانند یعنی غالب گشته برجها متفقة المطالع
آنست که مطالع هر یکی باشد یکدیگر چون اول حمل که موافق است
مر آخر حوت را همچنین درجه بدرجه یکی از آخر با اول میگیر و انهمه برجها را
که بیکدیگر موافقند حمل موافق با حوت و دلو و ثور موافق جدی و جوزا
موافق و قوس و سرطان موافق و عقرب و اسد موافق و میزان و
سنبله موافق برجها متفقة المطالع آنست که ساعات روز در ایشان
یکیست و آن چون اول جوزا با آخر سرطان و آخر سرطان با اول
جوزا و همچنین درجه بدرجه موافق اند یکدیگر را بقوت سنبله موافق
با حمل میزان موافق با حوت با ثور با اسد عقرب با دلو و قوس
با جدی بگیر اول گیرد درجه بدرجه تا آخر و باز آن برج را که وی موافق است
از آخر گیرند درجه بدرجه باشکونه با اول هر درجه که را بر یکدیگر افتد
درجه اتصال باشد متفقة الطریقه آن بود که دو برج یک ستاره را
باشد چون حمل و عقرب کی خانه مریخ و ثور و میزان کی خانه زهره و جوزا
و سنبله کی خانه عطارد و سرطان و اسد کی خانه نیرین و قوس و حوت کی خانه

مشتری

مشتری و جدی و دلو خانه زحل و این باب بکار آید در بیرون آوردن
هیلاج و کدخداه را و دوستی زنان و مردان و فرزندان و برادران و دوستان
و استخراج دلیل طالع و ضمیر چون این برجها را که متفقة المطالع خوانند و متفقة
القوت بگیر استوی گیر و یکی را منکوس و درجات ایشان متفق یکدیگر
گردند چنانچه درجه اول حمل با درجه بیست و نهم حوت موافقت و درجه
دوم حمل با درجه بیست و هشتم حوت و درجه سیم حمل با درجه بیست و هفتم
حوت همچنین همه برجها موافق را از اول تا آخر بدین قیاس گیر و این
برجها که یاد کردم بعضی مقابل یکدیگرند و بعضی بتسدیس و تربیع و این (ینبینند و موضع)
اتصالات را اتصال طبیعی خوانند و ما اکنون یاد کنیم شرح مقابله
طبیعی و دلالت کند بر موافقت مودت و نظر مقابله و نظر عداوت است
اما آنچه از متفق الطالع است جوزا با جدی و سرطان با قوس
مقابله است و آنچه موافق است بقوت حمل با سنبله و میزان
با حوت مقابله است و آنچه متفق است بطریق حمل با عقرب
و ثور با میزان موافق است بمقابله طبیعی و اینها را مقابله طبیعی
خوانند یکی را از اول گیر و یکی را از آخر و تسدیس طبیعی برجهای که نظر
ندارند آن را برای نزدیکی ایشان از تسدیس طبیعی خوانند و وی دلیل کند

یعنی ه

بر موافقت و مودت و آنچه موافقت بطالع چون حوت و حمل
و سنبله و میزان و آنچه متفق است بقوت چون ثور و اسد
و دلو و عقرب و این ترسیع را تربیع طبیعی خوانند و هرجای که مطیع اند
یکدیگر را دوست یکدیگر نه و نیک است دوستی و زناشوئی و انبازی
الفت را زیرا که از هر جا بعضی دلیل کند بر عداوت و بعضی دلیل
کند بر محبت و الفت و بعضی مطیع یکدیگر اما هرجا که دوست یکدیگر اند
آنست که بیکدیگر نظر تسدیس و تثلیث دارند و آنکه دشمن اند بیکدیگر
نظر تربیع دارند نه آن تربیع طبیعی که یاد کردیم آنکه یکدیگر را عداوت
کنند بر اتفاق و مودت چون ناظر باشند بیکدیگر بنظر مودت
الجوزا با اسد است و ثور و سرطان و جدی و سنبله و عقرب و حوت
و قوس و دلو و جدی و عقرب با همه یکدیگر را مطیع اند همه معوج
الطلوع مستقیم الطلوع را مطیع است و مستقیم معوج الطلوع را
مطیع است اما هرجا را که مطیع اند یکدیگر را دلیل کنند بر مخالفت
و عداوت و آن حمل و میزانست و سرطان و جدی اما آن نظرها که
که از تربیع طبیعی و تسدیس و مقابله یاد کردیم که نظر ندارند و یکدیگر
دلیل موافق است و بجای نظر باشند و اگر دو کوکب در دو برج یا

جوزا و سرطان و قوس و جدی و آنکه متفق است بطالع چون جدی و دلو در تربیع طبیعی ... که مطیع است بیکدیگر ... دلیل کند بر موافقت و الفت و معاشرت و آنکه موافقت بطالع چون جوزا و سنبله و حوت و قوس و آنکه موافق است بطالع چون ثور و دلو و اسد و عقرب و آنکه متفق است بقوت چون ...

نظرات فی مقابله است و متقابل ... ملیس که گفتیم اما هرجای مطیع یکدیگر را دلیل کنند

الطلوع ر

بلسی ر

یکدیگر اند درجات مستوی نگاه کن و یکدیگر اند درجات منکوس چون هر دو
بیک خط باشند نظر باشد و این هر مطیع اند یکدیگر را مثالش یکی در ده
درجه باشد و دیگری به بیست درجه ماهی یکی به هژده درجه باشد و دیگری هم دوازده
درجه همچنین تا تمامی، **الستین حال کواکب با یمن و الکبیر افتاب**
و ظهور و اختفا، اما این کواکب علوی چون افتاب از مقارنه
بگذرند تا وقت مقابله افتاب در ایمن افتاب باشند تا آنگاه که
افتاب باز بمقارنه ایشان رسد در الیه افتاب باشند زهره و
عطارد تا در طلوع و غروب غداة باشند در ایمن باشند و
تا در طلوع و غروب عشیا باشند در الیه افتاب باشند و قمر چون
اجتماع باشد در ایمن و چون استقبالی در الیه و سه کوکب علوی تا در قلب
افتاب باشند تا شانزده دقیقه پیش یا پس در حد صمیمی و چون از شانزده
دقیقه بگذرد تا نیم جرم خویش محترق باشند و تا تمامی جرم در تحت
الشعاع و چون از جرم خویش بگذرد تا تسدیس ایمن در حد تشریق
و در مستوریت باشد و بعد از آن ضعیف تر شود در تشریق و نشاید
مستوریت را و چون باز شصت درجه ماند مقابله را اکثر شی خواهند
و بعد از آن مقابله مغربی باشند و چون بشصت درجه احتراق رسد

که باز و

گیر روزی خوانند تا بحد تحت الشعاع یا محترق همی شوند زهره و عطارد
چون از تحت الشعاع بیرون آیند مشرق مشرقی باشند و ثابته
بوند مر دو سو زیت را و چون مقیم شوند و بعد از آن مستقیم در غروب
غدوات باشند مغربی خوانند تا با زیر تحت الشعاع آیند و چون بگذرند
در طلوع مغرب باشند تا مقیم گردند و چون راجع شوند بار شرقیه عشیات
خوانند **طبایع و مزاج کواکب** بفلک اوج و فلک تدویر کواکب که صاحب
بود در فلک اوج طبع وی خشک باشد و چون هابط باشد تر بود و
علویان از اول تشریق تا بمقام اول تری دارند و تا بمقابله شمس گرمی
و تا مقام ثانی خشک و تا صمیمی سرد و زهره و عطارد از اول مشرقی که
راجع بوند تا استقامت تر بوند و تا صمیمی گرم و تا مقام اول باقی
مغرب خشک تا باز صمیمی شوند سرد بوند قمر در ربع اول گرم و تر بود و در ربع دوم
گرم و خشک و در ربع سیم سرد و خشک و در ربع چهارم سرد و تر و این
ارباع دور ماه است نه ارباع فلک و اصل دانستن مزاجات کواکب
آنست که بنگری که طبع کوکب چیست و در کدام برج است و طبع برج ماوی
بیامیز اگر ضد بود کم از بیشتر برد و آن چنان باشد که طبع ربع فلک
اوج و فلک تدویر هم جمع کنی با یکدیگر و مزاج وی بنگری که کدام مزاج غالب

راست آن با طبع قوی تر باشد چنانچه زحل سرد و خشک است و در طالع از
تا قسیم در آخر مغرب در فلک اوج هابط بود و در فلک تدویر هابط و برج
سرطان تری زیادت کرد و آخر مغرب سردی زیاده کرد گفتیم زحل سرد
و تر است مریخ را همچنین مزاج راست کردیم مریخ را در اسد بود و چنانکه
فلک اوج و هابط در فلک تدویر مریخ گرم و خشک و برج اسد گرم و خشک
و صعود خشک و هبوط سرد پس جزو گرم و خشک بود و چون سردی از وی کم
کردیم سه جزو خشکی آمد و جزو گرمی و زحل سه جزو سرد بود و یک جزو
تری آمد پس جزو سردی از دو جزو گرمی مریخ برفتیم یکجزو سردی زحل ماند
و یکجزو تری زحل از سه خشکی مریخ برفتیم دو جزو خشکی ماند از مریخ فعل مریخ بود
جزو خشکست و فعل زحل یکجزو سردی ماند گفتیم دلالت خشکی غالبتر
باشد و از اینجا حکم باید کردن بر افراط خشکی مریخ و زحل گوییم یک رکن
نحسی دلیل کند و یک رکن سعادت که دلیل اعتدال است همچنین
همه کواکب را از ایشان دلیل و همه اتصالات را بدیشان حکم کن تا
احکام گشاده شود و خطا نیفتد **فرح کواکب** بچند وجوه اول
فرح ارباع فلک اما کواکب علوی را در ارباع مذکر فرح است و چون شرقی
باشند هم در فرح باشند و هم کواکب سفلی را در ارباع مؤنث فرح است

بودن ه

مجتمعه منسوب باشند هم در فرح اند و عطارد را در مهر و جهت فرح است

و فرح دیگر هست کواکب نهاری را در فوق الارض و لیلیرا در تحت

الارض و رخصت فرح دیگر که معروفست فرح عطارد در طالع و قمر در

سیوم و زهره در پنجم و مریخ در ششم و آفتاب در نهم و مشتری در یازدهم

و زحل در دوازدهم و همچنین فرح دیگر هست فرح زحل در دلو و مشتری

در قوس و مریخ در عقرب و شمس در اسد در بانزده درجه و زهره در ثور

و عطارد در سنبله و قمر در پانزده در سرطان **وجه دیگر** اگر ماه در برج سیوم

باشد قوت سیم برابر قوت برج یازدهم بود و اگر آفتاب در نهم باشد قوة

برابر پنجم باشد و اگر مشتری در یازدهم بود برج یازدهم برابر طالع بود

بقوت و اگر زحل در دوازدهم باشد قوت برج دوازدهم برابر برج دهم بود

و اگر مریخ در ششم بود قوت برج ششم برابر هشتم باشد و اگر زهره در برج

پنجم باشد قوت برج پنجم برابر برج هفتم بود و اگر عطارد در طالع باشد

قوت وی برابر زحل بود که در دوازدهم بود و چون کوکب در برج ثابت

بود قوی‌تر از برج ذوجسدین باشد و برج ذوجسدین قوی‌تر از برج منقلب بود

و در برج ثابت کوکب علوی بهتر باشد و در برج منقلب کوکب سفلی بهتر

سبک و برج سبک و گران در برج گران اما عطارد و مشتری بشکل

برج

برج ذوجسدین و شمس و قمر بشکل منقلب و زهره و مریخ بشکل برج ثابت

اما قوی‌ترین او تاد طالعست پس وسط السما پس هفتم پس چهارم

پس یازدهم پس پنجم پس نهم پس سیوم پس دوم پس هشتم و دو خانه

بماند و آن بدترین همه خانهاست و این ششم و دوازدهم بود و چون

کوکبی بمقابله اتصالها افتد که ویرا او خست بخت ضعیف بود و تباه

باشد و ازاین برج خوانند که خانه غم و اندوه است از درجه بیت الاعلا

تا درجه طالع در بین میان زحل را قوت که از وتد زایل گردد

و از درجه بیت آنجا مشتری را قوت هر چند که از وتد دور باشد

و از درجه بیت آنجا تا درجه نهم در میان آفتاب را قوت هر چند

که از وتد دور باشد ~~و از درجه بیت آنجا تا درجه نهم در میان~~

~~آفتاب را قوت~~ و از درجه نهم تا درجه هفتم هر هفت کوکب را

قوتست بکر مشتری و زهره را و از درجه هفتم تا درجه ششم

مریخ را قوتست و از درجه ششم تا پنجم زهره را قوتست و از درجه

پنجم تا درجه چهارم هر هفت کوکب را قوتست خاصه کوکب لیلی را در

~~برج آبی و خاکی و از درجه چهارم تا درجه سیم قمر را قوتست خاصه کوکب~~

~~لیلیرا~~ در برج آبی و خاکی و از درجه چهارم تا درجه سیم قمر را قوتست

هر چند ه

تا درجه طالع هم

و مریخ را نیز قوتست و از درجه سیم تا درجه دوم مشتری را قوتست و از درجه دوم عطارد را قوتست و اگر کواکب در غیر این مواضع باشند که صفت کردیم در سعادت ضعیف تر باشند مگر در خانه یا شرف یا حد و مثلثه و وجه خویش باشند قمر در طالع نحس است زیرا که دشمنی آرد و مهمان ناخوانده و دزد آید بخانه و اگر سعد باشد مهمان آرد یا سفری بیرون آید یا خبر آید عطارد در هفتم و زهره در یازدهم و شمس در سیم و ماه در نهم و مریخ در دوازدهم و زحل در ششم و مشتری در پنجم مر ایشان را هر جایگاه اینها هم است و رجعت زحل و مریخ در و تدی قویتر است مر نحوست کار را خاصه که بتربیع باشند که کوکب دلیل آن کار باشد و نحوست زحل در ششم خاصه بمقابله کوکب سخت بد باشد ابو معشر گوید چون کوکب در جایگاه نیکو و برج خویش یا خانه خویش اگر نحس باشد دلیل بود بر سعادت و اگر بر خلاف این بود دلیل که نحوست پیدا کند و همچنین سعدان نیکو چون بجایگاه خویش باشند سعادتشان ظاهر باشد و اگر خلاف جایگاه خویش باشند نحوست پیدا کنند و زحل با همه قوت نحوست او چون صاحب مثلثه طالع مولود باشد و در وتد نیکو حال و جایگاه نیکو دلیل بر تربیت مولود و بقاء وی و چون جایگاه بد باشد

و بد حال مولود تربیت نیابد و چون دلیل مال باشد و عقارات و بد حال و بجایگاه بد دلیل کند بر تباهی مال و ویرانی عقارات و مکروهی بسبب مال و عقار و اگر زحل در دوم باشد و نحس مال را اکنده کند و روزی بران کس تنگ کند و طعام نگوارد و مریخ فساد و نحس و تباهی آرد خاصه روزی و دزدان و اگر مشتری دلیل تربیت باشد و نیکو حال و جای نیکو دلیل کند بر بقاء و تربیت و چون بد حال و جایگاه بد دلیل کند بر تباهی و هلاکت و چون دلیل مال باشد و نیکو حال و جای نیک دلیل کند بر فایدها بسیار یافتن مال باسانی و چون بد حال بود و جای بد دلیل کند بر تاوان و زیانها بس حکم آنکه سعدان و نحسان و نیکوئی حال و جایگاه و بدی حال و جایگاه بشکل خویش منکر نه این مثالات که یاد کردیم تا نیک فهم کنی و قیاس کیری

صداقت و عداوت کواکب

عطارد و مشتری با اصل دشمن اند و آفتاب و زحل با اصل دشمن اما زهره و مریخ و مشتری با اصل دوستند و مشتری با زحل هم دوست و هم دشمن باندازه اتصال میان ایشان مثل این دو کوکب چون مثل دو کس که با یکدیگر دادوستد دارند و دعوی کنند در ملک و مملکت اما مریخ و زحل دوستند و دوستان نهان و دشمن آشکار زهره با آفتاب دوست و عطارد

د قمر با هر دو اصل دشمن و زهره و عطارد با اصل دشمن هم

مریخ هم

با آفتاب دوست و در سر دوستی آفتاب قوی راست لیکن عطارد
در سر دشمنی دارد و آفتاب را امّا عطارد و زهره چون مشتری و زحل
اند در دوستی و در دشمنی امّا قمر با زهره دوستند چون آفتاب و عطارد
و مریخ با آفتاب دوست است چون آفتاب با عطارد و مریخ چون عطارد است
است با آفتاب مریخ با مشتری گاه دوستند و گاه دشمن و مریخ با زهره
دشمن باصل و دوستی که افتد بعارضی بود در کار فساد چون فسق
و فجور و زنا و مریخ و عطارد با هم در احتیال نسبت پیوسته **احوال کواکب**
بدانکه قمر دلیل است بر احوال عالم و جاسوس فلکست و حمال
ستارگان زیرا که بهمه فلک بگردد به بیست و هشت روز و نور همه
بر جهان زیرا که هر چه در عالم پدید آید اوّل خورد باشد پس کلان شود
تا بغایت برسد چون بعد از آن خورد شود و نقصان گیرد تا آخر
شود و همچنین یافتیم قمر را ازینجهت استادان این صناعت
گفته اند فان صلاحه صلاح کل شئ و فساده فساد کل شئ و نحوست
او خسوف آن دلیل کند بر فساد و زوال احوال و تاریکی و تباهی احوال و
بطء سیر گران کارها و بر آمدن حاجتها بدشواری **رجعت کواکب**
دلیل کند بر عصیان و پشیمانی و باز ماندن از کارها و حاجتها و اختلاط

بعها

و بیچارگی و بروی باز زدن سخن و ناروایی کار و قول **هبوط** دلیل کند
بر غم و اندوه و ترس و بند و حبس و بیماری **وبال** دلیل کند بر وحشت
و پریشانی و غم و غربت و دربدری **مقیم رجعت** دلیل کند بر متحیری و سراسیمگی و
و عاجزی در کار و نقصان حاجت و عصیان **هابط در جنوب**
دلیل کند بر ضعف کار و ناتمامی حاجت و فرو ماندگی از کار و مشکلی
معیشت و بیماری **احتراق** دلیل کند بر خشم و اندوه و بیم و ترس
و مشقت و بیماری **شرف** دلیل کند بر رفعت و منزلت و عزّ و جاه و بر
آمدن حاجات بآسانی **صاعد در شمال** دلیل کند بر زیادتی دولت
و قدر و منزلت و بر آمدن امید با تمامی **استقامت** دلیل کند بر نیکویی
احوال و روایی کار و فراخی معیشت و تمامی حاجت **مقیم استقامت**
دلیل کند بر ثبات سعادت و باز گشتن کارها باقبال و دولت **فرح**
دلیل کند بر شادی و نیکویی و سلامتی تن و بدید آمدن منفعت چون
کوکبی در خانه بخشی باید در شرف وی قبول کندش و باز دارد شر را یا نظر
نحسان به تثلیث و تسدیس بود هم باز دارد شر و تباهی اما سعدان
اگر مقبول باشند یا نباشند دلیل کند بر سعادت و اگر مقبول
بوند بهتر بدانکه علم نجوم دو چیز است خیر و شر هر کجا سعود بینی

بگوید خیر و هر کجا نحس بگو شر و هیچ کوکب را منحوس نگویند تا آنگاه که
نحسی بجرم وی نور نیفکند و چون از نحس کوکب گذشت پاک شود و هیچ
بلای نباشد بخبر رستن و بیم و سلامت یکدزد و همچنین اگر سعدی متصل شود
امید و سعادت باشد و چون منصرف شود امید و طمع افکند لیکن
کار تمام نشود و نحسی که بنحس کند و از طالع ساقط بود بیم آورد و زیان
نکند و همچنین اگر سعدان اگر سعادت کنند چون از طالع ساقط
باشند طمع افکنند لیکن تمام نکنند کوکب در اوتاد نحوس بلا آورد و
شر و چون منصرف شود زیان نکند اتصال قمر بکوکب دلیل کند که
بر آنچه امید دارد و یابد از طبیعت کوکب قابل تدبیر قمر اگر سعد بود
خیر باشد و اگر نحس بود شر آرد و انصراف قمر از کوکب دلیل کند بر آنچه گذشته
باشد کوکب چون در خانه زحل و مشتری باشد حاجت وی بر آید بدشوار
و چون در خانه کوکب دیگر بود بر آید بآسانی کوکب که در برجی بود
به بیست و پنج درجه جهت وی در برج دیگر باشد یا در برج با پنج درجه جای
دیگر ضعیف بود و هنوز کوکب در برجی باشد و خواهد که با کوکبی اتصال
کند و نیابد تا در برج دیگر تحویل کند اگر دریابد آن کوکب را آن حاجت
بر آید و تمام شود و نحسی که وی شرف باشد در منازعه جوشش تیز باشد

از سعدی

از سعدی که در خلاف جنس خویش بود چون خداوند حاجت از کواکب
نحس بود و صاحب طالع بوی متصل شود از تربیع و مقابله حاجت
تباه شود و بر نیاید و در نیحال نحس دافع شر و تدبیر باشد بهتر از آنکه
قابل التدبیر باشد و نحس که طالع باشد و طالع وی را خانه باشد یا
شرف بسته باز دارد و نگر راجع باشد که تباه کند کار را اسعدان
چون نحسان ناظر باشند بمودت الم نحوست و شر و کم شدن کم گشته
چون نحسان ناظر باشند بسعدین بنظر مخالف سعادت کم گشته
سعدان اگر ساقط باشند از طالع یا راجع بمنزله نحسان باشند
اگر سعدان یا نحسان در جایگاه بد یا راجع یا منحوس چون تحت
الشعاع باشند دلالت سعد و نحس سخت ضعیف بود و
و هیچ خیری و شری نتواند کرد نحسان در اوتاد با تربیع یا مقابله
نحوست ایشان سخت بزرگ بود خاصه که قاهر باشند اگر سعدی
در خانه هشتم بود خیر کند نه شر و اگر نحسی در وی باشد شر وی سخت
بزرگ بود و اگر دلیل خداوند صاحب طالع متصل بود و حاجت
بر آید بالحاح و حرص و طلب و اگر صاحب حاجت بصاحب طالع
بپیوندد حاجت بر آید بآسانی بی رنج و اگر کوکبی نقل نور کند از

خداوند طالع بصاحب حاجت متوسطی از سایل بصاحب مسئول عنه
حاجت بر رود و برآید آن کار و اگر نقل از خداوند حاجت باشد بخداوند
طالع از مسئول عنه کسی آید بسایل و حاجت برآید و اگر اتصال بمودت
باشد بآسانی برآید و اگر بعداوت بد شود ای ورنج و همچنین حکم کن قرار
بخداوند حاجت نحس بود و دلیل بوی متصل باشد یا قمر از او ناظر
بنظر تربیع یا مقابله و مقبول نباشد دلیل کند بر شر و بلا و مشقت و عنا
گوید کاشکی این صاحب اصلا نبودی و بدانکه قمر در اول ماه با زحل مزاج
دهد خاصه که زحل مشرقی باشد و آخر ماه با مریخ مزاج دهد و اصل آنست که زحل
سرد و خشکست و مریخ گرم و خشک چون اول ماه باشد و قمر با زحل
متصل شود مزاج دهد چیکه بکار خاصه که زحل مشرقی باشد و چون مغربی
بود مزاج کمتر دهد و با آخر ماه قمر با زحل مزاج ندهد خاصه که مغربی باشد
و مشرقی بهتر و اول ماه قمر با مریخ مزاج ندهد خاصه که مریخ مشرقی باشد و چون
مغربی بود مزاج دهد و باز با آخر ماه قمر با مریخ مزاج دهد خاصه که مشرقی باشد
و چون مغربی بود مزاج کمتر دهد و هر وقت که مزاج دهد دلیل کند بر صلاح
و نیکوی و چون مزاج ندهد دلیل کند بر فساد و تباهی و مریخ و شمس را
باول ماه زیان کند و زحل آخر ماه شمس را زیان کند والله اعلم [illegible]

خاصه که مریخ باشد و اگر [illegible] باشد
کمتر مزاج دهد

کار تر و به تر بود [illegible]

اوقات

اوقات مسایل بدانکه چون قمر دلیل کند بر تمامی و برآمدن حاجات
تأخیر اگر افتد از انجهة که ماه آن نحس از جایگاه خویش زایل شود و بجایگاه
دیگر آید پس اگر قمر را مقبول کند و اگر قمر در آن جایگاه باشد که ابتدا حاجت
بود آن حاجت برآید و اگر قمر بجایگاه دیگر بود مقبول نبود و آن نحس با او اگر
و ناظر باشد بدان موضع که باول حال بود پس دلیل بر تمامی حاجت
مثال چنانکه مسئله از هدیه باشد که آید یا نه طالع سرطان بود و قمر
در دلو بمقارنه مریخ و مریخ با ذنب بود و اتصال قمر با مریخ دلیل کند
بر آنکه هدیه برسد هم در از نوز چون مریخ با ذنب بود و ذنب دلیل
نکرد بر هدیه رسیدن تا آنگاه که قمر بحمل رسد و بمریخ متصل شود و بر
آن هدیه لیکن پاره کمتر و چون کاری ابتدا کرده آید صاحب طالع و صاحب
رابع هر دو یکیک بوند مسعود و ساقط از نحسان پس عاقبت
آن کار چنان بود که خداوند کار خواهد و برآید و اگر دلیل خانه از خانهاء
مسئله یا تحویل سال یا مولود در جایگاه مقبول بود و صاحب طالع نظر
دارند و نه با صحاب خطوط خمس طالع پس اقبال دلیل دلالت
کند بر بودن حاجتها و حصول مرادها و سبب آنکه نظر شود و دلیل بر آید کننده
حاجت اما چون کوکب دلیل کند بر تمامی حاجت از جهة اتصال با نحس

انفصال ع و ران وقت تمام نشود و انجاح حاجت نا امید نباید بود از انجاح حاجت تا
انگاه که قمر دیگر دور بر دور فلک و بهمه جایها برسد و بهمه دلیلها اتصال
کند چون بجایگاه حاجت رسد ممکن است انجاح حاجت بر آید و اگر دو کوکب
دلیل کنند بر حاجت دو دافع و مدفوع الیه یکی در جایگاهی باشند معلوم
هر درجه و دقیقه از طالع زمانی یا از طالع تحویل یا طالع مولود و چون دافع
برج خویش رسد هم بدان درجه و دقیقه که در وی بود مدفوع الیه باشد
پس هر اینه بجای آرند دلالت حاجت را که چون اتصال دافع با مدفوع الیه
تمام شود ~~با ... پس هر اینه بجای آرند دلالت اگر حاجت~~ و انجاح حاجت
دیر با نوقت تمام شود بر آید و اگر دلیل در سعود باشد و هر روز نیکوحال‌تر
میشود و بطی السیر بود و دلیل کند بر آنکه رفعت و منزلت و جاه باید روز
روز تا بغایت خویش و اگر سریع السیر بود رفعت و منزلت باید از وی
و اگر دو دلیل دلالت کنند بر تمامی حاجت با تصال یکدیگر پس وقت
تمامی برسد وقت اول که قمر نقل کند میان ایشان پیش از آنکه دو دلیل
بیکدیگر متصل شوند و اگر دلیل بر آمدن زودی بود از دوم دلیل بیکدیگر
متصل شوند و موکدتر آنگاه که قمر با هر دو ایشان یاری کرده باشد یا با اول [illegible] نزدیک
یا در موضع حاجت ممکن حاجت بر آید سیوم آنگاه که آن دو دلیل

ازیکد

از یکدیگر منصرف شوند و انجاح حاجت تمام نشود و نومید نباید بود تا انگاه که
قمر دیگر دور فلک بگردد و چون بموضع حاجت رسد یا میان آن
دو دلیل نقل نور کند یا از آن دو دلیل یکی یا دو بموضع حاجت نظر کنند
هر اینه حاجت تمام شود و اگر دلیلان دلالت کنند بر شر و مکروهی و
منحوس باشند و سریع السیر و غیر مقبول پس هر اینه شر انگیزد بزودی و اگر
مقبول باشد دیرتر انگیزد و همچنین اگر بطی السیر بود و چون بر سعادت دلیل
باشند و مسعود بوند دلیل کنند بر زودی بودن آن خیر و چون غیر مقبول
باشند دلیل کنند بر تاخیر سعادت و همچنین بطی السیر و چون مسئله از حاجتی
باشد یا با صاحب حاجت باشد و بخانه حاجت نظر کنند حاجت تمام در آن
وقت بر آید اگر بوقت مسئله یا بوقت ابتدا کاری دلیلان دلالت
کنند بر قضاء حاجت و دلیلان بیکدیگر ناظر نباشند با صاحب طالع و خانه حاجت
بصاحب طالع نظر نکنند پس هر وقتی که بیکدیگر نظر کنند یا متصل
شوند از آن روز تا آن ساعت انجاح حاجت بر آید و بدانکه مطالع بروج و سالها
بروج ضعیف آید بدلالت وقتها و سالهای کواکب و دورها ایشان قوی‌تر آید
از بروج بدلالت اوقات زیرا که بروج دلالت پیدا نکنند مگر بکواکب
و از نجست ابو معشر گفت که بر چهار سبیل مرد کاشد [illegible] نور کوکب

هر اینه بر آمدن حاجت باشد و اگر دو دلیل دلالت
کنند بر قضاء حاجت با تصال یکدیگر و از
یکدیگر منصرف شوند ه

و قمر با بعضی کواکب در طالع باشد یا در موضع حاجت آید
و بصاحبش نظر کند ه

آید زنده شوند و دیگر گفته اند که بروج بر مثال تن است و کواکب بر مثال
جان و اگر قمر منصرف شود از کوکبی که در برج دو جسدین دلیل کند بر بودن
حاجتی دو وقت آنگاه باشد که متصل شود قمر دیگر باره از آن
کوکب چنانچه زحل در سنبله بود و قمر بوی متصل شود و از وی دلیل کند
بر آمدن رسولان وقت آنگاه بود که قمر از جدی بر زحل بوند و اگر بعضی
کوکب دلیل کند بر خبری از خیر و شر حدوث آن چیز آنگاه باشد که
~~قمر از جدی بر زحل بوند و اگر بعضی کوکب دلیل کند بر خیر و شر …~~
باشد که روز آن کوکب بود یا آن ساعت وی همچنان روز مثلا دلیل مریخ
بود بر کوی از خبری پس بروز سه شنبه و ساعت مریخ تمام شود یا پیدا آید
و اگر کوکب تنها بود به دلالت پس تمامی حاجت بعدد دوران کوکب بود
یا سال آن کوکب و اگر دلالت تنها بحر را باشد پس بعدد مطالع یا
بعدد سالهای برج باشد وقت تمامی حاجت و اگر برج با کوکب مشترک
باشند جمع کن دور کوکب و مطالع برج و اگر دافع در برج دو جسدین باشد
و قابل در برج [illegible] در برج دو جسدین و دافع در برج حاجت
پس وقت حاجت بارباع و فصل سال افتد و اگر دافع در ثابت بود
و مدفوع الیه در منقلب یا قابل در ثابت و دافع در منقلب پس وقت حاجت

ثابت یالابرم

بر ماهها افتد و اگر دافع در دو جسدین بود و دافع در منقلب پس وقت
حاجت بروزها افتد و اگر دافع و قابل هر دو در برج ثابت بود آن حاجت بسالها
بر آید و اگر هر دو در برج دو جسدین بماهها بر آید و اگر هر دو در برج منقلب
بساعتها و همچنین قیاس کن نظر را که از اوتاد یا مایل الاوتاد یا از ساقط
و زایل الاوتاد باشد اوتاد بر مثال برج ثابت است و مایل الاوتاد بر مثال
برج دو جسدین و زایل و ساقط بر مثال برج منقلب این فصل را
نیکو یاد دار که بسیار بکار آید و اگر کوکبی متصل شود بکوکبی دیگر و دلیل
کند بر بودن چیزی پس وقت آنگاه باشد که دافع اتصال تمام کند مثلا صاحب
سادس بصاحب طالع نظر کند پس صاحب سادس دلیل کند بر بیماری
وقت دوری بیماری از صاحب سادس بگیرند یا از سال وی یا از نظر
و دلایل دیگر بوی و اگر آغاز کاری کنی و صاحب طالع با و دلیل کند کوکب
متصل باشد و آنگاه آنهمه کواکب باز بدان برج متصل شوند بکوکبی
که در آن برج باشد که دلیل کند بر تباهی ابتدا آنگاه آن تباهی و فساد
را دفع کند بعدد دور آن کواکب که دلیل با ایشان متصل شود یا از برج ایشان
بفساد و دیگر وهی باز گردد مثال چنانکه طالع سرطان باشد و قمر و
زهره و شمس و مشتری پیوسته بود در وسط السماء و اینهمه کواکب

یکی بار زحل پیوسته بوند و زحل در طالع بود بعد دور زهره و دور مشتری و
شمس سعادت باشد چون دور بما سپری شود و زحل نحوست جو نیز
انگاه پدید کنند و تباهی آرد و پدید آنکه وقت برامدن کارها و تمام شدن
حاجتها از پنج جای طلب کنند اول آنکه نظر گوید وقت سؤال بدرجه
طالع و قابل بنور چند از درجات مابین ایشان سال بود یا ماه یا
روز یا ساعت چنانکه گفتیم باندازه سرعت سیر دلیل و بطوء
ایشان دوم آنکه طالع بدرجه قابل رسد بسال و ماه و روز تا نقل النور
بدرجه قابل یا طالع رسد بجسد سوم بنگر بدرجات مابین دلیلین از درجه
سال یا ماه یا روز باشد باندازه سرعت و بطوء دلیلان و دلالت
برج ثابت و منقلب چهارم بنگر بوالی که دلالت کرد بر وقت که سال
صغری وی چند است و اگر فوق الارض بود و مشرقی بعدد سال صغری
بعدد ساعات بود و اگر مغربی بود روزها باشد اگر تحت الارض باشد و مشرقی
ماهها بود و اگر مغربی سالها بود بعدد سال صغری پنجم بنگر که والی مسئله
وقت بکدام برج است بعدد درجات مطالع آن برج باشد اگر ثابت
بود سالها و اگر ذو جسدین ماهها و اگر منقلب بود روزها باشد
بنگر که مابین درجات طالع یا درجات قابل یا مابین قابل و درجات

طالع

طالع بدرجی ماهی بود تبدیل اشکال و تغیر حرکات تبدیل
اشکال باز گشتن کوکب بود از مشرق بمغرب و از مغرب بمشرق و
از شمال بجنوب و از جنوب بشمال و تغیر حرکات از رجعت باستقامت
و از استقامت برجعت و از ناقص سیر بزاید سیر و از زاید سیر بناقص
سیر و از صعود بهابط گشتن و از هابط بصاعد گشتن اما استقبال آنست
که کوکب از آفتاب جدا شود تا بتمامی جرم خویش از پیش و از پس مر
سفلیان و علویان را و قسمر از وقت جدا شدن آفتاب از ایشان تا
صد و هشتاد درجه و از صد و هشتاد درجه تا تمامی دور و شرح این بالا
زیاد کردیم آنجا که کوکب با مین و تیر آفتاب باشد و نیز مشرقی بودن و
غربی بودن کوکب چنانست که هر کوکبی که در ربع طالع بود مشرقی
بود و هر درجه ربع وسط السماء جنوبی بود و هر ربع هفتم مغربی بود
در ربع وتد چهارم شمالی بود تا اشاالله جایگاه زود را از فلک آن
نهاده که صاعد است و آن نقط از چهارم است تا طالع با نقط
وسط السماء و جایگاه گرانی و دوری باقی و دیگر است که وی را هابط خوانند
و دلیل کند بر دوری بر آنکه واجب کند مرگرفتن و قتر ا از هر ستاره
که قوی بلکه تر باشد یا آنکه وی را شهادت بود در مسئله یا حاجت.

روز تم

و به الکه حجله وقتها در سالها بر پنج بود و اول درجهای که میان واقع و قابل بود
بنور بالجسد بنهی هر برجی را سالی یا ماهی یا روزی یا ساعتی بر قدر بعد دو
جایگاه و دوری او یعنی ارباع فلک و نیز بر قدر برجهای ثابته و دو جسدین
و منقلب و نیز بر قدر اوتاد و مایل اوتاد و زایل و دوم بنگر بدان وقت که
ناقل بمنقول رسد یا واقع بقابل الجسد به برج و دقایق سیم بنگر که چند
از درجات بعد و برج هر برجی سی درجه میان متصل و المکث بعد و متصل
شود آن درجات را روزها گیر چهارم بنگر از طالع تا بجایگاه قابل
التدبیر یا از جایگاه تا بطالع هر برجی ماهی پنجم بنگر بدلیل وقت که
چند است سال صعودی وی بر قدر آن سالها بود یا ماهها یا روزها یا
ساعات دیگر اگر واقع در برج مجسده بود و قابل در برج ثابت اوقات
ارباع سال باشد یعنی هر درجه ربع سال بود و اگر واقع در برج ثابت
بود و مدفوع در برج مجسده همچنین اوقات ارباع سال بود و اگر
واقع در برج ثابت بود و قابل در برج منقلب یا واقع در برج منقلب و
قابل در برج ثابت اوقات ماهها بود و اگر واقع در برج دو جسدین
بود و قابل در برج منقلب و مدفوع در دو جسدین اوقات روزها بود
و اگر واقع و مدفوع در برج ثابت بود اوقات سالها و اگر واقع و

مدفو

مدفوع الیه یعنی قابل هر دو در برج دو جسدین باشند وقت را تضعیف
باید کرد و اگر واقع و قابل هر دو در برج منقلب باشند اوقات روزها
بود و اگر در ربع شرقی ساعات و اگر دلالت اوقات بر سالها بود
و چون در ربع شرقی بود دلیل کند بر ارباع سال و چون در ارباع سال بود
دلیل کند بر ماهها و چون ماهها بود دلیل کند بر روز و چون روز بود دلیل
کند بر ساعت و اگر دلالت اوقات بر ساعات بود و در ربع جنوبی
افتد ایام بود ارباع ماهها شود و چون ماهها بود ارباع سال گردد و چون
در ربع مغربی بود ساعات ایام شود و ایام ماهها شود و ماهها ارباع
سال بود و همچنین در ربع شمالی همچنین واجب کند از در آمدن دلیل
با وتاد و مایل الاوتاد زیرا که اوتاد بقیاس برجها ثابت است و مایل
الاوتاد بقیاس برج دو جسدین و سواقط بقیاس برجها منقلب
و نیز دلیل کند بر وقت آمدن دلیل بموضع حاجت یا آمدن صاحب حاجت
بطالع یا بموضع دلیل یا آمدن کوکبی که بهم شکل حاجت است بطالع
که مقبول باشد دلالت کند بر تمامی حاجت دیگر اگر دلیل دلالت اوقات
از والی طالع بود یعنی از دلیل طالع اگر قوی باشد بتمامی قوت بعدد
سال صعودی بود سالها و اگر راجع باشد یا محترق یا در هبوط یا منحوس

ماهها وکار ایام انتقال و محترق یا راجع باشد و اگر
بعد به سال صغری روزها جمع شوند نحسها بعد به سال صغری یا ساعات یا
هبوط یا در هبوط او نحوس ... سالی صغری بود و بسیار باشد که اوقات دلالت کنند از رسیدن دلیل به سهم حاجت
با رسیدن بموضع حاجت بقدر درجات چنانکه در پنج وجه یاد کردم
که سهام را اثر و دلالت قویست در احکام تا هیچ کاری و حکمی باطلاق
بی سهام نکنی و دیگر بیشتر احکام اوقات و دلایل یا بمعنی بیرون آرد این
نیز مانند برین قولهاست چنانکه مردی سوال کند از وقت عمر خویش
بنگر به طالع بدان ساعت و بنگر بحال صاحب طالع و شمس و قمر و سهم السعادة

اضداد و با اجتماع یا استقبال که پیش از سوال بود
بگیر این دلیلها را بنگر که کدام قوی تر است

او دلیل است بر وقت پس بر این دلیل را همچنانکه هیلاج را رانند هر درجه
مطالع سالی رود و چون بجسد بمقارنه یا تربیع یا مقابله نحسی رسد
در آنوقت و اگر سعدی قوی از تثلیث یا از تسدیس یا مقارنه شعاع
افکند هلاک نشود ولیکن نکبت رسدش باندازه طبع و برج و کوکب نحس
و برج وی و اگر نیز مقبول بود و الی میلاد و اگر در وتدی بود سالهای کبری
بود و اگر در مایل اوتاد بود سالهای وسطی و اگر ساقط سالها صغری
باشد ... گوید بنگر بخداوند طالع و قمر زیرا که عمر در خداوند طالع بود
و نکبتها در قمر بود و چون یکی سته شود خداوند طالع بنحسان
یا باحتراق بگیر هر درجی را که میان او بود و میان آن نحس یا احتراق

نگاه دار پس اگر خداوند طالع در برج ثابت بود هر درجه سالی باشد و اگر
در برج دو جسدین هر درجه ماهی و اگر برج منقلب بود هر درجه روزی
اگر ... باشد هر درجه ساعتی پس آنچه بیرون آید از خداوند طالع النعوذ
عمر باشد و آنچه قمر بنحس یا احتراق باشد النعوذ نکبتها بود و دلالت
اوقات بیشتر ازین یاد کرده ام تا روشنتر باشد و فهم کردن آسانتر
و معرفت اوقات دل نشسته شود و بیاد داشتن آسانتر تا
حفظ نیفتد جهت آنکه بیشتر منجمان در بیرون آوردن اوقات بتعاجیل
الحال عاجز اند والله اعلم **اخراج اوقات** انظر الی اتصال
احد الدلیلین الآخر فاذا کان کل منهما فی تساوی الدرجة کان ذلک
الآخر مقتضیا یومه و اذا کان بینهما درجات کان مقتضاه مقدار تلک
الدرجات ... اما ایام شهور و اما ایام سنون علی تقدیر المسئلة و اعلم
ان البروج الثابتة تدل علی السنین و ذوات الجسدین تدل علی الشهور و
المنقلبة تدل علی الایام و ربما قضت حاجته عند طلوع المتصل موضع المتصل به
و فی الکبیر و انظر فان وقع الدلیل و المدلول فی الربع الذی من الطالع
الی العاشر فان المدة ایام و ان کان من السابع الی العاشر
فان المدة شهور و کذا ان کان من الطالع الی الرابع فشهور و الی الرابع الی السابع

نکبتها

در هر باب در فصلی اوقات خود جای وی یاد کردم
و اینجا نیز از آن یاد کردم تا روشنتر باشد

واحد او

سنون واذا كان بعض الكواكب في الطالع ثم صار في بيت الحاجة
قضيت وتمت ذلك اليوم فاذا كان بين اتصال الدليل والمدلول
درجات كثيرة فانه ربما سرت تلك الحاجة مثل ذلك وذلك عند نقل
النور بين الدليلين فاذا تم الاتصال قضيت بتمامها واذا دل الكوكب
على كون الحاجة ولم يتم في الوقت الذي يرجوه فلا ييأس منها حتى يدور النير
في الفلك مرة واحدة فان مرور الكواكب الادلاء موضع الحاجة والدليل
يقضي الحاجة فاعتبر ذلك ولا تستعجل واصبر على البحث وعليك بكثرة
الشهادات ابداً فقد تستعمل بالتقليل على الكثيرة والاوقات في كون
الشي يكون اياما واما شهورا واما سنين على قدر طبيعة المسئلة فانما
فان من الاشياء ما لم يمكن ان يكون اربابها كثيرة من الاعداد والايام
ومنها لم يكن الا ان يكون في السنين كغرس الاشجار وغيرها فينبغي ان يكون
المنجم في استخراج الاوقات على طبيعة الحاجة ووجه المسئلة فان كانت
المسئلة في الاشياء التي لا يكون الا في السنين طلبت الادلاء و
حكمت بالسنين وان كان من الاشياء التي لا يكون الا بالايام والشهور
والله اعلم الباب الاول الطالع وما يتشاكله من المسايل

فصل اول در احكام ابتداء كارها چون طالع ودليل كنند بر ابتداء كارها

بالتقليل على الكثيرة

وخداوند

وخداوند ششم قمر وسهم السعادة هر كدام را شهادت بيشتر باشد وى دليل بود
وخانه چهارم وخداوند ششم وخداوند خانه قمر وخداوند سهم السعادة هر
كدام ازين دليلها را شهادت بيشتر باشد وى دليل عاقبت كار بود
واگر بوقت آغاز كار دليل در وتد باشد ودليل عاقبت در زايل يا ساقط
آغاز كار نيك باشد وعاقبت كار بد واگر دليل عاقبت در وتد بود ودليل ابتداء
ساقط يا زايل عاقبت كار نيك بود واول كار بد وهمچنين حكم كن از نظر سعدان
ونحسان واگر بوقت ابتداء كار قمر يا دليل ابتداء در برج منقلب بود
آغاز كار [illegible] كار آن كار بكنند وكار نكنند واگر در برج ثابت آغاز كار
قوى باشد واگر در برج دو جسدين اين كار را دو سه بار آغاز كرده باشد
از آن كار بكار ديگر در آيد واگر ماه ودليل ابتدا بسعدى پيوسته باشد آغاز
كارش دولت ونيكبختى باشد باندازه اتصال واگر دليل عاقبت بسعد باشد
با سعدى پيوسته در وتد عاقبت آن كار بخير باشد ومحكم واگر بنحسى پيوسته
همه نحوست ومشقت وويرانى بود فصل دوم در دانستن احوال عمر مردم به نيكى و
بدى چون برسد از عمر خويش بنگر بصاحب طالع وقمر زيرا كه عمر مردم
در خداوند طالع است وبگيتها در قمر انصراف قمر دليل كند بر عمر گذشته
واتصال قمر دليل كند بر عمر باقى مانده اگر ماه از نحسى باز گرده و بسعدى

نحسی م

بود و دلیل کند بر آنکه عمر گذشته بزوال و محنت بوده و باقی عمر بسعادت و اقبال باشد و اگر از سعدی بازگشته و بنحسی پیوندد و دلیل کند بر سعادت و دولت و آخر عمر بمشقت و ادبار و اگر از سعدی بازگشته و بسعدی پیوندد دلیل کند بر سعادت و دولت گذشته و آینده و اگر از نحسی بازگردد و بنحسی باز پیوندد هر عمر گذشته و باقی مانده بر ادبار و مشقت و همچنین حکم کن هر کاری که خواهی کرد اگر خداوند طالع در تحت الشعاع باشد یا بروند با احتراق و قمر منحوس یا ساقط از طالع یا در هفتم یا بعضی از نحسان در طالع یا در هفتم دلیل کند بر مرگ سایل و انستن وقت مرگ آنست که بگیری از درجه صاحب طالع تا درجه احتراق آنچ جمع شود و بنگر که در کدام برجست و بکدام جایگاه حکم کن بر سال و ماه و روز و ساعت چنانکه بر تر یاد کردم و بنا بر آنکه آن نحس در طالع بود یا در او تاد صاحب چهارم یا صاحب هشتم و اگر سعدان بطالع ناظر باشند و قمر پاک از نحسان و صاحب طالع پاکیزه و ناظر بطالع و قسم بر نصاحب برج خویش ناظر یا برج خویش دلیل کند بر بقاء عمر و درازی و دولت و اقبال و سعادت و شادیها بگیر از درجه صاحب طالع تا درجه سعدان و نحسان و همچنین از قمر آنچه جمع شود

از درجه

از درجات یا بحسب یا شعاع سعدان و نحسان هر درجه سالی یا ماهی یا روزی یا ساعتی چنانکه گفتیم آنجا که برسد اگر سعد باشد دولت و اقبال و سعادة بود در آن وقت و اگر نحس بود زوال و نکبت **قول عمر بن فرخان الطبری** بنگر به برج بالطالع یا بسهم السعادة و یا اجتماع یا استقبال که پیش از دلالت هیلاج پیش از سؤال باشد بنگر که کدام شهادة شایسته تر است هیلاجی آنگاه بگیر از درجه هیلاج تا درجه سعد و نحس ~~پاینده قمر شعاع و درجه~~ از مطالع ~~سال بود و چون هیلاج~~ به نحس آید یا شعاع و جسد او اگر سعدی شعاع نفگنده هلاکت باشد و اگر سعدی شعاع افگند تمکین باشد و بگذرد و اگر بجسد یا شعاع سعدی رسد دولت و سعادة باشد و اگر سعدی شعاع افگند سعادت بیفزاید و اگر نحسی شعاع افگند از سعادة کم کند و بر اندازه سعد و نحس قوت ایشان و مزاج حکم کن اگر برسد از اول عمر خویش و میانه و آخر که درین سه بخش هر کدام سعادتست و در کدام نحوست صاحب مثلثات طالع و صاحب مثلثه اول دلیل اول عمر و دوم میانه عمر و سیوم آخر عمر پس بنگر بنظر سعادة و نحوست جایگاه قوت ارباب مثلثات از هر یکی علیحده تا چگونه یابی بر آن حکم کن و در باب اول عمر از اتصال و انصراف قمر بسعدی و نحسی و اگر از جهار نحس

عمر سؤال کند بنگر بربع طالع و ربع وسط السماء و ربع هفتم و ربع چهارم
هر کجا سعدی باشد یا شعاع سعد سعادة و دولت در آن قسم عمر [illegible]
و هر کجا نحس یا شعاع نحسی آن مشقت و محنت در آن قسمت عمر باشد
ربع اول از طالع است دلیل کند بر کودکی و جوانی و ربع دوم از وسط
السماست دلیل کند بر جوانی و برنایی و مردانگی و ربع سیم از هفتم است دلیل
کند بر کهلی و میانه عمر و مرگ و ربع چهارم از رابع است دلیل کند
بر پیری و دیری و بر مرگ و پیوستن و آخر عمر و از پس مرگ آنچه بود از گور و کفن
و سؤال مرگ و آنچه گویند وی را از پس مرگ از خانه چهارم و از ربع چهارم
دلیل گیر بر قدر سعد و نحس اگر برسد از اندامهای من بر کدام نیکی و سلامتی
و بر کدام درد و ضعیفیست بنگر بصاحب طالع و بطالع که از کوکب سعد
و نحس کدام ناظر است و از کدام برج است آنجا که سعدی چنین آن اندام
که بدان برج سعد منسوبست نیکو نیست و اگر نحس باشد ناظر بنگر که از کدام
برج نظر دارد آن برج که اندام بوی منسوبست بر آن اندام ضعف و تباهی
بود و مثل سر حمل را و گردن ثور را و کتف و دو دست جوزا و سینه و
پستان و دهن و معده سرطان را و معده اسد را و پشت و شکم سنبله
را و میان پشت و شکم میزان را و عورت و جایگاه وی عقرب را و رانها

ماز ه م

ولی

قوس را و زانو جدی را و ساقها دلو را و پشت پای و قدم حوت را و بتر گویند
فوق یا نیمه اندام راست و تحت الارض نیمه چپ و بتر گویند فوق الارض

الارض از سر و

از سر تا نیمه تن و تحت الارض از نیمه تا آخر

فصل سیم

در دانستن سالی که چند است بنگر که درجه طالع چند است و نسبت
وی از برجی چند باشد سدس یا ربع یا ثلث یا نصف یا خمس یا سبع یا ثمن
یا تسع چون این معلوم شد بنگر عمر طبیعی که صد و بیست سال بود بدان اندازه
از وی بگیر چندان سال باشد مثال طالع ده درجه است پنج سدس برجی بود
سدسی از صد و بیست برگیریم بیست سال باشد و اگر خواهی هر درجی را از
درج طالع در چهار ضرب کن آنچه بیرون آید آن بود سالها و این اقوال
ابو معشر است قول مصنف این کتاب علی بن محمد الشریف بنگر بدلیل طالع
اگر علویست بگیر از درجه دلیل تا درجه شمس و اگر سفلیست از شمس تا درجه
دلیل و بنگر که نسبت وی از دور فلک چند است همچندان از دور
بگیر آنچه جمع شود بر ده و از ده قسمت بکن آنچه بیرون آید سالها بود
آنچه آخر ماند هر نصف سدسی از وی ماهی باشد و نسبت چنان باشد
که بنگر که آن درجات جمع شده از سی چند بود سدس یا ربع یا ثلث
آنچه باشد از دور همچندان بتر بگیر چنانکه بر تو یاد کردم وجه دیگر بنگر

چند است هم بدان قدر بگیر از دور فلک
و اگر دو در یک برج باشند بگیر نسبت
وی از برجی و

بنگر بدلیل طالع که دوری وی از آفتاب چند درجه است درجات مابین ایشان
را نسبت کن و اگر در طالع باشد یعنی درجات را از نسبت برج بر گیر و چندان
از دور بر گیر آنچه بماند بر دوازده قسمت کن آنچه بیرون آید سالها بود و اجزا
او هر نصف سدسی از وی ماهی باشد **فصل چهارم** در بیرون آوردن
طالع مولود از طالع وقت طالع بنه و اوتاد راست کن بدرجه و دقایق
و درجات طالع در درجات صاحب حد طالع ضرب کن آنچه جمع
قسمت کن بر درجه قسمه که از برج رفته آنچه بیرون آید دلیل نام کن جداگانه
نگاه دار آنگاه از اول حمل تا دقیقه شمس از درجات مطالع شهر آنچه شود
بر دلیل قسمت کن آنچه بیرون آید از دوازده کم کن آنچه بماند اگر یکی بود
بود تا سه در فصل بهار زاده بود و اگر سه مانده تا شش در فصل تابستان
و اگر از شش تا نه در تیرماه و اگر از نه تا دوازده در زمستان و باز بنگر باقی
حساب که بر دلیل قسمت شده از اول حمل بیفکن آنچه کمتر از سی ماند آفتاب
در آن درجه بوده باشد و باز بنگر قمر اگر فوق الارض است ولادت بروز
بوده و اگر تحت الارض شب اگر جد میان حمل و سرطان و میزان در
ربع دوم و اگر جد مابین میزان و جدی در ربع سیم و اگر مابین جدی
و حمل در ربع چهارم از روز یا شب اگر قمر در طالع بود تا اول ساعت

و بنگر که دلیل آفتاب از دلیل چند دور است
نسبت وی با تمامی وی چند باشد آنکه بیاید
از جمله دور بر گیر و بر دوازده قسمت کن آنچه
بیرون آید سال بود و هر نصف سدس او روزی
دیگر بنگر که دلیل طالع از طالع چند دور است

هر برجی را یکان یکان هر کجا رسد آفتاب
در آن برج بوده و باز ضرب کن دقایق شش
را در چهار در شصت و بر دلیل قسمت کن
آنچه بیرون آید سی سی بیفکن

ولادت در ربع اول بوده از روز یا شب
و اگر مابین سرطان و

زاده بود از روز و اگر در ثانی ساعة ثانی همچنین تا دوازده جانب
و بنگر بوجه طالع اگر نیمهر اول بود از آن وجه با و اول زاده باشد
آن از برج پنجم و اگر نیمهر دوم با دوم و اگر نیمهر سیوم با سیوم و باز
بنگر صاحب نیمهر کدام کوکب است وی صاحب ساعت باشد و باز بنگر
هر نیمهر یک بمانده است یعنی که پیش از درجه طالع است هر نیمهر سی درجه
بگیر و نیمهر درجه طالع را آنچه حصه وی است بگیر آنچه از عدد جمع شود از اول
حمل بیفکن آنچه بماند بنگر که کجا سپری شود آن برج طالع مولود وی
بود و آنچه از نه کمتر ماند اگر از یکی تا سه بوجه اول طالع بود و اگر از سه
تا شش بوجه دوم و اگر از شش تا نه بوجه سیم و دیگر بنگر که از اول برج طالع تا
درجه طالع که چند نیمهر است هر سی بگیر از نیمهر طالع آنچه حصه وی است
از درجات بر گیر و جمع کرده از درجه حساب طالع بیفکن بحساب هر برجی
سی آنجا که رسد آن برج طالع مولود وی بود و باز ضرب کن درجه
صاحب ساعت را در دوازده آنچه جمع شود از آن برج که صاحب ساعت
آنجاست بیفکن بحساب هر برجی سی هر کجا رسد بروز صاحب آن
برج زاده بود و باز بنگر بصاحب برج چهارم از وی کسوی خداوند
اشتاعشت که در وی زاده بود و دیگر اگر درجه صاحب حد

نیمهری

طالع او درجات شمس ضرب کنی آنچه بیرون آید بر ساعات ماضی از روز
قسمت کن آنچه بماند باقی عمر باشد و آنچه از ضرب بیرون آمد آن است
که از عمر گذشته و اگر آنچه از ضرب بیرون آمده بیشتر از صد باشد صد
از وی بیفکن و کم باقی عمر کن دیگر ضرب کن طالع را از درجات صاحب حد
آنچه آید از صد کم کن آنچه کمتر از صد بود باقی عمر گذشته بود و پس بنگر که
صاحب دریجان طالع در چه کمیت و صاحب حد را درجه چند است
درجات صاحب حد را در درجات صاحب دریجان ضرب کن آنچه
آید اگر از صد باشد صد از وی کم کن آنچه بماند باقی وی عمر گذشته باشد
فصل پنجم در دانستن احوال نامه و خط بدانکه عطارد دلیل
خط است و نوشتن و کاغذ و نقش و قمر دلیل نیکوی و معنی نامه
و خط انداز د اتصال بود از سعد و نحس و دافع تدبیر قمر دلیل آنکه
نامه از وی آید و قابل تدبیر قمر دلیل آنکه نامه بوی آید اگر دافع تدبیر قمر یعنی
آنکه قمر از وی منصرف است سعد بود یا در شرف یا در وتد نامه
از نزد سلطان باشد و اگر در شرف بود در آید او با مردم از آنکس
سلطانیت بود و اکنون از وی زایل شد و اگر در خانه خویش بود
و در وتد از احکام و اعیان و اهل بیت معروف آید و حد و مثلثه

فروتر از خانه بود و هرکه کمتر از مثلثه و وجه کمتر از حد باشد و از طالع دور از جایگاه
خویش بود و در وتد و بخداوند برج خویش ناظر نبود بگویی که عزت داده
و لیکن سستو دهنیست در میان قوم و جای خویش و اگر آن کوکب که
قمر از وی منصرف است در هبوط باشد و در وتد نویسنده نامه بی حسب
و نسب باشد و اگر با سلطان بود با جاه و حرمت باشد و اگر هبوط
نیز زایل باشد وی را حسب و جاه نباشد هم بدانکس که نامه سوی او می
آید بنگر بدان کوکب که قمر بوی متصل است اگر نظر مودت باشد
میان ایشان دوستی بود و اگر تربیع و مقابله میان ایشان خصومت
و شر و همچنین حکم کن از کواکب منصرف و متصل اگر نظر مودت
با یکدیگر میان ایشان دوستی بود و متصل نیکی و بدی و هر یکی از کدام
طبقه اند و در کدام جایگاه و بکدام برج آن نوع که چنین حکم کن فصل
ششم در دانستن احوال نامه از نیک و بد اگر قمر متصل بود
بسعدی در نامه خیر و خوبی بود اگر بنظر مودت بود دوستی و مهربانی
و اگر نظر تربیع و مقابله آنچه از خیر و خوبی بود بر حد بود و بروی طعنه
یا آزمایش و اگر بجای نیکو دلیل خیر و سعادت باشد و اگر قمر بنحس ناظر
بود در نامه شر و تباهی بود و اگر آن نحس در وتد باشد یا قمر آنچه بود بد بود

واگر ساقط بود تباهی لیکن پایدار نبود و الیس مصری گوید اگر قمر را به
تثلیث باشد پس طالع یابی در معنی بار شادی و مژده باشد و اگر تربیع
یا مقابله غم و دل مشغول و اگر ساقط نه غم و شادی و از حال چگونگی عطارد
نیز دلیل بر سعود گیر تا درست آید که وی دلیل نامه است باتصال و انصراف
و جایگاه نیک و بد و سعادة و نحوست او نیک بنگر تا خطا نیفتد
و اگر عطارد مسعود بود سخنان نیکو بود و اگر منحوس پس سخنان زشت و اگر
در وتد سخنان قوی و اگر زایل سخنان ضعیف و دروغ و اگر مستقیم
سخنان راست و نیکو و اگر راجع سخنان همه دروغ و بدان نامه کار
نرود و از فرستادن پشیمان شوند و اگر بطالع بود دوستی کردم از آن
شاد شوند و مهربانی نمایند و اگر تربیع یا مقابله باخوشدل و نافرمان
باشند اگر برسد که نامه بکه آمد و بکه میرود و اگر قمر بزحل متصل شود نامه
بخواجگان و دهقانان بود و اگر مشتری ناظر نامه بوزیران و قاضیان
و متولیان و فقها و اشراف و اگر مریخ بصاحب لشکر و سرهنگان و اگر
بآفتاب بملوک و بزرگان و اگر زهره بزنان و خادمان و خصیان و اگر
بعطارد بدیوانیان و دبیران و متصرفان و عمال و اگر قمر خالی السیر بود
بنگر بجایگاه و برج وی اگر در طالع بود یا بطالع شهر و اگر در دیگر اعماری گران

مفتیان م

وخداوندان

وخداوندان مال و اگر در سیم ببرادران و قرابت همچنین گوی تا دوازده خانه
و اگر گوید از کجا آید این نامه بنگر که از منصرفست از آن کوکب گوی چنانکه
گفتم و اگر خالی السیر بود بنگر که از کدام برج و خانه بیرون آمده از آنجا بگوی
اگر برسد که نامه مرا ختم کرده باشند یا نه بنگر بدلیل قمر اگر یکی از ایشان بسوخته
عطارد بگوی که ختم کرده‌اند و اگر دلیل متصل باشد بصاحب وسط السماء
یا بشمس باشد یا در وسط السماء مر زایل بصاحب وسط السماء متصل
باشد یا شمس یا عطارد و بطالع ناظر بگوی که ختم کنند و اگر متصل شده باشد
و هنوز حدی تمام نگذشته باشد بگوی که ختم کرده‌اند و اگر بیشتر از نور عطارد
گذشته باشد و منصرف شده ختم نکرده و نکنند و اگر قمر بعطارد متصل
نباشد و نه بعطارد و شمس ختم نکنند آنگاه شهادت از طالع جوی بدان
صفت که از دلیل گفتیم اگر گوید نامه از نزد سلطان بیرون آید یا نه بنگر
بعطارد و اگر منصرف باشد از شمس یا از صاحب وسط السماء یا از
صاحب عاشر وی وسط السماء انصراف بیکدرجه یا دو درجه بگو بیرون آید و
اگر غیر این باشد نیاید و اگر برسد که این بسلطان رسد یا نه طالع وی
دلیل سایلست و وسط السماء دلیل سلطان و عطارد دلیل نامه
و اگر عطارد منصرف بود از دلیل طالع و متصل شود بصاحب وسط السماء

که ختم کنند و اگر یکدرجه یا دو درجه منصرف باشد
یا کمتر از حدی بگوی حم

باشمس یا قمر اقل النور باشد از عطارد و مصاحب وسط السما یا شمس یکجو
رسد و همچنین اگر کوکبی نور عطارد و بدلیل سلطان نقل کند و اگر صاحب
وسط السما قابل تدبیر عطارد و یا صاحب طالع باشد با عطارد و از درجه
طالع منصرف و بوسط السما ناظر بکوکب رسد و اگر غیر باشد رسید اگر
برسد که نامه‌ای آید بنگر بعطارد و اگر او در الغیبت در طالع باشد و دلیل
و بطالع نگرند و دلیل کند بر آمدن آن نامه چون عطارد و بدرجه طالع آید
از جنب طالع بیاید است طالع با نوقت نامه آید خاصه که پیوستن از وتد
باشد اگر بنظر درجه طالع آید و اگر عطارد در او بر طالع خالی بود و نه در دلیل
ناظر بود هیچ نامه نیاید و اگر قمر از عطارد منصرف شود و بدرجه طالع
شوند دانوقت نامه آید که متصل شود و اگر عطارد متصل باشد بدلیل
چون کی درجه بدرجه برسد نامه آید خاصه که اتصال از وتد بود و چون از ساقط
بود بدشوار برآید و باشد که نیاید یا بخداوند رسد و اگر در دوازدهم بود
روند بدرجه طالع نامه زود آید و اگر غیر این باشد و یا عطارد راجع بود
و از دلیل یا از طالع دور بگرداند هیچ نامه نیاید و باشد که نامه آید برگردد بجای
خویش و اگر برسد نامه و نستاند در جواب چگونه آید بنگر با اتصال قمر
و از ما بین درجات قمر تا اتصال دوم دلیل کند بر ایام و بهتر رسال آمدن جواب نامه و اتصال دوم کوکب که اتصال دوم دلیل جواب نامه است صورت و مخالفت

وسعادة و نحوست و جایگاه فلک و برج حکم کن تا حقیقت کیفیت جواب
به نیکی و بدی بدانی چنانکه پیشتر در باب آمدن نامه گفتم اگر پرسد که خبری آمد حقیقت
یا باطل بنگر بدلیل طالع و قمر هر که را شهادت بیشتر بود و اگر از نحسان
پاک باشد و بکوکب ساقط متصل نه در وتد باشد خبر حق بود خاصه در
برج ثابت یا مستقیم الطلوع و قمر نیز در برج ثابت و اگر دلیل در وتد
باشد و بکوکب ساقط متصل از آن خبر خبری بود ولیکن تمام نبود و بعضی
بعضی راست و بعضی دروغ بود و بدانکه استقامت دلیل سعادت
او و اتصال بکوکب سعد و در برج ثابت و مستقیم الطلوع و وتد این همه دلیل
راستی خبر است و کوکب نحس و راجع و برج منقلب و ساقط این همه دلیل
خبر دروغ و بعضی از دلایل خبر راست بود دلیل جمع شود حکم بر غالب تر کن
و اگر هر دو برابر بود حکم آمیخته باید کرد و تمام این فصل در خانه نهم یاد
کنیم که انجا درخور تر است

فصل هفتم در دانستن آخر بانی که
بح وی زیاده بود یا نقصان بنگر بصاحب طالع و قمر هر کدام که
قویتر است و برا دلیل رکن کن متصل شود بکوکبی که در طالع بود
یا در وسط السما آن آخربان را بهاکران شود و نرخ فزون شود
و اگر متصل بود و بنگر اگر در هفتم باشد یا در چهارم هم نیکو بود

و خواسته از پس نگر بدان کوکب که در بیع و وتد بود و اگر مقبول بود با قابل که
خداوند طالع را یا قمر را دلیل کند بر گرانی نرخ و ویرانی بازار و فرونی
بها و اگر مقبول بود و بسعد هم نیکو باشد اگر دلیل متصل شود بکوکب ساقط غیر
مقبول آن اخر بار کاسد شود و ارزان و خریدار کم و اگر با همه ساقطی مقبول
باشد از صاحب مراغم خویش یا قابل بود مر قمر را یا خداوند طالع را خریدار
بسیار بود و کاسد نبود ولیکن نرخ ارزان بود و اگر قمر صاعد در شمال
و فوق الارض خاصه صاعد در وسط السماء و زاید النور و العدد و در ارباع فلک هابط یا تحت الارض دلیل کند بر کاسدی

دلیل کند بر روانی بازار و اگر هابط بود در بروج و ناقص النور و العدد م

بازار و زیان در وی و اگر کوکب دلیل در وتد بود نرخ افزون کند و اگر
مقبول بود با سعدی روانی بازار بود و اگر ساقط بود نرخ نقصان کند
و اگر غیر مقبول با نحوس بود روانی بود و کاسد بود **فصل ششم** در کار حال
کشتیها اگر قمر منحوس بود یا نحسی بوی بنظر و عطارد با زحل یا مریخ هر که
بکشتی نشیند یا باب در آید مرگ و هلاک بود و اگر قمر مسعود بود و سعدان
بوی بنظر دلیل صلاح و آرام و سلامتی و همیشه از نظر سعدان و نحسان بجز
که قمر و عطارد را سعدان سعد کنند و نحسان نحس و درین باب
نگر بطالع و صاحب طالع و قمر و نظر سعدان و نحسان بوی و
جایگاه وی از صاحب طالع و حال عطارد و از صاحب طالع و یا

صاحب

صاحب برج قمر و در وسط السماء باشد یا حادی عشر یا در خانه نهم
دلیل کند بر سبکی کشتی و زود رفتن و سبکتر آنگاه که در دهم باشد اگر
یکی ازین دو دلیل که گفتیم در چهارم باشد یا ششم دلیل کند بر گرانی
کشتی و دیر روی اگر دلیل در طالع بود دلیل کند بر زود رفتن و سبکی
و اگر قمر زاید النور و العدد بود دلیل کند بر زودی و سبکی اگر ناقص النور
و العدد بود دلیل کند بر گرانی و دیری اگر صاحب برج قمر بقمر مقابله نظر
کند و آن مریخ بود دلیل کند که میان مردم کشتی کارزار افتد و اگر زحل بود
اهل کشتی از آب و ریا بخورند یا بیمار شوند یا میان ایشان قحط افتد و اگر
بنظر تثلیث یا تسدیس بود سهل تر باشد و اگر نظر مخالف بود
از سعدان دلیل کند بر شکی و عداوت میان ایشان قول بطلمیوس نگر در
حال کشتی از دوازده برج و هر برج نحسی بود فساد و تباهی بدان رکن بود
و هر کجا سعدی بود خیر و نیکویی بدانجایگاه چنانکه سینه کشتی حمل را
و فرو تر از سینه ثور را و پای کشتی جوزا را و پهلوی او سرطان را و روی کشتی
که بر آب ایستاده اسد را و شکم سنبله را و آنچه بر آید و فرو رود در آب
از سینه کشتی میزان را و جایگاه کشتیبانان عقرب را و بادبان کشتی قوس
را و دستهای وی جدی را و شرایع ترک دلو را و لبهای کشتی و هر کجا

حوت را

سعدی باشد با قمر یا صاحب برج قمر مسعود بود دلیل سلامتی
آن موضع بود و هر گاه نحسی با قمر یا صاحب برج قمر منحوس بود دلیل شر
و تباهی آن موضع و اما قمر طوالع دلیل کشتیست و خداوند طالع مردم
که در کشتی نشیند هر کدام مسعود یابی یا سعدی بوی ناظر یا با سعد دلیل
سعادت بود و هر گاه نحسان مبنی دلیل تباهی و اگر قمر تحت الارض بود
و منحوس بزحل و زحل بطی السیر بلا موج و باد های شد مخالف و تباهی
نظر سعدان سود نکند و اگر نظر از تثلیث بود و بطی السیر باشد زحل
و حمل کشتی همه بدریا اندازند امید رهایش او و اگر زحل مقیم نباشد و نه
بطی آسانتر بود و سلامتی پس از بیم و فزع و اگر در سنجال زحل با عطارد
مقارن بود تباهی و شدت سخت بود و اگر سعدان بزحل ناظر اند را تحت
زحل از جایگاه قوی نحوست کم کنند و اگر مریخ تحت الارض بود و قمر
بوی متصل از فوق الارض دلیل شدت و بلا موج و باد و جنگ و کارزار
و عداوت میان اهل کشتی و بدتر آنگاه که عطارد نیز با وی بود و اگر
یک نحس با قمر باشد و یک نحس با شمس دلیل تباهی کند و هلاک بخاصه
از نظر تربیع و مقابله و اگر سرتین با کیره و قمر با مشتری دلیل سلامتی باشد
و منفعت و اگر با اینهمه زهره تحت الشعاع بود هم سلامتی بود و زحل

دلیل گرسنگی و تشنگی و غرقه شدن بود و مریخ دلیل کارزار و جنگ و صاعقه
و سوختن و دزدان و از جایگاه برجهای آبی و آتشی و خاکی و بادی حکم کن
و اگر قمر بنحسی متصل شود تربیع و آن نحس راجع بود کشتی از نیمه راه باز
گردد بنگر که قمر و کدام مثلثه است ازان روی باشد بازگشتن و کوکب راجع
دلیل بازگشتن بود اگر سعد بود سلامت و اگر نحس بود فساد و تباهی
و سریع السیر دلیل زود رفتن کشتی و بطی السیر دلیل گرانی و هر وقت که
دلیل با نحسان بود یا نحسان مستولی دلیل هلاکت و تباهی باشد و چون سعدان
ناظر باشند از هلاک برهند یا بند از قوت کوکب و اگر نحسی شعاع افکند و تباهی
و هلاک بود و اگر اتصال بمودت بود بهتر و اگر قمر را استیلا بود و نحسان بوی
ناظر و عطارد و یا یکی از نحسان دلیل هلاک و اگر نحسان در برج قمر یا بطالع
ناظر باشند و انی در دو برج دو جسد بن یا یکی مجید اهل انگشتی بکشتی
نقل کنند بنگر بصورت طالع و طبع وی طبع برج قمر یا بند از جواهر
طباع بود و بار با کشتی و اگر سهم السعاده ساقط بود در وی از دهم یا هشتم
دلیل بیم و ترس و زیانها بود و اگر دلیل با صاحب طالع راجع باشد کشتی
از نیمه راه باز گردد **فصل نهم** در بیرون آوردن طالع سایلان جمع شده
از بهر سیم چهار حاجت یا بیشتر بشنجی گوید ذوتنوس فیلسوف که چون گرد آیند

جینی درویوس ظ

روی تو سایل بسیار و ارتفاع زمانی بیکدیگر نزدیک باشد طالع مسایل اول را بود و
وسط السماء دوم را و یازدهم سیم را و پنجم چهارم را و سیم ششم را و چهارم (هشتم نهم را در حاشیه)
هفتم را و نهم هشتم را بود و از چهارم خانه بطالع نظر ندارند و دلیل نکنند و گفته اند
حاجت اول از طالع باید دید و دوم از بیت المال و سیم از بیت الاخوة
و این سخن با فست براستی عشریه و هر کس از بهر آنکه در هر برجی دلالت کنند
و همچنین چنانکه دوازدهم حاجت را از بیت الاعدام و دیگری حاجت اول
را از انفصال اول قمر و دوم را از انفصال دوم قمر و حاجت سیم از انفصال
سیم قمر و اگر قمر را در آن برج که هست اتصال بعد و حاجتها باشد در برج
دیگر و با اتصال آن برج حکم کن و اگر در آن برج نیز اتصال نبود آنگاه از
خداوند ساعت گوی صاحب ساعت اول را و صاحب ساعت دوم حاجت (اول حاجت در)
دوم را و صاحب حاجت سیم را و همچنین تا ساعت هفتم بر بیت حکم کن (سیم حاجت م)

فصل دهم در نگریستن دو چیز با هم که کدام بهتر است یا قوی‌تر و کردهم(?)
با هم چیز یا دو انباز یا از دو حاجت که کدام بهتر است و نیکوتر و کدام قوی‌تر
و کدام نکوهیده‌تر یا از دو خبر که کدام حقست و کدام باطل هر یکرا بر بیت علیحده(?)
نشانند چنانکه حاجت اول را با اول و دوم را با دوم و همچنین تا آخر پس بنگر
بصاحب طالع و طالع برج دوم و صاحب وی همچنین حکم کن هر یکی

خانه را و صاحب وی بر آن حاجت که بر مرتبه وی نهاده است و از سعدان
و نحسان وجه دوم از اتصال قمر با اول و اتصال دوم و سیم از آن کوکب
و از جایگاه وی و از حال نظر و موافقت و مخالفت و قوت و سعادة
و نحوست حکم کن و هر دلیل که در وتد بود وی قوی‌تر باشد از آن دلیل که
ساقط یا در مایل الوتد بود و هر دلیل که در شرف یا در غایت سعادة
بود یا قمر وی را بود یا صاحب حکم آن حاجت بود و آن کرده و انجام
بهتر و قوی‌تر باشد و اگر اتصال قمر نیابی از ارباب ساعات حکم کن
چنانچه بر تر نمودیم بطلمیوس گوید بنگر حاجت اول را از ارباب مثلثات و در
اول و دوم را از صاحب مثلثة دوم و سیم را از صاحب سیم بسعد و نحس
و قوت و ضعف و صعود و هبوط در وتد و غیره و تند بنگر دلیل و حکم
کن باتصال و انصراف باتصال مودت و مخالفت حکم کن اگر
پرسد از زمین و شهرها که کدام موافق‌تر بود یا کدام زمین سازگارتر (سازگارتر م)
یا کدام رکن از شهر بنگر بصاحب طالع که سعادت وی بکدام ربع است
و کدام ستاره وی را مسعود کند یا از نظر سعادة بوی نور افکند آن ستاره
بکدام ربع و کدام جهت ~~و کدام ستاره وی را مسعود کند یا از نظر سعادة~~
~~بوی نور افکند~~ بگوی که بدان جانب که در آن افق سعادة بود و اگر نحس

بود بدانجانب که نحوست باشد انجانب را نشاید بود که بهم هلاکت و تباهی
احوال بود و اگر خواهی نا از اتصال قمر بکواکب اول و دوم و اگر خواهی با رباب
مثلثات نکر و اگر خواهی بطالع دوم و سیم و اگر خواهی با ارباب ساعات
بجهتها و نواحی که باشند از سعادت و نحوست از انجا حکم کن **الباب**
الثانی فیما فیه من المسایل فصل اول در دانستن حال
یافتن مال و منفعت و حال روزی و کسب و معاش که چگونه بود بنگر بصاحب طا [لع]
و قمر که این هر دو دلیل سایلند و خانه دوم که خانه برج دوم اگر قمر بصاحب
طالع بصاحب طالع [مال] پیوندد یا در برج دوم بود دلیل کند بر یافتن مال اگر
نظر مودت بود باسانی و اگر نظر از تربیع و مقابله بود برنج و دشواری و رنج
و بنجید و اگر صاحب مال بخداوند طالع متصل شود یا در طالع بود
و مقبول بود مال باسانی بدست آید و بی رنج خدای تعالی بدو رساند خاصه که
نظر مودت بود و اگر تربیع و مقابله بود باندیشه و تفکر آخر برسد
بوی و اگر میان ایشان اتصال نبود کوکبی بود ناقل النور مال برساند
بنگر که کدام کوکبست و صاحب کدام برج و در کدام خانه است از خانه
سرجای دلالت کند بر یافتن مال و اگر زهره یا مشتری در بیت المال بود
دلیل یافتن مال بود و اگر نحسان در بیت المال باشند دلیل کند بر ادبار [صاحب]

[در حاشیه: وتعب هم]

سنبله و اگر قمر خالی السیر باشد سایل با مولود همیشه در آنحال باشد که هست
نه بر فزونی و نه بر نقصان ~~و اگر قمر خالی السیر باشد سایل با مولود همیشه~~
~~در انحال بود که هست نه بر فزونی نه بر نقصان~~ و اگر قمر متصل شود
بسعدی صاعد و زاید و ناظر بطالع مال یابد بر نیکوی و منزلت و رفعت
و اگر آن سعد منحوس باشد نیابد از مال الا قوت روز بروز و جیا دو [ست]
نبود و آن کوکب که دلیل کند بر یافتن مال اگر در طالع بود بسعی خویش
یابد و اگر در دوم از دست رنج یابد و اگر در سیم از قبل اقربا و برادران و
سفرهای نزدیک و اگر در چهارم از قبل پدران و جدان و همچنین تا دو از ده خانه
و اگر از صاحب طالع بدو دلیل کبری شاید جهانکه بنگر که بکدام جانب و جایگاه
از سعادة و نحوست مال از انجا یابد و از انجا فایده شود بطلمیوس گوید
بنگر بصاحب طالع و قمر و سهم السعادة و اگر سهم السعادة بصاحب
طالع یا بقمر متصل باشد و مسعود مال بسیار یابد و امیدها بزرگ بر
آید و دولت و اقبال و سعادت بزرگ بود و اگر با این جمله طالع منحوس
بود نقصان بزرگ افتد و گویند قمر و سهم السعادة را شهادت
بزرگ است در توانگری و درویشی از یکدیگر یاری خواه و غافل مباش
و اصل سهم السعادة قسمت که ریاست و فایدها و بخت و دولت از و بست

که بعد از بترین حالها از و توان دانست واگر سهم السعاده متصل باشد
بشمس و مشتری و انسعدان ساقط یا بعضی از ایشان در شرف مسعود
بود و سهم السعاده در اوتاد و قمر در ان سعد متصل دلیل ارتقای دولت
وجمع مال بنهایت و میراث رسد بقدر زندان وی و همچنین بسیج کی باشد
واگر عطارد و زهره ناظر باشند بسهم السعاده و مسعود بوند و درجه
سهم السعاده نیز مسعود و نحسان از وی ساقط و بدانکه آنکس از کدام مردم
میانه است و مال بدست آرد و بزرگی و ریاست از قبل کتابت یا تجارت
و بغایتی رسد هرگز سیری نشود و اگر با اینهمه قمر با عطارد و زهره و سهم
السعاده یا با یکی ازین سه متصل بود و مسعود آنچه کسب آید بماند یا فزونتر
شود وی و اگر نحسان از اوتاد سهم السعاده ناظر باشند بشرط آنکه
جمع کرده باشد از مال بر دو کشتد اگر نحسین در اوتاد با سهم السعادة
بود و سهم السعادة با ایشان متصل بود یا تسییر ایشان افتد از درجه
سهم الخیر جمع کرده باشد همه تباه شود و برود و از وی بزندگانی و چیزی
نماند و اگر قمر با سهم السعادة بود و عطارد در برج خویش و مسعود
آنکس بشر بود در کار خود نافذ و نیکو معیشت در تجارت بدانکه صلاح
سهم السعادة و نظرش بقمر قوی‌تر آنکاه بود که قمر مسعود بود و بسعدی

نفقه

که در وتد بود و مقارن باشد یا ناظر مودت که دلیل کند بر ریاست و نفوذ
جاه و مال بسیار بر جوهر آنجای که دلیل قمر در ویست و اگر قمر را اگر نشد
باشد بسهم السعاده زیان نکند بسعادة قمر اگر صاحب برج با قمر یا صاحب
برج سهم بود و در افادیل اوایل چنین یافتم اگر رسد از مال که امید
دارد از سلطان یا اشراف خاصه بنکر بجایکاه شمس و مشتری اگر این
دو کوکب در سهم مال یا بیت در وتد یا با صاحب سهم مال یا در خانه مال یا
صاحب وی باشد و مریخ از ایشان ساقط مال بیابد بآسانی و سلامتی و نیکو
واگر مریخ در وتد مشتری بود یا بازداشتن باشد از وی و تباه کند و اگر
بجای مریخ زحل باشد بیابد بدیری و اگر از مال پرسد که امید دارد و پیدا
نباشد که مال کیست از صاحب هشتم دلیل کیر با دلیل طالع چنانکه
صفت کردم اگر از مال برادر پرسد از چهارم جواب کوی و اگر از مال پدر
پرسد از پنجم و اگر از فرزند از ششم و اگر بندکان پرسد از هفتم و اگر
از مال زنان و خصمان و انباران و کسی دیگر پرسد از هشتم و اگر از مال
سلطان از یازدهم و اگر از مال دوستان از دوازدهم و اگر از مال دشمنان
از طالع و از مال خود از خانه دوم جواب کوی و همچنین حکم کن باز
دلیل مال با دلیل طالع با اتصال و نظر و نقل چنانچه یاد کردم قول ابو معشر

اگر صاحب دوم یا صاحب سهم السعادة صاعد بود و در شمال مال بسیار
کسب کند از خداوندان دولت و بزرگان یا خود توانگر باشد از
مال و اگر صاعد بود در اوج مال بسیار کسب کند از بزرگان و ملوک
و اگر صاعد در شمال و فلک اوج بود مال کسب کند از ملوک بزرگ
و خداوند قدر و منزلت و همچنین بنگر بهیلاج اولا اما اگر دلیل بعضی
خانها چنین باشد بزرگی و شرف و قدر و منزلت یابد از آن
چیز و اگر کوکبی که دلالت کند بر سعادت زاید النور بود و سریع السیر
و زاید در صعود در فلک اوج و بناحیه شمال یا بالعرض دلیل کند بر آنکه
سایل یا مولود را روز بروز سعادت فزون شود و اگر هابط بود در
جنوب و ناقص در سیر و عدد و نور دلیل کند بر تباهی حال روز بروز
قول یا شاء الله بنگر در مولود و مسئله بصلاح بیت المال و فساد
او چنانکه در خداوند طالع گفتیم اگر خداوند طالع بخداوند بیت
المال اتصال کند خواسته از جای دور گرد کند برنج و تعب و اگر
خداوند طالع بخداوند بیت المال اتصال کند بسختی و تعب گرد
کند و اگر کوکبی میان آیند و دلیل نور نقل کند مال بعقد و
میانجی یا بسبب گرد کند پس بنگر بدان کوکب که اتصال کند

در کدام

بخداوند طالع

در کدام برج است خواسته بر طبع آن برج بود و گوهر آن خانه پنهان و اگر در دهم
بود از ملوک یابد یا از کار کرد و اگر در بروج آتشی از کار آتش همچنین
هر دو از دو خانه برین قیاس کن و بگو و اگر میان این دو دلیل انتقال
بود بنگر مال تا در کدام برج است اگر اوتاد بود روز بمیند بود در کار
کردن قوی بود و اگر ساقط زود بیش روز بروز بود باندازه قوت
و اگر در مایل اوتاد بود میانه باشد و اگر خداوند مال از نحسان بود
و سعدان متصل خاصه مشتری و بطالع یا صاحب طالع ناظر دلالت
کند بر مال بسیار که مشتری دلیل مال عظیم است بنگر صاحب مال اگر زحل
بود مال از جهة کشت و معالجه یابد و اگر مشتری از فقها و قضات
و وزرا و از دین و حج و پاکی و پارسایی و تجارت و امانت و اگر مریخ
بود و از لشکریان و اهل حکمت و کارهای آتشی و خون ریختن و دزدی و
قهر کردن و اگر آفتاب بود از جباری و بزرگی و ملوک و از پدران
و از کار آتش و اگر زهره بود از زنان و لهو و طرب و دوستی و از مهر
و عشرت و اگر عطارد بود از کسب و تجارت و علم و کتابت
و محاسبه و اگر قمر بود بنگر که اتصال بکدام کوکب دارد از وی حکم کن
و اگر خالی السیر بود از جاسوسی و صاحب خبری و طوافی و از طبع آن

صاحب تو

برج که قمر در ویست بر حکم کن تا درست آید قول آنچه
بنگر بصاحب طالع و هر از هم حج مال تا کجاست در وتد یا مایل و
واتصال بکدام کوکب در کدام خانه بود و ازان حکم کن و بهتر
آنکه دلیل مال در خانه شرف بود یا زاید یا صاعد در وتد بود و میان
وی و صاحب طالع اتصال بود یا اتصال متفقه المطالع یا متفقه
القوة یا متفقه الطریق آنگاه غایب مال بود و نیکبختی مولود بود و سعادة
از مال و سعادة بزرگتر از مولود آنکه صاحب مال و صاحب جانی عشره
صاحب سهم السعادة زاید باشد و در وتد و صاحب طالع با ایشان
مسعود آنکه دلیل غایت سعادة مولود بود **فصل دهم** در دانستن
نفقات کرده اگر بسد که بمردی یا دوستی در یم نفقه کردم آن سهم
را شمار گیر دیانه بنگر بصاحب ثامن یا بصاحب ثانی اگر مزاج نیکو بود
و مقبول یک از دیگری یا یکی ازین دو مقبول بود و قوی بکم شمار نفقات
وی زیادة که رفته باشد و اگر در مایل و تد بود همان نقصان از حساب
کند بعینه و اگر ساقط باشد یا بکوکب ساقط اتصال کند بعضی از آن
شمار گیرد و پس اگر با سقوط نیز منحوس بود اندک مایه شمار گیرد و اگر
با اینهمه نیز غیر مقبول بود هیچ شمار نگیرد ~~و پس اگر با سقوط نیز منحوس بود~~

واقف

واقف وی از جنس طبیعت آن نحس و آن خانه بود و چون نحسان افراط
کنند سقط یا بدلالت ازینچه را تاوان واقف در زیان بیشتر افتد و از جهة
یازدهم و از سهم السعادة نیز یاری خواه و از صاحبش **فصل یازدهم**
در دانستن برج در فراخی و تنگی اما برجهای که دلیل بر جوانمردی و
سخاوت جوزاست و سنبله و میزان و عقرب و قوس و حوت چون این برجهای
طالع باشند یا قمر یا بیشتر بر طالع درین برجها بود دلیل کنند که مولود
یا سایل مال اسراف کنند و بسیار نفقه بود و بخشنده و برجهای که توانگری
دهد ثور است و مثلثات وی اگر این برجها که گفتم در جایگاه بد بود
از دور فلک و نحسان در وی دلیل کنند بر بسیاری نفقات و تباهی
معیشت و دست تنگی و رفتن مال آنچه بدست آورده باشد و باشد که
خود مال یا سعادت روزی نبود وی و اگر نیکو حال بود و نحسان در وی
دلیل کنند بر آنکه حال وی در فراخی و توانگری بود باندازه اگر نیکو حال بود و
سعدان در وی دلیل کنند بر بسیار یافتن و سعادت و آن برجها که تنگی
که دهند مال یا رستاننده سرطانست و مثلثات وی اگر نیکو حال بود
و سعدان در وی دلیل کنند بر توانگری و سعادت و اگر جای بد بود دلیل
کنند بر درویشی و تباهی و اگر سعدان و نحسان باشند هر کدام قوی تر است

بر حکم کن **فصل چهارم** در دانستن آنکه مال چند درم بافته شود اگر خواهی
از عدد مال که چند درم باشد بنگر بصاحب مال و عطارد و سهم مال
و صاحبش هر کدام قوی‌تر بود وی بجای اولیتر و شهادت بیشتر دلیل است
بر عدد مال اگر دلیل عطارد بود و در هبوط یا در جایگاه بد دلیل کند که
از آن مال کم‌بوی رسد بیست درم بود و اگر در مثلثه بود هزار درم همچنین

یا به وگر در شرف بود بیست هزار درم
ح ح

هر کوکبی که او دلیل باشد باندازه جایگاهش بهر باندازه سال صغری
خویش و در هبوط و جایگاه بد بیست درم و عطارد اگر در مثلثه باشد
سال صغری را در ده ضرب کن آنچه بیرون آید چنان باشد و اگر در خانه
خود بود سال صغری را در صد ضرب کن و اگر در شرف بود در هزار ضرب
کن هر کوکبی که دلیل باشد همچنین کن و اگر دلیل راجع بود آنچه برد نیمه
از وی کم کند و اگر محترق بود باندازه احتراق کم کند و اگر با درجه شمس برابر
بود یعنی درجه بدرجه هیچ چیز نیابد باز بنگر بعطارد و یکدام کوکب تعلق دارد
از سعدان و نحسان و جایگاه آن ناظر چگونه است اگر سعد بود ناظر
باندازه جایگاه خویش بهی کند از سال صغری خویش چنانکه برز یادت کردم

زیاده ح

و اگر نحس ناظر بود باندازه خانه و جایگاه خویش بکاهد اگر راجع بود
نیمه از عدد خویش بکاهد و همچنین از احتراق که گفتم اگر بدرجه شمس بود

چیزی بکاهد و سعد نیز همچنین چون بدرجه شمس بود چیزی ندهد و چون آن دلیل
دلالت کند بر عدد مال یا آنکه زیاده کند یا نقصان در بروج و خبایث
اگر باشد آنچه دلیل کند از عدد تضعیف کن و شمس چون بدلیل ناظر
از تثلیث و تسدیس زیاده کند و از نظر تربیع و مقابله و مجامعه کم کند
قول والیس بکبر از درجه وتد چهارم تا درجه آفتاب آنچه بیاید از عدد درجات
عدد مال چندان بود به نودها یا صدها یا هزارها آنچه بیرون آوردن
عدد مال و عدد درجه چه خواهی والله اعلم **فصل پنجم** در دانستن
حال آن دار که چگونه بود ما شاء الله گوید بنگر سائل را از طالع و مسئول عنه
را از هفتم و عطارد و قمر دلیل مال است اگر میان دلیل سائل و
مسئول عنه اتصال تربیع و مقابله بود میان ایشان جنگ
و عداوت بود و کوکب اتصال کننده آغاز جنگ از وی بود و اگر
مودت بود میان ایشان صلح و دوستی بود و اگر دلیلان کوکبی
ناظر نباشد و قمر با کوکبی میان ایشان نور نقل کند رسولی یا کسی تقاضا
بیاید با خود بکدیگر آمیخته اگر کوکب ناقل از دلیل منصرف شود
باتصال مودت با دلیل مسئول عنه متصل شود با اتصال مخالفت
این سائل کسی بود شفاعت تو خصم و انکس نزدیک خصم کار

اتصال کند شجاعت جهد کند والسلام
بیمار دارد ونیکوی کوید واکر
انی کوکب نا ثلاد رد بعد مسئول
عنه بمودت م

بیا کند وعداوت وتعصب بکیرد واکر کوکب با قبل از دلیل مسئول عنه
بمودت منصرف شود با دلیل سایل بمودت اتصال کند کسی فرستد
نزد سایل وسخن نیکو وتقاضا کند واکر از مخالفت منصرف شود وبمودت
اتصال کند خصم بدرشتی ودرشتی پیغام کند واین رسول نیکوی کوید
ومردمی واکر از مودت منصرف شود وبمخالفت اتصال کند وی سخن
نیکو پیغام کند بدرستی واین رسول درشتیها ودرشتیها کوید واکر قمر مسعود
بود دلیل کند بر نیکوی تقاضا واکر منحوس بود دلیل کند بر درشتی
وجنک خاصه نظر تربیع ومقابله واکر عطارد بزحل متصل بود
منحوس حال بستاند وباز بدعوی باز کردد وبکوالیان دروغ واکر مریخ منحوس
بود دلیل کند بر خصومت وعداوت واکر قمر تحت الشعاع بود
دلالت از شمس کیرد بجای قمر واکر قمر در مواضع بد باشد یا در طریقه
محترقه سخت تباه بود وفساد مال بود واکر قمر با عطارد بود یا مشتری
دلیل آسانی بود ونیکویی **فصل ششم** در دانستن حال تجارت
وبازرکانی بنکر بعطارد در قوت وضعف وی بتشریق وتغریب و
استقامت ورجعت وجایکاه او از قمر واتصال وانصراف
وحال سعادة ونحوست وقوت وضعف اکر قمر زاید النور والعدد

باشد وسریع السیر وصاعد وشمالی فوق الارض دلیل کند بر کرانی وروایی
آنچیز وکم بهم رسد واکر بخلاف آن بود دلیل کند بر ارزانی وکاسدی
واکر از این دلالت که قمر را کفتم بعضی بر نیکویی وبعضی بر بدی بود هر
کدام قوی‌تر بود حکم بر وی کن ودر مسئله که از مال باشد که بجای فرستاده باشند
وزیادتی امید دارد بقمر وعطارد ودرجه بیت المال ودرجه بیت
آن جا اکر قمر بعطارد متصل شود واز همه عیبها همه پاک ومنزه
از ایشان ساقط خاصه که زهره بقمر ناظر بود یا بدرجه بیت آنجا
یا بصاحبش دلیل کند بر زیادتی وبسیاری شود واکر آنچه کفتم بیت
المال بود یا بصاحب او همچنین باشد واکر این سعادة جمع شود بقمر وعطارد
راجع بود یا در نقصان افتد واکر بخلاف این باشد که کفتم از سعادة
دلیل زیان وکمی شود **فصل هفتم** در دانستن خرید وفروخت
که بر آید یا نه وچکونه باشد بنکر بدلیل سایل ومسئول عنه از طالع واز
هفتم واکر این دو دلیل بیکدیکر اتصال کنند دلیل کند بر بر آمدن
بیع وشری واسانی از آن کوکب بود که زود روتر بود واکر کوکبی میان
ایشان نور نقل کند آن بیع وشری بر آید بدست متوسطان ودر
دلیل که وی قوی‌تر بود بدست آن کس قوی‌تر باشد وهر دلیل که سعدان

ناظر باشند یا نیکحال بود و آن کس را چیزی از زانی بود و سود کند و اگر خداوند
طالع در هفتم یا بصاحب هفتم اتصال کند سایل و ادم روند و سایل و
جوینده باشند و اگر خداوند هفتم در طالع بود و یا بصاحب طالع
اتصال کند مشغول عنه دم روند سایل و جوینده باشد و اگر سعدی
در طالع بود دلیل کند بر آسانی بیع و شری و راستی و نیکویی و اگر
نحسی بود به دشواری بیع و شرا او دروغ اما حال نیکی و بدی بیع و مقدار بها
وی از وسط السماء و صاحبش توان دانست و وتد چهارم و قمر دلیل
کند بر گوهر آنچه که بیع و شری از بهر ویست و اگر قمر را اتصال باشد
و انصراف نبود این تا بیع آن چیز که بخرو شد نخریده باشد میراث یافته
بود یا بها وی بداده باشد و اگر انصراف بود و اتصال نباشد آن چیز
را نخریده باشد و بتاخیر و نسیه و بار بنگر بقمر و برج دوم که بکه اتصال
میکند اگر بسعدی متصل شود اگر نسیه خرند باشد آنچه بگذارد
و اگر آن سعد صاعد بود یا شرقی بار آید آن چیز را سود و نفع و شد
و حق بگذارد و اگر نحس باشد یا مغربی هم برمایه بنو شود و اگر قمر در برج دوم
و نحسان بود آنچه بر گردن وی باشد بگذارد و باشد که در گوی کنند چنانچه
بازدهد اگر در وتد چهارم کوکب شرقی بود آن چیز بود و اگر مغربی

نبود

کمن بود و اگر در شرف دلیل نیکویی جنس و در مثلثه و حد و وجه و تر از آن
باشد و در هبوط چیزی نابکار و اگر قمر در برج مستقیم الطلوع بود و زائد
النور و العدد باشد و سعدان بوی ناظر هر چیز که خریده شود از وی زیاده
از بهای وی سود کند و اگر بجای سعود نحوس باشند دلیل زیان و
نقصان بود و اگر قمر بعطارد و مریخ ناظر بود دلیل خصومت و رنج و
تعب و اگر با ذنب بود جنگ و زیان و نقصان و اگر قمر در برج معوج الطلوع
بود ناقص النور و العدد و ناظر نحسان گردد و نقصان بود و اگر پرسید که
بها چند درم است از صاحب وسط السماء گوی چنانکه در باب عدد دال
صفت کردم و در دانستن آنکه آن چیز فروختن بهتر یا داشتن بنگر بصاحب
طالع و قمر هر کدام قویتر بود وی دلیل بود و اگر دلیل نیکو حال بود
و بجایگاه نیک و بسعدی متصل داشتن آن چیز بهتر بود و همچنین اگر
صاحب مال مقبول و مسعود بود و از صاحب طالع یا از طالع داشتن بهتر
و اگر غیر این بود فروختن بهتر بود و در دانستن آنکه بسود فروخته شود یا
نه بنگر بدلیل یعنی بصاحب طالع و صاحب ثانی و قمر هر کدام را گواهات
بیشتر وی دلیل بود و اگر دلیل ساقط و نیکو کبی اتصال کند که ساقط بود
دلیل کند که از آن فروخته شود به آنکه او تا دلیل زیادت رنج باشد

و مایل او ماه و دلیل میانه و ساقط دلیل انفصال و کاستی و تو هفتم و
چهارم میانه اگر برسد اختر که اگر نفع وشتم سود کنم بنگر بدلیل اختر
~~که دارم اگر نفع و شتم سود کنم بنگر بدلیل اختر~~ با سهم اختر و صاحبش اگر
در وتد آید با کوکبی اتصال کند که زاید چها عد و مسعود بود در وتد
رود باید فروخت که سود از مایه بگذرد و اگر بخلاف این باشد زیان
کند اگر چشیر نکنم تا سود کنم بنگر بدلیل اختر با سهم و صاحبان
اگر زایل گردد یا ساقط با کوکبی بود ساقط و ناقص النور و العدد و
هابط ارزان خریده آید نیمه بهای وی و چو فشکل بگردانی برج
افزون شود و سعادة پدید آید **الربع الثالث من المسایل فصل اول**
در دانستن حال برادران هر کوکبی که در خانه سیم بود منحوس دلیل کند
بر بلی برادران و ناخوشی دل ایشان و بتر آنکه خداوند سیم منحوس بود
یا محترق و اگر کوکب سعد بود دلیل بر صلاح حال برادران و مواسا
کردن با یکدیگر و اگر برج سیم دو جسدین بود در وی دو کوکب یا
بیشتر دلیل کند که این برادران از یک پدر و مادر نباشند هر کوکبی که
با اول برج بود برادر کلانتر باشد و آنکه میانه برج برادر میانه بود و آنکه
آخر برج برادر خورد و بنگر که این ستارگان در بیخانه چگونه اند بدانسان

دارم م

برسد ه

و مانیه م

حال

حکم کن اگر نیک بود نیک و اگر بد بود بد و دیگر بنگر بار باب مثلثات خانه سیم که
ایشان بر دلیل برادر اند نا بد از ره شهادت نظر ایشان و مریخ را نیز
درین باب شهادتست از درجه طالع تا درجه وسط السماء اگر مریخ
در نیمه میانه بود سایل را برادری بود شایسته و نامدار خاصه که مریخ در
شرف بود و اگر دلیل برادر از درجه طالع بود تا درجه خانه پنجم برادر خورد
از سایل بود و اگر صاحب سیم با آن کوکب که دلیل برادر است چون با خداوند
طالع بتربیع یا مقابله بود دلیل کند که سایل را با برادران خصومت
و داوری افتد و اگر ~~خداوند طالع با خداوند سیم با آن کوکب که دلیل~~
~~برادر است چون با خداوند طالع بتربیع یا مقابله بود دلیل کند که سایل~~
~~را با برادران خصومت افتد~~ و اگر خداوند طالع با خداوند سیم هر دو
متصل بخداوند دوم یا بخداوند چهارم یا بخداوند پنجم بتربیع و مباین
برادران خصومت بود از جهت مال اگر آن تربیع با خداوند دوم بود از جهت
مال سایل اگر بخداوند چهارم از جهت مال برادران و اگر بخداوند پنجم
از جهت مال پدر هر کوکب که درین باب جایگاه است حکم وی نیز همان است
خاصه که مشتری در چهارم بود دلیل مال بود و الماده و نقد و حال ما شاء الله
و اگر بخواهی بنگر بصاحب برج سیم و کوکبی که در سیم بود از نیک و بد از

اگر کوکب الحب غریب بود دلیل کند که برادرانش اندکی بوند اگر ستاره
نحسی از تربیع و مقابله بران برج نگرد و تیر چنین بود اگر ستاره سعد ناظر بود
و مقبول بود دلیل برادران بسیار باشند اگر ماه خداوند برج سیم
بود و مسعود یا یکی از سعدین بوی نگرد برادران بسیار بوند و اگر ماه تحت
الشعاع بود برادرانش اندکی بوند و تباه انگه در احتراق بود و اگر ماه در
سیم نحوس بود از مقارنه یا تربیع یا مقابله و بکوکبی اتصال کند
که او کوکب او را قبول نکند برادرانش اندکی بود بنگر بصاحب سیم یا
بخداوند طالع اگر بنظر مودت اتصال کند برادران او را یاری
نکنند و اگر بنظر عداوت بود میان ایشان دشمنی بود و اگر از مقارنه بود
با گروهی نیک و با گروهی بد

فصل دوم در دانستن احوال برادران

اگر پرسد که برادر مرا حال چیست بنگر بصاحب سیم یا بصاحب مثلثات
سیم هر کدام قویتر دلیل برادر است اگر خداوند سیم با دلیل برادران برادر
خانه ششم یا با صاحب ششم ناظر یا متصل برادرش بیمار بود و اگر
صاحب سیم و مریخ در تحت الشعاع بوند که در احتراق روند برادران بیماری
برد و اگر محترق باشد دلیل کند بر مرگ خاصه که صاحب ششم
نحوس بود یا خود هم نحوس باشند و همچنین اگر از پدر پرسد از چهارم

خداوند ششم را در سیم بنگر
و اگر در نجم یا یازدهم یا ...
برادرش را غم بود یا بیماری
و اگر ...

کوی و اگر از فرزندان پنجم یا دو یا ازدهم

فصل سیم در دانستن کسی

که نزد تو آید بنصیحت و خواهی که بدانی که ناصح است یا نه بدوستی یا برادری بنگر
بوسط السما و اگر سعدی در وی بود از وی منفعتی پدید آید ترا و ناصح و
راست گوی و اگر مقبول بود بهتر و اگر سعد راجع بود آنچه گوید جز آن
کند گندم نمای جو فروش و اگر نحسی در وسط السما دروغ گوی و حقه باز
و اگر این نحس در وسط السما شهادت دارد یا مقبول بود ناصح باشد
بی راستی و نخستین یا دروغ آمیخته بود و بنگر که صاحب کدام برج و کدام کوکبست
بر طبع و گوهر وی بگوی و اگر سعد در طالع بود و ترا از تو نصیحت باشد
و خیر و منفعت و اگر نحس در طالع بود ترا از تو هیچ نصیحتی و منفعتی نیاید که ناشر
خوشنودی و بیم بود که سخن سرد و دشنام شنود و در صدر کتاب این بابرا
والشرح یاد کردم والله اعلم

فصل چهارم در دانستن خبر که بیاید

حقست یا باطل ان شاء الله گوید بنگر بقمر و صاحب اگر در وتد بود از
نحسان پاک و بکوکبی ساقط متصل نباشد آن خبر حق بود و اگر در وتد
بکوکبی ساقط متصل باشد و غیر مقبول از آن خبر ذکری بود و لیکن باطل بود
و تمام نگردد و اگر بکوکب راجع یا ساقط متصل شود خاصه که منحوس بود
خبر دروغ و باطل بود و نهفته و اگر صاحب در وتد نبود و بکوکبی متصل شود

آن خبر م

که در وتد بود اگر آن کوکب سعد بود طالع را قبول کند آن خبر حق باشد
و پیدا آید اگر آن کوکب نحس باشد و صاحب طالع را قبول نکند آن خبر باطل
و دروغ و اگر صاحب طالع در وتد نباشد و بکوکب ساقط متصل خبر
دروغ باشد مگر که صاحب طالع با آن کوکب مقبول بود و اگر صاحب طالع
نحسی متصل بود غیر مقبول بود دلیل کند بر تباهی خبر و نا امیدی بعد از
امید و اگر اتصال این نحس را باشد فساد و تباهی از روی دیگر بود و نه
از سایل بنگر بدان کوکب که قمر اتصال دارد اگر پاکیزه باشد از نحوست
و احتراق و رجعت آن خبر تمام شود نیک باشد و اگر منحوس بود
غیر مقبول و راجع خبر تباه بود و دروغ و اتصال قمر بصاحب بیتش
دلیل درستی خبر خاصه که در وتد بود و اگر طالع برج ثابت و مجسد بود
و صاحب بیتش بوی ناظر قمر بوی متصل با صاحب بیتش با سعدی در وتد
ناظر بود دلیل کند بر قضاء حاجت و درستی خبر و اگر صاحب طالع تحت
الشعاع بود آن خبر مستور ماند و کسی آگاه نشود و اگر صاحب طالع یا قمر در برج منقلب
و معوج الطلوع دلیل کند بر خبر دروغ خاصه که نحسان بوی ناظر باشند
اگر در برج ثابت و مستقیم الطلوع دلیل کند بر درستی خبر و راستی خاصه که
سعدان ناظر بوند و اگر بروج مجسد باشد و مستقیم الطلوع خبر بعضی

راست و بعضی دروغ خاصه که سعدان و نحسان ناظر باشند به آنکه خانه
سیم و نهم و صاحب این دو برج را و قمر را دلالت در اخبار و همچنین
سهم الغیب را از این دلایل حکم کن قول ابو معشر دلیل اخبار چهار است
قمر و درجه طالع و صاحب طالع و سهم الاخبار بنگر بانصراف و اتصال
این دلایل هر کدام قویتر بود در خبر دلالت کند اگر منصرف بود از کوکب
راجع یا از کوکبی که در برج معوج الطلوع بود یا از برج منقلب یا زایل یا ساقط
و قمر نیز برین صفت بود دلیل کند بر خبر دروغ از هر جنس که باشد و
اگر از خبری پرسد که خواهد بود و دلیلان متصل باشند بکوکب راجع
یا معوج الطلوع یا منقلب یا زایل و حال قمر نیز بدین حال باشد دلیل کند
که آن خبر که بیاید هم دروغ باشد و اگر انصراف از کوکب مستقیم یا از برج
مستقیم الطلوع یا ثابت از وتد بود خبر آمده راست بود و اگر اتصال
برین صفت بود نیز آن خبر که بیاید راست و حق باشد اما به آنکه خبر بوده
و گذشته از انصراف نگر و خبری که خواهد آمد از اتصال نگر و خبری که
خواهد آمد از اتصال او و الله اعلم **الباب الرابع من الطالع الاول و ما**
فیه المسائل فصل اول در خبری بدین صفت یا مستقلات که
نیز شود و بیانی باشد الا آنکه که بنگر بطالع و صاحبش که دلیل سایل است

وهفتم وصاحبش کی دلیل مسئول عنه است چهارم وصاحبش بازحل وقمر
دلیل سرای وضیاع ووسط السماء وصاحبش دلیل بها که صاحب هفتم
بود یا بخداوند هفتم متصل آن بیع تمام شود وبطلب وحرص سایل اگر
نظر مودت بود بآسانی ونیکوی ونظر عداوت بسختی ودشواری
واگر صاحب هفتم در طالع بود یا بصاحب طالع متصل آن بیع برآید
وتمام شود بی رنج سایل ومسئول عنه بدان حریص تر باشد واگر میان ایشان
اتصال نبود بنگر بصاحب طالع وقمر اگر در چهارم باشد یا بصاحب چهارم
اتصال کنند یا صاحب چهارم در طالع یا بصاحب طالع متصل
دلیل کند بر تمامی بیع وبرآمدن کار واگر اتصال نبود بنگر بجمع نور
ونقل نور واز ایشان شهادت گیر بر تمامی برآمدن بیع ودشواری
وهر کوکبی که مقبول باشد یا مسعود حال خویش خود نیکو طبع وآسان کار
بود وهر دلیل که منحوس یا غیر مقبول بعکس این دان وهر دلیل که انفصال
بر بیع ومقابله کند این کار دشوارتر برآید واگر اتصال بمودت کنند
آسانتر

فصل دوم

در صنعت زمین وضیاع
سرای وحال آبادانی وویرانی اگر نحسی در چهارم بود آن سرای ویران بود
وتباه واگر راجع نامبارک وبد بود واگر صاحب رابع منحوس یا

در هبوط یا راجع نیز دلیل ویرانی وتباهی ونامبارکی واگر سعدی در وی
بود یا صاحب چهارم مسعود یا در شرف دلیل آبادانی ونیکوی و
مبارکی واین که یاد کردم در حال سرایهاست اما در باب ضیعت آب
در زمین وباغ وبستان طالع دلیل کدیور است وآنها که در وی کار کنند
وچهارم دلیل آب در زمین ضیعت وهفتم دلیل نباتات وگیاهها
ودهم دلیل درختان میوها وبرها وعلتها اگر با سعدی بود [illegible]
الحال بود وهر کجا نحسی مبنی شده وتباهی ونحس در طالع کدیوران بلخیانت
ومکر ودزدی باشند واگر راجع از آنجا بگریزند واگر مستقیم آنجا باید از
وازانجا بیرون روند واگر شرقی آنجا نو آمده باشند یا جوانان بوند
واگر مغربی دیرینه باشند یا پیران واگر در طالع حظ بود آنجا معروف باشند
واگر حظ نبود مجهول اگر سعدی در وسط السماء بود ومستقیم بود درختان
قوی وبسیار واگر راجع بار بود ولیکن کم مانده بود یا باشد که آغاز
رو خفتن کرده باشد ودرخت از انجا بر کنند وبیرون کنند واگر نحسی در
وسط السماء درختان اندک وانچه باشد ضعیف واگر راجع آن
درخت همه بکشند وببرند اگر وسط السماء خالی بود از خداوند وسط
السماء بگوی حسب آنچه از کوکب دیگر گفتم مثلا اگر صاحب وسط السماء

بجای خویش نظر کند با متصل بود و میوه درختان باشند واگر غیر این بود
درخت نبود واگر ~~صاحب وسط السما بجای خویش نظر کند یا متصل~~
~~بود و میوه درختان باشند واگر غیر این بود درخت نبود~~ واگر صاحب
وسط السما یا ان کوکبی که در وی بود مشرقی بود درختان نو نشانده باشند
واگر مغربی درختان پیر واگر مستقیم درختان بماند واگر راجع بکسته بیخ بر
وتباه شود واز غنیمت تر بدین صفت حکم کن واگر صاحب وسط السما
نظر ندارد و نه خداوند هشتم بهشتم از انجا درخت و نبات هیچ نباشد
اما مثلثات حمل دلیل کوه بود و مثلثات ثور دلیل زمین و هامون
وکشت زار و مثلثات جوزا و سرطان دلیل مرغزار و حوضها و آبگیرها
وگیاه و خوار و ستوران زمین و چهارم نگر هر برج که باشد از انجمله
بود و صاحب هر برج بود و جوهر آن جنس یاد وی یاد کن اگر جای کوه دور
بود مثلثه آتشی دلیل جایهای سنگناک یا زمین سخت و تیغ واگر برج چهارم
دو جسدین بود از زمین هموار نباشد بعضی سخت او بعضی بلند و بها
واگر برج منقلب هر نوع بود چون ریگ و خاک و آب و خشکی واگر ثابت بود
زمین سخت بقوت و بهواری هموار و بلندی بلند و ازین صفت
شرح کن فصل سیم در صفت خانه و کهنه و نوی و مبارکی

جایها

وچگونگی جایگاه بدانکه خانه چهارم دلیل خانه است و صاحب چهارم
یا ان کوکبی که در وی است دلیل نیکی و بدی خانه و نوی و کهنگی و بیماری
و طالع رهگذر خانه و موضع قمر دلیل در خانه و موضع شمس دلیل ساحت
وگشادگی میان سرا و موضع زهره دلیل خرمی و شادی و رباحین و
طرب و موضع عطارد دلیل مخزن و گنجینه یا کتابخانه و دوم موضع
زحل دلیل ابخانه و کنیف و جای تاریک و کنده و موضع مشتری دلیل
مجلس و جایگاه عالی و بزرگ و جای نماز و بستان و موضع مریخ دلیل
مطبخ خانه و تنور و آتشدانها و جایگاه خونریختن و موضع راس دلیل
جایگاه دروبان یا چیزی که سوی بالا برآیند و موضع ذنب دلیل جایگاه
خس و خاشاک و کنده و جایگاه ستور یا جای که موی افکنده باشند
و خارستان و بنگر که هر کوکبی در کدام ناحیت است آنجایگاه نیز
بران ناحیت بود از مشرق و مغرب و جنوب و شمال و هر کوکبی را
بنگر اتصال و انصراف او و چگونگی جایهای را حکم کن بنگر که قمر کجاست
برجهای گوشه داده دلیل راست خانه و برجهای مانده دلیل چپ خانه
نیمه فلک سوی وسط السما دلیل راست خانه و نیمه تحت الارض دلیل
چپ خانه فوق الارض زبر سوی خانه و تحت الارض فرو سوی خانه

واگر ماه در برج منقلب بود در خانه خورد بود بر سر بالا و اگر در
برج ثابت در خانه کلان بود بزرگ و محکم و بلند و اگر در دو پیکر
خانه دو در بود یا دو طبقه یا در خانه یک پنجره خانه دیگر بود یا آنجا که

دیگر

راه یک کذر بود و اگر ماه در برج آتشی بود بر در خانه جایگاه آتش بود
یا ستورگاه و اگر برج آبی بر جویبار یا بر لب حوض بود و اگر در برج خاکی
بر در خانه کشت زار بود یا خاک توده و اگر در برج بادی بر در خانه باید بود

کوکب

یا درخت و بنگر قمر نظر بکدام دارد و از گوهر کوکب و مزاج وی دلیل
گیر اگر قمر بزحل پیوسته باشد در خانه شکسته بود یا سیاه بود یا
برش یا چیزی پیوسته بود و اگر بمشتری در خانه بلند بود یا بر در خانه
نشست گاه بود و بوستان و اگر بمریخ در خانه سوخته بود یا با آهن بسته چه

خاصه

بنظر تربیع و اگر بشمس بر در خانه تخت بود و جای شکوهمند یا نشستگاه
محکم و اگر بزهره بر در خانه گلزار یا آب روان یا نشستگاه زنان و
اگر بعطارد بر در خانه راهگذر باد و راه یا چهار راه خاصه مشتری ناظر
باشد و چند بن یا جوی آب یا نقاشی بود و در قسم بسیار وقت بود

باشد که

که شهادت بوی بیشتر بود و خانه طالع بود و این آنگاه که قوت بنگر
که ماه قویتر بود یا طالع حکم کن از آنجا که قوت طالع آن صاحب [illegible]

بود

بود و بدرجه طالع ناظر یا بطالع سعدی یا قمر بطالع ناظر بود و اگر
قمر و مشتری بود در خانه نو بود و اگر مغربی کهن و همچنین اگر ستاره
مشرقی و مغربی نظر دارد و اگر قمر در شرف خود در خانه پاکیزه و خرم و اگر
هبوط در خانه شکسته یا مغاکی کثیف و بنگر از درجه قمر تا درجه خانه
چهارم چه قدر بعد است آن دلیل مسافت و بلندی است از درجه
طالع هر درجه یکذراع یا از صاحب طالع تا درجه طالع هر کدام را
شهادت قویتر بود از وی گوی و هر ستاره که درین میان بود در
برجی دلیل کند بر چیزی که جوهر برج و جوهر کوکب دلیل کند و وسط السماء
دلیل صحن خانه بود و اگر مشتری با زهره بود در وی صحن خانه
بوستان نیکو و خرم و اگر زحل چاه یا مغاکی و اگر مریخ جای آتش یا تنور پختن
و اگر شمس تخت یا نشستگاه بزرگ و اگر عطارد میان سرا [illegible] خانه
یا مربط حیوان یا کبوتر خانه و اگر قمر بود در میان سرا دری بود
سوی سردابه یا آسیاچه یا حوض یا مانند آن و اگر ذنب بود ستورگاه
یا مغاکی یا خس و خاشاک بود و اگر راس جایگاه عبادتخانه یا حوض یا
گلزار و بنگر ازین کواکب در طالع شهادت قویتر کراست وی دلیل آلات
بر در خانه اگر قمر بود اول بز ثالث و اگر در ربع شرقی بود بمشرق کند باد

واگر مایل بنگرد شاید

و در برج شمال شمال و مغرب بمغرب و جنوب بجنوب و بهر ستاره که ناظر
بود بنگر که آن کوکب کجاست در خانه و آن سوی کشاید و اگر قمر در برج
بود در خانه راست کشاید و اگر ساقط بود تا برگشته در کم کشاید و اگر منحوس
یا ناقص النور آن خانه را در نباشد و اگر زحل ناظر بود شکسته و اگر
مریخ سوخته و اگر خالی آید در خانه هنوز ننهاده و اگر برسد که خانه بچه
جای کامست بنگر بچهارم اگر مشتری بود در پیش خانه بزرگ بلکه
یا در خانه مسجد یا قرب مسجد و اگر زهره خانه لطیف و منقوش و اگر مریخ
نزدیک گرمابه یا تنور و برین قیاس و اگر با شمس یا مشتری ناظر آن خانه در
کوی بود و اگر یکی ناظر آنخانه در کوی بود که از دها خیزد و اگر
بدین هر دو ناظر نبود در دیگر باشد و اگر برج ثابت همان بکدر کاه بود
اگر منقلب گشاده و اگر در وجه اول بود از برج خویش خانه با اول
کوی بود و اگر بوجه دوم خانه بمیان کوی و اگر بوجه سیم با آخر کوی
چون مشرق و مغرب معلوم کنی اول و آخر نیز پدید آید والله اعلم

فصل چهارم در دانستن خانه که مبارکست یا نه بر چند وجه است

و آن بر دو روی بود اول آنکه کسی بخانه تحویل کند در وقتی نحس و خداوند
طالع یا خداوند ساعت یا قمر منحوس بود هر گاه از آن خانه بیرون

آید

بمیانه

آید آن فنا و نحس از وی برود و اگر بازه بطالع نیکو و ساعت مبارک بدان
خانه در آید بروی مبارک بود وجه دوم آنکه جای بنا کنند بطالع بد و
ساعت بد آن خانه مشوم شود و هر که در آنخانه باشد و باشد که
اینچنین خانه بعضی را موافق آید و آن چنان بود که آن نحس که
دلیل اندر شومی آنخانه در طالع مولود را یا طالع تحویل آنکس را موافق بوده
باشد و آنچه خانه تا از اصل ویران نکنی و بنا نو بطالع سعد بر نیاری نیکو
نشود و چون زحل و مریخ در وسط السما بود بالا و سقف آنخانه معیوب
بود و شکسته و گر زایل آن عیب بد الخانه بود داروند زیرا که چهار اوتاد
دلیل چهار دیوار خانه است هر کجا نحسی بود فساد و تباهی آنجا بود
و هر کجا سعدی نیکویی و آبادانی و اگر نحسان با سعدان در مایل الاوتاد
صلاح و فساد و ویرانی و آبادانی در کنجهای آن خانه بود و اگر در زایل
بود ساقط در نشستن یا در گوشه و درون خانه با پایگاه عیب و صواب خانه
اینست این باب بسیار جای کار آید در باب خانه بدین خانه و کم شود
گر خانه جستن کسی که کجا باشد یا خانه در چه صفت بود از نیز دانسته
شود فصل پنجم در دانستن بها خانه یا زمین و ضیعت و بوستان
که بچند خرید شود بنگر بصاحب وسط السما یا بکوکبی که در وی بود

انجمن

هر کدام قوی‌تر و وی بهیلست بنگر که سال صنوی وی چند است باندازه
سال صنوی و بها و صدها و هزارها بود و زیاده کنند کوکب سعد و نقصان
کند نحس چون ناظر باشد چنانکه پیش گذشت و اگر صاحب وسط السما ضعیف
بود بنگر که سال وسط السما یا درجه طالع چندان است از آنجا
دلیل کن **فصل ششم** در دانستن آنکه ازین صحبت منفعت باشد
یا نه بنگر بنظر دلیل سایل و مسئول عنه و دلیل ضیاع و سرای اگر میان
ایشان اتصال مودت بود و قبول منفعتها باشد و سعادت و اگر با اتصال
عداوت و قبول منفعت پراکنده و اگر ~~نظر عداوت بود و قبول نبود کار~~
~~و شادی لیکن منفعت پراکنده~~ و اگر نظر عداوت بود و قبول نبود
هیچ منفعتی نه بینند و بنگر بسهم السعادة و زحل اگر مسعود باشند و مقبول و
بطالع ناظر منفعتها بود و اگر نحس باشد هیچ نفع نبود و اگر رسد از ضیاع
و سرای کی تمام شود بنگر با اتصال دلیل سایل و مسئول عنه اگر میان ایشان از
قبول هر وقت درجه بدرجه رسد آنوقت بود و اگر دلیل کند بنگر دلیلان را
از درجهای مابین که چند است بچندان روز و ماه و سال آنکار برآید
فصل هفتم در دانستن اجاره گرفتن زمین یا سرای یا کشت
که چگونه بود یا چیز دیگر بنگر اجاره گیرنده را از طالع و صاحبش و

یا زیان و اگر مودت بود و قبول نبود
کار با تشویش و شادی لیکن منفعت
م

ناظر م

اجاره

اجاره دهنده را از سابع و صاحبش اگر سایل اجاره دهنده بود
طالع وی را بود و سابع اجاره گیرنده را و فرو بها آنچیز را از وسط السما
بجو و صاحبش بنگر و عاقبت کار از چهارم و اگر میان دلیل سایل و
مسئول عنه اتصال بود یا در خانه یکدیگر باشند آنکار برآید باندازه
اتصال مودت و عداوت چنانکه صفت کردم بالاتر و اگر صاحب
طالع مسعود بود یا کوکبی که در طالع بود مسعود سایل با امانت و راست
کار و ناصح بود و اگر نحس خاین و بد نیت و همچنین بگوی از صاحب
هفتم اگر نحسی در وسط السما بود یا صاحب وی نحس در علیا
فرو اجاره بتباهی افتد و اگر سعد دلیل خیر و سعادت و همچنین
حکم کن از صاحب رابع عاقبت کار را بنگر با اتصال و انصراف قمر
اگر بطالع ناظر بود وی اولی‌تر بدلالت چنانکه کوکب منصرف عنه القمر
دلیل سایل است و متصل به القمر دلیل مسئول عنه و صاحب برج
قمر دلیل عاقبت و قمر دلیل آنچیز اجاره گرفته هر کدام سعد بود دلیل
خیر و منفعت از وی و هر کدام نحس بود تباهی و فساد و اگر از صلاح و فساد
ار آنچه پرسد بنگر بقمر و زهره و مشتری هر کدام که قوی‌تر و بطالع ناظر
و شهادت بیشتر وی دلیلست اگر بوتد یا مقبول یا سعد بود دلیل

ولیل خیر و خوبی و اگر ساقط و منحوس تباهی بود فصل هشتم در دانستن
دفین که یافته شود یا نه و صفت آن بنگر که سؤال سایل چگونه است
اگر از مال پدر و مادر پرسد از چهارم نگر و از مال فرزند از پنجم و از بنده از ششم
و برین قیاس بنگر بدان برج و صاحبش که وی دلیلست بران دفین اگر
دلیل در اوتاد طالع بود و یا در اوتاد صاحب طالع دفین در خانه باشد
اگر در طالع بود یا در برج صاحب طالع دفین در خانه خویش بود و مجلس
وی و اگر در وسط السماء بود از طالع یا صاحب طالع در کارخانه بود
و اگر در هفتم بود از طالع یا از صاحب طالع در خانه زنان بود و اگر در
چهارم بود از طالع یا صاحب طالع در خانه پدران و جدان یا در میانه
خانه و بنگر که صاحب طالع با قمر را بدلیل چه اتصال است و میان ایشان
قبول و مودت است یا غیر قبول و عداوت از این جمله حکم کن بر یافتن
و نایافتن به آسانی یا دشواری چنانچه در بابهای گذشته یاد کردیم و اگر
اتصال نبود بجمع النور و نقل النور بنگر و از وی حکم کن و دانستن آنکه
دفین هست یا نه بنگر بصاحب طالع اگر در اوتاد بود با سعدی و در وتد
الخبا دفین بود قول اوایل باشد الغه بنگر بخانه هشتم اگر در وی سعدی
بود الخبا دفین بود و اگر نحسی بود دفین نبود و بر گرفته الله و اگر سؤال

نگر و از مال پدر نیم صح

سایل

سایل از نحس و تمامی شکل بود و نحس در هفتم بود از سحر بود و حق باشد و اگر در
هفتم مسیح کوکب نبود صاحب هفتم دلیلست بر دفین بدانکه طالع
و صاحبش دلیل سایلست و چهارم و صاحبش دلیل جای دفین و هفتم و صاحبش
دلیل مال و جوهر دفین خاصه کسی که منسوبست باشد اما هر دفینی که بدانی
که اصل آن چیست از هفتم بنگر بصاحب طالع و قمر و صاحب ساعت
و صاحب هفتم و از کوکبی که در هفتم یا در طالع بود هر کدام از ایشان به شهادت
بیشتر و قوی‌تر وی دلیلست بر دفین و اگر ازین دلایل که گفتم در معانی
و شواتی فرق کرد بر دلالت پس کوکب عارض در هفتم وی دلیلست
و اگر مستولی بود یا نبود با صاحب سابع یاد کن که وی دلیلست اگر
دلیل شمس بود در خانه خویش یا در شرف خویشتن دفین طلا باشد
یا گوهر سرخ تابنده و اگر انجابه غیر این برجها باشد از جنس مرجان و بلور
و آبگینه بود و دلیل قمر بود در برج یا شرف خویش برنج باشد یا مس
یا آبگینه رنگین و اگر در برجها و دیگر بود غریب‌تر ازین کمتر بود و اگر دلیل
زحل بود در برج و شرف خویش چیزی بود سیاه یا آهن یا سنگ یا
و اگر دلیل مشتری بود در برج و شرف خویش چیزی بسیار بود
یا سیم یا ظرفها سفید یا یاقوت سفید و مانند آن و اگر زهره دلیل بود

خاصه اگر کوکب که دلیل خیر دفین از وی معلوم شود
اگر کوکبی که دلالت را شایسته بود در رابع
شهادت دارد یا نظر وی دلیلست دفین
صح

اگر
و اگر نقره بود یا چیزی که وی را قیمت بود
و اگر غیر این برج بود باشد از ... و اگر
دلیل ... بود در برج یا شرف خویش
صح

در برج شرف خونش سهم باجامه باشد یا مروارید وشبه و آنچه مانند
آن از دریا بیرون آرند و اگر دلیل عطارد بود در برج شرف خود
سیماب بود یا پوسته‌ها یا خاتم و آنچه بدین ماند و اگر در خانه مریخ باشد
یا رکن یا کوکبی که متصل باشد و از برجهای بادی و آبی و خاکی و آتشی
و همچنین از کواکب بقدر دلالت جواب گوی و اگر دلیل زحل بود
با عطارد و مشترک و یا یکی از ایشان دلیل بود بر یکدیگر شهادت
دارند دفین سحر باشد خاصه اگر از زمین و دلیل یکی با ذنب بود و اگر دلیل
شرقی بود دلیل دفین نو بود و اگر مغربی بود کهن **فصل نهم**
در دانستن آنکه بر دفین ظفر باشد یا نه بنگر بدلیل یعنی کوکب سعد عارض
در وتد یا غنیمت با صاحب طالع اگر بصاحب طالع نظر دارد بیاید یافتن
خاصه که نظر مودت بود و از نظر عداوت بدشواری و رنج اگر صاحب طالع
را اتصال بود بدلیل دفین بیابد بدشواری و اگر نظر مودت بود و کم رنج
بود و نظر عداوت سخت رنج و مشقت بیند تا بدست آرد و اگر نحس
در درجه طالع ناظر بود یا یکی از ایشان در طالع باید رنج و اگر
ساقط سخت رنج و تعب باشد و بعضی حکما گویند بنگر بسهم السعادة
و صاحبش اگر بطالع ناظر باشد یا بشمس و قمر یا بصاحب طالع

دفین م

هشتم

دلیل

دلیل کند بر یافتن و اگر ساقط بود و صاحبش یا بنزین خاصه قسم از سهم السعادة
و سهم و صاحبش ساقط از نظر طالع و صاحبش دلیل بدشواری یافتن
و تعویق **فصل دهم** در دانستن جایگاه دفین بنگر بدلیل دفین
که در کدام جهت و در کدام ربع از فلک دفین بدان ناحیت بود از خانه
یا از موضع دفین اگر در ربع اول بود در مشرق آنجای بود و در ربع دوم در ناحیت
جنوب و در ربع سیم در ناحیت مغرب و در ربع چهارم در شمال و از برج نیز
دلیل گیر و با ارباع یار کن بر آنچه شهادت غالبتر بود حکم کن و اگر دلیل
در برج ثابت بود در زیر زمین و اگر در برج دو جسدین در دیوار و اگر در برج منقلب
سقف خانه پس چون معلوم شد که بکدام ناحیت و بکدام جایی از
جا را قسم کن هر قسمی ده بخش و بنگر بدلیل که در آن برج که هست بچند
درجه است و بکدام درجه اگر در درجه اول بود در قسم اول بود و اگر در درجه
دوم در قسم دوم و اگر در درجه سیم در قسمت آخر و همچنین قیاس کن تا ز
درجها بدان درجه که باشد قول آیا شاء الله بنگر بدلیل دفین و
بصاحب ساعت اگر در طالع باشد دفین در خانه بود یا در آن
جای که سایل نشسته یا در مشرق آنجای که گمان دفین است و همچنین
اگر صاحب ساعت تنها باشد زیرا که ما شاء الله صاحب ساعة

اوایل م

را دلالت دهد بجز دلالت دفین یعنی هم از صاحب ساعة و هم از دلیل سخن
گوید و این از طریق صواب دورنیست و اگر دلیل وسط السما بود
یا در میان خانه یا در ناحیت جنوب بود و اگر در مغرب بود همچنین تا
چهار ارباع فلک و اگر دلیل عطارد بود در طالع دفین زیر زمین
باشد و اگر زهره زیر روش و اگر مشتری دلوا و اگر زحل در جایگاه تاریک
و کنده و اگر شمس در جایگاه بزرگ و حرم یا رحت و اگر قمر در شتر آب
خانه یا جای زنان و اگر مریخ در رهگذر یا تنور یا آتشدان و اگر راس در
طالع بود در جایگاه بلند و اگر ذنب بود در جایگاه نمناک و تاریک
بنگر تا درجه صاحب ساعة چند است در دوازده ضرب کن و از درجه
طالع بیفکن هر برجی را سی هر کجا که رسد سهم دفین آنجا باشد
اگر در مثلثات آتشی افتد بمشرق و در مثلثات خاکی بجنوب و در مثلثات
بادی بمغرب و در مثلثات آبی در شمال چون دانستی که بکدام جهت
رسید آن ربع را بچهار قسمت کن هر قسمی ربع و هر یکی را ابتدا کن بشرق
و مغرب و جنوب و شمال و بنگر که خداوندان برج که سهم در وی افتاده
در کدام برجست و چند درجه است از درجات او بگیر و از موضع
خداوند برج بیفکن هر برجی هفت و نیم درجه هر کجا رسد خداوندان آن

مرا

برج دلیل بود بنگر که دلیل کجاست از برجهای شرقی و غربی و شمالی
و جنوبی آن ربع را بیفکن هر کجا که رسد بنگر که بکدام جهت افتاده
آن ربع را نیز بچهار قسمت کن باز بنگر که خداوندان برج که این آنجا
رسید کدام کوکبست آن کوکب نیز دلیل باشد آن درجات او را
نیز هر هفت و نیم درجه برجی را بیفکن آنجا که رسد دفین آنجا باشد
بنگر که شرقیست یا غربی یا شمالی یا جنوبی همچنین قسمت میکن
تا آنجا که رسید دست بنهی زود دست دفین باشد مثال طالع
حمل آمد و خداوند ساعت عطارد و درجات او را در دوازده ضرب
کردیم مجموع او هم سی درجه را برجی افکندیم بسنبله رسید گفتیم دفین
جانب جنوبیست خداوند برج سنبله عطارد بود و عطارد در شانزده
درجه سرطان هفت و نیم درجه سرطان را افکندیم و هفت و نیم
اسد را الکه درجه ماند بدرجه سنبله رسید گفتیم دفین هم بجانب جنوبست
و باز نگریستیم دلیل همین آمد از خداوند برج عطارد که گفتیم هم او
او در اسد بود به بیست درجه هفت و نیم درجه اسد را افکندیم
و هفت و نیم سنبله را حساب بمیزان رسید بناحیت مغرب باز
اگر حاجت آید از درجات زهره باید گرفت همچنین هر کجا حساب رسد

هر یکی را رقم کن و بنگر که دلیل در کدام دو برجست
درجات او را هر هفت و نیم درجه از وی
برجی را هم

یعنی ۵

~~از حد اوتاد آن برج بباید کرفت که دلیل انجا که انجا رسیده باشد~~
ابومعشر کوید چون دانستی که انجا و قسمت آنجا دایره بکشی و سیصد
شصت قسمت کن و هر سی درجه را برجی نشان کن و خط مشرق و خط
مغرب و جنوب و شمال پیدا کن و بنکر که دلیل دفین کجاست و در کدام
برج و کدام درجه بطول و عرض خطی فرو کش از ان درجه تا مرکز دایره
دفین در ان خط باشد و باز بنکر که تعدیل کل چندست با صل در تقویم
وی از تعدیل حسب مقدار عمل کرده شده از سدس و ثلث و ربع و نصف
هم بدان قدر از مرکز دایره تا درجه دلیل بدانجا که رسد دفین انجا باشد
قول یعقوب بن اسحق اگر خواهی که بدانی که دفین هست یا نه طالع
و اوتاد درست کن اگر در طالع سعدی یابی یا در اوتاد انجا گنج بود یا
مال و دفینه یابد از قوت سعد بود و ضعف وی و اگر ان سعد منحوس بود
نحسی قوی دفین باطل شده باشد یا بر کرفته باشند یا بعضی از وی
مانده باشد و اگر مسعود بود و گنج باشد و اگر نحس باشد هیچ چیز نباشد
و اگر سایل از سحر پرسد چون در طالع یا در اوتاد نحسی بود انجا سحر
بود و اگر خواهی که بدان دفین بظفر یابی یا نه بنکر صاحب طالع یا قمر
هرکدام قویتر بود و اگر میان ایشان و میان کوکب سعد اتصال بود

ظفر

[illegible]

بظفر یابی خاصه که اتصال قبول بود و اگر غیر این بود بظفر نیابی و مثال بیرون
اوردن دفین باشد قول ابومعشر است و اسحق کندی مربع فرماید
دوازده برج بروی صورت کنند و سیصد و شصت درجه و مرکز پیدا
کنند و از مرکز تا درجه خط بکشد باید از تعدیل بود و انتقالات
با صورت تا اخر یاد کنم قول مصنف کتاب انکه از کواکب بعضی دلیل
کند بر جواهر زمین چون زحل و عطارد و بعضی بر آتش و جواهر آتشی
چون شمس و مریخ و بعضی بر هوا و چیزهای هوای چون شمس و مشتری و
عطارد و را ایز شرکت هست و بعضی بر آب و جواهر آبی چون قمر
و زهره و از جواهر زمین آنچه بعجایب خشک بود و کوهی باشد بتر دلیل کند
بروی شمس مبارکت زحل و عطارد و آنچه در فرود زمین بود قمر
شرکت دارد و چون این کواکب که دلیل کرد بجواهر و برج بتر موافق
باشد هم کوکب بر اس بر آنچه دلالت کند قویتر باشد و چون برج بر خلاف
دلالت کند کوکب ضعیفتر بود و کمتر و چون دلیل مشرقی بود آنچه بر
نرم و سبک و لطیف اگر مغربی بود کثیف و کران و اگر صاعد بود
بفلک اوج هم سبک و هم لطیف بود و اگر هابط کران و کثیف و اگر
در وسط السما دلیل کند بر اعتدال و اگر دلیل مشتری بود در جایگاه

و اگر اتصال نبود نحس و هیچ بنشد ظفر نیابی

بود بخاصیت م

بلند از فلک و نظر شمس بروی و موافق بروج دلیل کند بر ذرناب
واگر دلیل شمس [illegible] طبع خویش دلیل کند بر یاقوت و زمرد و اگر در
حمل یا اسد بود و اگر در قوس بود یا در برجها دیگر بدل یاقوت بلور بود
و بدل زمرد سفال سبز و بدل الماس سنگباره و تتمه کواکب بدین صفت
حکم کن و چون در برج خویش باشد حکم بر قوی تر و در برج غریب کمتر و دون تر
واگر خواهی که بدانی از خانه یا جای که بکدام جایست اگر دلیل مریخ بود تنها
بر دلالت دلیل کند بر تنور یا معدن آتش و اگر کوکبی با وی شریک
بود طبع آن کوکب با وی یار کن چنانچه اگر قمر با مریخ بود آنجای گرمابه بود
یا جای که آب گرم کنند یا در سرای گرمابه و اگر زحل بود دلیل کند بر مستراح
یا مانند آن و اگر دلیل زحل بود جایگاه بیر یا دنب یا ربط دلیل کند از آن رز
کر مردم آنجا تن بشویند و اگر در برج آبی بود در آب و آن یا در چاه و اگر زحل
نیکو حال بود و در برج آبی یا در بوستان بود خاصه که قمر از زهره با وی
متصل بود و اگر زحل هابط بود یا دلیل قمر از اگر در چاه آب بود یا تمه
وی و اگر دلیل زهره بود نیکو حال در خزانه بود و اگر در برج آبی بود در سرابخانه
و اگر در برج خاکی ناقص اگر در خزانه لباس باشد و اگر دلیل مشتری بود دلیل
کند بر خزانه مال و اگر شمس بود بر بزرگترین مجلس از سرای و اگر عطارد

الکبر

بر کتاب خانه و مانند وی و الات دست افزارها و اگر دلیل در بعض
دایره بروج بود دلیل کند بر سور اخضا و دیلم نو و اگر دلیل هابط بود و کوکب
هابط متصل این ورشته و دسو بود یا در زیر زمین و اگر صاعد بود و کوکب صاعد
متصل بر بلندترین جایگاه یا دیوار یا دستان خانها و چون معلوم شد
که در منفعت اگر دلیل بر اوج بود و اگر در روی زمین بود و اگر در حضیض
در زیر زمین بجایگاه قعر و مغاک و شوان دانست مقدار وی بنگر اگر دلیل
از اوج بحضیض رود بچند درجه است دلیل از درجه اوج تا درجه دلیل
بمطالع شهر بنگر که چند درجه است و جمله چند ستاره است و اگر شهادة
بیشتر دلایل کواکب بروج بر بلندی و ظاهر زمین دلیل کرده باشد بهر درجه
یکدست و اگر زیر و بکمتر دلیل کرده باشد هر حدی یکدست و اگر دلیلان
فوق الارض بود بهر درجه یا حدی یک اصبع دلیل کند و اگر دلیل در حضیض
بود و یا اوج بوند بمقدار درجات از تحت الارض یا فوق الارض بگوی
چنانکه نمودم و اگر دلیل در وسط نطاق بود و سور اخضا باشد
و طول و عرض زمین بود و وی و تر و یکی چنانست که یاد کردم و این باب بکار
آید مر بیرون آوردن دفینها از زمین تا بدانی که چه مقدار باید کندن تا آب بر
بر آید چون بلندی و مغاکی دانستی و عرض و جیب و راست بدایره توان

وارفت یا باشکال مربعات چنانکه ابو معشر و ماشاء الله و اسحق
کندی یاد کرده اند **فصل یازدهم** در دانستن پنهان شده که کی پیدا
شود اگر یکی از نیرین بصاحب طالع متصل شود خاصه که اتصال از تربیع
یا مقابله بود یا یکی از نیرین بطالع آید و بصاحب طالع ناظر باشد و قمر یا شمس ناظر
آنکس ظاهر شود و اگر صاحب طالع یکی از نیرین باشد هر وقت که در اوتاد
طالع آید و بخانه خویش نظر کند در آن وقت ظاهر شود **فصل دوازدهم**
در احکام مدرجه و چگونگی سایل باید بنگرد در برج چهارم و در خداوندی
که دلیلست بر پدر و آفتاب و زحل دلیل است بر پدر از پس این دلیلها
مشتری نیز دلیلست بر پدر و خداوند سهم الآباء و خداوند برج آفتاب
و ارباب مثلثه چهارم و ارباب مثلثه شمس آنچه دلیلست بر پدر هر کدام
ازین دلایل قوی تر بود دلیل پدر آن کوکب بود و سخن ازوی باید گفت
و اقتدار او در دلیل بر شهادت بود یا در برج چهارم مزاحم بود و انجها
دور و صاحب آن نیز پاکیزه دلیل کند بر نیکوی حال پدر و سلامتی و
صلاح تن و جان وی و بر آنکه مولود حلال زاده بود و اگر بر عکس این بود یا
اگر نحسی در چهارم بود یا از تربیع یا از مقابله وی دارد دلیل کند
بر ویران شدن خانه پدر زندگانی او و اگر صاحب چهارم در نور آفتاب بود

برج

یا محترق

یا محترق و هبوط یا راجع یا در وبال دلیل کند بر فساد حال پدر و بیماری
و نا امیدی و رسیدن محنتها خاصه که در برجهای زایل بود از پدر رنج ماند و
عاقبت هر کاری مولود را تباهی باز گرداند و اگر سعدی بدان جایگاه
احتراق بود یا هبوط و یا وبال برسد یا نور افکند آن شر بار اشکند
و اگر نحسی برسد یا نور افکند تباهی و شر زیاده شود و اگر شمس و صاحب
چهارم هر دو در وتد باشند حال پدرش نیکو بود و قوی بود خاصه
که سعد با ناظر و اگر نحسها ناظر نهاد سعد بود دل مشغولی پیش آید
و اگر شمس و صاحب چهارم از طالع ساقط باشند حال پدر بد او
و از سعادت بمحنت رسد خاصه که ~~سعد با نوی ناظر و اگر نحسها ناظر~~
نحسها رسد خاصه اگر بد حال بود یا ناظر نحسی و اگر ساقط بوند و ناظر
سعدی بود مقبول و سلیم باشد و اگر صاحب طالع با آفتاب یا با
صاحب این برج نظر دارد باتصال و مقبول بوند بیکدیگر مولود با پدر
متفق بود و بیکدیگر مهربان بوند و اگر از یکدیگر منصرف یا باتصال
تربیع و مقابله منازع یکدیگر و بدمهر و بدسکال خاصه اگر میان
ایشان قبول نبود و اگر قبول بود منازع باشند لیکن غمخواره
یکدیگر و اگر نحسی در نه خانه بود پدر را از مولود هر گز شادی نبود

وجای مسقط الرأس زندگانی او خراب شود و هر گاه صاحب این
برج را ازین برج ساقط یعنی و صاحب برج آفتاب و صاحب برج
سهم آبا از سهم آبا هر یکی را از جای خویش ساقط یعنی بدانکه آن مولود
نه ازان پدر باشد و هر کوکب که وی دلیل پدر بود صاحب آن برج که
دلیل آباء و میت دلیل اجداد است و اگر در چهارم کوکبی نحس
بود و وی دلیل پدر بود عاریتی یعنی پدر پذیرفته و چون خداوند آن
برج که دلیل آباست یا دلیلان آبا از مواضع خویش ساقط باشند
چنانچه یاد کردیم المولود را پدر باشد از راه برگرفته اگر خداوند
چهارم در وتد بود یا در شرف سایل معروف بود یا بدانداز آن برج
که در وی بود اگر برجهای ساقط یا از هبوط یا منحوس پدر سایل مجهول
بود یا معیوب و اگر خداوند طالع در وتد بود یا در شرف نام سایل معروف
از نام پدر باشد و اگر صاحب چهارم قویتر بود نام پدر سایل معروفتر
بود و همچنین حکم کن از نظر اتصال سعد و نحس البرج الخامس
من الطالع و ما فیه من المسایل فصل اول اگر رسد که مرا
فرزند باشد یا نه بنگر بطالع و صاحب طالع و قمر و برج پنجم و صاحب
پنجم اگر صاحب طالع در پنجم بود یا بصاحب پنجم متصل و پاکیزه

از

ز نحسان و احتراق دلیل کند که فرزند باشد بروزگار و جهد و اگر
اتصال صاحب پنجم را باشد یا در طالع بود و پاک از احتراق
و رجعت و نحوست فرزند باشد بزودی و همچنین اتصال قمر
دلیل کند و اگر میان این دو دلیل اتصال نبود لیکن نقل النور
باشد یا جمع النور دلیل کند بر امید فرزند بطلب و جهد اگر قابل التدبیر
قوی بود و پاک از عیبها در وتد فرزند بود و اگر قابل التدبیر منحوس یا
محترق یا راجع یا در هبوط یا ساقط فرزند باشند لیکن تمام نشود اما
بجمع النور و نقل النور و رد النور امید بود لیکن دیرتر اگر مشتری
بجایگاه نیکو بود از طالع و منحوس نبود و نه تحت الشعاع دلیل
فرزند بود خاصه که بطالع ناظر بود و اگر منحوس بود فرزند نبود و اگر
قمر بنحسی متصل شود هر کار نگیرد فرزند و اگر سعدی در پنجم بود
سزد
فرزند بود و اگر نحسی در وی یا صاحب طالع یا در طالع یا در دهم یا
در یازدهم یا پنجم یا مشتری در جایگاه نیکو یا از باب مثلثات
خویش ناظر و پاک از عیبها دلیل کند سایل را فرزند امید باشد
و اگر سایل زن باشد امید بود که آبستن شود و اگر صاحب
بود یا ح
طالع در رابع یا در سابع باشد و مشتری در جایگاه نیکو دلیل کند

که آبستن شود یا فرزند شود لیکن دیرتر و اگر خنثی در طالع باشد یا نظر کند
از تربیع و مقابله و صاحب طالع در جایگاه بد و مشتری ساقط باشد و بیت
الموت یا تحت الشعاع دلیل کند بر کمی فرزند و آنچه باشند کمتر زیند و اگر سعد
در پنجم بود فرزند شود زود و اگر خنثی در وی بود و مشتری علامت پنجم باشد
فرزند باشد لیکن مرگ فرزند ببیند و اگر مشتری در وتد بود و شش فرزند
شود و اگر خنثی در وی بود یا صاحب طالع در طالع یا در دهم یا یازدهم
پنجم یا مشتری در جایگاه نیکو یا ارباب مثلثات خویش ناظر و پاک از
نحوس [illegible] و اگر مغربی بود در وتد صاحب طالع جایگاه نیک فرزند شود دیگر
قول ابو معشر نیک پنجم و جایگاه صاحب او و از نظر کواکب و بخانه پنجم از
نیک و بد اگر برج پنجم و صاحب او از نحسها و کواکب زیانکار دور باشند
چنانکه از زحل و مریخ و صاحب ششم و دوازدهم و ششم دلیل کند بر بسیار
فرزندان و صلاح حال ایشان و دور بودن ایشان آنست که از برج پنجم و از
تربیع و مقابله او افتاده باشند یا صاحب پنجم از تربیع و مقابله
ایشان افتاده باشد اما اگر صاحب پنجم در جایگاه نیک باشد و بجای خود
اتصال مولود را فرزند بسیار باشد خاصه که در برج بسیار فرزند باشد
و با سعدها پس اگر اتصال صاحب طالع را بود بوی فرزندش کمتر

بزودی

بخانه

۶۷

بود و نیک باشند و اگر اتصالشان نبود و صاحب پنجم در جایگاه نیک
و از نحسها دور فرزندش میانه بود و پس نیک برج دوم از جایگاه صاحب
پنجم نا به و که بگرد از سعد و نحس یا در وی که باشد اگر نظر سعدان بود یا
سعدی در وی فرزندانش اسلامتی بود از نکبت و آفت و اگر نحسی انجا
یا ناظر فساد حال فرزندان و بیم هلاک بود و اگر صاحب پنجم نحس بود
فرزندانش آفت رسد و اگر در احتراق بود یا بجد او ندر ششم و هفتم
و دوازدهم یا زحل و مریخ نظر دارد یا یکدیگر ناظر دلیل بود بر کمی فرزند
و آنچه بود نکبت و آفت رسد و بیمار ناک و غم و زرد بجهة ایشان اندوه
گین بود و اگر صاحب پنجم در هبوط بود یا اوج یا جوزهر خویش یا بمقام
اول و یکو اکب زیانکار ناظر یا منحوس دلیل کند بر افتادن بچه اگر ناظر
سعد یا بوند یا در برج منقلب یا ذو جسدین دلیل کند بر سلامتی و اگر
صاحب پنجم در برج عقیم بود دلیل کند بر کمی فرزند و اگر در برج زحل یا صاحب
هشتم فاسد بود فرزندانش بسیار بوند لیکن کمتر زیند و اگر فرزندی
شود دلیل آباء و آفتاب در برجهای ساقط یا زایل از طالع دلیل کند
که این فرزند نامبارک و یا فرخنده بود بر پدر و همچنین اگر صاحب
هفتم وسط السماء یا قمر زایل بود بر پدر نامبارک و شوم بود مگر در

فرزند از جای بلند و اگر [illegible]
در برج ثابت دلیل [illegible] باشد و [illegible]

در شرف یا خط خویش باشد یا دستوریت آفتاب آنگاه نیک
باشد حوال دیگر هر کوکبی که در خانه فرزندان بود اگر برج [illegible]
کم فرزند بود دلیل فرزندان و همچنین اگر کوکب نحس در خانه فرزندان بود
کمی فرزندان و غمناک بودن بسایل ازان و اگر صاحب پنجم در خانه خویش
یا ناظر دلیل فرزند بود همچنین اگر کوکب سعد بود در پنجم چون زهره
و مشتری و عطارد و قمر اینهمه دلیل فرزند بود و اگر ماه در پنجم بود
و هلال بود فرزند نو آید و یا نخواهد زادن یا [crossed out] او فتاده و اگر خداوند
پنجم زهره بود و بد و متصل از درجه طالع یا وسط السما یا در بنات میان
باشد او را فرزند در وقت جوانی بود و هر کوکبی که دلیل فرزندان است
یا خداوند طالع متصل بود تربیع یا مقابله میان پدر و فرزند
خصومت و داوری بود و اگر اتصال بمودت بود نهایت الفت
و موافقت و باز بنگر اگر صاحب پنجم در شرف باشد فرزند مرتبه
و جاه برسد و اگر در هبوط فرزند بد بخت بود و همچنین اگر راجع یا محترق
یا منحوس و اگر صاحب پنجم از پنجم ساقط و شعاع کواکب نحس در
افتاده بود فرزندان وی نزیند و اگر کواکب سعد بود بزیند و عمر
یابند و اگر زحل مستولی باشد خداوند خانه پنجم یا بر زهره و بر خداوند

بار نهم

کمی

نطفه

طالع

بار نهم و با اینهمه که گفتم این همه دلیل منحوس باشد یا ساقط
در پنجم او را هیچ فرزند نبود که از لذت جماع نومید گشته بود و اگر
بسیار سعد مستولی بود بدین دلیل فرزند بود و لذت جماع یابد
و حریص باشد و اگر ذنب در خانه فرزند بود و نیز بتر باشد **فصل**
دوم در دانستن آنکه فرزند هست یا نه بنگر از درجه طالع تا پنجم اگر در
میان کوکبی سعد هست یا بد از آن کوکب فرزند آید خاصه که آن کوکب
خداوند پنجم یا خداوند سهم الولد بود یا مشتری و اگر در میان کوکب نحس
بود فرزند نبود و اگر دلیل فرزند در برج دو جسدین بود فرزند
دو ماده باشد و هر کوکب که بدرجه طالع نزدیکتر فرزند بیشتر و زودتر
و بر طبع و گوهر او حکم کن بر بدی و نیکی و نری و مادگی و از پس وی ترتیب
بر کوکبی که باشد و اگر خواهی طالع المولود بدانی بنگر که آن کوکب بخانه
خویش ناظر هست یا نه اگر ناظر بود آن برج بود و همچنین چون ماه بکوکبی
شوند و [crossed out] الکوکب دلیل فرزند بود و دلیل کند که فرزند بیاید
و نیز الکوکب که جایگاه مسقط النطفه بود که ما نوی آبستنه **فصل سیم**
در دانستن آنکه حمل تمام شود یا نه بنگر صاحب پنجم اگر راجع نبود
نه محترق و نه در هبوط و نه منحوس نه از نظر و نه از مقارنه حمل تمام شود

انا کوکب

بسلامت برآید و اگر منحوس بود و نظر نحسی بدو بود یا راجع یا محترق یا در هبوط
یا ساقط دلیل تباهی بود و حمل و فساد فرزند بود و قمر و صاحب ساعة
را نیز شرکت ده از ایشان هم حکم کن و چنانچه از صاحب پنجم گفتیم و اگر
دو دلیل بسلامت باشند و یکی فاسد دلیل کند بر صلاح و سلامتی
فرزند و اگر دو دلیل فاسد و یکی نیکو دلیل تباهی حال حمل و فرزند تا اتصال
قمر با صاحب طالع یا کوکب ساقط غیر مقبول دلیل فساد حمل و اگر اینکه
یاد کردیم همه سعد باشند دلیل کند بر تمامی حمل و فرزند و اگر قمر ممتلی
نور بود و مقارنه مریخ یا متصل دلیل بر افتادن فرزند و تباهی مرگ
مادر و همچنین اگر مریخ در زهره بود و زهره جایگاه بد خاصه در عقرب
دلیل کند بر افتادن فرزند و نگونست سهم السعادة با صاحبش از
تربیع و مقابله مثلث نظر سعدان دلیل تباهی فرزند در شکم — نحسان بی م
مادر بلود اگر نحسی در ثانی عشر بود دلیل کند بر دشواری زادن و اگر
مریخ در او بود و منظر سعدان برآید آنگاه بمیرد و اگر مریخ زحل بود فرزند — بجای
در شکم مادر بمیرد و بیرون نا آمده دهان زیر بمیرد

فصل چهارم

در دانستن آنکه فرزند یکیست یا دو بنگر بطالع اگر برجی دو جسدین
بود یا در وی دو کوکب سعد بود یا خانه پنجم از دو جسدین یا در کوکب سعد

در وی فرزند دو است و اگر غیر این باشد یکی و اگر برین در دو جسدین
هم دو و اگر صاحب پنجم در برجی مجسد باشد دو و اگر غیر این یکی

فصل پنجم

در دانستن آنکه فرزند چند ماهه است بنگر بخانه پنجم و صاحبش
و قمر و صاحب ساعة هر کدام نزدیکتر با نصراف کوکبی وی دلیلست
اگر انصراف از مقارنه بود یکماهه و اگر از تسدیس سه ماهه یا شش ماهه
و اگر از تربیع چهار ماهه و اگر از مقابله هفت ماهه

فصل ششم

در دانستن آنکه فرزند کدست نر است یا ماده بنگر برج پنجم و صاحبش و صاحب ساعة
و قمر را هر کدام را شهادت بیشتر وی دلیلست اگر در برجها مذکر باشد نر
و اگر در برج مونث ماده هر کدام از دلیلها قوی تر حکم بروی کن و قول دیگر بنگر — ماده م
بصاحب طالع و صاحب پنجم اگر هر دو برج مذکر و اگر در برج مونث دختر — پسر م
و اگر یکی در مونث و یکی در مذکر بنگر که کدام دلیل شاهد راست
حکم از وی کن و از برج قمر و همچنین از کوکب قابل برین حکم کن
قول اوایل بنگر بصاحب غیر طالع و طالع پنجم و صاحبش دو تر نر
و صد و هر دو از حظهاشان و صاحب برجهای نیرترین ساعة هر کدام
ازین دلیلین قوی تر و شاهد تر وی دلیلست و اگر در بروج مذکر بود نر
و در بروج مونث ماده و سهم الولد بگیر از درجه پنجم تا درجه صاحب پنجم

ودرجه طالع بروی افزای واز طالع بفکن هر کجا این سهم که برسد
آن برج اگر نر بود و اگر مونث ماده بنگر بصاحب نخبهر قمر و صاحب ساعة
و صاحب طالع و صاحب سهم اگر بعضی در برج نر او بعضی در برج مونث
خنثی آید والله اعلم **فصل هفتم** در آنکه روز بود یا شب بنگر بطالع و صاحب حیز
و قمر و کوکب عارض در طالع و صاحب نخبهر اگر اینهمه یا بعضی یا بیشتر
بیشتر در بروج روزی ولادت روز بود و اگر در شبی شب اگر بعضی
در بروج روزی و بعضی در شبی هر کدام قوی‌تر و شهادت بیشتر حکم کن از
وی و از صاحب آن سهم که برتر یاد کردم بر [illegible] حکم کن اگر همه دلایل یکسان
برابر باشد بقوت و شهادت مابین روز و شب اگر روز غالب‌تر بود صبح و
مانند وی و اگر در شب غالب‌تر بود بوقت غروب شفق و مانند وی
فصل هشتم در دانستن آنکه بچه طالع آید و کدام روز و کدام ساعة بنگر برج
سیم و برج نهم که این دو برج طالع زادن است اگر زادن وی بروز یک
بود وی برج سیم بود و اگر در [illegible] باشد طالع وی از برج نهم بود و اگر خواهی که
بدانی که کدام روز زاید نگاه کن برج هفتم و دهم را که خداوندان این دو برج
چه ستاره‌اند هر کدام را از خداوند هفتم و دهم شهادت بیشتر باشد در برج نهم
و دهم و سیم بنگر که آن ستاره بار او روز کدام است در آن روز زاید و اگر

خواهی ساعة بدانی بنگر بخداوند طالع و چهارم بچه ستاره پیوست باز بنگر
بصاحب حد آفتاب که کدام ستاره پیوست اگر آن ستاره خداوند طالع
یا خداوند چهارم بدان ساعة زاید و اگر نه صاحب حد طالع باشد و خداوند
چهارم بنگر که بحد آفتاب که کدام ستاره نزدیکتر است هر کدام نزدیکتر
بدان حد مولود باشد یعنی بدان ساعة **فصل نهم** در آنکه چند گاه
را فرزند زاید وقتی که مریخ یا شمس بصاحب نخبهر مقارن شود یا قمر
صاحب ساعة هر کدام قوی‌تر باشد مقارن شود آنوقت زاید و هر وقت
که سعدی بسهم ولد اتصال کند یا قران یا وقتی که سهم ولد بدرجه بیت
الولد رسد یا حد مشتری بدرجه بیت الولد رسد آنوقت زاید و اگر مشتری
میان سهم ولد و میان درجه الولد بود هر وقت که سهم مشتری
متصل باشد بدرجه طالع هر درجه روزی باشد و هر وقت که دلیلان
یعنی اولاً طالع و اولاً ولد بیکدیگر درجه بدرجه رسند آنوقت باشد
یا اجتماع صاحب طالع با صاحب نخبهر در طالع یا در نخبهر بود
آنوقت بود و هر وقت که بصاحب نخبهر تبدیل الاسکان کرد آنوقت
بود و این چند شهادت و دلالت که گفتم هر کدام قوی‌تر شهادة
غالب‌تر حکم از وی کن و قول مصنف طالع جنین و از دهم است

یعنی آن فرزند که در شکم مادر باشد هر وقت که مریخ بصاحب ده از هم
منفصل شود یا بصاحب طالع دلیل کند که در آن وقت بار نهد و
همچنین اگر دلیل چنین یعنی صاحب ثانی عشر بصاحب طالع اتصال
کند یا بمریخ در آن ساعت زاید **فصل دهم** در دانستن سایل با مردمان
بر دوستی و دشمنی و نیکی و بدی بنگر بصاحب طالع و قمر اگر در نجم بود
مقبول یا بصاحب نجم در طالع بود و مقبول یا میان این دو دلیل
اتصال باشد از مودت یا از روی شفق القوه یا متفق المطالع یا
متفق الطریقه بیکدیگر نظر کنند از تثلیث و تسدیس یا تربیع و مقابله
موافقت و موانست و مودت و مصالحه بود میان هر دو فرزند
و اگر صاحب طالع در نجم بود یا صاحب نجم در طالع غیر مقبول
و منحوس یا میان ایشان این دو دلیل اتصال عداوت
یا از یکدیگر ساقط یا باتصال فساد و تباهی زیاده شود میان
هر دو فرزند مخالفت و عداوت بود و اگر باتصال موافق نحسی
شعاع افکند سعادت و دوستی فزاید و اگر نحسی شعاع افکند
از سعادت کم کند و خلطی در میان در آید بهر کدام دلیل که مقبول
بود و آنکس آن خلیط استوار دارد و بشنود و اگر باتصال مخالفت

و عداوة

و عداوة نحس شعاع افکند تباهی زیاده شود و اگر سعدی شعاع افکند
متوسطی در میان در آید و میان ایشان صلح افکند **فصل یازدهم** در دانستن
حال رسول که بجای فرستند که چگونه بود یا رسول از جای بیاید
چگونه آید بنگر بقمر و نجم و صاحب نجم اینهمه دلیل است بر رسول اگر
ماه یا صاحب نجم از صاحب طالع منصرف شود و بصاحب
سابع متصل شود یا در سابع بود دلیل کند که این رسول را انجا فرستند
و اگر رسول از جای چشم دارند اگر قمر یا صاحب نجم از هفتم منصرف
شود و بصاحب طالع متصل گردد یا بطالع آید دلیل کند
که رسول بیاید و اگر از سلطان چشم دارند از انصراف صاحب وسط
السماء و شمس نگرند آنگه قمر یا صاحب نجم را هر کدام دلیل که قبول باشد
سخن رسول الخبر پذیرفته تر باشد و هر کدام دلیل که قبول نبود
سخن رسول الخبر روا باشد اما چگونگی گذاردن رسالت از
اتصال و انصراف نگرد از تربیع و مقابله و تسدیس و تثلیث
و سعد از جایگاه نیک و بد چون تشدید این باب آلت نیکی همه سخنها
یکسان باید و دلیل رسول بهر کوکب که نظر مودت دارد آنجا نیکو
گوید و دوستی نماید و عنایت کند و بهر کوکب که نظر عداوت دارد

انجا نفاق و مخالفت و دوروی و اگر نظر سعدی دارد خیر و
سعادت و نیکویی و اگر نظر نحسی شر و تباهی و بلا آورد و اگر رسول
رسول ساقط یا راجع یا در وبال یا منحوس بود رسول خاین باشد و بد
خو و محجب و اگر ورشه فایا حفظ حوش مردی معروف و صفت
و حلیه رسول از دلیل یا از آن برج که دلیل در وی است حکم کن چنانکه
در باب دو نه یاد کنیم بشرح ان شاء الله تعالی اگر پرسد که این شغل
کار تمام کند یا نه اگر دلیل رسول در وتد بود یا مقبول و مسعود کار تمام
کند به نیکویی و آسانی و اگر دلیل ساقط بود یا منحوس یا غیر مقبول
کار تمام نکند و نا امید باز گردد خاصه که نظر تربیع باشد یا بد نامی و تهمت
باز آید و اگر نظر مودت بود بهتر و اگر دلیل راجع بود رسول از راه باز
گردد و اگر رسول پس از آنکه در طالع مسئول عنه متصل شود بکوکبی
دیگر اتصال کند اگر آن کوکب نحس باشد بجایگاه بد بابد هبوط رود
یا محترق شود یا راجع رسول را جایی یا عارضه باز خورد یا تباهی
آن کوکب سعد بود مقبول سعادتش پیش آید و اگر آن کوکب از
دلیل رسول منصرف شود و بدلیل مسئول عنه اتصال بکند از آن
رسول رسولی دیگر آید الباب السادس من الطالع و مافیه

من

دلیل در

بی حسب

و اگر نظرش تربیع یا مقابله بود
کار تمام کند لکن به درشتی و اگر
نظر مودت بود به نیکویی

مسئول عنه اید یا بدلیل در

من المسایل الفصل الاول در دانستن دلایل بیمار و اسباب وی
طالع و صاحب طالع و قمر دلیلست بر بیمار و آن کوکب که قمر از
وی منصرف است دلیل بیماری و ششم و صاحبش دلیل مرگ و چهارم
و صاحبش و آن کوکب که قمر از وی منصرف است و اثنی عشر بقمر و صاحبش
و صاحب خانه قمر و قابل تدبیر قمر و قابل تدبیر صاحب طالع انهم عاقبت دلیل
هر کدام قوی تر و شهادت بیشتر دارد دلیلست بر عاقبت بیماری و
برج نهم و صاحبش و سهم السعادة دلیل است که طبیب و علم وی
و آنچه در بیماری خرج شود از دارو و صدقه و دست برج طبیب از
دوم و صاحب دوم و سهم السعادة و علاج کننده را از وسط
السماء و صاحبش و از آن کوکب که عطارد از وی منصرف است
و آنچه علاج کند از وی یعنی دارو و آلت از آن کوکب که نزدیک صاحب
طالع بوی متصل است و معرفت سبب مرگ بیمار از هشتم و از
صاحبش فصل دوم در معرفت حال بیمار از نیکی و
بدی و درنیوس و بطلمیوس گویند طالع صاحبش دلیل طبیب است
و وسط السماء دلیل بیمار و هفتم دلیل بیماری و چهارم دلیل
دارو و عاقبت کار اگر خواهند که بیماری یا بوقت سؤال نحس

ششم و صاحبش و

در طالع بود دلیل کند که طبیب نیکوکار بود و علاجی که کند
سود مند نیاید و بیماری زیاده شود و اگر سعدی در طالع بود طبیب
مبارک دست بود و آنچه کند بر رفق و مدارا کند و امید منفعت باشد اگر
نحسی در وسط السماء بود دلیل کند بر تباهی حال بیمار و نحستی و بیماری و این
بیماری ناخوش بود و خویشتن دارند و باشد هم آن کند که بیماری زیاده
شود و اگر سعدی بود دلیل کند که بیمار چیزی آرزو کند که سبب راحت
باشد و بیمار نشستی سبک بوده باشد که بمعالجه راحت یابد و اگر نحسی در
هفتم بود و از آن بیماری بیماری دیگر تولد کند و زیادتی بیماری و تباهی حال
گردد و اگر سعدی بود بیماری زایل شود و اگر نحسی در وتد چهارم بود هیچ
دارو نفع نکند و اگر سعدی بود هر چه بیابی از دارو و غذا نفع کند و هیچ
که درین باب یاد کردم از باب اول نحسان قیاس کن از خداوندان
این برجها از سعدان و نحسان و از اتصال و انصراف قیاس کن
هر کجا سعدی بینی دلیل خیر و اقبال و هر کجا نحسی بینی دلیل تباهی و ادبار
صاحب هر برج که سعد بود یا نحس همچنین حکم کن **فصل سیم**
در آنکه علت بر تن یا بر جان یا هر دو و طالع و قمر دلیل تن است و صاحب
طالع و شمس و صاحب خانه قمر دلیل روح ما شاء الله گوید اگر طالع یا

قمر منحوس بود یا نحسی بوی ناظر علت بر تن بود و اگر صاحب طالع یا
شمس یا صاحب برج قمر منحوس بود علت بر جان و اگر هر دو منحوس
باشد یا ناظر نحسان علت بر تن و جان بود و اگر سعدان نور افکنند
بیمار بهتر شود و اگر از سعدان خالی باشد و منحوس بیمار بمیرد **فصل**
چهارم در آنکه علت بر ظاهر است یا باطن اگر صاحب ساعت در طالع
بود یا وسط السماء علت بر ظاهر اندام و مکشوف و اگر در رابع و سابع علت
در باطن مستور و چگونگی علت را از گرمی و سردی و تری و خشکی از
صاحب سادس توان دانستن و از برج سادس و از مزاج کوکبی که در
بود یا بوی متصل و از آن برج که صاحب سادس است و از مزاج صاحب
سادس در رویت اگر از کوکب مغربی منصرف باشد دلیل کند
بر درازی علت و کهنی و اگر از کوکب مشرقی باشد بر نوی علت
و زود بگذشتن و مدت روزگارش از انصراف باشد بعدد
درجه سالی یا ماهی یا روزی یا ساعتی باندازه برج منقلب و مجسد و ثابت
و وتد و مایل و وتد و زایل و تدبیر آنکه انصراف قمر بر بیماری دلالت کند
قوی‌تر بود و صوابتر بود از اتصال و اگر دلیل بیماری عطارد بود
دلیل کند بر گرانی زبان بیماری و اگر زحل دلیل بر لقوه و فالج

ونشنج ورعشه وجذام وقولنج برانداز طبع برج وکوهری وی واگر نحس
دلیل بر تب گرم واگر دلیل بیماری بار آتش بود دق کند و باد تب
اسهال واگر مریخ بود دلیل کند بر بیماری تیز و گرم واگر صاعد در گرمی و
خشکی واگر هابط بر گرمی و تری واگر دلیل بهره بود بر تری واگر مشتری
بود بیماری جگر و دل واگر دلیل تحت الشعاع بود بیمار بیهوش بود و دیوانه
واگر دلیل بر بیماری مزاج در برجهای آبی دارد و با ستارگان نزد دلیل
اسهال بود مانند وی واگر مریخ با شهادت بود خون شکم بود واگر
زحل با شهادت بود زحیر باشد واگر نیمه زیرین فلک بود دق کند واگر نیمه
زودین بود اسهال کند واگر دلیل بیماری در مزاج برج خاکی بود و مزاج کوکب
خشک دلیل کند بر مالیخولیا واگر نیمه اسفل فلک بود در وی سر نو مانند
وی از بیماریها سرد و خشک خاصه که زحل شاهد باشد واگر دلیل
بیماری بر برجهای بادی بود یا ناظر کواکب بادی بیماری باد از قولنج و [illegible]
بود خاصه که عطارد یا مریخ یا مشتری شاهد باشد واگر دلیل بیماری
در برجهای آتشی باشد بیماری از صفرا و یرقان بود و تب غب و مانند
وی **فصل پنجم** در آنکه علت بر کدام اندام است بنگر بدلیل بیماری که
در کدام برج است بیماری در آن اندام بود چنانکه سر حمل نور گوی

دلیل تب

مزاج

جوزا

وجوزا کتفها و دستها همچنین تا آخر بروج واگر دلیل بیماری در اول برج
علت در اول اندام واگر میانه برج علت بمیان واگر در آخر برج علت
بآخر اندام و دیگر آنکه دلیل بیماری صاحب سادس است و آن کوکب که
قمر از وی منصرف شده و آن کوکب که منحوس بود در اوتاد طالع
یا آن کوکب که خداوند طالع منحوس کند یا کوکبی نحس که در طالع بود
یا کوکبی که شهادات بیشتر دارد در ششم و منحوس بود و هر کدام از اینها قوی تر
و شاهدتر و بطالع یا صاحب طالع یا قمر ناظر بود دلیل بیماریست
دیگر آنکه فوق الارض دلیل نیمه زبرینست و تحت الارض دلیل نیمه زیرین
و طالع دلیل روی تنست و وتد مغرب دلیل در و مقعد و وسط السما
ظاهر اندام و وتد چهارم باطن اندام نیمه فوق الارض راست اندام
و تحت الارض چپ اندام چون معلوم شد هر کجا دلیل بیماری آنجا بود
علت بران اندام بود قول دورنیوس هر کجا صاحب سادس بود علت
بران اندام بود چنانکه طالع سر را دوم گردن را سیوم کتفها و دستها
چهارم سینه پنجم معده همچنین تا هر دو ازده خانه با اینهمه بنگر که قمر
کجاست اگر منحوس در آن برج و صاحب برج قمر نیز منحوس بود
علت بران اندام بود حمل سر و ثور گردن تا آخر برجها [illegible]

[illegible] البروج

ویکی از صاحب ساعت با شمس انچه جمع شود از زحل بیفکن هر کجا رسد
علت بدان اندام بود چنانکه طالع سر او ثور گردن را همچنین طالع
برج [illegible] هیلاج انچه جمع شود از زحل بیفکن هر کجا رسد علت
بران اندام بود چنانکه حمل سر او ثور گردن را همچنین تا آخر و دیگر هم
دیگر درجات طالع در مطالع برج طالع ضرب کن و درجه طالع
افزای و از طالع بیفکن هر کجا برسد علت بران اندام بود چنانکه
طالع سر او دوم گردن تا آخر قول مصنف اگر ابتدا علت تا بوقت سؤال
دلیل کند بر فساد و ضعف آن اندام که کوکب دلیل وی بود اگر
آن کوکب اورا با بیماری شهادت باشد چون کیوان گوش راست
و گوش چپ و پوست تن زحل را و گوش چپ و جگر و گوشت مشتری را
و سوراخ بینی راست و زهره و رگ مریخ را و چشم راست و دل
و حرکت پرده دل و پوست اندرونی شمس را و سوراخ بینی چپ و دماغ
و مثانه و پی زهره را و زبان و معده و استخوان و رودها بسطر
عطارد را و چشم چپ و مغز سر و شش و مغز استخوان قمر را
و رودهای باریک و جایهای گشاده ذنب را و جایهای آب رأس
را و اگر علت معده از سردی بود چون مریخ با شعاع وی متغیر

ار

بر سر دلیل کند بر صلاح معده و اگر علت از گرمی بود چون شعاع
جدا و بقمر برسد با کوکب سرد دلیل کند بر صلاح معده و همچنین
هر دلیل بیماری و برج بیماری را صفت کن چنانکه در قسم گفتیم و اگر
دلیل بیماری در آخر برج بود تحت الارض دلیل کند بر درد پای و کف
و قدمهای یا قمر و در بن اندامها و صاحب طالع با قمر یا

ذنب

باشد دلیل کند بر ضعف و رنج تن بوقت بیماری

فصل ششم

در دانستن انکه بیماری بهتر شود یا نه بنگر صاحب طالع
و قمر هر کدام [illegible] بود یا مطالع ناظر نبود و نه در تحت شعاع
دلیل بود بر بهتر بودن از بیماری و اگر سعدان متصل شود بهتر
شود و اگر نحس راجع شود بیماری دراز گردد و لیکن بهتر شود
و اگر قمر تحت الارض بود یعنی از دوم تا ششم و متصل بکوکبی
که در وسط السماء بود دلیل کند که بهتر شود و اگر آن کوکب در
احتراق بود دلیل کند بر هلاک و اگر قمر فوق الارض بود و بکوکبی
متصل که تحت الارض بود و نحس دلیل مرگ باشد و اگر قمر بقضا
طالع متصل بود زاید النور والعدد بهتر شود و سلامتی و صلاح
تن و اگر صاحب طالع تحت الارض بود و قمر بکوکبی متصل شود

یا ناظر وی دلیلست اگر دلیل از نحسان
باکیزه و صاحب هشتم

روند، و میانه وی و شمس کمتر از ده و از ده درجه بعید بود و هلاک شود
و همچنین اگر محترق باشد غیر مقبول بود و اگر کوکبی که پیوند به شمس یعنی علوی و
از احتراق پاک و قمر پاک دلیل راحت بود و اگر خانه بیماری برج بود
برج منقلب بود بیماری گاه سبک و گاه گران و اگر در برج دو جسدین
از آن بیماری بیماری دیگر افتد و اگر در برج ثابت بود بیماری ثابت
بود و بر یک حال اگر قمر از کوکبی شرقی منصرف بیماری نو بود و اگر از
کوکب غربی منصرف بیماری دیرینه و اگر بکوکب شرقی متصل شود
زود بهتر شود و اگر بکوکب غربی متصل باشد دلیل درازی بیماری
و بهتر آنکه صاحب طالع و سعدان ناظر بوند و بجای دیگر نیکو
و بتر آنکه نحسان ناظر در وتد که زود هلاک شود و بتر آنکه
نظر نحسان از تربیع و مقابله بود و اگر صاحب طالع و سادس
و صاحب سادس در طالع بیماری دراز کشد تا آنگاه که کوکب
از آن برج برآید و همچنین اگر صاحب طالع به صاحب سادس متصل
شود یا صاحب طالع به صاحب سادس متصل اگر صاحب طالع
در دوم بود یا در ششم یا در هشتم بنگر بعشر آنچه قمر دلیل کند از صلاح
و فساد آن باشد و اگر خالی است بود بنگر ثانی اگر دلیل مرگ بود

که در هشتم بود که ساقط خواهد شد دلیل هلاک باشد و اگر صاحب
طالع نحس او تند هشتم متصل شود و قمر فاسد بود بمیرد و اگر قمر
با کوکب دیگر نور صاحب طالع به صاحب ثامن دهد این سخت بیمناک
و تباه بود و اگر مقبول بود بیماری دراز کشد و آخر بهتر شود
و اگر صاحب طالع به صاحب ثامن متصل شود از نظر مودت و صاحب
طالع در وتد هر وقت که صاحب ثامن بر جرم طالع رسد دلیل
مرگ بود و اگر کوکبی نور صاحب طالع با صاحب ثامن رد کند و
صاحب طالع ساقط بود و صاحب ثامن در وتد بود و اگر صاحب
ثامن در طالع بود و صاحب طالع با قمر نحس بمیرد و اگر
صاحب طالع در هشتم و نحسی بوی ناظر و قمر منحوس دلیل مرگ بود
و اگر قابل التدبیر منحوس بود دلیل نگونساری و بیماری سپس از آنکه
بهتر شده باشد و صاحب ثامن در اوتاد دیدست و اگر صاحب
طالع فوق الارض به صاحب ثامن متصل شود از چهارم یا
هشتم دلیل مرگ است اگر صاحب ثامن به صاحب طالع ناظر نباشد
و کوکبی میان ایشان نور رد کند و صاحب طالع ساقط و
صاحب ثامن در وتد دلیل مرگ بود و اگر صاحب طالع در احتراق

بمیرد

و اگر قمر مقبول باشد صاحب طالع به صاحب ثامن
متصل دلیل مرگ بود

تاخیر کند و باشد که بهتر شود و باز گردد و هلاک شود و بدانکه خداوند
طالع و پنجم و یازدهم در باب بیماری قوی‌تر است بر بیماری که از سیم و
نهم زیرا که این دو برج دلیل کنند بر زوال بیماری و پنجم و یازدهم دلیل کنند
بر ثبات بیماری بحسبی که درین دو خانه بود قوی‌تر باشد از خانهٔ نهم و سیم
و بدانکه صاحب دوم صاحب طالع را همچنان بنحس کشد که صاحب ششم
کند اگر نحس باشد صاحب ششم و اگر تدبیر بخداوند دوم دهد باشد زیرا که
همه مال نفقه شود در بیماری و همچنین اتصال قمر و صاحب دوم بیکدیگر
و اگر شمس در هشتم و مشتری در وتد قمر نور شمس بمشتری رد کند دلیل
هلاک بود و همچنین اگر شمس در هشتم و مشتری در وتد باد در ربع شمس
دلیل هلاک بود و اگر صاحب بیت قمر سعد بود و قمر بجایگاه نیکو
از طالع و صاحب طالع نیز سعد و بطالع ناظر زود بهتر شود
و دارو ها موافق بود و بیمار در اهل بیت خود منزلت و جاه یابد
و نیز اگر سعدان بصاحب طالع ناظر بوند از جایگاه قوی و از نحسان
پاک آنگاه اگر زیر تحت الارض علامت بدست و اگر نحسان فلکستند
با آنکه که تحت الارض بود دلیل هلاک باشد اگر نحسی در طالع باشند
و صاحب طالع رونده باحتراق و قمر منحوس یا ساقط دلیل هلاک

بود و اگر دلیل قمر بود بر بیماری و با احتراق رونده و نحسان با ناظر به
صاحب طالع دلیل مرگ بود و بعضی از حکما گویند اگر صاحب سادس
و صاحب طالع و قمر در برجهای منقلب باشند و از اوتاد ساقط
و از نحسان پاک دلیل بهتری و نیکویی بود و اگر بخلاف این دلیل هلاک
بطلمیوس گوید اگر قمر و صاحب طالع از طالع یا از اوتاد ساقط
ساقط باشند تباهی عاقبت کارها بود دیگر با اوتاد اگر در وی نحسی
قوی باشد و قمر ساقط و صاحبش دلیل هلاک بود و اگر سعدین
قوی در اوتاد قمر و صاحبش ساقط شوند دلیل سلامتی اگر قمر و
صاحبش از آن برج بود که بیماری در آن اندام بود و نحس در آن برج یا
در اوتاد آن برج دلیل سختی و هلاک مگر سعدی [illegible] باشد و بوی نظر
کند که دلیل عافیت بود و وقت آنگاه بود که قمر با سعد رسد
که در برج آن اندام بیمار است حکیم جالینوس چون نزد بیماری آمدی
اگر روز بودی و قمر بکوکب شمسی ناظر بودی گفتی مشرقیست حکم
شد راستی و بهتری کردی و اگر شب بودی و قمر بکوکب شبی ناظر بودی
گفتی مشرقیست حکم بهتر کردی و علاج نمودی و اگر روز قمر بکوکب
لیلی ناظر بود یا شب بکوکب روزی ناظر بودی گفتی مغربیست

روزی ا

آن بیمار را علاج نکردی و از وی باز گشتی و در نحوس گوید اگر صاحب
طالع در سقوط بود یا منحوس یا محترق بیمار هلاک شود و اگر این
نحسان جمع شوند بمیرد و اگر یکی ازین نحس و قمر هم نحس هم بمیرد
حکم بیماری که طالع مولود وی معلوم بود و آغاز بیماری اگر قمر
در ابتداء بیماری بر آنجای بود که در اصل زحل آنجا بود، یا زحل بر وی
ناظر بود دلیل سختی بیمار بود و دشواری و اگر قمر بجایگاهی بود که مریخ
در اصل آنجا بوده یا با وی باشد یا ناظر بود و امروز دلیل سختی حرارت
و بیم بود و اگر بجایگاه نحسی بود و امروز با وی آنجا سعد بیت یا ناظر
سعدی دلیل عاقبت و سلامتی و اگر ابتداء علت در ششم طالع — اصل
بوده باشد یا چهارم یا هشتم و در اصل در یکی ازین هر جایگاه بود
دلیل سختی بیماری بود و اگر نحسی بود مقارن یا ناظر با ابتداء علت
دلیل هلاک بود و اگر سعدی ناظر بود دلیل عافیت و اگر قمر متفق
شود بدان برج که در اصل بوده و با وی باشد تا بنگر و انتقال مثلثه
چهارم یا بوی ناظر در اصل ولادت نیز آن کوکب با قمر بوده دلیل
سختی و بیم بود و نیز بنگر که بیمار را که در شکم مادر چند ماه بود از روز
ولادت تا روز بیماری روزها همه جمع کن مولود نه ماهه را صد و هر

سالی پنج روز کبیسه و زیادتی روزها که کم از سال است نیز با وی یار
کن و مولود هفت ماهه را هفت هفت بیفکن و مولود نه ماهه را
نه نه بیفکن اگر چیزی نماند از حساب آن بیمار راحت بیابد و برهد
از بیماری و اگر هیچ نماند آن بیمار هلاک شود و دیگر بنگر که میان
شمس و قمر چند است از برجها بیفکن عدد روز از وقت ولادت
تا روز بیماری از عددهای میان برجها اگر هیچ نماند هم مرگ بود — جزء
و اگر چیزی نماند بجهد از بیماری مثلاً میان شمس و قمر از برجها پنج
اندر از وقت ولادت تا روز بیماری هزار روز آمد بعدد برجها
و روزها بیفکن یعنی پنج پنج اگر چیزی نماند بهتر شود و اگر نماند عمر وی — بیمارم
سپری شده باشد مصنف کتاب گوید بنگر قمر اگر منصرف شود در ابتداء
بیماری از کوکبی سعدی بمکان آن کوکب رسد یا شعاع افکند
هم در آن وقت بیمار بهتر شود و اگر به آن نحس شعاع افکند یا آنجا رسد — سعد
بیماری باره دیگر باز گردد و اگر بجای آن کوکب قمر از و منصرف نحس
رسد یا شعاع افکند علت بر بیمار زیاده شود و اگر منصرف قمر — شود
سعدی اتصال کند چون در چند درجه رسد با اتصال علت پاک
شود و بیمار بهتر شود و اگر نحسی اتصال کند علت زیاده شود

هر سالی یک روز کبیسه و زیادتی روزهای
که کم از سالست با وی یار کن مولود
هفت ماهه را

به تربیع یا مقابله یا مقارنه و اگر دلالت احتراق بهر وقت که بدرجهٔ
احتراق رسید آن وقت دلیل مرگ بود و بنگر میان طالع و قمر و میان
نحس قاطع یا احتراق یا دلیل مرگ آن درجات میان را جمع کن بعدد
آن درجها روز یا سال یا ماه باشد باندازهٔ برج منقلب و مجسد و ثابت
باندازهٔ سرعت سیر و بطوء قابل التدبیر دلیل و اگر دلالت از دخول کوکب
بود در هر وقت که صاحب ثامن بدرجهٔ طالع رسد یا صاحب طالع
با قمر بدرجهٔ بیت الموت رسید آن وقت مرگ بود و وقت بهتر
شدن آنست که صاحب طالع قوی شود و مسعود یا بخانه یا بشرف
یا بمراعم خویش آید شکل بدل کند چنانکه مغربی بود مشرقی شود یا راجع بود
مستقیم شود و صاحب ثامن از وی ساقط گردد دلیل عافیت بود
یا بسعدان درجه بدرجهٔ طالع رسند دلیل بهتر شدن بود از آن
بیماری **فصل ششم** در دانستن بحرانها بنگر بقمر وقت
که بنحسی رسد بجد یا بنور بیماری سخت تر گردد و هر وقت بشعاع
سعدی رسد یا بجد عافیت و راحت ~~[illegible]~~
کوکب و سیکی بدید آید و قول حکما بنگر با بتداء علت تا بوقت
سؤال که قمر کجاست ده درجه بروی زیاد کن بنگر بجد یا بشعاع

واگر نیرین بصاحب طالع یا بصاحب سادس اتصال کنند بیمار بهتر
شود و اگر یکی از نیرین بصاحب سادس اتصال کند بدان وقت که
درجه بدرجه رسد امید راحت و بهتر شدن بود و اگر دلیل بیماری
در سادس بود دلیل کند بر گردیدن بیماری از علت بعلت دیگر
و اگر خانهٔ دوازدهم دلیل داروهاست و بهتر شدن بیمار اگر
صاحب طالع یا صاحب سادس یا قمر بکوکبی اتصال کنند که آن
کوکب در دوازدهم بود اگر سعد باشد از آن بیماری راحت یابد و
اگر دارو خورد منفعت یابد و اگر نحسی بود در دوازدهم مزاحمت دارد
هم دلیل عافیت بود و راحت بود و اگر غیر این بود رنج بیند و
اگر نحس بر طالع یا صاحب طالع و دلیل بیماری هر دو در یک ربع باشند
دلیل بیم سکته و دوام بیماری بود و سختی و اگر ربع مخالف بود
بیماری زود زایل شود و اگر صاحب ششم بصاحب طالع متصل
شود و هر دو فوق الارض در ربع شرقی یا صاحب طالع در وسط السماء
بود و قوی بیم هلاک بود والله اعلم **فصل هفتم** در معرفت وقت
بهتر شدن یا مرگ رسیدن اما وقت مرگ آنست که قسمت یا صاحب
طالع مقارن بود با صاحب ششم یا نحسی که دلیل را منحوس کند

و صاحب ثامن با قمر اتصال کند راحت یابد و اگر غیر این بود [illegible]

کدام کوکب میرسید اگر نحسی رسد بیم هلاک بود و اگر سعدی عاقبت
و راحت بعد از وبال صعوبتی آن کوکب چندان روز عافیت باشد
یا شدت و باز بموضع قمر چهل درجه زیاده کن هر جا که از شعاع
با نحسی یا سعد با نحس حکم کن چنانکه گفته آمد و آنکه قمر دلیل
و سعدان دلیل عافیت و راحت و شدت سختی چون سعدان مستعلی
باشند قهر و قمر با ایشان مسعود تن بیمار قوی بود و بر دفع علت
اگر در ابتدا علت قمر مسعود بود یا منصرف از سعدان یا از
کوکب مقبول دلیل کند دلیل بر آسانی بحرانها و اگر قمر با صاحب
طالع در ابتدا علت قمر در برج منقلب بود یا دو جسدین مسعود
یا منصرف از سعدان یا از کوکب مقبول دلیل کند بر بسیاری بحرانها
چون نرمی طبیعت و عرق و عطسه چون روز بحران بود بنگر که قمر بکدام
کوکب متصل شود اگر بکوکب سعد اتصال کند بحران تمام شود و علت
بر طرف شود و اگر بنحسی اتصال کند علت و بیماری زیاده شود
و بحران تمام نباشد و آنچه خورد منفعت نکند و اگر بسعد و نحس
اتصال کند بهر کدام قوی‌تر حکم از وی کن و بهر کوکب که قمر اتصال
کند بحران از جنس منسوبات آن کوکب بود و قوی‌ترین اتصال مقابله

باشد بطول و عوض بنگر بموضع قمر در روز اول و دوم و سیم
و پنجم و هفتم و نهم و چهاردهم و نوزدهم و بیست یکم و بیست چهارم
و بیست هشتم چون قمر درین روزها بشعاع یا جسد سعدان رسد
بحران مبارک بود و تن آسانی و سبکی پدید آید و چون بشعاع یا جسد
نحسان رسد بحران نامبارک بود و دشواری و سختی و شدت پیدا
شود و بیمار بنگر با بتدا علت یا بوقت مسئله درجه موضع
قمر زیاده کن و باز چهل درجه بروز سیوم رسد و چون شصت درجه
زیاده کنی بروز پنجم رسد و در تسدیس الایسر بود و چون نود درجه
زیاده کنی بروز هفتم رسد در ربع الایسر باشد و چون صد و بیست
درجه زیاده کنی بروز نهم رسد بود در تثلیث الایسر بود و چون صد و هشتاد
درجه زیاده کنی بروز چهاردهم رسد در مقابله موضع خویش
که باول علت بود تا بوقت سئوال و چون دویست و چهل زیاده کنی
بروز نوزدهم رسد در تثلیث الایمن و چون دویست و هفتاد درجه
زیاده کنی بروز بیست و هشتم رسد هم بر آنجایگاه که بابتدا علت
بود یا بابتدا سئوال این مواضع که یاد کردم نیک یاد دار هر گاه
قمر برین مواضع بکواکب نحس رسد بیمار را خطر و آفت بود

کنی ۶

درجه ۷

ویکم رسد و در تربیع الایمن بود و چون سیصد درجه
زیاده کنی بروز بیست و چهارم رسد و در تسدیس الایمن
بود و چون سیصد و شصت درجه زیاده کنی بروز بیست ۸

وبیم دشواری بود خاصه که درین مواضع عقده کسوف یا درجه احتراق
بود که نکبت و خطر باشد و چون سعدی نور افکند یا درین مواضع
سعدی باشد راحت و سلامتی و شفا رستی بود و چون روز بحران
قمر با زحل باشد متصل اگر وقت بحران روز بود و مریخ با شد
خاصه که ابتدا علت روز بود و اگر مریخ بود و وقت بحران شب باشد زیان نکند
باشد زیان نکند خاصه که علت شب ابتدا کرده باشد و اگر ابتدا
علت روز بود و مریخ درین مواضع سختی بیشتر کند تب گرم و خون رفتن
بسیار یا مرگ مفاجاة و چون سعدی شعاع افکند بهتر شود و اگر
ابتدا علت شب بود و زحل درین مواضع باشد سختی بیشتر باشد
در سردی و خشکی و مالیخولیا و آنچه بدین ماند و چون سعدی نور
افکند امید راحت بود و چون سعد و نحس هر دو درین مواضع
با قمر باشند یا ناظر هر کدام قوی‌تر باشد حکم روی کن و اگر قمر را
روز بیماری زاید النور یابی با شمس یا با مریخ بود و چون قمر بتربیع ازین
این موضع رسد یا مقابله بیم مرگ بود و چون بتربیع یا مقابله باشد
و زاید النور و زحل ناظر از آن بیماری راحت یابد و بهتر شود و
اگر در ابتداء بیماری قمر ناقص النور بود و با ناقص العدد و زحل

ناظر

ناظر شری بود نکند جز آن که در آن بیماری باشد و اگر ابتداء بیماری
قمر با شمس بود با قول ماه چون قمر بتربیع و مقابله او رسد و اگر سعدی
شعاع افکند راحت یابد و اگر نحس شعاع افکند مرگ یابد

فصل نهم

در آنکه شفای بیمار ازین طبیب بود یا از طبیب دیگر بنگر
بصاحب سابع اگر خداوند طالع یا قمر ازوی مسعود بود یا مقبولی
همین طبیب سبب شفای بیمار باشد و اگر سعد کسته کوکبی دیگر بود
از طبیب دیگر که بدان کوکب منسوبست و اگر صاحب طالع از صاحب
هفتم مقبول باشد آن طبیب بر بیمار شفق و مهربان باشد و اگر
صاحب طالع بعکس صاحب هفتم را قبول کند بیمار طبیب را او ستاده
و اگر هر دو دلیل از یکدیگر مقبول باشند میان بیمار و طبیب الفت
بود و یکدیگر را نافع و اگر صاحب هفتم مسعود بود و مشرقی و مقبول
طبیب در کار معالجه قوی بود و مبارک دست و هر چه کند بعلاج
آرد و اگر مغربی بود طبیب سخت قوی نشود بدفع کردن علت بسیار
علاج کند که بصلاح نتواند آورد و اگر منحوس باشد یا غیر مقبول تو هم
درست و غلط کار و بدخوی و چون خواهی که صفت طبیب بدانی
از برج هفتم و از صاحبش دلیل گیر چنانچه در باب دزدی یاد کنم

و اگر خواهی بدانی که دارو بیمار را نافع آید یا نه بنگر بصاحب طالع
اگر صاحب طالع در وسط السماء بود قبول کند یا در وسط السماء
مقبول بود و اثر و نفع کند و اگر غیر مقبول بود کم نفع کند و اگر صاحب
وسط السماء هم صاحب طالع را قبول کند نافع بود و اگر نه غیر
نافع نباشد اگر طبع او و مزه دارو بدو رسد بنگر بصاحب وسط السماء
که چه طبع و مزه دارد و ناظر کیست از برج کوکب ناظر و طبع جوهر
وی حکم کن فصل دهم در احکام بیماری سایل یا مولود از
قول ابو معشر بنگر بصاحب طالع و قمر و صاحب ششم اگر خداوند
طالع یا قمر هر کدام قوی‌تر بود یا در وتد یا بطالع ناظر و دلیلیست
اگر صاحب ششم متصل یا در ششم یا بصاحب ششم متصل در طالع
یا صاحب طالع ناظر مولود یا سایل بیمارناک بود و بیماری آنکه
دلیلان متصل باشند بیکدیگر و در وتد یا در برج ثابت که دلیل کند بر
پایداری و دوام بیماری اگر از یکدیگر ساقط باشند و کوکبی باشد
که نور ایشان بیکدیگر نقل کند یا رد یا جمع کند مولود یا سایل تندرست
بود و اگر صاحب طالع بصاحب سادس ناظر سعد و متصل بسعدی
سلامتی حال بیمار روزه و گر راحت یافتن بود که صاحب ششم ناظر

متصل بود و صاحب سادس ناظر صح

نحسی یا متصل خاصه بزحل یا بصاحب هشتم آنگاه مخاطره بود پس
اگر صاحب ششم را بصاحب طالع اتصال بود و آن بد شود خاصه

کر صاحب طالع ناظر نحسها بود یا متصل خاصه

بزحل یا بصاحب هشتم آنگاه مخاطره بود پس اگر صاحب ششم را
بصاحب طالع اتصال بود و آن بد شود خاصه که صاحب طالع ناظر
نحسها بود یا متصل خاصه بزحل یا بصاحب هشتم آنگاه هم بیماری
هلاک بود و اگر خداوند طالع به صاحب دوم ناظر بود یا بصاحب
هشتم و ششم دلیل کند بر کمی بقای مولود یا سایل و دردمندی و روز
علت زیاده شود و علت را از طبیعت آن برج توان دانست
که صاحب ششم در وی باشد و نکبت و آفت هرگز موجود نگردد تا صاحب
ششم مستعلی صاحب طالع شود یا متصل او بهم یا یکی نقل کنند
در میان آید که نحسی فاسد بود و نور صاحب ششم را بصاحب دهم
دهد هم در آن روز حال برگردد و نکبت و بیماری زیاده شود و دیگر دلیل آنکه
بود که کوکبی نور صاحب طالع را بصاحب ششم دهد و صاحب ششم
مستعلی بود بر صاحب طالع حال فنا و وقت اجل را حینی دانسته
از صاحب ششم بصاحب طالع و تاختن هشتم چیز از صاحب
طالع و صاحب هشتم تنگ یاد و ارا این با برا اما اگر برج بصورت

مردم بود و فساد از مردمان بیشتر آید و بتر آنکه بود که صاحب این
برج و برج آتشی بود و صاحب وی منحوس و اگر درین برج بر صورت بهایم
باشد عارضه و مکروه و نکبت در ترس آید آنگاه بود که صاحب این
برج در بهایم بود و صاحب طالع بوی منحوس **فصل یازدهم**
در آنکه این کس بیمار هست یا نه اگر مسئول عنه بسایل منسوب باشد
چون برادر و پدر یا فرزند بطالع نگر و بصاحب طالع یا تقویم کدام
بود یا بسایل و تر یا بطالع ناظر بود و وی دلیلست اگر دلیل در ششم
بود یا با صاحب ششم منحوس بود یا متصل در هبوط یا در و بال [illegible]
مسئول عنه بیمار است و اگر بسایل چون برادر یا پدر یا فرزند بنگر بدان برج
که بمسئول عنه منسوب بود و آن برج را طالع گیر و خانهٔ ششم وی خانهٔ بیماری
بود از وی حکم چنانکه بر تر یاد کردم **فصل دوازدهم** در آنکه خال یا علامت
بر کدام اندامست بنگر که صاحب طالع در کدام برجست و آن
برج بکدام اندام منسوبست خال یا علامت در آن اندام بود و اگر
صاحب برج ششم اگر در وی کوکب با شعاع نباشد در برج ششم بهر اندام
که منسوب بود بر آن اندام علامت بود اگر صاحب برج ششم با صاحب
طالع در وجه اول بود علامت باول اندام و اگر بوجه دوم بود بر میانه

اندام

طالع م

[illegible]

و بال یا در احتراق م

و اگر غیر این بیمار نشود
و اگر مسئول عنه منسوب بود م

اندام و اگر بوجه سیم بود باخر اندام و اگر صاحب سادس فوق الارض بود
علامت سوی راست و اگر تحت الارض سوی چپ چون تشکیل
کنی بر تو معلوم شود که خالست یا علامت یا جراحت والله اعلم **فصل**
سیزدهم در دانستن احوال بندگان که خریده شود و یا نه بنگر بصاحب
طالع و قمر اگر در سادس بود یا بصاحب خویش سادس متصل بود
با صاحب سادس و در طالع یا کوکبی میان ایشان نقل نور کند یا رجع
آن جمع یا طلب تمام شود و اگر اتصال بمودت بود باسانی و اگر به
عداوت بدشواری و بنگر بسهم بندگان و صاحب وی و نظر او ولاء
بطالع و دلیل گیر و از وی حکم کن چنانچه صفت کردم از اتصال احوال
طالع با صاحب سادس و اگر برسد از خادمی یا شاگردی از سادس
و از وی و از وهم دلیل گیر و از وی حکم کن چنانچه از بندگان گفتم **صفت**
بنده بنگر بصاحب ششم و عطارد و اگر صاحب سادس زحل بود
یا زحل را شهادت بود یا صاحب سادس و عطارد بود یا عطارد
را در وی شهادت بود بنده هندو بود و اگر مریخ بود یا مریخ را در وی
شهادة بود بنده ترک بود یا از جنس ترکان و اگر مشتری بنده از
زمین عراق بود و اگر شمس بنده خراسان و حد عراق و ترکان و اگر

زهره بود روی با چینی و اگر قمر بود بنگر که مزاج کدام کوکب است و از او
حکم کن و اگر دلیل بنده در مراتع خویش بود بنده خانه زاد بود و اگر در برج غریب
بود غریب و اگر دلیل بنده مسعود بود یا در شرف بنده مبارک بود و
معروف و محمود باشد و بدولت رسد و اگر در هبوط یا منحوس بود شوم و مجهول
و اگر دلیل بنده در وتد و دلیل خواجه در زایل خداوند بنده زبردست
بنده بود و اگر هر دو در وتد خواجه باشند برابری کنند و اگر هر دو زایل زبردست
یکدیگر باشند و اگر دلیل بنده بتربیع یا مقابله دلیل خواجه باشد آن
بنده با خداوند خویش خصومت کند و همچنین اگر دلیل بنده در هفتم
بود و اگر دلیل بنده بمشتری متصل بود یا بصاحب دوم یا بصاحب یازدهم
یا بدان کوکبی که در این دو جایگاه بود این بنده دستگاه یابد بمال خداوند
خویش و اگر در برج هفتم کوکب سعد بود دلیل کند بمال یافتن بنده را
و اگر دلیل بنده بصاحب هفتم یا صاحب هفتم دلیل بنده ناظر یا
متصل بود یا در هفتم یا صاحب هفتم در سادس این همه دلیل کند که بنده
را مال با حرص برجمع کردن مال بود و اگر دلیل بنده زحل منحوس بود دزد
[illegible] و مکار بود و اگر با آفتاب مسعود بود با همت و کارفرمای و کبر و اگر
منحوس بود گردن کش و بدخو و بدکردار و اگر زهره بود مسعود بود نیکوخوی

و کبر خو

و نیکو طبع و فرمان بردار بود و اگر عطارد منحوس بود دزد و محیل و اگر مریخ
ناظر و زد و گریزپای و دیوانه و اگر مسعود بود پیشه ور با ادب و دانش و اگر
قمر منحوس بود گریزپای و دیوانه و اگر مسعود بود شکیبای و سبک کار
و کارگر

فصل چهاردهم

در آنکه بنده آزاد شود باید که بنگری بطالع
و بصاحب طالع و قمر که دلیل بنده است چون مایل باشند و وسط السماء از آن
و صاحبش و شمس که خداوند است اگر دلیل طالع منصرف بود از صاحب
وسط السماء یا از شمس یا از کواکب منحوس و به هیچ کوکب دیگر متصل
نشود این بنده آزاد شود و اگر غیر این بود آزادی نیابد و اگر دلیل
طالع از صاحب وسط السماء یا از آفتاب منصرف شود و بکوکبی دیگر
متصل شود این بنده از دست خداوند بیرون آید و بدست دیگری افتد
و اگر دلیل طالع با دلیل خداوند متصل باشد یا کوکبی میان ایشان نقل
نور کند یا رد یا جمع این بنده هرگز از دست خداوند بیرون نشود و
از بندگی نرهد و اگر دلیل بنده بصاحب وسط السماء یا آفتاب یا کوکبی
که در وسط السماء بود مقبول بود یا مسعود باتصال مودت این بنده
از خواجه شادی بیند و نیکوی برودی بیند و در میانه یکدیگر موافقت
و اگر غیر مقبول یا منحوس یا اتصال از عداوت میان ایشان بنده از

و اگر عطارد مسعود بود پیشه ور و با ادب و دانش
و اگر قمر منحوس بود گریزپای و

عداوت بود و اگر دلیل بنده از دلیل خواجه قوی تر بود
رسد خواجه از دلیل بنده ضعیف تر بود

خداوند شادی بیند و خواجه از وی شادی نبیند و نه نفع و اگر دلیل بنده
بخداوند برج خویش متصل بود آزادی نیابد خاصه که در وتد بود و اگر منصرف
بود آزادی یابد و اگر دلیل بنده با آفتاب بود یا مشتری این بنده در آزادی
بود یا آزادی دعوی کند و اگر دلیل بنده ساقط بود یا راجع این بنده
ضعیف بود یا معیوب اگر ماه در سادس بود یا دلیل بنده بجای ماه بود
این بنده هم دوختن باشد نه خدمت او و اگر دلیل بنده در وتد بود این
بنده فروخته نشود تا از وتد زایل نشود و اگر در برج ثابت بود فروخته
نشود و این بنده ناصح بود بر خداوند خویش باز از وقت برج و اگر برج منقلب
بود بنده منقلب کار و اگر برج سادس دو جسدین و زهره و عطارد را
در وی شهادت بود بندگان بسیار بوند از مذکر و مونث **فصل**
در معرفت آنکه این بنده که از دست خداوند بیرون آید بدست
چند خداوند رسد طالع و صاحب و قمر دلیل بنده است و وسط
السماء و صاحبش و آفتاب دلیل خداوند یازدهم و صاحبش دلیل
خداوند دوم و دوازدهم و صاحبش دلیل خداوند سیم و همچنین طالع
و خانه دوم و خانه سیم خداوندان از پس یکدیگر هر کوکبی که اتصال
کند مقبول بود از آن خداوند شادی بود و نیکوی و اگر صاحب طالع

از صاحب وسط السماء یا از آفتاب منصرف شود و بصاحب یازدهم اتصال
کند از این خداوند بخداوند دیگر رسد و اگر صاحب طالع در وتد بود و
بکوکبی ساقط متصل شود از دست این خداوند بیرون نیاید و اگر بکوکبی
متصل شود در نهم یا سیم دلیل کند بر بیرون آمدن از دست این خداوند
و اگر بصاحب این برجها متصل بود بیرون آمدن باشد و اگر صاحب
نحوس بود از تربیع یا مقابله یا مقارنه یا در احتراق این بنده پس
از آنکه از دست این خداوند بیرون آید بمیرد و اگر از صاحب یازدهم منصرف
شود و بصاحب دوازدهم متصل شود از دست خداوند دوم بیرون آید
و بخداوند سیم رسد و بنگر که قمر یا صاحب طالع در آن برج که هست بچند
کوکب اتصال کند بعدد هر اتصالی یک خداوند بود و اگر بمودت بود دوستی
و اگر بعداوت بود آنجا عداوت و هر کجا قبول و سعادة آنجا خیر و نیکوی
و هر کجا قبول نبود و نحوس آنجا شر و تباهی **فصل** در آنکه بنده را
که مرا چند خواجه بوده و چند دیگر باشد بنگر که خداوند طالع یا قمر در کدام
برج هست و در آن برج از چند کوکب منصرف است بعدد هر یک یک خداوند
بنگر که بچند کوکب متصل باشد بعدد اتصال هر یک خداوند باشد
مر آنکه خداوند نهم و خانه نهم دلیل خداوندان گذشته اند و وسط السماء

الی م

وصاحب شش آنخداوند که با وی ست دیار نهم و خداوند شش خواجه که
بعد از آن خواهد بود و اگر خداوند طالع با قمر از خداوند نهم از مقارنه
منصرف بود همان بخداوند گذشته بود و اگر از تسدیس منصرف بود بسه
خداوند و اگر ربع و خود بین و همچنین حکم کن با اتصال صاحب
یازدهم بخداوندانی که خواهد بودن و اگر بسایل خداوند باشد چند
بنده بوده و چند دیگر خواهد بود تا من وسایع و خداوندان ایشان بنده گان
ماضی اند و سادس و صاحب شش بنده که باوی ست پنجم و چهارم و خداوندان
ایشان دلیل بندگان که خواهد بود از پس یکدیگر اگر صاحب طالع از
صاحب هفتم منصرف از مقارنه یا تسدیس یا تربیع یا مقابله یا تثلیث
همان حکم کن که گفتم و همچنین اتصال صاحب طالع با انصراف از صاحب
سادس و اتصال صاحب پنجم و انصراف از صاحب چهارم **فصل**
در معرفت آنکه بنده پرسد که مرا انخداوند که با ویم بهتر یا دیگر یا از
جای بهتر یا جای دیگر بنگر صاحب طالع اگر دران برج که هست
مقبول بود یا مسعود بنظر سعدان یا در مراکز خویش انخواجه و این
جای بهتر و اگر صاحب طالع مقبول بود یا مسعود خواجه دیگر یا جای
دیگر بهتر بنگر اگر قمر از آن کوکب که منصرف بود مقبول بود خداوند

تنس خداوند گذشته بود و اگر از تربیع
منصرف بود چهار و اگر از تثلیث بود سه
و اگر از وجود بین شش

سابع

اول

اول با جای اول بهتر و اگر این دلیل نبود بنگر بقمر و صاحب طالع اگر
دران برج که هست مقبول بود خواجه اول یا جای اول و اگر در برج دوم مقبول
بود یا مسعود دوم بهتر و همچنین حکم کن و بطریق با اتصال قمر با صاحب
طالع با اتصال خداوند اول و دوم هر کدام موافقتر و مقبولتر
بهتر و همچنین حکم کن سافر را در موافقت زمینی که در وی بود و زمینی که عزم
آنجا دارد و در هر کاری که در وی باشد یا کاری نو کند و از منزل بمنزل
و همچنین اگر پرسد که از دو چیز کدام بهتر بود **فصل** در معرفت حال
محبوس یا بنده که خداوندش بازداشته بود به هر یا نه بنگر قمر و عطارد
که سعادت ایشان در برجهای منقلب بود دلیل کند بر خلاصی و راحت
یا فتن و هر گاه عطارد مسعود بود دلیل کند بر خلاصی خاصه در
ابتدا اسیری با حبس مشتری در طالع بود یا با قمر یا بقمر ناظر دلیل
نجات بود و راحت بزودی خلاصی و اگر زهره یا قمر یا در طالع
عطارد با مشتری و بقمر ناظر یا هر دو یا قمر بود خلاصی و نجات یابد و همچنین
اگر قمر با یکی از سعدان متصل باشد یا سعدان بخداوند برج قمر
ناظر اگر خداوند خانه قمر بقمر ناظر خلاصی وی بسبب حبس بنده بود و پشیمانی
بر حبس وی بود اگر آن کوکب سعد که قمر را قبول کند منحرف باشد در جنوب

بهتر و اگر آن کوکب که قمر ازوی منصرف است
مقبول بود خواجه دوم یا جای دوم بهتر
و اگر این دلیل نبود بنگر بقمر و صاحب طالع اگر
دران برج که هست مقبول بود خواجه اول
یا جای اول

هر

رو و خلاص شود و اگر صاعد بود در شمال خلاص دیرتر شود و اگر صاعد بود
در جنوب یا هابط در شمال میانه حال بود در دیری و زودی و اگر قمر
بسعدی متصل بود و صاحب طالع در احتراق بود و زحل در چهارم
خلاص یابد لیکن کم رنج و با بند روز بمیرد و اگر بجای زحل مریخ بود
بعد از خلاصی علتی باز خورد از جهت مریخ و در آن علت بمیرد و اگر
مجتمع بود با نحسی و عطارد نیز با وی در بند و اسیری بمیرد و اگر نحسی با
قمر و زهره بعد از چوب و زخم و عذاب نجات یابد و اگر قمر منصرف
بود از سعدی و متصل بسعدی خلاصی یابد یا بگریزد و اگر بسعدی متصل
شود و باز بنحسی متصل شود بعد از خلاصی باز گرفتار شود و اگر بنحسی
متصل شود و باز بسعدی خلاص یابد پس از نومیدی و همچنین حکم کن از
صاحب طالع و از انصراف و اتصال او بسعدان و نحسان و اگر قمر
متصل شود بکوکبی تحت الشعاع که هنوز باحتراق تمام نرسیده بود
خلاصی وی بدشواری و مشقت بود و اگر از درجه احتراق گذشته باشد
آسانتر و اگر از کوکب نحسی باشد آسانتر زیرا که احتراق نیمه از شر
نحس کفایت کند و بهتر آنکه صاحب طالع و صاحب قمر منحدر باشد
بناحیت سفلی از وسط السماء یا هفتم یا تحت الارض و اگر قمر

دلیل ضعف دل در دشواری نجات
و خلاصی و اگر منصرف بود از نحسی و
متصل بسعدی ه

بامریخ

با مریخ ناظر بود از تربیع یا مقابله یا مقارنه و قمر در وتد بود این اثر
شدت و بلا رسد و بگریزد و اگر نظر مودت بود بگریزد و همچنین زحل
دلیل بدیری و گرانی بود و سختی تا آنکه قمر زاید بود و اگر قمر نحس نحسی
باشد تحت الارض و بخانه چهارم یا متصل در آن حبس بمیرد و اگر
صاحب برج قمر ناظر باشد آسان باشد و اگر ناظر نه دشوار و اگر
عطارد بمقارنه نحسی بود و مریخ بوی ناظر جراحت و زخم چوب
و شکنجه و سوختن رسد و اگر زحل با قمر بود دلیل درماندن و دشواری
خلاصی و اگر عطارد و زحل و مریخ با قمر باشند یا به تثلیث ناظر دلیل
مرگ بود در حبس و همچنین دلالت صاحب طالع طالع در ابتدا یا بازداشتن
یا وقت سؤال حکم کن و قول دوروتیوس در اسیر و بازداشته اگر در ابتدا
قمر با قص السنور بود یا در بیرون آمدن بود از تحت الشعاع زود رها یابد
و اگر قمر بزهره متصل باشد و زهره تحت الشعاع دلیل شدت و بلا بود
و بعد از آن بگشایندش و اگر قمر بعطارد متصل بود و عطارد [illegible]
رهائی یابد از بند و اگر قمر در جهت جنوب بود یا عطارد و زهره زود
خلاصی یابد و اگر زحل و مشتری بقمر ناظر از سنبله خلاصی یابد بدیری و بعد
از آن نیکوی یابد و اگر منحدر و سفلی یعنی از وسط السماء یا هفتم

محبوس را ه

یا چهارم و مریخ بوی ناظر و مریخ بتر درین باب بود زود راحت یابد
زنده یا مرده و اگر قمر در چهارم یا وسط السما باشد صاعد و مریخ و مشتری
بوی ناظر از تثلیث یا تربیع خلاصی یابد و اگر قمر خالی السیر بود از طبیعت
آن برج گوی که قمر در ویست و اگر قمر در حمل یا سرطان بود زود خلاص شود
از جهت سرعت سیر خداوندان این دو برج و در حبس غمناک نباشد و یادگیران
بسیار بود و اگر در ثور بود و اگر از جهت مال باز داشته بود و مالش بستانند
پس رهایش کنند و اگر در جوزا بود و اگر سه روز خلاصی نیابد در آن حبس
بمیرد و همه برجهای دو جسدین چون قمر در ایشان بود و اگر رهایش
نیابد هرگاه که قمر از آن برج بیرون آید سخت در رسانند و نباید آنکه
در خانهای مشتری باشد و مشتری بقمر ناظر بسعود نباشد اما خانهای
عطارد دلیل کند بخیر و شر در حبس از جهت سرعت انتقال حال
وی و اگر قمر در سرطان بود در ماند در حبس زیرا که موافقت قمر را
و دلیل دیری و بقا بود و اگر در اسد بود در ماند و آن از جهت مردی
بزرگ و شریف افتاده باشد و اگر شمس بقمر ناظر بود مردی بر او بس حرص
حبس کرده بود و اگر قمر در سنبله بود کار وی میان دیری و زودی
بود و اگر در عقرب بود در ماند و آخر خلاص شود و حیله در برجهای ثابت

دلیل کند بر دیری حبس و درازی روزگار و ستاره زحل خانهای زحل بود و اگر قمر
در قوس بود درازی حبس و در ماندن و اگر در جدی بود رهایش بعد از
در ماندن زیرا که خانهٔ زحل است دلیل کند بر دیری و غم و شدت و یاوری
دادن دشمنان بر وی و در ماندن زیرا که آن خانه وبال قمر است و اگر
در دلو بود یا در حوت دلیل کند بر پایداری و ثبات حبس تا مرگ و تباهتر
دلوست که دلیل دشواری و درازی بود و از جهت مردی بیچاره افتاده
باشد و سبب از صاحب بیت قمر و از موضع وی توان دانست
از حال نظر و اتصال و از جایگاه و از خانه فصل در معرفت
آنکه بیمار [illegible] باشد بنگر بخانهٔ دوم و سیم و ششم و هشتم و دوازدهم
اگر یکی از نیرین در [illegible] و نحسان متصل خاصه بعطارد و زحل یا ذنب
مستولی بود مسحور باشد و اگر نیرین نباشد بنگر بصاحب ساعت
اگر در بیت اضع بود و نحسان متصل با یا ذنب یا در خانهٔ عقرب مسحور بود
یا زهر داده و اگر صاحب ساعت چنین نباشد بنگر بصاحب سهم السعادة
و از وی حکم کن چنانکه یاد کردم فصل در معرفت سحر و نیرنجات کالماکول
بنگر بخانهٔ چهارم از طالع اگر زحل در وی بود یا بمقابله یا ناظر
سحر چنین بود و اگر مریخ بود یا ناظر بتربیع یا مقابله آن را خوانند باشند

بی حب
محو راست
آنکه

با بطعام و یا بشراب اگر زهره و یا مشتری در چهارم بود و یا از ربع مقابله
ناظر آن سحر بجامه یا بروغن یا باندام مالیده باشند و اگر شمس بود و یا عطارد
تمثال کرده باشند و قول مصنف بنگر بصاحب طالع و قمر و صاحب ساعة
هر کدام قویتر آید در وتد یا بطالع ناظر وی دلیلست اگر دلیل در دوازدهم بود
یا با ذنب یا بازحل و عطارد بوی ناظر سایل مسحور بود و آن کوکب که دلیل
طالع را منحوس کند وی دلیل سحر است اگر آن کوکب در برج منقلب بود
سحر بر تن وی کرده باشند و اگر در برج ذو جسدین بود سحر بطعام و شراب کرده باشند
و هم بر تن وی مالیده باشند و اگر برج ثابت بود بزیر زمین پنهان کرده باشند
و اگر دلیل بزحل متصل شده باشد آن سحر بزیر زمین پنهان کرده باشند و
از برج دلیل بگیر بر جایگاه دلیل کند و اگر مریخ منحوس بود و یا ناظر در
شراب و طعام داده بوند و اگر شمس منحوس یا ناظر با فسون و طلسم و اگر
بعطارد منحوس بعقد و طلسم و در هر برج که باشد بنگر که بکدام جایگاه است
موضع منسوبست بر آنجای حکم کن اگر خواهی که بدانی که سحر مرد کرده است
یا زن بنگر بصاحب آن برج که کوکب منحوس که دلیل سحر در ویست
اگر در برج نر بود مرد و اگر در برج ماده بود زن قول دیگر بنگر در هفتم اگر نحسی
بود آن کوکب نحس دلیل سحر است خداوند خانه وی دلیل ساحر و از

وی

وی حکم کن چنانکه صفت کردم و نحسی که بر طالع یا بر صاحب طالع سقط
آن دلیل سحر است و صاحب برج وی دلیل ساحر و اگر این دلیلها که گفتم
دلیل نکند هر نحسی که در دوازدهم بود وی دلیل سحر است و اگر خداوند
طالع زهره یا مشتری باشد و مسعود بود یا در وتد و قوی بود مسحور نباشد
و اگر کرده باشند بروی کارگر نکرده باشد و آنکه گفتم آنگاه درست آید که
ضمیر سایل از جهة سحر بوده باشد

فصل

در آنکه مسحور بهتر شود یا نه
اگر صاحب طالع اتصال بسعدی کند و مقبول بود یا بسهم السعادة یا
سعدی بطالع یا بصاحب طالع ناظر بهتر شود و اگر غیر این بهتر نشود
قول مصنف دلیل بیماری کوکب منصرف عنه القمر بود و پس دلیل
سحر هم وی واجب کند و اگر منصرف عنه القمر زحل یا عطارد یا مریخ
یا ذنب بود مسحور بود و اگر مشتری یا شمس یا زهره مسحور نباشد و
اگر از راس منصرف فسون و تعویذ و طلسم بود و صفت و حلیه ساحر
از صاحب برج قمر یا از صاحب برج که قمر از وی منصرف شده کدام
بطالع یا بصاحب طالع یا بقمر تربیع یا مقابله یا مقارنه ناظر باشد
از نظر نحوست دلیل ساحر وی است و هر جا که کوکب منصرف عنه القمر
آنجا بود سحر آنجا نهاده باشد اگر برج آبی یا آتشی یا خاکی یا بادی

صاحب طالع یا از صاحب برج

بدالموضع منسوب باشد چنانکه در احکام خانه چهارم یاد کردیم در صفت
خانه **الباب السابع من الطالع و ما فیه من المسایل الفصل الاول** در معرفت کار چه
زنا شوی که بر آید یا نه طالع و صاحب طالع و قمر و آنکوکب که قمر از وی منصرف
دلیل سایل است و هفتم و صاحب هفتم و آن کوکب که قمر بوی متصل
دلیل مطلوبست یا بوی متصل است دلیل مسئول عنه و شمس دلیل مرد و
زهره دلیل زن اگر دلیل سایل در هفتم یا متصل بصاحب هفتم یا دلیل
مسئول عنه آن تزویج بر آید بطلب و حرص و اگر دلیل مسئول عنه در طالع باشد
یا بدلیل طالع متصل باشد آن تزویج بر آید باسانی و بی رنج و طلب و اگر
اتصال بمودت باشد و اگر اتصال بعداوت بدشواری و از معارضه
اگر قمر صاحب طالع را بود باسانی و اگر قمر صاحب هفتم را بود بدشوار
و اگر اتصال بمقابله قبول بود سخن یکدیگر شنوند و بپذیرند و با ایشان غم باشند و اگر
قبول نبود سخن یکدیگر نپذیرند و اگر میان ایشان اتصال نبود کوکبی که
بکر با اتصال بهر از منصرفه الطالع یا از میان ایشان نقل نور کند یا رد نور یا جمع از وی دلیل کبر بر آمدن
منصرفه القوه یا از منصرفه الطالع ازین جمله کار بدست متوسطان و اگر این نیز نبود دلیل کند بر نیکوی و راستی اکثر
دلیل هر دلیلی که مسئول تر بود
و هر دلیل که منحوس بود یا غیر مقبول دلیل تباهی و بدخوی و ناراستی
تر بود از هر دو زن نکوتر آن دلیل
مشولیت م
انکس و هر دلیلی که در وتد بود قوی تر باشد و همچنین بهاعد و مستعلی

و انکوکب که قمر م

بود م

و هر دلیلی که زایل یا ساقط یا هابط بود و ضعیف و نابکار تر و بنگر بمقابل
السفر اگر منحوس بود یا هابط یا کوکبی نور ایشان قطع کند یا سببی از سببها
باشد که اتصال را باطل کند آنچه حاجت است تباه کند و بر بنایه و همچنین
اگر قابل التدبیر محترق یا راجع بود **فصل** در دانستن آنکه تباهی از
قبل که باشد اگر این نحس کند و حاجت تباه کند دلیل سایل یا
مسئول عنه بود و صاحب دوم و هشتم دلیل کابین است و باشد که
کرفا و تباهی از قبل کابین بود یا از قبل جهاز زن و اگر صاحب سیم
از قبل برادران و اقربای سایل و اگر صاحب نهم از قبل سفر یا دین یا اقربای
مسئول عنه و اگر صاحب چهارم از قبل پدران از جهت سایل اگر صاحب وسط
السما از قبل سلطان یا معامله یا پدران مسئول عنه اگر پنجم یا صاحب پنجم
یا صاحب یازدهم از قبل فرزندان و اگر صاحب ششم سن علت
و بیماری و عیب یا بنده و ستور یا از اصل سایل که اصل و حسب تباه
بود و اگر صاحب دوازدهم تباهی از قبل دشمنان بود و دور بود و کفت و
گوی یا از بیماری عیب زن یا از بی اصلی و رنج زن یعنی مسئول
عنه و اگر آن نحس نافل النور بود یا رد النور تباهی از قبل رسولان
و متوسطان و اگر جامع النور بود تباهی از کسی که باز گشت آن کار دلی

اکر ر م

و حسی م

بعل بود یا از کسی که پی او انکار بر نسابه و الحش کستره و در برج ز بود یا
ربع زبا کوکب زانکس مرد بود و اگر کوکب ماده و با برج مؤنث زن

فصل

در معرفت آنکه زن با مرد کدام از وی زودتر بنکاح باشد چون این مرد دلیل کرد
بر بیرون آمدن تزویج اگر در برج دو جسدین بود یا کوکب با جامع یا رد کننده نور
در برج جسد بود این سایل از تزویج با دیگری باشد غیر آنکه در خاطر وی بود
و بنگر که بر دلیل سایل یا مسئول عنه کدام در وتدی زودتر نکاح کند مرد آنکه
برج سابع و صاحب سابع دلیل آن زن است یا آن مرد که سایل بوی است
بتزویج و ششم و صاحبش دلیل زن طلاق کرده یا مرد بجای مانده یا کسی که
از وی اعراض کرده باشند و هشتم و صاحبش دلیل تزویج و بکر که بخواهد
بود و چون صاحب طالع را اتصال بصاحب ثامن بود سایل تزویج
با بکر کند و همچنین اگر صاحب طالع را اتصال بود بکوکبی پیش از آنکه صاحب
طالع اتصال کند بمسئول عنه زودتر از سایل تزویج کند اگر سایل مرد باشد
صاحب طالع و شمس و کوکب منصرف عنه القمر دلیل مرد است و صاحب
هفتم و کوکب متصل بالقمر و زهره دلیل زن و اگر سایل زن بود صاحب طالع
و کوکب منصرف عنه القمر زهره و قمر دلیل زن است و صاحب هفتم و کوکب
متصل بالقمر و شمس دلیل مرد اما سایل از نکاح ماضی ششم است و صاحب

سابع بکوکبی اتصال کند که سایل زودتر تزویج کند از مسئول عنه و اگر صاحب هفتم در وتد بود یا بکوکب دوم متصل شود یا بکوکبی دیگر بیش از آنکه صاحب

و مسئول عنه را ماضی دوازدهم است با صاحبش و نکاح حال طالع و
صاحبش و نکاح مستقبل دوم و صاحبش و همچنین دلیل کیرا از انصراف
صاحب طالع و صاحب هفتم و اتصالشان بر ماضی و مستقبل و
آن برج و صاحب آن برج که مرد دلیل در وسیت دلیل آن نکاح بود
که در وسیت اگر مردی سؤال کند که چند زن بنی کنم بنگر از برج هفتم
چند برج باو مانده بعدد آن زن کند اگر زنی سؤال کند که چند
شوی کنم بنگر از مشتری تا زهره چند برج راست چندان شوی کند و اگر
دلیل از اتصال کیری بهتر آید چنانکه بنگر صاحب طالع در آن برج که هست
بچند کوکب اتصال کند تا بزهره اتصال تثلیث یا تسدیس یا تربیع
یا مقابله یا دلیل طالع را بدلیل نکاح اتصال بود چنانکه از زهره
یا او از دم چندین زن کند یا چندین شوی

فصل

در معرفت آنکه
این دوشیزه است یا نه بنگر بطالع و صاحب طالع و قمر اگر در برج ثابت
بود یا بعضی ازین پس دلیل با کوکبی ثابت دلیل کند که دوشیزه
بود و اگر از آنکه گفتم در برج منقلب بود یا دو جسدین شوی کرده بود و دوشیزه
نبود یا نیز و ثابت باشد باشد با چیزی رسیده و اگر قمر در برج دو جسدین
بود یا در منقلب و صاحبش در برج ثابت چیزی بوی رسیده باشد

از برج ثابت بطالع یا صاحب طالع
یا قمر ناظر یا متصل و طالع و صاحبش یا قمر
در برج

لیکن دوشیزه که تمام رفته باشد و اگر قمر با مریخ بود در برج منقلب یا ذو جسدین
دوشیزگی رفته باشد بعشق و دوستی و اگر زحل در طالع بود قمر در برج ذو جسدین
یا ثابت آنکس که با او مجامعت کرده بیرون کرده باشد و دوشیزگیش نباشد
نشده و اگر مریخ در وتد زهره و قمر از مریخ نیا باشد یا زهره در عقرب
یا در مثلثه وی دوشیزه نباشد و اگر عطارد و مشتری در مثلثات زهره
یا در وتد زهره یا مریخ از زهره ساقط و ناظر نبود و زهره در مثلثه اقتضی
دوشیزه باشد و پاکیزه **فصل** در معرفت آنکه این نکاح حلال است
یا حرام اگر دلیل سایل متصل شود بزحل یا مریخ پیش از آنکه دلیل مسئول
عنه رسد و متصل شود یا دلیل مسئول عنه بزحل یا مریخ متصل شود پیش
از آنکه بدلیل سایل اتصال کند دلیل تباهی نکاح یا حرامی افتد میان ایشان یا
زنا با کسی دیگر ساخته باشند و اگر اتصال هر دو دلیل بیکدیگر تمام شده باشند
و بعد از آن دلیل سایل و مسئول عنه بزحل یا مریخ اتصال کند دلیل بود
که باول حلال بود و باخر حرام شود و هر وقت که یکی از نحسان در طالع باشد
یا در سابع و دلیل سایل و مسئول عنه ناظر با طالع یا بسابع دلیل کند
بر حرامی این نکاح و سبب حرامی از آنکس بود که این نحسان بدلیل وی
ناظر باشند یا بطالع وی باشند در وتد اگر پرسد که این زن بار از

حرام

حرام دارد یا حلال بنگر بخانه پنجم اگر مریخ یا زحل یا عطارد بوی ناظر باشد
بود از حرام و زنا بود و اگر سعدان ناظر باشند روی از حلال بود و پاکیزه
فصل در معرفت آنکه این زن کسی را دوست دارد بعشق و هوا
بنگر بصاحب طالع و قمر اگر یکی از این دو دلیل با مریخ در یک برج بود دلیل کند
با کسی دیگر دوستی دارد عاشق و اگر در یک برج نباشد همسایه باشد
نزدیک که او را دوست دارد و اگر دلیل طالع از مریخ منصرف بود کسی دوست
بوده باشد بجای مانده و اگر نظر از تثلیث و تسدیس دارد بود و از مریخ
چه که نظر دارد دوست از آن جنس بود و اگر قمر با صاحب طالع بمریخ
متصل و مریخ در برج خویش این زن کسی را طلب میکند و هوای او میجوید
یا او را دوست دارد و اگر بعطارد بود متصل جوانی را دوست دارد و اگر
بزهره متصل زنی هوا دارد یا خود زعفران سای بود و اگر قمر یا صاحب
طالع منصرف بود از مریخ کسی دوست زن بوده و اکنون بجای مانده
و اگر مشتری بود ناظر از جهت پارسائی بجای مانده بود و همچنین هر
کوکب را صفت کن قول مصنف اگر صاحب طالع یا قمر از جای عشق
یا در نحسی بود و زهره را درین جایگاه شهادت بود یا نظر دارد دلیل
عاشق و هوا دارد و دوست دار باشد و اگر مریخ ناظر عشق او زنا و فحش و فجور

دارد

واگر زحل نگرد همچنین واگر بعطارد نگرد و عطارد ممتزج مذکر بود به
کودکان واگر ممتزج مونث زنان و دختران واگر زهره یا مشتری
ناظر بحلال و نیکوی هوا بود واگر قمر با شمس ناظر هوا از جهة نیکوی حال و
صلاح تن و جان خویش اگر در جایگاه بخداوند هفتم یا بدلیل مسئول
عنه نگرد بنگر که آن کوکب خداوند کدام خانه است و چه کوکبست
دوست و معشوقه آنکوکب باشد واگر در بنمواضع که گفتیم بدلیل
عنه ناظر باشد معشوقه وی هم زن وی باشد واگر سایل زن باشد
و معشوقه وی شوی باشد و همچنین دلیل کسی از دلیل مسئول عنه اگر در
هفتم باشد یا یار ذهم و بطالع یا بصاحب طالع نظر دارد و مسئول عنه مایل
عاشق بود واگر بصاحب برج دیگر یا بکوکب دیگر نگرد در کسی دیگر عاشق
بود واگر میان ایشان قبول بود آنکار بر آید و محکم شود واگر قبول نبود
نپاید و تباه شود واگر اتصال از مودت بود دوستی بحقیق بود واگر
اتصال از عداوت رود پدید شود و دوستی بحقیق نبود واگر در برجهای
متفقة المطالع یا متفقة القوة یا متفقة الطریقه باشند همچنین دلیل کند
مانند اتصال **فصل** در معرفت خلق و خوی زن قول مصنف
بنگر بدلیل زن اگر در و تد بود زن کدبانو بود و نیکوکار و تیمار دارنده

جان

جان و مان واگر ساقط گاه باشد بی تیمار بود واگر در نهم بود پارسا و همچنین
در سیوم واگر مقبول بود و مسعود بود زن نیکو خوی و نیکو طبع و پاک عادت
واگر منحوس بود بد خو و بد طبع و ناسپاس بود خاصه که بمقابله و تربیع طالع
یا بدلیل طالع واگر در هفتم آتشین یا آن برج که دلیل زنست در برجهای
جمیل و صبیح باشد خوب روی بود واگر غیر این زشت روی بود واگر
دلیل زن ناظر بود بسعدان زن خوبروی واگر بنحسان زشت روی اگر
دلیل زن در برجهای ثابت بسعدان ناظر زن پارسا و نهفته و مستوره
واگر در برجهای ذو جسدین بسعدی ناظر همچنین واگر بنحسی ناظر مفسد و
نا پرهیزکار واگر در برجهای منقلب زنی بیقرار و بدکار خاصه که مریخ ناظر باشد
زانیه واگر بسعدی نگرد نا پارسا لیکن خویشتن دار بود واگر دلیل زن
در برج مستقیم الطلوع یا کوکب علوی بود زن دراز بالا بود واگر در برج
معوج الطلوع بود و کوکب سفلی کوتاه بالا بود واگر دلیل کوکب سفلی بود
در برج مستقیم الطلوع یا طالع زن مستقیم الطلوع بود یا دلیل کوکب
علوی بود و در برجهای معوج الطلوع یا دلیل کوکب سفلی بود زن میانه
بالا بود واگر برج ثابت بود راست قامت واگر ذو جسدین میان راستی
و کجی واگر منقلب کج قامت چست و چسبان بود و نه واگر دلیل زن

واگر غیر این بود نا بود
واگر دلیل زن مسعود بود

و در وقت [illegible] الطلوع [illegible]
[illegible] و معوج الطلوع
[illegible]

مشرقی بود زن جوان بود و اگر مغربی پیر سال خورده بود و اگر جنوبی یا شمالی میانه
سال و اگر صاحب هفتم کوکب سعد بود و سعدی بوی پیوسته زن
نیکو و مبارک و اگر و را شرف و صاحب طالع بوی متصل بود دلیل
زن بغرجها برسد و اگر صاحب هفتم در برجهای ساقط و نحسی بوی پیوسته
زن پرشرم و نجیب و اگر صاحب هفتم منحوس بود در برج منقلب و مریخ بود و
ناظر بر زهره ناظر بی شرم و نجیب و اگر زهره و مریخ منحوس و مریخ ناظر زن جوید
بود بجماع و زنا دوست و اگر زحل ناظر زن پیر بود یا پیر طبع و اگر
خداوند هفتم در برج منقلب بود یا در حد بین منصرف گشته از
خداوند طالع و پیوسته بمریخ و عطارد و بصاحب یازدهم متصل
زن از شوی پنهانی بود و بغیر از شوی حلال و اگر دلیل زن در زایل و تد
یا در برج منقلب منصرف گشته از دلیل مرد بموت دلیل کند که زن
مبتلا شود بمردی جوان و جوانی وی دلیل کند میر نشود و اگر در
برجهای که گفتم زایل و تد بود یا هم با برج ثابت لیکن که این زن بمراد
خویش برسد و اگر از دلیل مرد بنگری همچنان حکم کن از زن که گفتم
و اگر دلیل زن متصل بود بخداوند هشتم یا بمشتری و زهره یا باهل السعادة یا
بصاحب او یا بشمس مسعود بود این زن توانگر بود و اگر غیر این درویش بود

و حال

و حال مرد نیز بدین صفت بود و **فصل** در دانستن زنی که بخشم رفته
باز آید بخانه شوی یا نه بنگر شمس و زهره اگر شمس و زهره وتد بود فوق الارض
و زهره مغربی و راجع زن باز آید بخودی خود و خشنود و پشیمان از رفتن
و از وی خیر و منفعت و اگر زهره مشرقی و راجع باز آید لیکن پشیمان
نشود از کرده خویش و اگر شمس و زهره وتد فوق الارض و زهره ساقط همچنین که
گفتم و اگر قمر از استقبال گذشته بود بوقت خشم رفتن زن باز گشتنی
روی نباشد و اگر بوقت رفتن قمر ساقط بود و زهره راجع و مغربی
بخودی خود باز آید بدشواری و اگر زهره راجع یا مقیم رجعت و مغربی بخودی خود
باز آید و اگر شمس تحت الارض و زهره فوق الارض باز آید بدشواری و اگر
زهره راجع و مغربی بخودی خود باز آید با پشیمانی و اگر مشرقی بود و از تحت
الشعاع بیرون آمده و راجع زن باز نگردد و شوی پشیمان شود لیکن
بار دیگر بخانه با پشیمانی و اگر بوقت مسئله شمس و زهره هر دو ساقط باشند
بگوی تا آن زن را طلاق کند که از وی هیچ منفعت و خیر و شادی
نباشد و اگر زهره مستقیم این زن شوی قاهر بود و از یکدیگر جدا گردند و مرد
پشیمان شود خود را ملامت کند و اگر دلیل زن باز زهره راجع شود به
بار گردد سوی شوی و اگر دلیل زن ناظر بر صاحب طالع زن بیاید بخانه شوی

واگر ساقط همچنین واگر صاحب طالع ناظر نیاید واگر در برج منقلب
بود زود پشیمان شود واگر در جسد بین میان پشیمانی و ناپشیمانی واگر ثابت
هیچ پشیمان نشود واگر پشیمان بود دل سخت دارد این باب بکار آید مرز را
که بخشم رفته باشد از خانه شوی و زنی که از خانه شوی جدا شده و دیگر
مردی که عروسی خواهد کرد و زن بخانه خواهد آورد و نداند که آید یا نه و کی
آید از دلیل مرد نیز چنان قیاس کیر که از دلیل زن حمل کفته شد و برج
دلیل مرد است و زهره دلیل زن هر دو شهوانی اند معشوق کردار و مشتری
و عطارد همچنین لیکن بعتاب و حیله کذرانند و زندگانی میان ایشان
بی تخلیط نباشد و هر دو بر یکدیگر نفع جویند احتمال مصنف کوید اگر دلیل
زن بدلیل مرد ناظر بود یا متصل بنظر مودت یا از بروج متفقة المطالع یا
متفقة القوة یا متفقة الطريقة این زن بشوی باز کردد و خوشدلی و خوش شود
واگر اتصال بنظر عداوت بود یا ناظر نباشند بیکدیگر یا دلیل زن
در برجی باشد که طالع یا دلیل مرد را در روی مراغمه بود این زن هرگز
باز نیاید و پشیمان روزگار گذشته باشد شوی واگر با اینهمه قبول باشد
یا در برجهای مراغم دلیل مرد باشد پشیمانی بود لیکن باز آمدن
بکره و ناخوشی بود واگر دلیلان ناظر نباشند و نه در مراغم یکدیگر و نه

کوکبی

فرمی ع

کوکبی بافل بارد و النور میان ایشان هرگز زن باز نیاید تا آنگاه که دلیلان
شکل بهم کنند یا متصل کردند بیکدیگر از اتصال و نظر قبول و سعادة
واگر دلیل زن و مرد هر دو منحوس باشند و یا در هبوط یکدیگر و یا در وبال
و یا در تربیع و مقابله یکدیگر همیشه در خصومت باشند و شدت
و جدایی باشند و هیچگونه مزه زندگانی نباشد و میان ایشان جز
رنج و مشقت و زیان **فصل** در معرفت زناشوی مولود و دلیل
از قول ابومعشر بنگر بدلیل مرد و دلیل زن چنانکه در زیر گفتیم اگر اتصال
دلیل طالع را باشد بدلیل صاحب هفتم مولود را رنج رسد بجهت
زن و دشوار یابد واگر در هفتم بود مرد مقهور زن بود خاصه که دلیل
زن مستعلی باشد بر دلیل او واگر اتصال صاحب هفتم را باشد
مولود در زنان پیروز باشد و زن را بدو رغبت بود و هر که را زن
خواهد پاسخ و اجابت یابد و شادی بیند واگر صاحب هفتم در طالع
بود زنان مقهور باشند واگر صاحب طالع مستعلی باشد بر صاحب
هفتم مرد قاهر باشد و خیره و هوی و همچنین حکم کن در کار خصومت
و انباری و خرید و فروخت و حرب و صید و آنچه بدین ماند و
اگر اتصال نمود نبود میان ایشان دوستی آسانی واگر قبول بود

بخواستن و

بهتر و موافقت و الفت و اگر اتصال عداوت میان ایشان خصومت
و ناسازگاری و اگر اتصال قبول بود میان ایشان درستی لیکن سعادت
و برخورداری از یکدیگر نیکو نبینند و اگر صاحب هفتم نیکو حال و جای نیک
و ناظر بسعود و از نحسان پاک مولود را زن نیکو حال و نیکو چهره و پرهیز
و با شرم و با خرد و از گوهر بزرگ و اگر خانه و حال بود و ناظر نحسها یا
محترق مولود را زن بیسیرت و بدسگال و [illegible] ادب و بدحال و از وی غم
خورد و بنگر بصاحب سابع اگر در وتد یعنی زن از شهر خویش کند و اگر در مایل
الوتد از دوستان و نزدیکان و اگر در خانهای زایل زن از بیگانگان
و از جای دور که حسب و نسب او ندانند چون بنده یا کنیز بود و اگر در شرف بود
از مردمان بزرگ و شریف و اصیل و اگر در هبوط از مردمان حال گشته و
محنت رسیده و اگر در برج غریب از غربا و اگر مرد و دلیل در مثلثات یکدیگر
باشند زن از خویش و پیوند و اگر صاحب سابع زایل بود زن از مردمان
نیکو کند و آشکار و اگر نحسی [illegible] بود کارش تباه کند و اگر ناقص یا
زیر شعاع آفتاب بود پنهان و پوشیده و اگر صاحب [illegible] ناظر [illegible]
کند و اگر صاحب سابع بتربیع و مقابله صاحب سیوم خواهر و برادر و
کسان بدان [illegible] نباشند و اگر با صاحب چهارم بود [illegible] بدر [illegible] نباشند

راجع با [illegible]
تا کدام خانه‌های او را بچه حال [illegible] نظار
او را بصاحب طالع [illegible]

پدرم

و اگر با صاحب دهم بود مادر کسان او را راضی نباشند و سلطان هرکار
ایشان دست کند و همچنین بنگر از همه کواکب از تربیع و مقابله از خداوند
دوازده برج بصاحب سابع و بهر جنس و بهر نوع تا بر تو پوشیده نشود نیز با
را از مریخ و پدر و سلطان را از شمس و مادر را از قمر تا از خواست و نا
خواست ایشان آگاهی باشد و اگر صاحب سابع در برج جفت بود یعنی
ذوجسدین و عطارد و مشتری را نه بیند مولود یا سایل را دو نکاح بود
اگر از ایشان یکی را ببیند نکاحش چهار بود و اگر هر دو را ببیند نکاحش
بسیار بود و اگر در برج طاق بود و ایشان را نه بیند نکاحش یکی بود و اگر
یکی را ببیند نکاحش پنج بود و اگر هر دو را ببیند [illegible] و اگر در برج طاق بود
و صاحب جنس در برج جفت بود و ناظر باشد نکاحش دو بود و اگر صاحب
سابع در برج ثابت بود زن دوشیزه بود و اگر در برج عقیم بود کم فرزند
و اگر صاحب سابع بزحل ناظر باشد در برج ثابت مولود را زن بیگانگی و [illegible]
بود و اگر عطارد بود ناظر و ماه مسعود یا در برج منقلب زن [illegible] خواهد

فصل در دانستن حال کدخدایی [illegible] و بدی اگر مرد و دلیل
بیکدیگر ناظر باشند مودت الفت و مصالحت بود و اگر نظر عداوت
میان ایشان گفت و گوی بود و اگر قبول بود نیکو و اگر دلیل قابل التدبیر

و در وتد باد و برج ثابت پایدار بود و اگر در برج ذوجسدین با منقلب در وتد پایدار
بود و اگر زایل باشد میان ایشان جدایی بود و اگر دلیلان سعود
از یکدیگر شادی بینند و اگر منحوس ناخشنودی و همیشه با آزار بودند و اگر میان
ایشان اتصال نبود و نه نظر و نه موافقت از برج متفقات و ناقل و
جامع و نه رد النور میان ایشان جدایی بود و اگر صاحب هفتم منحوس باشد
نکاح و اگر نحس در هفتم بود نکاح ویران کند و اگر دلیل زوج در وتد چهارم
در ساقط و راجع دلیل غلیظ میان او و زنان و رجعت دلیل بود که
طلاق داده باز گرداند و نکاح بشود و اگر در هفتم دو کوکب بود سعد و
نحس و سعد راجع و نحس دلیل کند که میان او و زن طلاق افتد و آن
سعد دلیل کند که آن زن را باز گرداند **فصل** در وقت تمام
شدن عقد و نکاح آنگاه بود که هر دو دلیل بیکی مجتمع شوند اگر دلالت
کون و تزویج از اتصال بود در وتد حاضر و طالع با ندازه درجهای
اتصال در برجهای منقلب روزها بود و اگر در برج ذوجسدین شهور و اگر
ثابت سالها بود و همچنین از وتد مایل و ساقط حکم کن و همچنین اگر دلیل
سریع السیر بود روزها بود و وسط السیر ماهها و بطی السیر سالها و اگر دلالت
از نقل النور با رد النور یا جمع النور بود بهر وقت که واقع النور در درجه

بمقابل

بمقابل النیر برسد آن وقت بود و همچنین دلیل که از سهم تزویج زنان
رسید با بصاحبش یا دلیل زن بسهم تزویج مردان رسد یا صاحبش
بدرجات طالع آن وقت بود **فصل** در احکام گریخته و گم شده
ما شاء الله و جروی از حکما متقدمین و جمله متاخرین اتفاق کرده اند
که دلیل گریخته قمر است و اگر وی دلیل نکند ساقط و صاحب ساقط
قول دوریوس طالع و صاحب طالع و قمر دلیل گریخته زیرا که سایل
را سوال از گریخته بود و هر چیزی که سوال از وی بود طالع دلیل
آن چیز بود و این قول نزدیک من پسندیده است قول ما شاء الله طالع
و صاحب طالع دلیل جای است یا جوینده یا گریخته و زهره مشتری گوید وسط
السماء و صاحبش و شمس دلیل مولی و جوینده و بعضی حکما گویند طالع
صاحب طالع و شمس دلیل جوینده است و اگر سایل غیر خداوند گریخته باشد
و وسط السماء و صاحبش دلیل خداوند قول مصنف طالع و صاحب
طالع و شمس و صاحب برج قمر و صاحب وسط السماء جوینده است
خواه خداوند گریخته باشد و خواه غیر وی هر کدام از این دلیلها را شهادت
غالبتر و قوی تر وی دلیل جوینده است قول حکما متاخرین دلیل
گریخته قمر است و صاحب هفتم و آن کوکب که در هفتم بود یا کوکب

دلیل

غریب و طالع هر کدام را شهادت بیشتر در باب گریخته وی دلیل است
و این قول نزد من تجربه کرده شده و در هر برج که دلیل گریخته در وی است
صورت صفت گریخته موافق آن کوکب بود و برج **فصل**
در معرفت آنکه گریخته مال خداوند برده باشد و از پیش کی بود بصاحب دوازدهم
بنگر که وی دلیل مال خداوند است و اگر سایل خداوند بود بنگر
بدوم اگر دلیل گریخته منصرف بود یا متصل بدلیل مال گریخته از مال خداوند
دزدیده و اگر غیر این بود نه دزدیده و همچنین از سهم السعادة و صاحبش دلیل گیر
باتصال و انصراف و نظر دلیل گریخته اگر دلیل مایل در وتد آفتاب بود
یا وتد صاحب طالع یا وتد صاحب عاشر یا در وتد صاحب برج قمر
آنچه گریخته دزدیده بخداوندش رسد و اگر بصاحب طالع یا بصاحب
عاشر یا بصاحب برج قمر یا بشمس ناظر مال باز آید از نظر مودت بآسانی
و از نظر عداوت بدشواری و اگر قمر از کوکبی سعد راجع منصرف شود
و بنحسی مستقیم متصل شود گریخته باز آید و مال [illegible] و اگر آن سعد مقیم بود و
بنحس راجع خود باز آید و بعضی از مال برود و اگر هر دو مستقیم باشند
و قمر زاید النور و العدد در هر دو باشد باز آرد و اگر اتصال مقبول بود بآسانی
و غیر مقبول بدشواری **فصل** در آنکه دیگر گریخته باید و اگر دلیل

ای گریخته

گریخته در اول برج ذو جسدین بود و اول گریختن باشد لیکن دیگر بار گریزد
و اگر در نیمه آخر برج ذو جسدین بود یکبار دیگر گریخته و اگر دلیل گریخته با کوکبی
دیگر متصل بود گریخته با یاران بود و اگر در برج خالی آتشی و ثابت و یا منقلب
تنها باشد و اگر در برج کثیر الولد یا منقلب بود یا کوکبی ناظر با یاران باشند و از دو بیشتر
و تثلیث و تربیع و مقابله بود و هر اتصال چندان یار بود از تربیع چهار
از مقابله هفت و از تسدیس سه تن و اگر در برج ذو جسدین بود و تسدیس
شش تن و اگر تثلیث سه تن و اگر در برج ذو جسدین و تربیع هشت تن
و مقابله چهارده تن و هم برین قیاس حکم کن از نظر کواکب و دلیل بدلیل
گریخته **فصل** در آنکه گریخته در شهر است یا در بیرون شهر دور یا نزدیک بنگر
بدان کوکب که قمر بوی متصلست و آن کوکب که صاحب طالع بوی متصل است
و صاحب هفتم اگر این هر سه در اوتاد طالع باشند یا در اوتاد صاحب
وسط السماء یا در اوتاد آفتاب یا در اوتاد صاحب برج قمر گریخته در
شهر است و اگر در ربع شرقی در شرق شهرست و اگر در ربع جنوبی در جنوب شهر
و اگر مغربی در مغرب شهر و اگر در ربع شمالی در شمال شهر و اگر این هر سه دلیل
در مایل اوتاد باشند نزدیک شهر در بیرون و اگر ساقط بیرون شهر و دور از
بآن جهت روی نهاده که دلیل در آن ربع باشد و بود که کوکب متصل

بالقمر و کوکب متصل بوی و صاحب طالع و صاحب هفتم هر دو یک
کوکب باشد این دلیل بغایت قوی بود و دلالت باشد که دو یکی باشد
هم قوی بود و باشد که یکی را علیحده دلالت بود آنگاه بنگر بحد کدام در باب
گریخته شهادت بیشتر دلیل باشد بر گریخته و اگر دلیل گریخته در وتد بود و بکوکبی
متصل در زایل ساقط گریخته در شهر باشد و بیرون خواهد رفتن و اگر در زایل
و یا ساقط و بکوکبی متصل در وتد گریخته بیرون از شهر باشد و خواهد که بشهر آید
اگر دلیل گریخته در طالع بود گریخته در طلب شرق بود و در شهر و اگر در دوازدهم
در بیرون شهر در باب گریخته شهادت باشد حکم از آن دلیل قوی باز
کوکب این بحث چنانکه صفت کنم و اگر دلیل گریخته در طالع و طالع برج آتشی
و بکوکبی متصل که آن کوکب در ربع جنوب بود و برج خاکی گریخته سوی شرق
رفته و ناحیت جنوب قصد کرده و اگر در ربع جنوب بود و برج آتشی شمال
جنوب رفته و اگر در برج آبی هم شمال جنوب و اگر برج بادی مغرب جنوب
بود و اگر طالع برج بادی گریخته از آخر جانب شرق بیرون رفته باشد
و اگر برج خاکی از ناحیت جنوب و اگر برج آبی از شمال شرق بیرون رفته
و اگر دلیل گریخته در طالع و بکوکبی متصل هم در ربع شرق جدا گریخته باشد
همچنین دیگر ربعها را بدین قیاس حکم کن و بنگر بدلیل گریخته اگر

در خانه شرقی و اگر در یازدهم و دوازدهم شرقی
نزدیک شهر و اگر بکوکبی که آن کوکب
کی تا دوازده خانه توان مصف
بنگر بدلیل گریخته اگر بکوکبی متصل بود
باتصال قبول و آن کوکب را
خوم

گریخته در ناحیت شرق باشد و بنگر که برج طالع
چه برج است در آن ناحیت شرق
م

در ربع شرقی بود و در برج شرقی و آفتاب نیز شرقی و بکوکبی متصل که شهادت
ناحیت وی از بن کمتر باشد حکم از دلیل گریخته کن و اگر دلیل را
شهادت ناحیت کمتر باشد یعنی بکیفیت مخالف باشد و بکوکبی متصل
که بکیفیت متفق حکم بر آن کوکب کن که متفق باشد و این چنان باشد
که دلیل گریخته را دو شهادت یا یک شهادت باشد در شرق و بکوکبی متصل
که وی را سه شهادت بود در جنوب یا شمال یا مغرب حکم بدان کوکب باشد
و اگر هر دو را شهادت برابر باشد هر کدام قویتر حکم از وی کن و اگر
دلیل گریخته خاکی اثیر بود و در برج آتشی و از آفتاب مغربی و در ربع
شمالی گریخته از جانب شرق رفته باشد بناحیت شمال و از ناحیت شمال المغرب
قرار کند و دیگر او تاد را همبرین قیاس حکم کن تا درست آید بدان
حکم ارباع فلک بهم کرده و حکم برج نیز بود کرده و حکم جهة آفتاب
باید استار باع فلک را که در باشد و برج و ترا و ناحیت آفتاب
یعنی شرقی و مغربی از آفتاب دلیل قرار کردن است بدان ناحیت
و بنگر که گریخته یافته شود یا نه اگر یافته شود بدان وقت بکدام متصل
و در کدام ناحیت بدان ناحیت گرفتار آید اگر دلیل گریخته در مثلثه
آتشی باشد در جانب کوهها و راهها که معدن سنگها و مکان سباع

کوکب م

واگر در مثلثات آبی در دیهها و کشت زارها و کوه پایهها و اگر در مثلثات
بادی در بیابان و باغها و بستانها و اگر در مثلثات آبی در لبهای جویها
و آبگیرها و حوضها و اگر در وتد باشد در شهر بود و اگر در مایل وتد نزدیک شهر
و اگر زایل از شهر دور و نشستن درستی جایگاه گریخته از قول مصنف بنگر
بدلیل گریخته و دلیل طالع اگر هر دو در یک ربع بود و سایل با گریخته
در یک شهر باشد و اگر در اوتاد در یک محله و اگر در مایل در یک ده و اگر در زایل
در یک ناحیت و بنگر میان دلیل گریخته و دلیل سایل چند درجه است
و درجات را ساعت کن و هر ساعتی از مطالع البروج فرسنگی و اگر باشد
چهار در بروج منقلب بود و اگر ثابت چندان ماه راه باشد و اگر دو جسدین
چندان ساعت که باشد هر ساعتی روزی و اگر دلیل گریخته با دلیل
در یک ربع مخالف باشند گریخته در شهر دیگر باشد و اگر دلیل بخلاف دلیل
سایل باشد و اگر دلیل گریخته با نحو بود یا در سیم یا در نهم یا صاحب
این دو برج متصل گریخته قصد سفر کرده و دور رفته و اگر دلیل گریخته
راجع بود یا بکوکبی متصل گریخته قصد سفر کرده و دور رفته اگر دلیل
گریخته راجع بود یا بکوکبی متصل که راجع بود گریخته جای شو اندر رفت
و زود باز گردد و اگر دلیل گریخته و [illegible] که مقیم یا ثانی یا مقیم اول

گر گفته از رهای سایل گریخته دور است
و اگر دلیل سایل در ربع دلیل
گریخته در ربع بخلاف دلیل سایل
گریخته ق

بود

بود متحیر باشد و جای شو اندر رفت چنین بود و باید که جهات گریخته
دانسته باشی تا بهتر و درستتر باشد که عرض کواکب آورده باشی و از
جهة عرض کوکب بتوانی دانست که بکدام ناحیت و بکدام جهة است
اگر دلیل گریخته در خانه خویش بود گریخته نزد خویشان خویش بود یا بجایی
که اول آنجا بود و اگر در شرف در جایی که معروف بود و در آنجا و
اگر در مثلثه بخانه برادران و خویشان بنگر که دلیل گریخته از کدام
کوکب منصرفست از آنجه گریخته باشد و اگر قمر از زحل منصرف باشد
گریختن بسبب بیم و ترس یا غم از جهة مردی زحلی یا از برج زحل و اگر از
مشتری منصرف گریختن از جهة خیر و صلاح و نیکویی و اگر از [illegible]
از مریخ منصرف بسبب گریختن از بیم و ترس و شتاب زدگی و همچنین از
باقی کواکب احکام کن و بنگر که دلیل گریخته بکدام کوکب متصلست
و صاحب کدام برجست و در کدام موضع از وی صفت کن که گریخته
بدان موضع و بدان کس باشد اگر با فتاب متصل باشد و در خانه آفتاب بود
گریخته در خانه بزرگانست و اگر بزحل متصل و در خانه خواجگان
و دهقانان یا بجایی که آنجا عمارت کنند و همچنین به باقی کواکب بدین
قیاس حکم کن و صفت جایگاه را چنانکه در خانه چهارم در صفت

بروقام

خانه باد و کرده بیکوبی قول و زبونش اگر قمر در طالع باد و در ربع شرقی باشد
گریخته سوی مشرق و اگر در ربع جنوبی در ناحیت جنوب و اگر در ربع
شمالی در ناحیت شمال و اگر در ربع مغربی در ناحیت مغرب و اگر در
طالع یا قمر در حمل و میزان باشد گریخته سخت دور رفته باشد و اگر طالع
برج معوج الطلوع بود راه بیابان گرفته باشد فصل و معرفت
یافتن گریخته و حکم نیکی حال وی بنگر بصاحب طالع و قمر اگر هر دو متصل
شوند بصاحب وسط السما یا بشمس یا بصاحب خانه قمر گریخته ظفر
یابد و اگر اتصال از مقارنه یا تربیع یا مقابله بود اما اگر دلیل گریخته
در اوتاد باشد گریخته را در شهر یابند لیکن از نظر مودت و اگر دلیل
گریخته ساقط باشد یا زایل یا مایل ظفر یابد لیکن بیرون کشور قول ماشاالله
اگر میان صاحب هفتم و صاحب طالع و قمر اتصال باشد دلیل کند
بر یافتن گریخته ساقط باشد یا زایل یا مایل ظفر یابد اگر اتصال کنند.
صاحب طالع باشد بر گریخته ظفر یابد بمطلب حرص و اگر اتصال کند.
صاحب هفتم بود گریخته باز آید بخودی خود و اگر اتصال در اوتاد بود در شهر
یابد و اگر صاحب رابع بصاحب طالع متصل شود از اوتاد گریخته
خود باز رود پیش از آنکه از شهر بیرون رود و همچنین اگر متصل شود صاحب

اگر اتصال کنند ه

هفتم بصاحب طالع از راست طالع و اگر متصل شود صاحب هفتم از نحس
طالع گریخته باز آید پس از آنکه از شهر بیرون رفته باشد و اگر صاحب
هفتم متصل شود بنحسی در وتد گریخته گرفتار شود و اگر صاحب طالع نحسی
ناظر و باز بصاحب رابع بر گریخته ظفر یابد پس از آنکه زیان یافته باشد
و اگر صاحب هفتم منحوس بود و قمر نحسی متصل بر گریخته ظفر یابد خاصه
که آن نحس در وتد رابع بود و اگر مقبول بود و قمر با وی شاهد بر گریخته ظفر
یابد و اگر قمر متصل شود بکوکبی در دوازدهم یا ششم دلیل تباهی یا تلف
بود و اگر صاحب رابع در طالع بود بر گریخته ظفر یابد پیش از آنکه از
شهر بیرون آید و اگر یکی از زیرین یا هر دو بصاحب رابع ناظر جای گریخته
ظاهر بود و اگر هر دو را بصاحب رابع اتصال بود گریخته گرفتار شود و
همچنین دزد و مطلوب دیگر گرفتار شود خاصه که نظرشان از مودت
بود و اگر سعدان در وسط السما یا در طالع یا در یازدهم گریخته گرفتار شود
و اگر صاحب رابع بصاحب دوازدهم یا بصاحب ششم متصل شود
گریخته گرفتار گردد چه این دو خانه همان فعل کنند که زحل و مریخ و بتاه
ز آنکه صاحب دوازدهم تحت الشعاع بود و چون قمر بنحس متصل شود گریخته
گرفتار شود و اگر آن نحس در طالع باشد پیش از آنکه از شهر بیرون آید

جب ه

صاح ه

واگر زایل پس از آن در راه گرفتار شود و اگر آن نحس در طالع باشد پس اگر
از شهر بیرون نیامده و اگر آن نحس مقبول بود و خداوندش از وی خشنود شود
و اگر قمر بسعدی متصل بود گریخته یافته نشود مگر آن سعد با حتراق بود
و دلیل هلاک گریخته بود و اگر کوکبی میان دلیل سایل و دلیل گریخته نقل نور کند
یا آن نور کسی رهنمونی کند و اگر از صاحب طالع بصاحب سابع بود بجوید
کسی در بسته و اگر از صاحب هفتم بصاحب طالع بود کسی نشان او از
گریخته باگاهی دهد و اگر قمر دران برج که باشد اتصال نبود برج دوم نگر
و با اتصال وی دلیل گیر اگر اتصال پذیرد بکوکب راجع بود یا دلیل گریخته
راجع بخودی خود باز گردد و اگر سریع السیر باشد بزودی باز آید و اگر بطی السیر
بود دیرتر و اگر مستقیم باشد از سیر وی و اگر آن نحس که بر قمر نزد
درا و تا د بود گریخته از در سرای و اهل خود دور نبود هم بدان حوالی باشد
و یافت شود و اگر در میمنه طالع باشد از در سرای دور باشد و بشهر
نزدیک و اگر در میسره طالع باشد از شهر بیرون بود و اگر قمر بصاحب
برج خویش متصل گردد بخداوندش باز آید و اگر صاحب برج قمر در وتد
بود نزدیک بود و اگر در زایل بود دور رفته باشد و گرفتار گردد بطلمیوس
گوید که اگر قمر بصاحب برج خویش متصل بود از وتد یا مایل وتد بود

گریخته ۵

ابواد

گریخته ظفر یابد و اگر عکس این بود ظفر نیابد بقول حکما اگر قمر از سعدی
منصرف شود و بنحسی متصل گریخته باز آید و خداوندش خشنود
نشود و اگر بمقارنه مشتری باشد و مشتری راجع گریخته باز آید بخودی خود
اما چون قمر زاید النور و العدد باشد گریخته بر گریختن زود رود و زود باز آید
و اگر ناقص النور و العدد دیر رود و اگر در طالع سعدی باشد و در وتد
هفتم نحسی بود گریخته را بسته بجای برند و اگر در طالع نحسی و در هفتم سعدی
بر گریخته هرگز قادر نشود و اگر قمر از سعدی منصرف باشد و بسعود یا نحسی
متصل نباشد بر گریخته ظفر نیابد مگر نحسی در وتد چهارم باشد و سعدی
در وسط السما و اگر قمر از هیچ کوکبی منصرف نشود و بسعدی متصل
باشد بر گریخته ظفر نیابد هرگز مگر آن سعد راجع باشد که گریخته خود باز
آید و بود که خود را بخرد و آزاد شود و اگر از نحسی منصرف شود و بهیچ کوکبی
متصل نباشد گریخته گرفتار شود و عذاب و بدی بیند یا بمیرد و اگر
منصرف شود و بنحسی متصل گریخته گرفتار شود و عذاب و بدی بیند یا
بمیرد و اگر نشود و بنحسی متصل گریخته گرفتار گردد و عذاب و رنج بیند
و اگر آن نحس که قمر بوی متصل باشد مقیم اوّل بود کسی دیگر گریخته را بگیرد و بیند
و بخداوندش آرد و اگر مستقیم باشد تا بسته بیارند بخداوندش و اگر در

سوف ۵

مقیم ثانی بود در بند او گرفته شود و باز نجهد و یکبار گرفتار آید
و اگر صاحب قمر بنحس متصل باشد و قمر بسعدی متصل گریخته از بند
برهد و خویشتن بخرد و اگر قمر از تربیع مقابله بنحسی باز گردد و بسعدی متصل
شود حال گریخته نیکو گردد و یافته نشود و اگر از قمر پس تثلیث و سعدی
باز گردد و بنحسی پیوندد گریخته و گم شده را باز نتوان یافت و گریخته را رنج
و سختی رسد و اگر در برج منقلب بود و بکوکبی اتصال کند که در برج منقلب بود
گریخته باز گردد و اگر قمر بصاحب طالع پیوندد و صاحب طالع بصاحب
دوم و صاحب دوم با آفتاب یا بصاحب خانه خویش دلیل باز یافتن
کند و همچنین اگر بوقت گم شدن یا گریختن ماه هر کجا بود چون باز
بحد آنجا رسد یا بخداوند آنجا پیوندد گریخته و گم شده باز آید و قول
دورنیوس اگر طالع یا قمر بسعدی و نحسی متصل شود بنگر که طالع
یا قمر در حال گریختن حمل یا جوزا یا اسد یا قوس یا حوت بود گریخته
زود گرفتار شود یا خود باز آید و اگر طالع یا قمر غیر این برجها باشد
بر گریخته ظفر نیابد هر چند بجوید و اگر طالع یا قمر در ثور باشد گرفته شود
بدشواری و اگر طالع یا قمر در نیمه اول جوزا بود اگر دور رود ظفر نیابند
پس از آن دور شود و خبر شنوند از جایگاه دور رو اگر در نیمه آخر باشد

روذ

روذ یافت شود و اگر طالع یا قمر در سرطان بود ظفر یابد بر گریخته و کار
در از گرفته شود در عبا و خانها و اگر طالع یا قمر در نیمه اول اسد بود
گریخته بخانه مردی بزرگ باشد و از جهت وی گرفته شود و اگر در نیمه آخر
باشد زود گرفته شود و اگر ~~در نیمه آخر زود گرفته شود~~ و اگر طالع یا قمر در
سنبله زود گرفته شود و سخت گرفتار شود و همچنین اگر طالع یا قمر در
میزان یا عقرب بود و اگر طالع یا قمر در قوس بود اگر پنج روز یافته نشود
بعد از آن هلاک شود و ندانند که کجاست و اگر طالع یا قمر در جدی باشد
از جای بجای بگردد و دور رفته و اگر طالع یا قمر در دلو باشد در روز
اول ظفر یابد و در غیر این ظفر نیابد روزی و اگر طالع یا قمر در اول حوت
ظفر نیابد و در آخر ظفر یابد **فصل** در معرفت آنکه گریخته را حال چگونه
بود بنگر بقمر و بصاحب طالع اگر یکی در هفتم و نحسی در هشتم گریخته بمیرد
پیش از آنکه ظفر روی یابد و اگر شمس با صاحب وسط السماء یا صاحب
بیت قمر در هفتم و نحسی در هشتم چون بینی یا خداوند گریخته بمیرد پیش از
ظفر روی و اگر قمر با صاحب طالع در هفتم و عطارد در هشتم منحوس بود
گریخته بمیرد و اگر قمر تحت الشعاع بود یا سعدی محترق گریخته بمیرد و اگر با
سعد نحسی بود در آخر آن ظفر یابد بر تن و هم و اگر قمر تحت الشعاع با نحسی

با ناظر بوی گریخته خود را با آتش سوزد یا با آهن بکشد و اگر بجای مریخ زحل بود
خود را خفه کند و اگر سعدی ناظر سلامتی بود بنگر بسبب هلاک گریخته
اگر نظر مریخ بنفسه قمر در برج صورت آدمی آن بلا از مردمان رسید و اگر در برج
بهیمی از بهایم و اگر در برج آبی از غرق شدن یا بیماری تری بود کش و اگر عطارد با
زحل گریخته خود را بدست خود بکشد و اگر قمر از نحسی باز گردد و به نحسی
متصل شود گریخته در گریختن بمیرد و اگر قمر از مریخ منصرف شود و بزحل متصل
و هر دو مستقیم بشمشیر کشته شود و اگر راجع بود خود را خفه کند و اگر
مریخ بطی السیر بود و زحل بعد از مرگ زشت حالت کی مریخ
در برج مائیت بود و اگر قمر و نحسان در اوتاد باشند بمیرد و بمرگ زشت
دست و پا بشکنند و اگر بوقت گریختن یا بوقت مسئله قمر دلیل گریخته
بود و در تحت الشعاع و متصل بشمس گریخته یافته نشود و اگر از تحت الشعاع
بیرون آمده بنگر با تصالش و از وی حکم کن و اگر صاحب قمر تحت
الشعاع و صاحب برج قمر و هفتم بود و در هشتم نحس بود همین حکم است
قول یعقوب کندی بنا اگر قمر بصاحب ثامن یا برج ثامن ناظر و متصل باشد
گریخته مرده باشد و اگر صاحب برج قمر بصاحب هشتم متصل باشد
همچنین و اگر قمر بصاحب ثامن متصل باشد مرده باشد یا بمیرد و از صاحب

خفه ح

بهیمی ح

خفه ح

مستقیم بمیرد ح

برج نحس تم ناظر بود طالع گریخته
ما هفاو نرسش بمیرد بیش از طفر
گریخته و اگر قمر با صاحب ح

دوم

دوم نیز همچنین دلیل کی از صاحب هشتم گفتم بنگر بدلیل کم شده و گریخته
و اگر منحوس بود یا محترق در برج آتشی مردم کشته باشند و اگر در برج سباعی
سباع کشته باشد **فصل** در معرفت گریخته و کم شده، که خود رفت یا
کسی برد بنگر بقمر اگر منصرف باشد از صاحب برج خویش یا از صاحب
شرف یا از صاحب مثلثه خویش یا از صاحب رابع عشر گریخته خود رفته و بخن
اگر از صاحب طالع منصرف باشد و اگر کوکبی از صاحب برج قمر منصرف
باشد کسی برده و اگر وی از کوکبی منصرف بود خود رفته و اگر قمر در برج خویش
باشد بنگر هر چه قمر هر کوکبی که بوی متصل بود از وی دلیل گیر و اگر قمر در زیر شعاع
منصرف باشد و متصل آن کم شده هم بر آنجا باشد که نهاده باشند
فصل در معرفت آنکه گریخته و یابند، کم شده و گریخته بحبس باشد اگر قمر
متصل باشد بصاحب برج خویش یا بصاحب طالع کی بر بسایل باشد
و اگر بصاحب وسط السما یا با آفتاب متصل یا در وسط السما با متصل
بکوکبی که در وسط السما بود یا بکوکبی که در شرف بود کی بر دست سلطان
و اگر در دوازدهم با متصل بکوکبی که در دوازدهم بود یا بصاحب دوازدهم
یا بکوکبی ساقط یابند، مردی مجهول باشد و اگر قمر بکوکبی متصل شود که
زیر نور آفتاب بود و همچنین اگر ماه خود زیر شعاع یا بکوکبی متصل که تحت

لعت ح

الارض

بود یا در برج نهم یا سوی خداوند نهم یا خداوند هشتم یا خداوند هشتم یافتن
وی دشوار بود و اگر قمر بطالع یا بربع طالع یا بربع خداوند طالع
یافتن وی دشوار باشد و اگر بنظر مودت یا ساتی و بجین از خداوند
دوازدهم حکم کن **فصل** در معرفت انکه وقت یافتن کی باشد
وهر گاه صاحب طالع و قمر و سهم با صاحب عاشر یا صاحب برج قمر
با یکدیگر مجتمع شوند یا صاحب هشتم یا صاحب طالع مجتمع شوند در برج
بدرجه یا متصل یا احتراق صاحب هشتم چون اجتماع باشد یا اتصال
درجه بدرجه رسد انوقت یافتن بود بطلمیوس گوید اگر قابل تدبیر
قمر در وجه اول یافتن بود باشد و در وجه دوم میانه و در وجه سیم دیر
تر و بروزگار دراز **فصل** در احکام کم شده و گریخته یعقوب
کندی گوید کم شده حیوان بود یا غیر حیوان و گریخته غیر حیوان نبود
بدانکه دلیل هر کم شده و گریخته قمر است اگر قمر بصاحب طالع یا
بصاحب برج خویش متصل شود یافته شود و اگر نه متصل و نه در
طالع و نه در هشتم یافته شود و اگر صاحب برج قمر بتسدیس یا تثلیث
طالع باشد امید یافتن بود و چون بدرجه طالع متصل شود
وقت یافتن بود و اگر از صاحب عاشر منفرد باشد یا از صاحب هشتم

یا از

یا از صاحب ششم و متصل بجزو طالع یا بجزو بیت المال از هر وجه که
باشد بنظر مودت یا عداوت امید یافتن بود خاصه که صاحب قمر
نیز ناظر بود و اگر غیر اینکه گفتم یافته نشود و اگر قمر بصاحب دوازدهم
یا بصاحب ششم یا بصاحب ششم منحوس بود کم شده بدست مردم بد
گوهر و بدطبع افتاده باشد که هرگز باز ندهند خاصه که نحسی باشد در طالع
ناظر نبود و اگر قمر مسعود بود بسعدان یا یکی بدست مردی امین افتاده
باشد و امید یافتن بود و اگر سعد بطالع متصل یا ناظر یا قمر
متصل بود باز دهد و اگر قمر در اوتاد شمس یا در اوتاد با شمس بدست
سلطان افتاده باشد و اگر شمس بدرجه طالع ناظر بمودت و قمر
نیز بجزو طالع ناظر باز دهد و اگر نظر قمر بطالع از مودت یافتن با [illegible]
و اگر از مخالفت بدشواری و اگر قمر در طالع با استشهادت که گفتم
بعداوت یافته شود بدانکه قمر دلیل کم شده است و صاحب برج
قمر دلیل خداوند متاع و طالع و صاحب طالع و جهر برج قمر
و کوکب ناظر دلیل جوهر کم شده **فصل** در معرفت انکه کم
شده در خانه است یا بیرون اگر قمر یا صاحب طالع در یک برج باشد و
میان ایشان سی درجه باشد یا کمتر در یک [illegible] ای باشد یا وی و اگر از

سی درجه زیاده تا شصت درجه در یک محله و اگر زیاده از شصت درجه
تا نود در یک شهر و اگر در یک ربع نباشد از ان خانه و از ان محله و از ان
شهر دور بود **فصل** در معرفت درستی جایگاه کم شده و صفت
ان سنگ بقمر اگر در برج اتشی باشد در ربع دوم جهة مشرق بود و اگر
ربع وسط السما در مشرق جنوب و اگر در ربع مغربی باول ناحیت
مغرب مایل بمشرق و اگر در ربع چهارم در شمال مشرق و اگر در طالع
در برج خاکی بجنوب مشرق و اگر در ربع وسط السما در قلب جنوب
و اگر در ربع سیم در جنوب مغرب و اگر در ربع چهارم در مغرب
شمال و اگر در برج بادی در طالع یا ربع طالع در اخر مشرق مایل بمغرب
و اگر در ربع دوم مغرب جنوب و اگر در ربع سیم در قلب مغرب و در
چهارم مغرب شمال و اگر در برج ابی در ربع طالع در شمال مشرق بود
و در ربع دوم در شمال اخر جنوب مایل بمغرب و در ربع سیم در شمال مغرب
و در چهارم در قلب شمال بود اما جهت بیرون اوردن یا نجبت
کم شده و گریخته و اگر طالع باشد باول خانه و در وسط السما
بمیانه خانه و در هفتم در اخر خانه و در چهارم بنواحی خانه و در
دهم چون صاعد بود در بام و سطح خانه و در چهارم چون در حفره

بود بزیر زمین بود و وسط السما بخصوص بوی زمین و در چهارم هم بوی
زمین و در برج منقلب با مردم بود یا بجای گردنده و در دو جسدین در دیوار یا
بر درخت یا برف یا با مردم و در ثابت بجای محکم و اگر قمر در حمل استور
کاهها و گوسفند و یا اتشکدها یا نجانهای سقف یا نیجا اما و اگر در ثور در کشت
زارها یا نزدیک تلها و کوهها و کوه پایها و بوستان و باغها و درختان
انبوه و جای گاوان و در جوزا بکوهها و کشت زارها و تودها و تلها و جایگاه
صیادان و نرد بازان و سرودگویان و مطربان و در سرطان بجایگاه
نمناک و مرغزارها و بستانها و لبها جوی و حوض و انگیرها و نزدیک درختان
مرغزاری و در اسد در دشت و بیابان و وادیهای صعب و زمینهای کوه و از درزی
که شیران و سباع و گرگان باشند با جایگاه ملوک و کوشکها و قصرها و
قلعها و تختها و تلها و کوهها و بلندیها و حصارها و در سنبله بکشت
زارها و جایگاه زنان و بازی کنندگان و سرودگویان و جایگاه خرم
و نشستگاه و در میزان بکشت زارها که بر سر کوه بود و جای درختان
میوه دار و صید و بازار و رهگذر و راهها و جایگاه بلند و صحراها بیابان
و در عقرب بجایگاه گنده و تاریک و سوراخها و زندان و چاه و جایگاه
مصیبت و اندوه و ویرانها و سوراخ گزدم و مور و مانند وی و جای

وجای درخت انگور و در جوزا بوستان و جایگاه سباع و رنگرز
ایشان و صحرا اسیاده و جایگاه ستوران و گاو و گوساله و معدن
آتش و در جدی بکوشکها و درگاهها و بوستان و وادیها و آبگیرها
و جویها و کاریزها و کهن و درختان که بر لب جوی باشد و کنار آبگیری که در
وی درخت و گیاه باشد و جایگاه سگان و روباه و وحوش و شیران
و منازل غریبان و بندگان و جای که در وی آتش نهاده باشند و در
دلو جویها و آبهای روان و دریاها و مغاکها و جایگاه مرغان آبی و مرغزار
دیگر و جایگاه درخت انگور و شراب و نشان یا جای میگساران و زنا
کنندگان و در حوت نزدیک دریاها و کرانه آبگیرها و مرغزار و جای احسان و
فرشتگان و زاهدان و جایگاه گریستن و غم و اندوه و چون این بدانستی
بنگر اگر دلیل کم شده در طالع است در سرای باشد یا جایگاه نزدیک
سرای و پیوسته وی آنجا که وی از این دوازده برج و اگر در نواحی سرای
و محله بود از آن جای که دلیل باشد از برج بدان باشد و اگر دلیل
کم شده در گذشته دورتر از سرای باشد شهر بود بدانجایگاه که برج دلیل
کند بر وی از آنجای گوی زیرا که از بروج جایی هست دورتر و جایی هست
نزدیکتر و جای هست که در خانه دیگر سرای آنها در باب آنکه در برج ثابت

دلیل

درقوم

دلیل راه کلان است و برج منقلب رهگذرهای بسیار و در جدی دلیل
دو راهه و چون بعطارد و با مشتری نظر بود چهار راهه و اگر قابل تدبیر در برج
در جدی بود شش راهه و در زحل دلیل مغاکها و سراچه‌ها و جایگاه
کهنه و تاریک و مشتری دلیل بوستانها و نخلها و صحنها و منزلهای خرم و
مسجدها و مریخ دلیل آتشکده و معدن آتش و مطبخ و شمس دلیل
جای کارزار و کوشک و منظر و تخت و زهره دلیل شرابخانه‌ها و
جایگاه زنان و بوستان و گلزارها و عطارد دلیل مکتب و دبیرخانه و گنجینه
و نقاشخانه و کتابخانه و جایگاه مرغان و قمر دلیل حوض و جوی و آبراه
و آبگذر خانه چون دلیل کم شده که یا بی در باهر کوکبی که باشد بدان جایگاه
بود و سنگر بدلیل کم شده در گذشته و اگر در برج آتشی باشد بجایگاه
مردمان و اگر در برج بهیمی بجایگاه ستوران و بهایم و اگر در برج سباع بجایگاه
سباع چنانچه در باب جنین یاد کردیم و اگر در برج منقلب باشد در زمین گشاده
و نو عمارت کرده میان فراز و نشیب و در برج ثابت در زمینهای هامون و
نزدیک عمارت و از دو جسدین در زمین کهن و قدیم که در وی آبادانی
و ویرانی باشد یا در وی بلندی و مغاک و ناهمواری یا زمینی که از دو گونه نصیب
دارد **فصل** در معرفت آنکه خداوند متاع بچه سبب گم کرده باشد

وضیعه‌ها

درهر برج

اگر صاحب طالع و صاحب قمر راجع باشد از بیهوشی کم گردد یا خواب آلوده بوده یا مست یا بجای مشغول و عقل از وی زایل شده و اگر در وبال یا در هبوط یا منحوس باشد یا از غم یا از بیم و ترس یا از بیماری کم گرده و اگر صاحب طالع در ساقط یا زایل انجبر خود افتاده و همچنین اگر قمر از وتد ساقط در نهم یا سیوم بود افتاده باشد و اگر در وتد نحسی بوی ناظر بود باشد **فصل** در معرفت آنکه اگر بخت وی کم شده بچه سبب شد بنگر بصاحب طالع اگر در خانه زحل باشد یا از زحل منصرف بسبب ناخوشی و غم و وسواس یا بیماری یا از جهت سوء تدبیر وبرده یا جهت پری یا کشاورزی و اگر بخانه مشتری یا منصرف از مشتری بسبب نماز و روزه و علم و عبادت و اگر بخانه مریخ یا منصرف از مریخ از بیم و ترس و اسباب سفر و جنگ و خصومت یا آتشکاری یا فسق و فجور و اگر بخانه آفتاب یا منصرف از وی بسبب سلطان و کارهای ملوک یا صید یا از جهت آشکارا شدن چیزی و اگر بخانه زهره یا از وی منصرف از جهت لهو و طرف و نشاط و سماع یا از جهت زنی و اگر بخانه عطارد یا منصرف از وی جهت کتابت یا مشغول بودن در تجارت یا از جهت کودکان و اگر قمر از جهت کودکان و نامه و رسول و پیغام و بنگر که بکه متصل است

هم دران سبب یافته شود و اگر صاحب طالع مستقیم السیر باشد بسبب ایست کردن کاری و اگر مقیم باشد از تحیر کم شده **فصل** در معرفت آنکه کم شده چیوانست یا غیر وی اگر دلیل کم شده در برج انسی بود و به سعدی ناظر یا شمس و مشتری آدمی بود و اگر در برج بهیمی بود بنگر که بکدام کوکب ناظر است از ان جنس باشد و اگر در برج پرنده و بشمس یا عطارد یا مشتری ناظر باشد این بر ابتهاجی در فصل دهم در صدر کتاب یاد کردم در باب جنین اگر نیرین در اوتاد باشند و هر یکی بصاحب برج خویش ناظر حیوان باشند خاصه که ارباب نیرین در برج روحانی باشند و اگر ارباب نیرین منحوس باشند و در برج نحسان مستور باشد و اگر این کواکب که گفتیم آتشی باشد در برج آتشی چیزی بود که در آتش در آمده باشد و برج آبی در آب و خاکی در خاک و نباتی و بادی در درخت و حیوان **فصل** در معرفت آنکه کبوتری یا مرغی کم شود بنگر بعطارد اگر منحوس بود زود باز گردد و اگر در وتد بسختی زود آید و سبک و اگر در مایل و تد میانه و اگر در ساقط در ماند و وقت آمدن وی باندازه وبال صغری عطارد باشد یا مطالع برج عطارد هر درجه ساعتی یا روزی یا ماه باندازه جایگاه برج منقلب و ثابت و ذو جسدین و اگر عطارد پاکیزه باشد

و در برج روحانی ایام حیوان باشد و اگر ارباب نیرین و ارباب نیرین و ارباب اوتاد نحس باشند

وسلامت آنجا نور بسلامت باز آید و اگر منحوس بود و از تثلیث
و تسدیس مقبول بکبار افتاده و اگر بدان نحس مقبول نبود باز نیاید و آفت
از جنس آن کوکب نحس رسیده بود و از طبع آن برج اگر برج پرنده باشد و
مریخ یا شمس بوی ناظر باد روی از باشه و باز و شاهین آفت رسید
و اگر برج آتشی از گرما و تشنگی هلاک شده باشد و همچنین باقی را صفت کن
و این کبوتر دیر پرنده باشد و گران رو که یکروزه دو روزه یکماه برود و دیگر
بعطارد و صاحب ساعت و قمر و صاحب طالع هر کدام را شهادت
بیشتر باشد در نوع حیوان پرنده خاصه کبوتر وی دلیل است اگر دلیل
مسعود باشد و سالم از نظر نحسان پیک تیز بود و اگر دلیل در شرف کبوتر
بافت و معروف و نغز پرنده خاصه که دور رونده بود و اگر در خانه خویش و حیز خویش
اگر در هبوط و وبال بود بی اصل و کم شونده و دور رونده نیکو و در وبال میانه و در حظ
بی اصل و در برج منقلب و تند باد و اگر شرف نغز پرنده بود و در برج ذوجسدین میانه
و در ثابت خاصه رونده سخت پرنده و محکم و زیرک اما برج منقلب
رونده گردنده و قلاب باشد و در ذوجسدین میانه و در ثابت خاصه دور رونده
سخت پرنده و محکم و زیرک اما برج منقلب دیگر دونده و قلاب باشد
و در ذوجسدین میانه و خاصیت هستی پرنده و سخت و محکم اگر دلیل

مستقیم

مستقیم است پرنده و راجع گردنده و زود گرفتار شود و اگر شمالی بود
و بکوکبی جنوبی متصل چپ راست کننده بود و اگر با جوزهر و برج منقلب
قلاب و اگر صاعد بالا رونده و اگر در حضیض فرود آینده پست پرنده و اگر
مشرقی جوان و سبک و اگر مغربی گران و دیر طبع و اگر سریع السیر رانده
و صاعد نغز پرنده و بلند رونده و اگر بطی السیر دیر رونده و گران و اگر
راجع زود برود و اگر ناقص دیر برود و اگر دلیل زحل بود سیاه و اگر زهره
سپید و اگر مریخ سرخ و همچنین از طبع و لون و برج و خانه کوکب
صفت کن زحل دلیل سیاه مشتری زرد و مریخ سرخ و شمس زرد و سپید
زهره سپید عطارد کبود و قمر خرما باتصال الاتصال و انصراف و طبع
برج حکم کن **زایجه حیوانات و طیور** بدانکه طالع دلیل سر است
و دوازدهم گردن و سیم و یازدهم بازو و کتف و پشت و وسط السماء
پشت و چهارم شکم و پنجم و نهم پهلو و ششم و هشتم پایها و هفتم دوم
هر کجا سعدی نیکویی آن اندام بود و هر کجا نحسی عیب و تباهی و نیمه البرج
سوی شمال دلیل نیمه چپ از اندام بود و نیمه وسط السماء دلیل نیمه راست
فصل در بیرون آوردن نام و صورت و صفت کبوتر اگر
دلیل زحل باشد و در برج یا خانه یا برج سیاه و از زهره مصرف

کبودتر سیاه اسبق واگر تربیع سرخ اسبق بنگر که چند درجه منصرف باشد
و درجات مابین چند باشد مطالع بعد ان درجات اسبق باشد
واگر دلیل زهره بود سپید واگر با مزاج زحل و لون وی برج دو جانبه
و اربعه برابر باشند سیاه رنگ واگر بعضی مخالف مشئوم باشد
واگر بجای زحل عطارد کبود و مشئوم واگر بجای عطارد مشتری با
شمس بود زرد مشئوم واگر عطارد با شمس مشئوم واگر تربیع سرخ مشئوم
واگر بعضی فوق الارض و بعضی تحت الارض و زهره در طالع یا بهفتم
و چهارم و وسط السما ناظر و قمر با زهره واگر تدبیر زحل و جه سیاه
اشتم واگر مریخ ناظر سرخ اشتم اگر مشتری و آفتاب ناظر زرد اشتم واگر
عطارد کبود اشتم واگر زحل در طالع و دلیل زهره و زحل بهفتم
ناظر سیاه درازی واگر بجای زحل عطارد بود کبود درازی و دلیل اگر
از دلیل کبیر تو بنگر بدلیل که کدام کوکب است و در چه برج است کدام
کوکب و بکدام کوکب نظر دارد و مزاج کوکب ناظر و طبع برج و موضع برج
فلک لون برا رو لونها درباب ختنی تر یاد کردم اگر دلیل سعدی متصل
در برج منقلب بود و آید بسلامت واگر در دو جسدین بیاید و باز برود و باز
بیاید واگر ثابت در آید و به سلامت واگر نحسی متصل آفت رسد

ازکوه

از کوه و طبع نحس در برج وی همچنین حکم کن از وتد و مایل و ساقط واگر
دلیل بطالع ناظر رود و آید واگر برج دیگر بهفتم جای دیگر نشیند واگر
دلیل بصاحب طالع یا بصاحب برج خویش یا با آفتاب یا بصاحب
وسط السما متصل و سعود سالم باز آید واگر نحسی ناظر گردد هلاک
شود واگر نحس برج ثابت ناظر ~~دو آید واگر نحس برج ثابت ناظر~~ باز
نیاید واگر سعدی ناظر بود بر روزگار روا امید باشد که باز آید ی
باب چون باب کم شده است و گریخته از انجا باید دلیل گرفت
و حکم کرد اگر دلیل در برج دو جسدین سعدی ناظر بیاید بطلب
واگر نحسی ناظر نیاید و هلاک شود واگر پرسد که از یک تا پنج یا ده یا بیشتر
کدام نغزتر و بلندتر و زودتر آید بنگر بدلیل اول و دوم و سوم چنانکه
درباب جمع شدن یاد کردم و هر دلیلی که صاعد بود وی بلندرو نغزتر
هر کدام سعد و مستقیم السیر بود راست پرنده تر و هر کدام دلیل که
برج خویش یا بطالع ناظر وی زودتر آید و هر کدام راجع نگونسار
و هر کدام مایل یا ساقط افتاده آید و همچنین حکم کن دوری و
تر و یکی رفتن و یافتن و نایافتن و مرگ و زندگانی همچنانکه درباب
گریخته و کم شده گفتم **فصل** در احکام دزدیها و بیرون آوردن

دلیل دزد بد آنکه دلیل خداوند کالا طالعست و صاحب طالع کوکبی
که قمر از وی منصرفست و اگر قمر بطالع ناظر باشد و اتصال و انصراف
بود دلیل دزد آن کوکب که قمر بوی متصل است یا صاحب سابع کوکبی
که غریب باشد در طالع اگر در طالع کوکبی که وی ساقط بود از شرف و حد
و وجه و مثلثه وی نباشد دلیل دزد است و اگر در طالع هیچ کوکب
نباشد هر کوکب که در وسط السما بود یا در هفتم یا در چهارم
غریب باشد وی دلیل دزد است و اگر این دلیل نباشد هر کوکبی که در دوم
یا دوازدهم یا نهم باشد وی دلیل دزد است و اگر درین خانها [illegible]
کوکب باشد هر کوکبی که بدرجه خانه نزدیکتر بود دلیل است و ازین دلیلها
هر کدام را شهادت بیشتر وی بدلالت نزدیکتر و دلیل مال دزدیده
وسط السما است و صاحب شرف و دوم و صاحب شرف و سهم السعادة
و صاحب شرف قمر اگر اتصال و انصراف باشد و صاحب حد قمر
و صاحب ساعت هر کدام را شهادت بیشتر و قوی تر دلیل مال دزدیده
وی است و دلیل جایگاه مال دزدیده و نهاده چهارم و صاحب شرف و صاحب
ساعت و آن برج که صاحب ساعت در وی است هر کدام قوی تر و
شهادت بیشتر وی دلیل آنجاست که مال دزدیده آنجا باشد

فصل

یعنی

فصل در معرفت جنس و جوهر و متاع دزدیده بنگر بدلیل مال مسروق
که دوم و صاحب شرف دوم و صاحب شرف و سهم السعادة و صاحب شرف قمر
و صاحب برج قمر و حد قمر هر کدام را شهادت بیشتر و قوی تر دلیل وی است
و بنگر دلیل در برج وی تا از چه جنس است و از هر کدام جوهر آبی یا آتشی
و خاکی یا بادی مال نیز و قیاس از آن جنس باشد و صاحب حد قمر دلیل
مال [illegible] پس دوم و صاحب دوم دلیل مال اصل است
باور دیده **زحل** اگر زحل صاحب حد قمر باشد یا دلیل مال [illegible]
زحل در طالع یا در دهم یا صاعد آن متاع فاخر و گرانمایه بود
و چیزی که آب زمین و عمارت بکار آید یا سنگ و آهن اگر زحل در ثور
یا در مثلثه وی تحت الارض متاع کهن باشد و اگر زحل ساقط
یا در هبوط متاع و اصل فاخر بود ولیکن شکسته و تباه شده و یا
خاصه که مشتری بوی ناظر نباشد و اگر قمر بزحل ناظر باشد چیزی بود
که آب و زمین و کشاورزی و زینت را بکار آید و اگر زحل در هبوط چیزی کهنه
و اگر شمس بوی ناظر همچنین لیکن ملوک را بکار آید و اگر مریخ بوی ناظر بود
آهن یا چیزی که بگرمابه و ستوران بکار آید یا دوست و آز اشکران
و عصاره گران و آنچه بدین ماند و اگر مشتری ناظر چیزی که مردم [illegible]

وصاحب

محتاج باشند از ساز خانه یا سرای یا از پوست حیوان یا جامهای درشت
چون پوستین و پلاس و قطع تبرین ماند و آنچه و اگر زهره متصل و نحس خانه
و مانند وی و اگر عطارد بوی ناظر جامه که مستور و پرده را بکار آید یا پوست
و مانند آن و اگر در جوزا باشد از دو جنس و دو جوهر باشد زر یا سیم
مرکب کرده و اگر مشتری بوی ناظر از طالع یا دهم زر باشد و اگر از
هفتم یا چهارم نظر کند سیم باشد و اگر ساقط از زر یا سرب و اگر مریخ
ناظر از حیوان یا ساز مطبخ یا استخوان یا پوست یا مانند وی و اگر
شمس ناظر هم حیوان باشد و اگر زهره ناظر جامه باشد یا نعلین یا موزه
اسطبر و خشن از پوست درخت و اگر عطارد ناظر ادیم یا مانند
وی و آلت تیر و کمان و آلت صید و حیله و اگر قمر ناظر چیزی حیوانی
و اگر در مثلثات جوزا همچنین بود و اگر زحل در برجهای آتشی چیزی
از آلت و دست افزار آتش کاران و اگر مشتری بوی ناظر از جواهر
و اگر مریخ ناظر آهن یا مس و مانند وی و اگر زهره ناظر سرب یا از زر
یا [illegible] یا مانند وی یا آبگینه یا بلور یا مانند آن و اگر عطارد
روی جامه
بود درم یا چیزی مانند وی یا کتب سحر و اگر در طالع بود یا وسط
السماء از کتب پیغمبران و انبیاء قدیم و اگر قمر باشد سرآینه [illegible]

قیمت و اگر در برج آبی یا مثلثات وی چیزی که در آب باشد و آلت
آبکاران و اگر مشتری ناظر از حیوانات آبی و اگر مریخ ناظر از آلت
گرمابه و مطبخ و آلت آب و آتش کاران و اگر شمس ناظر جواهر آبی یا چیزی
و اگر زهره باشد صدف و مانند وی و اگر عطارد استخوان جانوری
آلت کشتی بانان و مانند آن و اگر قمر ناظر چیزی آبی و اگر زحل یا ذنب
چیزی کنده و حقیر و سیاه و تیره و اگر یا راس از پوست یا موی
حیوان چیزی یا ساخته باشند شرف اگر دلیل مال یا صاحب حد
قمر مشتری باشد مال نقد و جوهر فاخر یا چیزی خزینها و گنجینها را
بکار آید یا از جامها مرتفع اگر مشتری در برج مجسد باشد امتاع
از دو جنس باشد اگر زهره بوی ناظر از برج دو جسد یعنی چیزی باشد
از آلات زنان چون سرایه و جامه و آنچه بدیشان منسوبست اگر
مشتری در حمل یا در مثلثه آتشی چیزی باشد از جواهر آتشی چون
زر و سیم و آنچه بدین ماند و اگر در مثلثه بادی چیزی حیوانی و اگر
در مثلثه آبی چیزی که از آب بیرون آمده باشد از گوهر دریایی از
عنبر و مروارید و مانند آن و حرمیان و اگر مشتری ناظر شمس مال
عظیم بود که ملوک را شاید یا از آلت ملوک و اگر زحل ناظر مشتری

و اگر در ثور و مثلثه وی جامه ملوکانه
یا جوهری که اصل وی نبات بود ح

از حیوان باشد چون عاج یا رسن یا سیاری ازین شمار و اگر مریخ ناظر از آلت ن
حرب و اگر عطارد ناظر کتاب و خط و نامه یا مهر یا انگشتری و مانند
و از نظر هر کوکبی از هر مثلثه دلیل گیر و قیاس کن تا درست آید
مریخ اگر دلیل مال یا صاحب جد قسم مریخ باشد آنچه از جنس اهل
سلاح باشد یا از آلت آتشکاران و اگر شمس بوی ناظر از آلت
ملوک یا از مطبخ ملوک و اگر عطارد ناظر از آلت انداختن و گشادن
حصارها و کلید و مانند آن و اگر زهره ناظر از آلت شراب و شراجی [?]
یا چیزی که زنان تعلق دارد از زینت و پیرایه و اگر در مثلثه آتشی
باشد و شمس یا زهره یا مشتری یا عطارد بوی ناظر درم و دینار یا زر
باشد یا برنج و آهن و آنچه بدین ماند و اگر در مثلثه بادی چیزی از
حیوان بیرون آمده و از برج آبی چیزی از آلت آب و آتش و در مثلثه
بادی چیزی از حیوان و جوهر آلت آهنگران و ابگینه گران و آنچه
بدین ماند یا جانور پرنده چون باز و یا شه[?] و آنچه بدین ماند شمس
اگر دلیل مال شمس باشد زر باشد یا جوهر یا حیوان گرانمایه یا آلت
ملوک و آنچه بدین ماند و اگر در مثلثه آتشی بود جواهر زر و سیم باشد
یا یاقوت و مانند وی و در مثلثه خاک جواهر سنگین چون بلور و

مانند

مانند وی و در مثلثه بادی از حیوان و در مثلثه آبی از جواهر آبی زهره
اگر دلیل مال زهره باشد یا صاحب جد قرار زر و دیبا و جامهای ابریشمی باشد و
در مثلثه بادی و آتشی جواهر و پیرایه زرینه و سیمینه باشد و در مثلثه
خاکی جامه و نبات و جواهر سنگی چون حبوب و مانند وی و در مثلثه
آبی عنبر و مروارید و خوشبویان عطارد اگر دلیل مال عطارد بود یا
صاحب جد قرار درم و دینار باشد و در مثلثه آتشی و خاکی چهارپا و جوارح
و حبوب و در مثلثه بادی پوست حیوان و موی و پلاس و در مثلثه
آبی جانوران آبی یا جواهر آبی و در جمله عطارد دلیل کتب و نامه و جامهای
رنگ رنگ و نقاشیست و اگر عطارد مسعود بود و اگر منحوس یا
راجع سیاه و باشد و هر کوکبی از جنس وی قیاس گیر و آنچه بوی منسوبست
و در کدام مثلثه است و از کواکب بوی کدام ناظر و از کدام برج القدر
که بیابی حکم کن تا درست آید اگر دلیل زحل باشد چیزی بود که بر سر
چون کلاه و دستار و پیرایه سر و اگر ثور چیزی که در گردن یا گلو
نهند و کار زنند و اگر جوزا بود چیزی که در دستها و کتفها بکار
برند همچنین تا آخر و اگر دلیل مال در جوزا بود و عطارد ناظر
درم و دینار باشد یا کتاب و نامه و دست برنجن یا انگشتری و بازوبند

ننند ح [?]
۹۷۰ ح [?]
دست برنجن ۱۲

وآنچه بدین ماند و اگر بعطارد ناظر بود ادیم یا پوست حیوان و اگر در طالع از
مروارید یا صدف یا خز و اگر در اسد و شمس ناظر زر بود یا سیم و اگر شمس
ناظر بود آهن یا سلاح و اگر در سنبله و بعطارد ناظر بود درم و دینار
یا پیرایه زنان و اگر سود جامه باشد و اگر در میزان و زهره ناظر
بود چیزی که دگر وقتی با معجون کردنی و داروی طیب و اگر آتش باشد مزمار
یا آلت سماع و طرب و اگر زهره ناظر بود حیوان یا جانوری و اگر در عقرب
و مریخ ناظر زر و سیم و اگر ناظر بود مس یا چیزی ماتبان یا انجانه و اگر در
قوس و مشتری ناظر جوهری ارزد و جنس یا جامه رنگی یا جوهر آتشی و اگر ناظر
بود جامه یا مانند وی و اگر در جدی و زحل بوی ناظر از جوهر بی‌قیمتی
و نبات و اگر ناظر بود چیزی فروتر و کمتر از نبات و اگر در دلو و زحل
ناظر حیوان باشد یا چیزی که از حیوان بیرون آید و اگر زحل ناظر
بود و مشتری ناظر بود زر یا سیم و اگر شمس و عطارد و قمر ناظر درم و دینار
باشد و پوست و ادیم و اگر در حوت و مشتری ناظر مروارید یا عنبر
یا چیزی که از آب بیرون آمده باشد و اگر مشتری ناظر بود از هر چیز
و مهر و چیزی در وی رنگ بود و بدانکه اگر دلیل مال بصاحب جنس ناظر بود
آنچه تدکوهر ننگ باشد و اگر شرقی بود نو و مغربی کهن و اگر مستقیم است

شکل

شکل و اگر راجع معوج یکشکل یا شکسته یا عیبی و اگر در وتد قوی محکم
و بهاگیر و اگر ساقط از وتد ضعیف بی‌بها و اگر در مایل وتد میانه باشد
و اگر مسعود صحیح و درست و نافع و نیکو و اگر منحوس زشت و زیانکار
و با عیب و اگر در مزاعم خویش موافق جنس خویش و اگر نه در خویش
خلاف جنس خویش همبرین قیاس کن و حکم کن چنانکه در جنس گفتیم

مزاعم ر

و در زایج کواکب بیکدیگر نگاه دار از نظر و اتصال حکم کن ر

فصل در آنکه مال چند درم بود بنگر که دلیل مال مسروق کدام کوکب است
از سال صعودی قیاس گیر چنانچه در باب جنس یاد کردم بدان قیاس
حکم کن از نظر و اتصال و مواضع نیک و بد و احتراق و رجعت
و زاید و ناقص و از سعدان و نحسان **فصل** در معرفت آنکه مال
بچگونه و بچه حیله دزدیده‌اند بنگر بدلیل مال مسروق اگر زحل بوی ناظر
بحیله مکر و مخادعت دزدیده باشند چون گشادن بند و ماندن
شب یا بکارهای پنهانی و اگر مریخ ناظر آشکار برده باشند یا
مکابره یا شکستن قفل و کلید یا سوراخ و حفره یا بغصب و اگر
مشتری ناظر بقصد دزدیده نبوده باشد و [illegible] باشد اکثر

نه دزده

لیکن چون بخانه در آید بوی باز خورد و برداشت روی بازیچ
و همچنین اگر زهره بدلیل مال ناظر بود بروی دوستی و گستاخی

ومزاج برده باشد واگر شمس ناظر از تربیع و مقابله و مقارنه نبود
قصد کرده عمداو وزد مرد بزرگ و محتشم باشد و بنظر مودت اگر
ناظر باشد وزد شود و [illegible] کرده و زور البکن یا ل پیش چشم آمده

نه قصد م

و بر روی گستاخی و دوستی برگرفته باشد واگر عطارد ناظر باشد
و منحوس از نحس بطلسم و نیرنج و مکر و حذیو برگرفته واگر مسعود باشد
بحکایت سخن و محادثه در ذیده واگر قمر ناظر سبک پای کرده
باشد و اندرو دیده و کالا برگرفته و بنگر بطالع اگر برج ثابت بود
از خانه برگرفته واگر منقلب از صحرا برگرفته واگر مجسد از ظرف
یا حجره واگر دلیل دزد صاعد باشد از جایگاه بلند یا از بام خانه
یا از حجره واگر در هبوط یا در حضیض از زیر زمین یا از مغاک برگرفته
واگر در وسط السما از جایگاه بلند کم از صاعد واگر تحت الارض
از خانه یا از وی پنهان کرده برگرفته یا از راه دیگر خانه در
آمده یا از زیر حفره کرده **فصل** در معرفت آنکه کالا کجا نهاده
ونشان آنجایگاه بنگر بصاحب طالع و صاحب چهارم و صاحب
برج قمر و صاحب ساعت و صاحب دوم هر کدام را شهادت
بیشتر باشد وی دلیل است اگر دلیل در طالع باشد یا در وتد

ببر

صاحب طالع یا صاحب رابع در رابع یا در اوتاد و صاحب طالع یا صاحب
ساعت در اوتاد و طالع مال مسروق هم در آنخانه است که خداوند
کالا آنجا باشد واگر خبر این بجای دیگر باشد واگر دلیل در اوتاد بود هم
در آنخانه باشد و مایل الا و تاد نزدیک خانه و ساقط جای دور اگر صاحب
ساعت و خانه چهارم برج منقلب باشد بجای بلند یا باسمان خانه
یا مانند آن در دیده نهاده باشد واگر در دو جسدین در دیوار نهاده
باشد یا رف واگر ثابت در زمین نهاده باشد و بنگر بصاحب ساعت
و از وی قیاس کن اگر فوق الارض بود و مال مسروق آنجا که بود
ظاهر و پیدا بود واگر تحت الارض بزیر زمین نهاده و پنهان واگر صاحب
ساعت یا برج چهارم برج انسی بود بجایگاه مردمان باشد واگر صورت
سباع بجایگاه سباع واگر صورت بهایم بجایگاه بهایم واگر
برج آتشی بود بجایگاه آتش دان و تنور و مطبخ نهاده باشد واگر
برج آبی بجایگاه آب و حوض و آبگیر [illegible] واگر برج خاکی بجایگاه تل
و خاک پاک نهاده واگر برج بادی بجایگاه درخت و بوستان
واگر در ثور بجایگاه گاو و کشت مند نهاده واگر در سنبله بجایگاه
طعام و جو و گندم و خواربار واگر در جدی بجایگاه گاو و گوسفند

لب جوی م

وزوا اگر در جوزا بود در کنده و یا صندوق یا در رف و اگر در میزان و دلو
در رف و خوابستان و طاقچه یا بجایگاه بلند و روشن و اگر صاحب
ساعت در مثلثه هوایی و تحت الارض در صندوق یا رف نهاده
باشد و در فوق الارض معلق در هوا نهاده مانند اسمانخانه
یا رف یا طاقچه و مانند این و اگر برج چهارپای و قمر در وی و عطارد
بوی ناظر با خر ستوران یا ستورگاه بود و اگر صاحب ششم با کوکب
نحس متصل حیوان بیجان باشد از چهارپای صندوق یا تخت و
اگر در حمل باشد بجایگاه ستوران و گوسفندان بود و اگر در اسد
در خانه شیر و پلنگ و یوز باشد و ما بشد و اگر در قوس در جایگاه
سلاح خانه و تیرکان باشد و شرح این تمامی در جایگاه طلب
کردن گم شده یاد کردیم شرح و اگر زهره یا مشتری صاحب در ربع
وتد الارض باشد یا در طالع یا در چهارم یا در او یا در او و قمر در جایگاه
نیک و شمس ناظر با او ز دیده بجایگاه نیکو و مجلس خرم بزرگ بود و یا فرش
شود و زنی راهمونی کند یا ما شنودی و اگر مریخ در طالع یا در چهارم
یا خداوند دوم و قمر بوی ناظر در تنورها و مطبخها و آتشکدها یا در
کارخانه آهنگر و روی گران و آتشکاران باشد و اگر بجای مریخ زحل

باشد

باشد و قمر بوی ناظر بجایگاه سیاه و تاریک و کنده و آنجا نه
یا جایگاه ویران و اگر بجای مریخ عطارد بود یا قمر دلیل مال مسروق
در خانه عطار و یا با عطار دور کتابخانه یا مدرسه علم یا یا بنا
کنندم یا بر بستان یا بکار خانه سپه و ران یا بدست وران
خانه یا کبوترخانه و اگر بجای مریخ قمر بود یا نجانه قمر بجایگاه
آب بود چاه یا حوض یا [illegible] یا بستان یا یا شندوی و از همه کواکب
لب جوی و
و نظرایشان همچنین دلیل گیر و اگر بجای مریخ زهره باشد بجایگاه
زنان و خرم و طرب و نشاط و سماع باشد اینجا نه مدانکه اگر سعدان
در طالع یا در چهارم یا دلیل مال مسروق یا سعدی باشد در دویه
بجایگاه نیکو نهاده باشد و بدست مردم اصیل و اگر نحسان در وی
یا دلیل مال مسروق یا نحسی متصل در دیده بجایگاه سیاه و تاریک
نهاده و بدست مردم نا اصل و اگر دلیل مال در صعود یا فوق
الارض بود بیام یا بجایگاه بلند نهاده بود و اگر در هبوط یا با بط
تحت الارض در زمین نهاده باشد و حقیقت درستی جایگاه
در باب گم شده و باب دفین در خانه چهارم یاد کرده شد از آنجا
تمایش گیر و اگر خداوند طالع با صاحب چهارم و صاحب ساعت

هرکدام از شهادت عشر باشد وی دلیل است و اگر در خانه چهارم
برج آتشی یا آبی یا خاکی یا بادی بود بنگر که بکدام جایگاه است و بکدام
نواحی دلیل کند هم بران نواحی و بدان جهت که منسوبست مال مسروق
آنجا نهاده باشد و صفت آنجایگاه از خانه چهارم بگو تا حقیقت
بدانی **فصل** در معرفت آنکه خانه دزد کجاست بدانکه قمر دلیل
در خانه دزد است اگر [?] که دزد در فلان باشد و اگر قمر در طالع یا
ربع طالع در خانه بسوی مشرق بود و اگر در ربع جنوبی در خانه
بجهت جنوب و اگر در ربع مغربی در خانه بجهت مغربی بود و اگر در
ربع چهارم در خانه بجهت شمال چنانکه گفتیم و اگر قمر در برج دو پیکر
در خانه دو طبقه یا دو در باشد یا دو بخش و اگر در برج ثابت در خانه
کلان و محکم یا در یک بخته و اگر در برج منقلب بود در خانه بلند کی
و بر بالا باشد و دری خورد بود یا از در خانه چیزی ناقص باشد و اگر
قمر بزحل متصل باشد از نظر عداوت بر در خانه سیاهی باشد
یا سنگی و اگر نظر مودت بود در خانه پشته باشد بر سر یا
بر پوست حیوان یا پاستدان و اگر بمریخ ناظر باشد از نظر عداوت
از سوختگی باشد یا آتش باشد یا سنگ آهن و اگر بنظر مودت

در آهن

در آهن بسته باشد و اگر بزحل یا بمریخ ناظر در آهنی باشد و آهن بسیار
بکار برده و اگر قمر منحوس باشد یا در هبوط در خانه خلق و شکسته باشد و اگر
و قمر ناقص النور یا بمحاق یا در هبوط و زایل خانه را در بنا شده یا در خانه
افتاده بود و اگر بمشتری بود بر در خانه نشستگاه یا بوستان
یا مسجد یا چرخی باشد و اگر بزهره بود و باب ایوان یا گلزار و اگر بعطارد
بود را الکه زیاده باشد یا کبوترخانه یا معلم خانه چنانچه در خانه چهارم
یاد کردیم و اگر قمر بارس بود بر در خانه نردبان باشد یا چیزی که بر
بالا آید و اگر با ذنب بر در خانه مغاکی بود یا کثیف یا خار یا درخت
خار یا خس و خاشاک یا چوبی افکنده یا ریم آبه یا جایگاه مار و کژدم
بهم و اگر قمر مسعود بود در خانه نیکو باشد و اگر منحوس در خانه
تباه و شکسته بود و اگر در برج مستقیم الطلوع در خانه راست بود و
اگر در برج معوج الطلوع در خانه کج بود و اگر در رو تنور راست باشد
و اگر ساقط و مایل بود در خانه خم برگشته و اگر مشرقی یا بکوکب مشرقی
متصل در خانه نو باشد و اگر مغربی بود یا بکوکب مغربی متصل کهنه
و اگر زایل در خانه فراخ و نیکو و اگر ناقص النور شکسته و تنها و خورد
و اگر قمر صاعد بفلک اوج یا فوق الارض در خانه بلند و اگر هابط یا در هبوط

و اگر با نبات یا [?] بر کو زخانه تخت بود
یا نشستگاه بزرگ هم

شیاو در تحت الارض و خانه بیت دو دیوار ها از قمر و اتصال وی بکواکب
و از بروج خاکی و آبی و بادی و آتشی دلیل کیر که دیوار خاکست یا
با سنگی یا چوبی و از مزاج و طبایع بروج و کواکب صفت کن اگر در
برج خاکی متصل بزحل باشد از خاک باشد و در وتد و برج آتشی از سنگ
و در برج آبی و بادی با اتصال زحل چوب باشد و اتصال مریخ و برج آتشی
از خشت و مانند وی **فصل** در معرفت دوری و نزدیکی خانه
دزد اگر دلیل سایل و دلیل دزد در یک برج باشد هر دو در یک شهر باشند
و اگر در ربع مخالف در دو ربع جدای اگر درمیان دلیل دزد و
دلیل سایل یکسرای باد در یک برج بود یا کمتر در یک سرای باد در یک
تیم باشند و اگر در نور یکدیگر در یک برج در یک خانه باشند و اگر میان دو
دلیل قریب شصت درجه بعد بود در یک ده یا در یک محلت باشند
و اگر بقرب نود درجه باشد در یک شهر بود و نیز میان دو دلیل که از
درجات مطالع چند بعد باشد هر درجه یک فرسنگ یا یکفرسنگ
یا یک ساعت یا یکروز یا یکماه یا یکسال راه بود یا اندازه دوری
و نزدیکی طلوع اوزه برج ثابت و محیده و منقلب و باندازه وتد و مایل وتد
و غیر وتد همچنین قیاس کیر در دوری و نزدیکی چنانچه نمودم **فصل**

در معرفت آنکه دزد آشناست یا بیگانه بنگر به دلیل دزد اگر در خانه
صاحب طالع حظی دارد دزد خداوند کالا را از نزدیک خویشان
بود و اگر غیر این بود بیگانه بنگر بهر دو اگر هر دو به طالع ناظر یا در
طالع یا ناظر بصاحب طالع دزد از اهل بیت خداوند کالا باشد یا
خویش وی یا یار وی و اگر یکی از هر دو در طالع یا ناظر طالع میان سایل
و دزد خویشی بود و لیکن معرفت باشد و میان ایشان آمد و شد
و اگر هر دو ناظر نباشند یا ساقط از نظر طالع دزد غریب باشد و اگر صاحب
طالع در غیر یا با دلیل دزد متصل یا صاحب برج قمر و شمس هر دو ناظر
یا یکی بصاحب برج خویش متصل دزد از اهل بیت سایل بود یا با ایشان
مخالطت و معرفت دارد و اگر صاحب طالع در طالع یا صاحب طالع
متصل بدلیل دزد سایل دزد بود یا دزد با سایل یکجا باشد و اگر هر دو
نیز در خانه خویش و بطالع ناظر دزد از اهل بیت سایل بود و اگر در مثلثه
خویش و بطالع ناظر از اهل بیت بود و لیکن با ایشان در یکسرای نباشد
و اگر در وجه خویش و بطالع ناظر با اهل بیت معرفت دارد و آمد و شد دکوبا
که میان ایشان قرابت باشد و اگر دلیل دزد با صاحب طالع در طالع
یا در وتد دیگر دزد با سایل یکجای باشد یا سایل خود دزد بود و اگر دلیل

دزد یا دلیل سایل در یکی بود و قمر در خانهٔ خویش و بطالع ناظر و دزد از
اهل بیت سایل بود و اگر قمر از زیر زمین دلیل باشد و در خطوط خویش باشد
و بطالع ناظر بود و صاحب طالع نیز بطالع ناظر با اهل بیت آمد و شد
باشدش یا همسایه و اگر دلیل دزد در طالع بود یا صاحب طالع را ان کوکب
بود که دلیل دزد است سایل خود دزد بود یا دزد با سایل یکجای آمده و اگر
دلیل دزد در نهم بود خانهٔ خویش دزد غریب باشد و اگر در دوم یا ششم
از جایگاه خویش دزد دیده باشد و اگر در شرف خویش از اشراف
باشد یا از معروفان شهر و اگر در مثلثه یا حد یا وجه خویش از معروفان
محلت یا از معروفان اهل بیت خویش و اگر طالع سرطان بود و قمر
در وی یا بوی ناظر و دلیل دزد قمر بود دزد خداوند خانه است
یا خود از خویشتن دزدیده و اگر قمر بطالعهای دیگر بخانهٔ خویش ناظر
و صاحب بیت قمر بطالع شاهد و بقمر نگرد شاید سایل دزد بود و اگر
صاحب طالع در طالع بود در اول از وتد و با وی کوکبی دیگر باشد مراجع
طالع نزدیکتر بود دزد یا سایل یکجا باشد یا از یاران وی بود و چون
معلوم شد که دزد از اهل بیت است و اگر دلیل دزد آفتاب بود
دزد پدرش باشد یا مهتر خانه و اگر قمر باشد مادرش یا دایه و اگر

اگر زهره زنش یا باشد وی و اگر زحل بنده یا مزدور یا مردی غریب یا
مشتری رزبکتر کسی از خانهٔ وی که کسی روی ظن برد و اگر مریخ پسر
یا برادر خورد تر و اگر عطارد از دوستان و همکاران که با وی الفت
دارد و اگر دلیل دزد صاحب طالع باشد دزد با سایل باشد
و اگر صاحب دوم از یاران و همسایه بود و اگر صاحب سیم از
برادران و خویشان و اگر صاحب چهارم از اهل بیت یا از شمار پدران
و اگر صاحب پنجم از فرزندان و اگر صاحب ششم از بندگان و خادمان
و اگر صاحب هفتم اگر زهره بود یا زهره ناظر بطالع یا بصاحب طالع
متصل یا ناظر یا شاهد دزد زن وی بود و اگر دلیل دزد کوکب مونث
باشد و اگر مشتری باشد بجای زهره دلیل دزد مرد باشد انباز شریک
دزد بود و اگر صاحب هشتم یا صاحب نهم بود از محرم یا زن و انباز
دزد بود و اگر صاحب دهم از همکاران و هم پیشه یا خداوند کار وی
بود و اگر صاحب یازدهم فرزندان یا دوستان سایل دزد باشند
و اگر صاحب دوازدهم و شمس سایل باشند زن و انباز یا همسایه
راست یا از پس خانه دزد بود و این باید از هفت کوکب
شهادت خواهد تا درست تر آید و این باب آنگاه باشد که دزد

آشنا یا از اهل بیت بود اما اگر دزد بیگانه یا غریب باشد انجنین
ترقیع و ثنا ریلی نگریستن باید بلکه گر بسیار مردم بود است یکدیگر را مانند
و بکار و پیشه و نام توان دانستن تا سخت نیک تفحص کنی و تامل و از
و فهم هر یک نیک تمیز کنی شو آن دانست **فصل** در معرفت
آنکه دزد مرد است یا زن بنگر بدلیل دزد اگر در بروج بود یا شرقی
یا در ارباع مذکر مرد باشد و اگر در بروج مونث زن باشد و همچنین شهادة
جوی از کوکب دلیل که مذکر است یا مونث و از اتصال و انصراف
قیاس گیر و اگر دلیل دزد کوکب نر باشد و کوکب نر وی ناظر و برج ماده دزد
مرد است لیکن در باطن مانند زنان بود یا کار زنان کند و اگر کوکب
ماده و یکوکب ماده ناظر و برج نر دزد زن باشد و باطنش مردان باشد
یا مردانه بود یا کار مردان کند اما شهادة نر و ماده کی نیک نگاه باید داشت
اگر کوکب نر بود و مشرقی و برج ماده و ربع ماده شهادة از نظر جوی اگر کوکب
نر چه ناظر مرد بود مشابه زنان و اگر کوکب ماده ناظر بود زن بود لیکن
مردانه بود و اگر ناظر نبود بدرجات و قوت و فعل نگرد و از آنجا حکم
کن و این مثالات که گفتم بسنده باشد هر کجا شهادة بیشتر یابی
حکم بر وی کن اکنون از تذکیر و تانیث و کواکب یاد کنیم تا آسان باشد

دزد م

بود م

زهره

زهره اگر دلیل زن باشد دزد زن بود و اگر مشرقی و در برج مذکر و در ربع
مذکر یا شمالی دزد مرد است و مشابه زنان یا مخنث یا مانند زنی
از زنی دزدیده بود و اگر شهادة زنی دو بود شهادت یا دو یکی زنست
زیرا که زهره بذات خود ماده است و اگر شهادة مذکری بیشتر بود و ماده یکی
یکی مرد است و باطنش زن و قمر و شمس تر فعل زهره **زحل** اگر مغربی
باشد یا مشرقی در برج نر یا ربع نر مرد باشد و اگر در برج ماده و ربع ماده
زن و اگر مغربی خصی یا کند پیری **مشتری** اگر مشرقی بود در برج مذکر و ربع
مذکر مرد بود و اگر مغربی بود در برج و ربع مذکر مرد بود و در برج و ربع مونث
مرد مانند زنان یا بخلقت زنان یا [illegible] یا مخنث و همچنین مریخ را
میدان **مریخ** اگر مشرقی و در برج نر غلام باشد یعنی کودک و اگر مغربی
و در برج ماده کنیزک یا دختر و اگر با برج مذکر یا ربع مذکر یا با اتصال مذکر
نر باشد و اگر مغربی با برج مونث یا ربع مونث یا با اتصال کوکب
مونث ماده بود و بهر جانبی که شهادة غالبتر بود وی بدان جانب
منسوب بود و اگر طالع برج مذکر بود و صاحب ساعة تیر در برج مذکر بود
و اگر در طالع در برج مذکر بود و اگر طالع در برج مونث بود و صاحب
ساعت تیر مونث زن و اگر یکی مذکر بود و یکی مونث مرد بود یا زن

عنین ه

عطارد ا

مشابه زن یا مشابه مرد بود فصل در معرفت آنکه دزد آزاد است یا بنده شدرست یا معیوب بنگر بدلیل دزد اگر سعدی باشد یا در برج مقبول آزاد است و اگر منحوس یا کوکب نحس دزد بنده باشد و اگر دلیل در خانه ششم از برج خویش بنده و اگر دلیل دزد صاعد یا در اوتاد یا زاید دزد درست اندام بود و اگر در هبوط یا ساقط یا ناقص ضعیف و بیمارناک و معیوب و اگر بصاحب شرف متصل آن درست بود و اگر مصاحب متصل بیمارناک و همچنین اگر بکوکبی متصل در شرف و هبوط دلیل بنگر فصل در معرفت آنکه دزد دراز بالاست یا کوتاه بالا و اگر دلیل دزد کوکب علوی باشد دراز بالا و اگر سفلی کوتاه بالا و اگر کوکب وسطی میانه و اگر کوکب علوی بود در ربع مشرقی یا در نیمه صاعد از مرکز وسط السما یا طالع یا از خانه چهارم سخت دراز بالا بود و اگر در برج مستقیم الطلوع هم دراز بالا و اگر در برج معوج الطلوع یا ربع مغربی یا جنوبی یا شمالی میانه بالا بود و اگر کوکب وسطی بود در برج مستقیم الطلوع یا ربع شرقی دراز بالا بود و اگر در برج معوج الطلوع و ربع مغربی کوتاه بالا و اگر کوکب سفلی در ربع شرقی یا برج مستقیم الطلوع میانه بالا بود و اگر در برج معوج الطلوع و ربع

بسوط م

برجهای م

مغربی

مغربی کوتاه بالا و اگر کوکب سفلی در ربع شرقی یا مستقیم الطلوع میانه بالا بود و اگر در برج معوج الطلوع و ربع مغربی پست و کوتاه بالا بود و در ربع شرقی دراز و در ربع شمالی و جنوبی میانه و در ربع مغربی کوتاه و برج مستقیم الطلوع راست قامت و برج معوج الطلوع کج قامت و کوژ پشت یا کج روند فصل در معرفت آنکه دزد تنهاست یا با یاران اگر دلیل دزد در برج دو جسدین یا در برج کثیر الاولاد یا در برج کثیر الصور یا دو یا سه کوکب دلیل دزد باشند دزد با یاران بود یا خداوند برج دلیل دزد بدلیل ناظر بود یا صاحب مثلثات آن برج یا صاحب شرف آن برج یا صاحب یازدهم از جایگاه دلیل دزد این دلیلها که گفتم اگر همه یا بعضی بدلیل دزد ناظر باشند و مقبول از یکدیگر دزد با یاران بسیار باشند و اگر دلیل دزد دو کوکب بود یا در برج دو جسدین دزد دو بود و اگر غیر این باشد که گفتم دزد یکی باشد خاصه که برج ثابت بود و قلیل الولد یا قلیل الصور یا دلیل دزد یک کوکب باشد فصل در معرفت آنکه این دزد هیچ دزدی کرده اگر دلیل دزد در برج دو جسدین باشد این دزد را پیشه دزدی بود یا چند بار دزدی کرده و اگر یا اول برج باشد یکبار دزدی کرده این دوم بار بود و اگر در برج ثابت بود

دزد تنها بود م

کرده م

یکبار رباشد و دیگر بار بکند و اگر ربع منقلب بود دزد دزدی کند
و از دزدی سیر نشود و توبه نکند **فصل** در معرفت آنکه دزدی
بشب یا بروز اگر دلیل دزد کوکب لیلی باشد یا در برج لیلی خاصه که در
حیز لیلی باشد یا تحت الارض دزدی بشب کرده باشد و اگر کوکب
روزی باشد یا در برج روزی بود خاصه که در حیز روزی باشد یا فوق
الارض بروز کرده باشد و اگر بعضی دلایل روز باشد و بعضی دلایل
شب میانه روز کرده باشد و اگر دلایل که بر شب دلالت کنند غالبتر
از دلایل روز نزدیکتر باشد بر کسی شبی بوقت آفتاب فرو شدن
کرده باشد و کوکب لیلی آن باشد که طلوع وی نیم شب بود و روزی
آنکه طلوع وی نیمروز بود و کوکب در برج روزی بود و کوکب ماده و
برج ماده شبی بود **فصل** در معرفت آنکه جوانست یا پیر بنا بر دلیل
دزد اگر در اول برج باشد یا شرقی دزد جوان بود و اگر در نیمه برج بود
و نیم شرقی و نیم مغربی و آن آنگاه بود که دلیل و میان آفتاب نود درجه
بود از پیش و از پس این دزد میانه سال باشد و اگر در آخر برج باشد
و مغربی دزد پیر باشد و اگر مخالف باشد آنرا که شهادة بیشتر
بود حکم کن و اگر در ربع طالع بود کودک و جوان باشد و در ربع

میان م

سال م

بروی م

جوز

دزد م

جنوب برنا و در ربع مغرب میانه سال و به پیری مایل و در ربع شمال پیر بود
و برین قیاس بگو اگر دلیل دزد عطارد بود جوان و اگر زهره هم جوان
لیکن از عطارد کلانتر بسال و اگر مریخ جوان اما بتحقیق کهل و اگر مشتری
کهل بود و از مریخ کلانتر و اگر زحل پیر بود و بنگر از مواضع آفتاب که شرقی
دلیل کند بر جوانی و مغربی بر پیری و مقام اول بر جوانی و استقامت
بر کهولت خاصه میان مشرق و مغرب و مقام ثانی به پیری و قمر در ربع اول
ماه نو دلیل کند بر جوانی و ربع دوم بر برنائی و ربع سیم بر کهلی و ربع
چهارم بر پیری و شمس در ربع طالع جوان باشد و در ربع وسط السماء
نوخط و در ربع مغربی کهل و در ربع چهارم پیر هرم و زحل در تشریق
جوان پیر طبع و پیر خود و در آخر تشریق کهل پیر طبع و در تغریب پیر سخت
هرم و مشتری در تشریق جوان کهل طبع و کهل خود در آخر تشریق کهل
و در اول تغریب پیر کهل طبع و در آخر تغریب پیر و مریخ در اول تشریق
جوان و در آخر تشریق کهل جوان طبع و در اول تغریب کهل و آخر
تغریب کهل پیر طبع و زهره و عطارد و در اول تشریق اگر راجع باشند
زهره جوان و عطارد کودک پیر طبع و اگر مستقیم در تغریب عطارد
جوان و زهره در اول کهولت **سال دزد** اگر خواهی که بدانی که از دلیل

بود از دو جهت طالع در دو یعنی هفتم دلیل کبری و سال وی بیرون آورد چنانچه

در اول کتاب در بیرون آوردن سال سایل گفتم و فصل دیگر هست

که آنجا یاد نکردم و اکنون اینجا یاد کنم که جایگاه هست بنگر که دلیل

کیست و سال کبری وی چند است و در آن برج که دلیل هست بچند

درجه است از برجی یا ربع یا سدس یا ثلث یا نصف هم بدان قدر

از سال کبری بگیر آنچه بیرون آید آن باشد سال دزد و این دلیل که گفتم

معقول و دلپذیر **فصل** در معرفت آنکه دزد در شهر است یا بیرون

بیرون شهر بنگر بدلیل دزد اگر صاحب سیم یا نهم متصل بود یا بکوکبی

متصل که در این جایگاه بود یا دلیل دزد در هم این مواضع باشد دزد از

شهر بیرون رفته و قصد دور جای کرده و اگر دلیل در وتد در شهر

باشد و جای رفته و اگر این وتد برج ثابت بود دزد بر جای قرار گرفته است

و اگر در جدی بین خواهد که از شهر بیرون رود و هنوز نرفته و اگر منقلب

هم در شهر از جای بجای گردیده باشد و اگر در مایل الوتد نزدیک

شهر دور رفته و اگر دلیل در آخر برج و برج دیگر تحویل خواهد کرد از شهر و ما ...
و اگر ساقط او بیرون شهر

~~اگر ساقط بیرون شهر است و اگر دلیل در اول برجی ...~~

~~که دو باشد هنوز از شهر بیرون رفته~~ لیکن در آن شده و اگر دلیل

او در تحت الشعاع بیرون آمده باشد و بکوکبی متصل که در هشتم یا ششم یا دوازدهم

با طالع باشد هم بیرون آمده باشد از شهر و اگر دلیل در ربعی باشد که صاحب

طالع بخلاف آن ربع بود دزد از شهر بیرون رفته و دور افتاده

و اگر صاحب طالع ساقط از نظر و اتصال دلیل دزد دور افتاده و اگر

هر دو در یک ربع دزد با سایل در یک شهر بود **فصل** در معرفت آنکه

دزد در کدام ناحیت رفته است اگر دلیل دزد در برج آتشی یا ربع مشرقی

آن دزد بناحیت مشرق رفته و اگر در برج خاکی و در ربع جنوبی بناحیت

جنوب و همچنین بر چهار ربع بگوی چنانچه در باب گم شده صفت کردم

فصل در معرفت آنکه خانه دزد کجاست بنگر بدلیل دزد که در کدام

برجست و آن برج از طالع بکدام ناحیت دلیل کند که در کدام ربع افتد

خانه دزد هم در آن ناحیت و جهت باشد و اگر صفت جای خواهی

بنگر که آن برج از کدام مثلثه است هم بدان مثلثه منسوبست

از وی صفت کن و از صفت برج نیز بگوی آنچه بوی منسوبست چنانچه

در باب گم شده گفتم و از مثلثات و از دوازده برج و قسم دلیل

خانه در وهست از نیز صفت کن چنانچه بر تر یاد کردم **فصل** دی م

در معرفت آنکه مال سروق بکسی داده یا نه بنگر میانه دو جهت طالع

و میانه وتد چهارم اگر درین میان کوکبی باشد مال بکسی دیگر داده و
صفت آن کس صفت آن کوکب است و بنگر تا از درجه دلیل دزد
تا نود درجه هیچ کوکبی هست اگر بود آن کوکب دلیل آن کس است که مال
مسروق بوی داده و اگر هیچ کوکب نباشد بهیچ کس نداده و بنگر بطالع
ساعت اگر در وتد طالع بود یا وتد رابع مال بدست کسی بنهاده و بنگر
که در برج چهارم هیچ کوکبی هست یا هیچ کوکب بوی ناظر است
اگر بغیر صاحب سهم السعاده کوکبی باشد یا ناظر بدست کسی امانت
نهاده و اگر غیر این باشد امانت ننهاده و اگر دلیل دزد در برج کوکبی
دهد نظر یا باتصال مال دزدیده از دست دزد بیرون شده باشد
و اگر بهیچ کوکب متصل نبود و نه ناظر در دست دزد باشد و اگر یکی از
برین دلیل کند بر مال یا صاحب سهم السعاده در برجی که باشد بطالع
ناظر بود در مکان خویش قوی بود دلیل مال باشد و اگر دلیل مال در
اول برج باشد مال را از جای خویش بدیگر جای نگردانیده و نه بکسی داده
و اگر در آخر باشد بکسی دیگر داده یا از جای بجای گردانیده اما صفت
امانت دار مال مسروق هم بصفت دلیل و حلیت وی باشد
اگر قمر در آخر برج دلیل کند مال مسروق از آنجا بجای دیگر گردانیده

در روی م

[illegible] م

بود و همچنین اگر برج شمس باشد و اگر دلیل مال متصل بود بصاحب تاسع
یا بصاحب ثالث یا بکوکبی در این مواضع بود و دلیل مال در این مواضع تحویل کند
احتمال اگر شهر بیرون برند و اگر زحل در وتد چهارم باشد یا بوی ناظر
مال به بنده یا کسی داده بود و اگر مشتری زحل ناظر یا در وتد چهارم مال از
دست آن بنده مردی اصیل و امین گرفته و اگر بجای مشتری مریخ باشد
و نظر زحل مردی بنده که آزاد شده باشد مال مسروق را گرفته
و اگر زهره باشد و در وجه دوم در خانه خویش مال مسروق بزنی توانگر
و اصیله داده و اگر در وجه سیم از برج خویش یا وتد چهارم آن مال بزنی داده
که بنده بود و اگر عطارد در وتد چهارم یا ناظر بود در وجه اول مال بدست
کسی داده که با حسب و نسب ستوده باشد و حاجتمند بوده و امروز
بنیاز نیست و اگر در وجه دوم و سیم مال به بنده یا خادم یا بکسی که مانند
بندگان یا خادمان باشد **فصل** در معرفت آنکه دزد آشکارا
شود یا نی اگر صاحب برج دلیل دزد بدلیل دزد ناظر نباشد و نیز
بیکدیگر ناظر نه یا هر دو بدلیل دزد ناظر نه دزدی پوشیده بماند و آشکارا
نشود و اگر یکی از این بیکدیگر ناظر باشند و نه بدلیل دزد و نه صاحب
برج دلیل دزد بدلیل دزد یا اینهمه دلیل دزد ساقط باشد از طالع یعنی

دزدی پوشیده که بر او آشکارا نشود و اگر دلیل دزد بدین صفت
باشد که گفتیم لیکن صاحب برج دلیل دزد بدین ناظر باشد یا
در او تا دو آشکارا شود بعد از آنکه پوشیده شده باشد و اگر صاحب
برج دلیل دزد بوی ناظر و هر دو بوی ناظر خاصه یا اینهمه بطالع ناظر دزدی
آشکارا شود و اگر پیشتر این نظرها با و تا دو باشند دزدی مشهور شود
و اگر ساقط از او تا د مشهور نشود و اتصال قمر با صاحب طالع هم
بکوکبی که در طالع باشد یا در وسط السماء دلیل کند بر آشکارا شدن
دزدی و اگر بدان کوکب مقبول بود ظفر یابد و کالا بیابد و اگر سعد باشد
از نحسان پاک دزدی آشکارا شود و اتصال قمر به نحسی از وتد
دلیل کند بر آشکارا شدن دزدی و آشنایی دزد و شناختن او را
و مال برود و اتصال قمر با سعدی ساقط از وتد دزدی پوشیده ماند
و از وتد آشکارا شود و اگر قمر در طالع آشکارا شود **فصل**
در معرفت آنکه بر دزد ظفر یابد یا نه اگر دلیل دزد در طالع باید دلیل
ناظر بر دزد ظفر یابد و اگر اتصال از تربیع و مقابله یا مقارنه باشد بر
دزد ظفر یابد در شهر لیکن به دشواری و اگر اتصال مودت بود ظفر
یابد با آسانی لیکن بیرون شهر و اگر میان ایشان اتصال و قطع بود

۲۰

سر بسنقل النور و جمع النور و رد النور اگر بود بدست متوسطان ظفر یابد
از جوهر کوکب ناقل یا جامع یا راد النور و از طبع وی بر طبع برج وی و اگر
صاحب سابع با دلیل دزد یا صاحب طالع متصل شود دزد خود آید
کالا باز دهد و اگر صاحب طالع بکوکبی متصل شود در وسط السماء
در وتد ظفر یابد بر دزد و اگر کوکبی زایل بود و بطالع ناظر امید بود و
اگر صاحب سابع تحت الارض ظفر یابد بر دزد و بتر آنکه صاحب طالع بوی
ناظر دارد و اگر بر بنجال صاحب هشتم بطالع ناظر یا به صاحب طالع متصل
دزد خود بیاید و کالا بدهد از بیم سلطان و اگر صاحب سابع و صاحب طالع را | بیکدیگر نظر نباشد مال سلطان بستاند
~~ناظر یا به صاحب طالع متصل دزد خود بیاید~~ و یا خود سایل ظفر یابد
و مال بستاند و اگر دلیل دزد منحوس بود و نحس کند صاحب وسط السماء
سلطان دزد را عذاب کند و مال بستاند و اگر سعد کند صاحب وسط
السماء بود رهایی یابد از جهت سلطان و هر کوکب که منحوس کند
از آنکس رنج و عذاب بیند و هر کوکب که سعد کند از آنکس راحت
و رهایش یابد **فصل** در معرفت آنکه دزد را عقوبت رسد یا نه
اگر دلیل دزد منحوس بود از صاحب هشتم یا صاحب دوازدهم دزد را
زخم و خوف و عذاب و بند و زندان بود و اگر نحس کند صاحب هشتم

باشد یا زحل یا مریخ و دزد کشته شود و اگر دزد در زندان گرفتار بود
و نحس کننده و دلیل دزد هر دو در برج ثابت باشد یا هر دو در چهارم
یا یکی ازین دو یا ماه در برج ثابت یا کوکبی متصل باشد از برج چهارم
بدلیل دزد در زندان بر دزد بسته شود یا در زندان بمیرد و اگر مریخ
در برج ذو جسدین یا با ماه و نحس کننده صاحب طالع را صاحب هشتم
یا زحل یا مریخ بود و نحس کنندگان در برج ذو جسدین یا یکی از ایشان
یا ماه دزد بریده اندام شود خاصه که ماه بمقارنه مریخ بود یا بدو از کشش(?)
و اگر دلیل دزد مسعود بود و در وتد و صاحب طالع منحوس یا ساقط
یا راجع یا محترق خداوند مال را عقوبت کنند و دزد رهائی یابد
و اگر دلیل نیز اینچنین باشد که از صاحب طالع گفتیم هم دزد و هم صاحب
مال بعقوبت رسند **فصل** در معرفت آنکه رد و ظفر کی باشد
آنگاه بود که یا اتصال درجه بدرجه رسند هر درجه روزی یا ساعتی
یا ماهی یا سالی چنانچه بر تر یاد کردم از بروج ثابته و منقلب و مجسده
و از وتد و مایل و زایل و ساقط هم بدان قیاس حکم میکن **فصل** در
معرفت آنکه مال دزدیده از آن کیست اگر قمر از کوکب مؤنث منصرف
باشد مال مرد بود و اگر از مذکر منصرف مال زن و اگر قمر از مریخ منصرف

مونثه

ازانرو

از آن بود لشکری بود و اگر از آفتاب منصرف از ملوک و اگر از زهره منصرف
مال زن و همچنین از دوازده برج و کواکب حکم کن و اگر صاحب بیت
قمر زهره بود مال زن بود و اگر زحل مال پیران و مردان و اگر وی
دلیل نکند صاحب برج وی دلیل مال خداوندان مال باشد بنگر
که وی کدام کوکب است مال آنکس باشد و اگر وی نیز دلیل نکند از برج
رابع گوی و اگر ذو جسدین باشد از دو تن باشد و اگر ثابت یا منقلب
از یکتن بود و اگر کوکب نر روی مال مرد بود و اگر کوکب ماده مال زن بود و اگر
هیچ کوکب نبود از صاحب رابع حکم کن **فصل** در معرفت آنکه
مال دزدیده یافته شود یا نه اگر صاحب طالع بصاحب مال مسروق
متصل باشد مال دزدیده بجد(?) یابد بطلب و حرص و اگر اتصال دلیل مال باشد
بصاحب طالع باید بآسانی و باشد که [illegible] تر دو وی آرند و اگر میان
این دو دلیل اتصال از مودت بود بآسانی یابد و اگر بعداوت
بدشواری و اگر دلیل مال در طالع باشد یا قمر نوی متصل بال [illegible]
و اگر صاحب برج دلیل مال با وی متصل بود باز یابد و اگر صاحب برج
قمر یا صاحب برج شمس یا صاحب حد قمر متصل شود مال
باید خاصه که اتصال از وتد یا مایل وتد بود و اگر دلیل مال از نظر صاحب

مال م

مال را م

مال بازیابد م

ملتمس م

طالع یا از طالع ساقط یا از نظر قمر یا در سابع یا بصاحب سابع
متصل مال بدست دزد بماند و ملک وی شود و اگر دلیل مال از سابع یا
صاحب سابع از نظر و اتصال ساقط باشد و در وسط السماء
متصل یا با صاحب وسط السماء ناظر بدلیل مال شود مال بر دیگر
سلطان باشد و استوار شود و اگر صاحب سابع تحت الشعاع و
صاحب طالع متصل دزد مال بخداوند آرد از بیم سلطان و اگر دلیل
مال بدلیل سایل متصل نباشد و کوکبی میان ایشان نور رساند یا
نقل یا جمع انحال نباید بدست سلطان و متوسط بر گوهر و طبع کوکب
ناقل و جامع بود و گوهر برج و جایگاه وی از طالع و اگر ماه بنحسی منصرف
شود مال ادو و باز نیاید و اگر آن نحس در وتد بود دزد شناخته شود و مال
نیاید و اگر مال بسعدی متصل و آن سعد تحت الشعاع یا ساقط یا نحس
مال برود و باز نیاید و اگر قمر بصاحب طالع یا بکوکبی که در طالع بود
یا بصاحب وسط السماء یا بکوکبی که در وی باشد متصل شود مال
باز یابد و اگر نیرین بصاحب طالع یا بطالع ناظر یا یکی از نیرین در طالع
یا در وسط السماء یا متصل از نظر مودت مال یابد یا ساقی
و اگر نظر از تربیع یا مقابله بود یابد بدشواری و اگر یکی از نیرین بصاحب

سهم السعادة یا با سهم مجتمع باشد زود یابد و اگر نیرین بطالع نظر
دارند از او بتاد مال بدست آرد بمشقت و اگر صاحب دوم در طالع
مال باز یابد هر چند که روزگار بر آید و مدت دراز گشته بود و اگر
اتصال صاحب دوم بکوکبی که در دوم باشد مال باز یابد و اگر صاحب
هشتم یا صاحب دوم در هشتم بود مال برود و باز نیاید و همچنین
اتصال صاحب هشتم و دوم بیکدیگر و اگر صاحب هشتم بصاحب
متصل باشد مال باید لیکن بعضی دزد بگیرد و بهتر آن بود که
صاحب طالع میان ایشان شاهد بود و اگر شاهد صاحب وسط السماء
بود بعضی سلطان از وی بستاند و اگر قمر تحت الشعاع و ناقص نور
باز نیاید و اگر قمر در سابع یا هشتم مال نیاید مگر شمس ناظر بود که امید
یافتن باشد و اگر قمر در طریقه محترقه رفتن مال بود و اگر بیاید برنج و تکرار
و اگر نیرین تحت الارض هلاک شدن دزدیده و کم شده بود و اگر قمر با
سعدی در طالع دلیل کند بر یافتن کم شده و مال دزدیده و دور نیست
اگر طالع منقلب بود یا سایل بر اتفاق بنگر که بوقت دزدیدن مال وی کجا اگر قمر
بر آن وقت بجایگاه سعدی بود که در اصل بوده باشد دلیل یافتن
بود و اگر نه نه **فصل** در معرفت آنکه مال همه یابد یا بعضی اگر دلیل

مال ناقص باشد یا بطی السیر یا منحوس یا ناقص التعدیل والعدد بعضی از آن
مال باید و بعضی هلاک شود و اگر مسعود بود و یا زاید النور والعدد والتعدیل
یا سریع السیر و سعدی تر بود ناظر مال باز یابد تمامی یا زیادت و اگر
نحس بود ناظر مال باز یابد لیکن بر یکی و چیزی نقصان باشد فصل
در معرفت آنکه دزد چه پیشه دارد باید نگریست دلیل دزد اگر در حظوظ
خویش باشد یا مسعود یا بعطارد تا ناظر باشد در خانهای عطارد
بود یا در حظوظ عطارد این دزد صانع باشد و اگر غیر آن که گفتیم
دزد صانع نباشد و بنگر به دلیل دزد که بکدام کوکب است و کدام کوکب
نظر دارد و در کدام برج و آن کوکب و آن برج بکدام پیشه دلالت کنند و آن
برج از کدام گوهر است بر طبع برج و کوکب از گوهر طبایع آتشی و بادی
و خاکی و آبی حکم کن پیشه دزد را و بیک دیگر مزاج ده فصل در معرفت
حلیت و شکل و هیات دزد که چگونه است ۷ زحل بود این دزد
سیاه چهره و تیره گون باشد یا گندم گون و دراز بالا و خرد چشم
سپیدی چشمش بزردی زند کج چشم و گونه در رویش بزردی مایل بود [illegible]
ناک و پهن پیشانی و پهن سر و زشت روی و ترش روی اندیشناک
خداوند حیلها و مکر و دروغ و [illegible] از دل وی آگاه نباشد و بر یک

۷ بنگر به دلیل دزد اگر دلیل [illegible]

رای

رای بود و خاموش باشد چون خشم گیرد بلند زبان بود و زشت و شتلم(?)
و دراز موی و دراز دندان و دراز ناخن لیکن طبع کاهل بد خوی بسیار خوار(?)
راه رو و دگر بار باشد یعنی پشت خمیده کلان گوش کلان دهن کلان
بینی بد جامه و باشد کفته حلیه مشتری اگر دلیل دزد مشتری بود سپید
پوست که بزردی زند مردار بود گون تابان دراز بالا فرشته موی گرد ریش
سیاه چشم کلان چشم سپیدی چشمش بمروارید ماند نیکو چشم شکوار و
واندام آور تابان گونه سخن گوی نیکو گوی فربه نیکو خو و دوستدار فر
حسن و جمال و بکارهای خیر گرداننده مسکون موی زرک اندام
هر یکی علیحده کمتر از زحل حلیه مریخ اگر دلیل دزد مریخ بود سرخ روی
سرخ موی بود که بغایت سرخی زند کبود چشم یا میش چشم یا گربه چشم
تیز نگرنده گرده و روی باریک و زنخدان کمان ابروی سوی بینی گرد
وخمیده و ابروش نیکو اندام و رشته و باریک موی سرخ بر یکحال
رای و هوا اندیشه نبود بهر طریقی که روند باشد بسیار و بی امانت
سفید(?) دلاور و تیز و پیش رونده بجنگ و بد زبان ستاینده و بد شتلم
دادن مردمان نه باک از آنچه وی گوید مردمان را و از آنچه وی را گویند
نیز باک ندارد و حریص بکار زنان با جوت دروغ زن و ستمکاره

وخاین بمجلس نیکویی نخواهد میانه بالا زبان گستاده وزنان بکار و چه کنند

گشاده سینه مند بسیار و انبوه موی حلیه زهره اگر دلیل زهره بود سپید پوست

و تابان و پاکیزه گونه مروارید رنگ و گونه اش سرخی زند از جهت

آنکه بنمک پوست باشد خوبروی گشاده روی نیکو چشم و ابرو بزرگ چشم

و سیاهی چشمش بیشتر از سپیدی سیاه دیده پیوسته ابرو و شیرین سخن

بزرگ سرین گرد ریش میانه بالا موی سرش بسیار نیکو موی سیاه گوشت

آور معاشر خداوند لطافت و شادی نرم سخن و گستردی با حفاظ و غول [illegible]

پاک جامه خوش آواز حلیه عطارد اگر دلیل عطارد باشد خشک اندام

کشیده ریش باریک و اندک ریش کوسه خشک روی سپید پوست

که بزردی زند سیاه چرده یا سبز رنگ کم موی استخوان و رگهایش پدید آمده

و سپید اما شد تیز فهم زیرک زبان آور سخن گوی راست اندیشه بسیار

سخن تیز گوینده باریک لطیف قامت میانه بالا با هوش در آموختن

هنرهای بسیار با زنی زند و زود رونده درشت موی سیاه و نیکو موی تر

نکرند نیکو زبان شیرین سخن باشد شمس و قمر اگر دلیل شمس یا قمر باشد

بنگر که بکدام کوکب متصل است یا منصرف یا ناظر یا مجامع حلیه

و زد و اران کوکب است و اگر خالی السیر شمس یا قمر حکم کن حلیه شمس

شیرین گفتاری و

یا کوسج و

اگر دلیل شمس باشد سپید پوست که بزردی زند میان بالا بزرگ اندام

سطبر استخوان پاکیزه گونه رنگ درشت آواز سرخ موی که بزردی

زند مانند فروغ و زبانه آتش و در چشمش پاره زردی بود یا کبود چشم یا

میشی چشم و ناخنه باشد گوشش یا انبار چشم بود اصلع و ساده سر شیر

گوشت کم سر و روی دلاور بکار صبر و دانا یا کاهن یعنی از گزاف

چیزها گوید و پندارند که راست است گزاف یا طبیب یا قصار یا همت بلند تکبر

بلند سخن سیاست کننده و استخفاف کننده پهن روی فراخ چشم

سینه او حلیه قمر اگر دلیل قمر باشد گرد سر و روی سپید پوست

خوبروی نیکو اندام پست بالا زود رونده میانجی کن با یکار سخن

گوش کننده سخن چین در ریش اندک بلند [illegible] ستا بکار رحیم دل دوست

دارنده یاران و دوستان و از کاری بکاری گردنده متنک پوست نرم

بسیار خون بسیار موی بود بر اندام زشت آواز فریبنده و چون این

دانسته شد بنگر دلیل بکدام کوکب متصل است یا بنور روی بنور کدام

کوکب متصل و هر کدام بر جهت از نوع و طبع آن کوکب و آن برج شر

صفت کن تا درست آید حلیه زحل اگر دلیل زحل باشد دلیل

کند که بسیار موی باشد و انبوه و گشاده آواز میش چشم کلان چشم

بزردی و

نیک و

مایه عیبه و

بیرون آمده پیشانی سطبر روی کشیده بلند برکشیده بینی باریک وکوتاه دراز
باریک ساق میانه بالا فرونگرنده درشت موی لیکن باریک باشد موی پیش
فروهشته کنجیده روی نیکو گفتار نیکو اندام بازی ولهو واجب در روی خیر
کمتر بود و دوستدار دروی پاره ابلهی باشد حلیه **ثور** اگر دلیل در ثور باشد
پهن پیشانی برکشیده موی سطبر آواز سطبر لب موی سرش انبوه و درشت
بزرگ چشم سطبر ابرو فراخ سوراخ بینی دم زننده از بینی خوی ناک
پهن پشت پیش قدم کرده خوی فریبنده کم شنونده یعنی کور
دل حرام گوشت ده سیاه چشم سیاه دیده سیاه پیش جشن از سیبوی کوتاه
ابرو حلیه **جوزا** اگر دلیل در جوزا بود میانه بالا پهن سینه پهن کتف معتبر
رنگ نیکو گردن فرشته موی کبود چشم تیز دیده نیکو چشم کرده رای
نیکو خوی نیکو زبان معتدل نیکو ریش و نیکوئی بود و بود که ابلهی باشد
دوربین شرم گوش استهنده حلیه **سرطان** اگر دلیل در سرطان بود سیاه چشم
بیرون آمده روی سپید پوست که بزردی زند و در رویش کنجره یا کلف
باشد بیرون آمده چشم که دندان کج بینی برهنه روی پهن پیشانی بسیار
گشاده چشم خشک اندام بزرگ پای بزرگ کف نیکو بالا سخت دراز پشت
دراز موی کرده خوی سکون موی حلیه **اسد** اگر دلیل در اسد بود

اصلح م

۱۹۱۱

بر روی نشانهای بسیار بود ریشش موی تنگین بود دارد و در فرخ چشم تیز نگرنده
کج بینی سطبر سر بینی سوراخهای بینی فراخ باریک لب کوتاه گردن سطبر ساقهای
دست سینه آور باریک میان معتدل سرین کبود چشم سرخ گونه و
موی نیمه زرین بزرگ نیمه زیرین ضعیف باریک ساق موی گردن بسیار
و کتفها و دلاور دوستی دوند سخت آواز حلیه **سنبله** اگر در سنبله
باشد معتدل قامت و خلقت گوشت بزرگ سر فرشته موی ساعدها
و اطراف اندام موی ناک گرونده رای دوربین نیک بعدل و صلاح گراینده
نیک و راست گشاده کاروفادار خداوند ادب حلیه **میزان** اگر دلیل
میزان بود سپید پوست دراز بینی دراز گردن سیاه موی درشت موی
باریک ساق راست اندام نیکو روی کوژ پشت برکشیده گونه انگشتان
با پهناش دراز ناخن دستش بسیار افتد نیکو سخن حاضر جواب راست کار
خداوند لهو و طرب حریص بکار زنان حلیه **عقرب** اگر عقرب بود
بیرون آمده پیشانی تنگ موی برکشیده موی وجه اجوا ایستاده موی
چشم کلان چشم گرد ریش گرد سر و روی و گونه رویش بسپیدی و سرخی
زند و سبزی کوتاه پشت دراز ساق بزرگ پای و کتفها دراز گونه
بیرون آمده بدخو و بد همت شر انگیز سینه او و کتف او فرو هشته

امنی م

جهری نسپند خوبکار فسون و دارو ها دانا طبیعه **قوس** اگر در قوس بود
پهن پیشانی دراز روی و فراخ سینه فراخ دهن سطبر لب و از سر شانه تا کاف
نیمه فرود تنش بهتر از نیمه زبرین پایهای دراز ساقها پهن فرود کشیده ریش
دراز ریش سرخ رنگ گشاده شکم شر نکنند بسیار نفقه کننده دانشمند
مساحت مزاج کار کم نکنند چهره موی ستوران و باشد که اصلع بود اندک
موی طبیعه **جدی** اگر در جدی بود دراز موی سرخ موی سرخ روی فرو نشسته
گردن نغز آواز تنگ پیشانی خوی ناک حفاظ و ما نهفته سطبر موی
خاصه موی سر نیکو اندام و نیکو قامت باریک دست اندام باریک
ساق فرو نشسته شکم و نشسته ریش دراز ریش کرده خو و طبع و
سبکبار طبیعه **دلو** اگر در دلو بود کلان سر میانه بالا و فرو مایه باریک
اندام فرود نیمه تنش باریک و زبر نیمه تنش پهن نیکو ریش و بزرگ
یکی ساق پایش بزرگتر از دیگر و پهنا و حریص بر آوردن مال و بر
تجمل صناعت او در آب بود یا باشد آنکه شراب فروش یا کشتی
بان یا کار طبیعه **حوت** اگر در حوت بود نیکو گردن پهن پیشانی
فراخ دهن و دندانهایش مختلف خشک اندام کم گوی و کم سخن و
درشت موی سیاه موی خورد سر خورد پیشانی گشاده روی سپید

پوست

پوست سیاه چشم نرم مفاصل نرم اندام **فصل** در معرفت
آنکه بر اندام دزد علامت هست یا نه بنگر به دلیل اگر در طالع حمل
باشد دزد را بر سر علامتی بود نیکو و ظاهر و اگر بوجه اول بود بر سر
و اگر بوجه دوم بود بر روی و اگر بوجه سوم بر زنخ و حوالی آن و اگر
در جایگاه سعود یا مقبول علامت خوب و زیبنده و اگر غیر مقبول
یا منحوس علامت بد و تباه و عیب ناک و اگر دلیل ثور بود علامت
بر گردن و اگر در جوزا بر کتفها و دستها و اگر در سرطان بود بر سینه و
اگر از طالع تا هفتم در جهت راست و اگر از هفتم تا طالع در جهت چپ
و همچنین حکم کن از دوازده برج و از هر وجهی تا معلوم شود و اگر در
باب علامت مشتری به دلیل دزد ناظر بود یا خطهای مشتری بود آن
علامت خوب یا جمال بود و اگر زحل بود ریشی یا علامت زشت
و اگر مریخ بود علامت جراحت یا گزیدن سباع و اگر شمس بود هم
جراحت بود یا سباع گزیده بود و اگر زهره بود یا زینت و تجمیل
بود و اگر عطارد بود نوشتگی و نقاشی و اگر قمر بود به کوکب ناظر
حکم کن یا کوکب منصرف و اگر خالی السیر بود از برج قمر حکم کن و
اگر رسنده سایل بود از علامت خود رسد بنگر به دلیل طالع که در

کدام خانه است از آن خانه حکم کن و اگر در طالع بود علامت سر بود
و اگر در دوم بر گردن همچنین تا دوازده خانه فصل در بیرون آوردن
معنی نام دزد بنگر بدلیل دزد که در کدام خانه است معنی نام دزد
بر معنی آن خانه باشد اگر دلیل دزد در طالع باشد و ساقط نبود نام
معتدل باشد بر معنی زندگانی و عمر و عیش چون یحیی و عیش و زکی و مانند
این و اگر در دوم باشد معنی نام بر معنی مال و اعوان چون مالک و
دینار و زید و زیاد و مطیع و عون و مانند این و اگر در سوم بود
مسعود نام انبیا و صالحین و اولیا و اگر منحوس بود نام آبا و برادران
چون خلیل و صفی و ولی خواجه و اخوالی و اگر در چهارم بود نام شیخ
و قدما و برنام جد و اجداد و مانند آن و اگر در پنجم بود بر معنی ولد چون
ولید و سعید و عطا و رسول و آنچه بدین ماند و اگر در ششم بود بر معنی بنده
و عبید و نام حقیر و دون و نام بندگان و اگر در هفتم بود نام مردان باشد
و نام زنان باشد یا نامی چون ضد و منازع و مقابل و اگر در هشتم بود
بر معنی موت و میراث و ظلم و اگر در نهم بود بر معنی نام دین و نبوت
و دیانت چون مومن و مسلم و نام انبیا و اولیا و صالحین و تابعین
از زن و مرد چون فاطمه و مریم و اگر در دهم بود بر معنی نام علا و رفعت

چون

چون عالی و علی و ابو العلا و شریف و اشرف و ابو المعالی و نصر و رافع
و رافعه و شریفه و اگر در یازدهم بود بمعنی صداقت و دوستی چون
حبیب و محبوب و رجا و حسن و حسین و صادق و سعد و اگر در دوازدهم
بود نامی باشد حقیر و ناقص بر معنی اعداد و عدوان و حار و کلب و کلاب
و آنچه بدین ماند والله اعلم در بیرون آوردن ترکیب نام اگر دلیل را
اتصال و مزاجی بود و اگر از تثلیث یا تسدیس بود ترکیب نام بر سه حرف
یا پنج حرف و اگر از تسدیس بود بر سه حرف یا شش حرف و اگر از تربیع و مقابله
بود چهار حرف یا هفت حرف و اگر دلیل را اتصال و مزاج نبود اگر در
طالع بود یا در اوتاد چهار حرف بود و اگر در هفتم بود هفت حرف
و اگر در تثلیث طالع بود سه حرف یا شش حرف و اگر در برج دو جسدین
بود نامی بود یا ترکیب چون عبدالله و عبدالرحمن و اگر در برج منقلب بود
نامی بود مصغر و ناقص و اگر در برج ثابت بود نامی بود متوسط صحیح و باشد
که نام بر معنی آن برج بود که دلیل در وی است و اگر دلیل از طالع و از
نظر ساقط بود بنگر در برج هفتم عدد و حرف نام دزد بر عدد دو حرف
برج هفتم چنانکه حمل ثور اسد قوس جدی حوت دلو هر یکی بر حرف
دلیل کند و جوزا و عقرب بر چهار حرف و سرطان و سنبله

یا پنج یا نبود و اگر از تسدیس
طالع بود سه حرف

و میزان بر پنج حرف و بنزد دلیل کبیر که عدد حروف نام را از عدد حروف
دلیل چنانچه زحل سه حرف و اغلب پرور است و مشتری پنج
حرفست و مریخ چهار حرف و شمس سه و زهره چهار و عطارد پنج
و قمر سه هر کوکبی که حرف او بگفتار و بلفظ فاحش تر بود انحرف باشد
مصنف کتاب گوید بنگر بدلیل که حروف وی چند است و حرف متحرک
را از وی بگیر چنانکه از زحل زا و حا و از مشتری میم و تا و را و از
مریخ میم و را و از شمس شین و از زهره زا و را و از عطارد طا و
را و از قمر قاف و میم و بنگر که در کدام برجست و حرف متحرک که
فاحش تر بود و بلفظ و گفتار بگیر و حرف منزل بگیر آنگه منزل که دلیل
در وی است آنگه بنگر که معنی نام برچه دلالت میکند از وی قیاس کن
و نام بیرون آید براستی و باشد که هر حرف دلیل را در نمودن باشد بر ترتیب
نام چنانکه اگر دلیل بوجه اول باشد حرف اول از ان نام باشد حرف
اول دلیل باشد یا باشد اول حرف منزل باشد و اگر دلیل بوجه دوم باشد
اول حرف از ان باشد حرف دوم بود از دلیل یا از برج دلیل یا
حرف میانگین منزل و اگر بوجه سیوم بود اول حرف از ان نام باشد حرف
آخرین دلیل بود یا حرف آخرین منزل و حروف دوم را از صاحب مثلثه

نیز

و حرف اول از برج دلیل باشد

هم نام

برج دلیل توان دانست و حرف سیوم را از صاحب مثلثه دوم و حرف چهارم را
از صاحب مثلثه سیوم برج دلیل چنانچه از دلیل صفت کردیم مثلا اگر دلیل
در حمل بود بوجه اول و دلیل مشتری اول حرف میم آید و حرف دوم از
نام صاحب مثلثه حمل گرفتیم شمس و حرف سیم از صاحب مثلثه دوم گرفتیم
مشتری و حرف چهارم از صاحب مثلثه سیم گرفتیم زحل و همچنین از
برجهای ارباب مثلثات منازل ایشان بقیاس و فهم باریک نام و
حروف جمع کن نام بدرست بیرون آید و باشد که همچنان نام بر معنی نام
کوکب ثابته باشد که با دلیل مقارنه کنند و نیز قیاس گیر در ان زمین
که باشی اغلب نامها چیست بدان قیاس بیرون آید و اگر نام تازیان
باشد و نام عجم نام کواکب بروج و منازل پارسی کن بر لفظ آن قوم و نام
از وی بیرون آر و اگر نام ترک باشد نام کواکب و دلیل بروج و منازل بلفظ
ترکی کن و همچنین بهر اقلیمی که باشی نام بروج و کواکب و منازل بر لفظ آن قوم کن
و نیز قیاس گیر از کوکب دلیل و از طبیعت وی و اگر دلیل قمر بود
بر معنی نام پیکان و جاسوسان و عامه مردم و اگر مریخ بود بر معنی نام
سرهنگان و لشکریان و اهل حرف بود و نام اهل عجم و مغان و اگر
عطارد بود بر معنی نام کودکان و کنیزان یا بر لقب خواستن و نام و لقب

و اگر دلیل شمس باشد و در طالع یا عاشر
نام بر معنی ملوک و اشراف بود و

و نام اهل شام بود و اگر زحل بود بر معنی نام بندگان و مردمان دون و
حبش و هند و اگر مشتری بود معنی نام صالحین و اولیا و انبیا بود و
اگر زهره بود نام اهل بیت نبوت و خاندان انبیا و صالحین و اگر
جایگاه خویش نیک بود و در شرف یا در طالع و مقبول همچنین و اگر عطارد
بود نام مغنیان و زنان و مطربان و مخنثان و شاعران و اگر دلیل
در وتد بود یا در شرف یا در حظوظ خویش نام معروف و مشهور و نیکو
بود و اگر در هبوط بود یا زایل یا ساقط یا در وبال و جایگاه نامقبول
نام مجهول و ستایش باشد یا نام مستور و برده و همچنین بنگر که دلیل در
کدام برج است نام بر معنی برج یا بر معنی صورت برج یا بر معنی کوکب
ثابتی که عظیم القدر باشد و ممتزج باشد **تألیف حروف نامها** بنگر
که دلیل در کدام برج است و در کدام منزل از منازل قمر و در آن برج صورت
کدام کوکب است از چهل و هشت صورت از آن صورتها که بوجوه
بروج پیوسته است و از صورتها که نزدیک اصحاب طلسمات و از معنی دوازده
خانه اگر نام معلوم شد نیکو و اگر معلوم نشد حرف دلیل و حرف
برج دلیل و حرف منزل دلیل همه بر کاغذی بنویس و بنگر که نام بر چند حرف
دلیل گشت چنانچه برتر یاد کردم آنگاه حرف ها خشن و غلیظ تر بلفظ

وکفتار

و گفتار بنگر که کدام است پیدا کن و جداگانه نگاه دار اگر دلیل در
ربع اول است از برج اول حرف اول بود و اگر در ربع دوم تا پانزده درجه از
حرف دوم بود و اگر در ربع سیم بود تا بیست و دو و نیم درجه حرف
سیم بود و اگر در ربع آخر بود حرف چهارم بود و دیگر از صاحب مثلثه
اول و دوم و سیم بگیر همچنانکه از دلیل صفت کردم و اگر نام زیاده از چهار
حرف بود دیگر حرف از قمر بگیر و دیگر از صاحب قمر چنانکه از دلیل
صفت کردم این بار اینک تامل کن که بسیار نام بیرون آورده ام درست
آید اگر سایل نام خود پرسد از طالع و از دلیل طالع قیاس کن و علم
هر که پرسد از آن برج و از صاحب و از بیت آن برج حکم کن و اگر دلیل
ساقط بود از طالع از برج دلیل قیاس وجه دیگر و باشد که حروف
نام بر معنی ابجد و هوز بیرون آید و ابجد است که بیست و هشت حرف را
بر دوازده برج قسمت کن و باز بر هفت کوکب قسمت کن تا هر برجی و کوکبی
را چند حرف آید وجه قسمتی نگاه دار و بنگر که دلیل در کدام برج است
و بکدام وجه وجه اول حرف اول و وجه دوم حرف دوم و وجه سیم حرف
سیم بود نیمه اول حرف اول و نیمه آخر حرف دوم و هر کوکبی را چهار حرف
آید بنگر که دلیل در کدام بعت از برج و اگر در ربع اول بود حرف

اوّل بود و ربع دوم حرف دوم و ربع سیم حرف سیم و ربع چهارم حرف
چهارم از اوّل ابجد شمار کن صاحب مثلثه اوّل نگر که در کدام ربعست
از برج حرف دوم از نام الحرف باشد و حرف سیم از مثلثه دوم
و حرف چهارم از مثلثه سیم و حرف پنجم از برج همبرین مثال کار
کن تا نام بیرون اید حمل اسد ثور زه و جوزا ج ط سرطان ...
ل اسد م ده سنبله س ع میزان ف ص عقرب ق ر قوس ش ت جدی
ش خ دلو ... حوت ظ غ زحل ا ... مشتری ... مریخ ط ی
کل شمس م ن س ع زهره ف ص ق د عطارد ... ش ت ش خ قمر
ز ض ظ غ نوع دیگر حمل ح م ل ثور ش د ر جوزا ج و ز ا سرطان س ی
ط ان اسد اس ی سنبله س ن ل ه میزان م ... ز ا ن
عقرب ع ق ر ب قوس ق و س جدی ج د ی دلو د ل و
حوت ح و ت زحل ز ح ل مشتری م ش ر ت د ی مریخ م ر
ی خ شمس ش م س زهره ز ه ر ه عطارد ع ط ا ر د قمر
ق م ر ربع اوّل از هر برجی هفت و نیم درجه بود و ربع دوم تا
پانزده درجه و ربع سیم تا بیست و دو و نیم درجه و ربع چهارم
تا آخر برج اینست طریق بیرون آوردن نام بتحقیق فصل

آن نام باشد

۱۶

در معرفت خصومت و دعوی طالع و صاحب طالع و قمر و کوکب
عارض در طالع دلیل سایل است و انکوکب که قمر از وی منصرفست
و هفتم و صاحب هفتم و انکوکب که قمر بوی متصل است و کوکبی
که در هفتم بود دلیل مسئول عنه و وسط السما و صاحبش و کوکبی
که در وسط السما بود دلیل حاکم و قاضی و امیر و چهارم و صاحب
چهارم و کوکبی که در وی بیت و صاحب برج قمر دلیل عاقبت
کار خصومت و صاحب برج دلیل سایل عاقبت سایلست
و صاحب برج دلیل مسئول عنه دلیل عاقبت مسئول عنه و هر کوکب
که میان سایل و مسئول عنه است آن دلیل چیزیست که خصومت
از بهر ویست و قمر دلیل ماجرا با خصومت و اگر قمر مقبول بود
و سعود بنظر مودت باجبه با که میان ایشان بود همه نیکویی و خشنودی
بیکدیگر باشد و اگر غیر مقبول بود و نحوس بنظر عداوت همه تباهی
و جنگ بود و برج دوم و صاحبش و کوکبی که در دوم بود و فوق الارض
یاروی کن و گواهان سایل باشند و برج هشتم و صاحبش و انکه در هشتم
بود یا تحت الارض یاروی کن و گواهان مسئول عنه از دلیل سایل
و مسئول عنه هر کدام سفلی تر بود اغاز کننده خصومت خداوندان

دلیل باشد آن دلیل که وی آغاز کننده خصومت بود بنگر از
کدام کوکب منصرف شده است بسبب آن خصومت از طبع کوهر آنکوکب از خانه
وار طبع آنجایگاه او از فلک باشد مثلا آغاز کننده خصومت
دلیل سایل بود و منصرف بود از زحل و زحل خانه برادران بود
و خداوند خانه سیم گوئیم خصومت از سبب برادران است یا از
امیدی داشتن سبب خصومت و همچنین حکم کن از برج خاکی و آبی
از جهت آب و زمین و مانند آن از دوازده خانه قیاس کن تا حکم
درست آید **فصل** در معرفت آنکه خصومت با کیست بنگر بدلیل
مشغله یعنی بکوکبی که آغاز خصومت از وی بود اگر متصل باشد
بکوکبی یا کوکبی بوی متصل از تربیع یا مقابله و مقارنه غیر قبول آن خصومت
با صاحب آنکوکب باشد و از جوهر برج وی و از جوهر موضع وی اگر
صاحب ثانی بود خصومت از جهت مال بود و یا دیگران و اتباع و
اگر صاحب ثالث بود خصومت با برادران باشد و اگر صاحب
چهارم بود با پدران و همچنین از دوازده خانه حکم کن و اگر
هیچ کوکبی بوی اتصال نکند بنگر بدلیل سایل و مسئول عنه خصومت
با کوکب قابل التدبیر بود بنگر تا صاحب کدام حیث ازان برج و قیاس

کن

کن و حکم کن بجوهر کوکب و جوهر خانه و جوهر جایگاه **فصل** در معرفت
حال خصومت بر نیکی و بدی اگر طالع یا برج که دلیل بر وی است برج ثابت
بود یا قمر در برج ثابت خصومت دایم و ثابت ماند که بروزگار دراز
گسسته نشود و اگر دلیل سایل در برج ثابت بود درازی و دیری از جهت سایل
بود و اگر دلیل مسئول عنه در برج ثابت بود درازی و دیری از جهت مسئول عنه
بود و اگر قمر در برج منقلب باشد یا طالع یا دلیل خصومت در برج منقلب بود
گسسته شود و زود انگیخته شود و چند کرت همچنین باشد هر بار آرمیده شود
باز انگیزد و اگر در برج دو جسدین بود از حالی بحالی گردد یا خصومت
دوباره کرده شود یا یکبار کرده بود و این دوم بار باشد و اگر با اول برج
بود نخستین بار بود و اگر با آخر برج بود این دوم بار باشد و همچنین حکم کن
از برج ثابت بزودی و دیری و اگر سعدی ناظر از حال بحال گردد به نیکوی
و بادار هم بر سعادة و خیر باشد و اگر نحسی ناظر بود به تباهی و اگر اتصال
از مودت بود صلح و دوستی بود میان ایشان و اگر اتصال از عداوت
بود میان ایشان خصومت و عداوت بود و هر آن دلیل که نحسی ناظر بود
یا نحسی در طالع سایل و مسئول عنه آنکس خصومت بر باطل کرده بود
که تباهی و مکروهی پیش آید ویرا و هر دلیل که با سعدی بود یا سعدی

یکیتن

در طالع نحس بود انکس حق جوی و طالب راستی و نیکوئی بود و داد دهنده
بود که نیکوی بیش آموزش و هر دلیل که منحوس بود یا محترق یا در وبال بود
انکس را کاوشنا باز خورد که از خصومت بازماند بسبب بیماری و دل تنگی و غم
واندوه و مکروهی و اگر سعدی اتصال کند آنکروه و غم را کم کند و اگر نحسی
شعاع افکند بتر بود و بنگر که از سعد و نحس صاحب کدام بر جست جزو
سعادة و مکروه از جوهر آنکوکب و آن خانه باشد **فصل** در معرفت آنکه
ظفر کرا بود در خصومت اگر صاحب طالع در هفتم بود سایل مقهور و
فرمان بردار و زبون مسئول عنه بود و اگر هفتم در طالع بود مسئول عنه مقهور
و فرمان بردار و زبون سایل بود و اگر دلیل سایل مقبول بود بدلیل
مسئول عنه خصومت و آغاز آن از سایل بود و اگر دلیل مسئول عنه
اتصال کند بدلیل سایل آغاز کننده مسئول عنه بود و هر دلیل که در وتد
بود حجت انکس قوی تر باشد و هر دلیل که مقبول بود یا مسعود وی شیرین
سخن تر و راستکار تر و داد دهنده تر و سخن پذیرنده تر و هر دلیل که نا
مقبول یا منحوس یا ساقط بد زبان و بد خو و بد طبع و سخن ناشنونده و
باطل جوی و یاوه گوی و سخن ناپذیرفته و هر کوکب که وی صاعد بود
با ستعلی تر یا بفلک اوج بود وی قوی تر و هر دلیل که در مراتع خویش

درکه

بود و قوی و از نحوس و عیوب دور قوی تر و هر دلیل که مشرق بود یا شمالی
وی قوی تر و هر دلیل که وی زاید العدد و النور بود وی قوی تر از ان دیگر
و اگر میان ان دو دلیل اتصال از مودت باشد میان ایشان
صلح و دوستی و الفت افتد و اگر اتصال از مخالفت بود میان ایشان
عداوت و مخاصمت افتد و اگر اتصال قران بود هم عداوت و
موت آنکس را بود که قمر وی را باشد و اگر ازین دو دلیل یکی راجع بود
دو دلیل ضعف و تباهی و دروغ آنکس کو دلیل ویست و اگر صاحب
وسط السماء بدلیل سایل یا بدلیل ناظر از مودت یاری گر انکس
سلطان باشد و اگر بنظر عداوت نگرد بر انکس جور و عذاب و ظلم کند
و اگر بهر نظر که باشد صاحب وسط السماء راجع باشد دلیل کند که
سلطان رجوع نماند و خصومت در گسسته شود و اگر پیش از انکه این
دو دلیل بیکدیگر نظر کنند کوکب وسط السماء صاحبش یکی از این
دو دلیل اتصال یا نقل النور بود یا جمع النور خصومت بریده
نشود یا بسلطان روند و اگر صاحب وسط السماء سعد گشته
هر دو دلیل باشد یا یکی از سلطان خیر و منفعت بینند و اگر نحس
گشته بود آن بهتر که بسلطان نروند که بیم تباهی بود و اگر یکی از این

مسئول عنه و

بدلیل متصل باشد یا در خانه دلیل قوت و نیکوئی آنکس را بود که
بدان دلیل منسوبست و اگر صاحب طالع بصاحب عاشر متصل باشد
سایل سلطان فریاد خواهد و اگر همچنین صاحب هفتم بود مسئول
عنه فریاد خواهد از سلطان و اگر صاحب عاشر متصل باشد یا ناظر سلطان
یاری کن آنکس باشد که بدان دلیل منسوبست و اگر صاحب عاشر
را اتصال نبود و کوکبی باشد در عاشر که وی اتصال یابد میان
این دو خصم متوسطی کارسازی کنند و اگر نظر عداوت بیابد جنگ انگیزد
و اگر نظر مودت بود صلح کند میان ایشان و اگر زحل صاحب عاشر بود
یا در عاشر حاکم بحق حکم نکند و اگر نحسی چون زحل ناظر یا مریخ سلطان
یا حاکم را بدنامی و تباهی رسد و اگر مریخ در عاشر بود یا صاحب عاشر
حاکم شتابنده و سبکبار بود و اگر مشتری بود عادل و نیکو طبع و اگر
زهره بود نرم و آهسته و نیکوخو و اگر عطارد دوربین و سخن شناس
و اگر آفتاب با هیبت و سیاست و اگر در عاشر دو خبر بین سلیم حاکم
گسسته شود و به بکری افتد و اگر صاحب ثانی در دوم یا صاحب دوم
دوم با صاحب ثانی ناظر حاکم بمال سایل طمع کند و اگر انتقال با صاحب
هشتم بود یا در هشتم بمال مسئول عنه طمع کند و اگر مقبول بود مال یابد

بصاحب طالع متصل شود بسلطان
سایل را یاری دهد و اگر بصاحب هفتم
اتصال کند مسئول عنه را یاری کند
و بهر دلیلی که صاحب عاشر هم

و اگر غیر مقبول نیابد و عمل در معرفت آنکه حال خصم با گواهان چگونه
بود و اگر صاحب دوم بصاحب طالع ناظر بمودت با یکدیگر متصل
یا دیگران و گواهان با وی یار باشند و اگر مقبول بود موافق او باشند
و اگر نظر عداوت روی خصم گردند و اگر مسعود بود و مقبول راستکار و
مهربان باشند و اگر منحوس و غیر مقبول دروغ گوی و باطل گوی و سخنان
ایشان نپذیرند و اگر صاحب دوم بصاحب هفتم متصل بود بمودت
یاریگران سایل و گواهان وی با مسئول عنه یار باشند و اگر نظر عداوت بود
خصم مسئول عنه گردند و اگر در میان دو دلیل عطارد را شهادت بود
میان ایشان خط و حجت بود و بهر دلیل که عطارد قبول بود خصم
مسئول عنه خط با آنکس بود چون مسعود بود خط درست بود و اگر
منحوس بود معنی مزوّر و اگر صاحب دوم در دهم قوت سایل بود و از
بسیاری یاریگران و همچنین که از طالع و از صاحب طالع و صاحب ثانی
صفت کردم از هفتم و صاحبش از هشتم و صاحب او حکم کن در باب
یاریگران و گواهان مسئول عنه نقصان و خلل افتد و اگر صاحب
عاشر و صاحب طالع یک کوکب بود ظفر یابد مسئول عنه بر سایل بجاری
داوری سلطان و اگر سهم السعادة در طالع یا در مایل طالع یعنی ناظر

و اگر نحسی در طالع سایل را اگر گواهی نحس آید و اگر در دوم در مال
نقصان افتد یا گواهان به دروغ آرد و اگر در
هفتم باشد مسئول عنه را تباهی و غم [illegible] رسد
و اگر در هشتم مال و گواهان مسئول عنه را

سایل ظفر یابد بر مسئول عنه بیاری [illegible] سلطان
و اگر صاحب هفتم [illegible]

بطالع سایل بر خصم ظفر یابد و اگر در سابع و ناظر سابع مسئول عنه ظفر
یابد بر سایل و همچنین صاحب سهم السعادة دلیل گواهان و یاریگران است
و همچنین قسم اگر صاحب طالع منحوس بود یا صاحب دوم در هفتم
یا صاحب طالع در هفتم مسئول عنه ظفر یابد بر سایل و سایل را مکروهی
رسد و اگر صاحب هفتم منحوس بود و در طالع یا صاحب هشتم در طالع
هر دو یا یکی تباهی حال مسئول عنه و ظفر یافتن روی **فصل** در معرفت
آنکه آنچیز که از بهر خصومت و دعوی یکیست اگر صاحب چهارم یا آن
کوکب که در چهارم بود متصل بود بخداوند چهارم یا با ستاره که
در چهارم بود آنچیز که دعوی از بهر ویست بر دست مسئول عنه بود
و اگر خداوند دوم در هفتم بود یا سوی خداوند هفتم نگرد یا در هشتم
بود مال سایل بر مسئول عنه بود و اگر خداوند هشتم در طالع یا
بخداوند طالع نگرد یا در دوم بود مال مسئول عنه در دست سایل
باشد و اگر خداوند دوم بخداوند هشتم متصل شود از مودت یکی
مسئول عنه ~~...~~ و سایل آنچه در دست دارند با
یکدیگر عوض کنند و یاریگران هر دو بصلح باشند و اگر نظر عداوت بود
بخلاف این باشد که گفتم در باب بیع و مقابله باید نگریست که تربیع و مقابله

طالع یا خداوند دوم یا اتصال او بخداوند ... باشند یا کی بخداوند چهارم یا با آن کوکب که در چهارم باشند آنچیز که دعوی از بهر ویست بر دست سایل باشد و اگر خداوند هشتم با خداوند هشتم ... بود و بخداوند دوم

نخ

شر و بلا و عداوت آرد و همچنین از زوال و مهر اگر با ما باشد دست او را
بود و خصومت از کوه ران برج چنین بود و اگر طالع برج ثابت بود در کار
دعوی محکم باشند و اگر ذو جسدین هر دو در مکر و حیله باشند و اگر منقلب
دعوی بسر رسد و هر کوکب که در شرف بود یا در وتد ظفر وی را بود یا از
منکر و بعطارد بهر دلیل که پیوسته باشد با احتیال و خطا و عجب بدست
انکس باشد که بدان دلیل منسوبست و اگر خداوند یازدهم بخداوند
طالع متصل بود بمودت معاونان سلطان یاریگر سایل باشند و
اگر بخداوند هفتم متصل یاریگران مسئول عنه باشند و سلطان
از عاشر و صاحب عاشر نگر اگر از نظر دلیلان ساقط بود از ایشان
عاشر حکم کن و اگر وی نیز دلیل نباشد از حد عاشر ~~نگر اگر از نظر~~
~~دلیلان ساقط بود از ایشان عاشر حکم کن و اگر وی نیز دلیل~~
~~نباشد از حد عاشر~~ نگر و خداوند وجه آن سما دلیل صاحب دیوان دار
باشد و اگر دلیل حاکم زحل بود حاکم رشوه خوار و مکار بود و حکم
در کسره شود بقهر و ناخوشی هر دو خصم باشد و اگر دلیل حاکم مشتری
بود حاکم عادل و دادگر و نیکنام بود و اگر با راس بود جلالت او را
افزون بود و اگر با ذنب بود خاین و ستمکار و دون همت بود

~~خداوند ... صاحب ...~~

و اگر شمس بود عادل و راست کار و خداوند همت بود دانش و اگر مریخ بود ظالم جنگجوی بی‌باک و بی سیاست و بد اندیشی و اگر
زهره بود راستکار و ترشروی سیاست شده و آسان فیصل کننده بود
و هر دو خصم از او خشنود شوند و اگر عطارد بود حیله‌گر و دور اندیش و
دوراندیش و عالم بود و اگر قمر بود حاکم گردنده و بی‌قرار بود و خصمان
او را به یک جای نتوانند یافت و متلون **فصل** در معرفت
آنکه صلح افتد میان ایشان یا نه اگر دلیل خصم و دلیل سایل هر دو مشرقی
باشند یا صاحب رابع باشند میان ایشان صلح افتد و هر دو تحت
الشعاع در خانه چهارم خصومت دراز کشد میان ایشان و هیچگونه
گسسته
نشود و اگر میان دو دلیل اتصال مودت بود و قبول میان ایشان
صلح افتد و اگر کوکبی میان دو دلیل نقل نور کند یا جمع یار کند
صلح میان ایشان از قبل متوسطی باشد و بنگر آن کوکب صاحب کدام
برج است از طبع و گوهر آنکوکب و اگر برج خانه کسی در میان درآید و
از دلیل سایل منصرف و بر دلیل مسئول عنه
متصل سایل صلح و بنده برد و اینها صلح افکند و اگر این کوکب با قله یا جامع بود و اگر از دلیل مسئول عنه
شود آنگاه از رای و تدبیر سایل خواهند منصرف شود و به دلیل سایل متصل آغاز صلح از رای و تدبیر مسئول عنه بود
و اگر هر دو دلیل بهم قران صلح میان ایشان از جهت یکدیگر باشد بی آنکه
کسی در میان ایشان درآید و اگر صاحب عاشر با ایشان نظر کند

بیش از آنکه قران گسسته صلح میان ایشان از جهت سلطان بود و به میزان
قیاس حکم کن دیگر خانه‌ها را **فصل** در معرفت آنکه عاقبت خصومت
چگونه بود اگر صاحب رابع با برج رابع یا کوکبی در برج رابع یا صاحب
برج قمر یا صاحب برج طالع هر کدام استشهادت بیشتر باشد دلیل
عاقبت است اگر مسعود بود و مقبول دلیل کند بر نیکویی عاقبت سایل
و اگر در شرف بود یا صاعد یا در مکان مرتفع عز و جاه و منزلت زیاده
شود و اگر هابط بود یا در هبوط یا در وبال یا منحوس یا راجع خواری و
ذل پیش آید و از جاه و منزلت فرو افتد و عاقبت مذموم و اگر این
حال که یاد کردم صاحب وسط السماء بود و مسعود و مقبول یا در شرف
یا در وتد یا صاعد یا زاید عاقبت مسئول عنه محمود بود و قدر و جاه
و منزلت و عز زیاده شود و اگر هابط یا در هبوط و ناقص یا در وبال
یا منحوس یا راجع یا محترق ذل و خواری و مشقت و بدنامی بود و
مسئول عنه ~~محمود بود و قدر~~ از جاه و منزلت بیفتد و هر دلیل
که سایل مسئول عنه باشد وی راجع بود آنکس که بدان دلیل منسوبست
مکر و یا تخلیط کند در کار خصومت و رای و تدبیرش نا صواب آید
و تحیر و پشیمانی بود **فصل** در معرفت حال حرب و دلایل اسباب

[illegible]

وی طالع وصاحب طالع و کوکب منصرف عنه القمر و کوکب منصرف عنه
المریخ دلیلست بر سایل و آغاز کننده حرب و اگر قمر را اتصال و
انصراف نبود رها کن و هفتم و صاحب هفتم و متصل بوی قمر یا
متصل بوی مریخ دلیل مسئول عنه است مگر آنکه مریخ از کوکب
منصرف نشود و بهیچ کوکب متصل نشود بغیر از زحل و مشتری
پس بنگر بدین دو کوکب که مریخ با ایشان ناظرست یا نه باتصال
وانصراف ایشان حکم کن و دوم و صاحب دوم کوکبی که در دوم بود
دلیل لشکر و خیل سایلست و همچنین عاشر و صاحب عاشر و کوکبی که در
عاشر بود دلیل یاریگران لشکر سایل با آغاز کننده اگر آغاز کننده
سایل باشد و هشتم و کوکبی که در هشتم بود و صاحب هشتم دلیل اعوان
و خیل و سپاه مسئول عنه است و عاشر و صاحب عاشر و موضع قمر
دلیلست بر محاربهای که میان این دو گروه بود یعنی سایل و مسئول
عنه از صلح و ظفر که چگونه بود و گرا بود و خانه چهارم و صاحب وی و صاحب
برج قمر و صاحب بیت مریخ دلیل عاقبت کار حربهاست و طبیعت
صاحب برج مریخ و طبیعت برج مریخ و طبیعت کوکبی که از مریخ منصرف
باشد و مکان مریخ از طالع دلیلست بر سبب خاستن حرب اما

سه آنکه اگر چند کوکب بود که بر یک چیز دلیل میکنند کدام از شهادت
غالبتر و قوی تر و اولیتر حکم کن بران کوکب که در مسئله را اتخاذ
دلیل درست کن آنگاه حکم کن **فصل** در معرفت ماجرا آنکه
میان سایل و مسئول عنه بود بنگر بعاشر اگر قمر در وی بود میان سایل
و مسئول عنه آمد و شد رسولان بود و همچنین اگر کوکبی میان دو دلیل نقل
یا جامع بود و اگر عطارد در عاشر بود دلیل کند بر آمد و شد نامه
و اگر مریخ باشد حرب و فتنه ظاهر و آشکارا بود و اگر زحل باشد درازی
عداوت و دوام حرب تا آنگاه که زحل شکل بدل کند یا نقل کند با
تحویل برجی دیگر و تا وقتی که در برج راجع بود که دلیل کند بر بودن
کار را از و حرب چند کرت مگر زحل با خبر برج بود که امید بود که زود گسسته
شود و اگر مشتری بود دلیل کند بر صلح بواسطه قومی از پارسایان
و فقها و ائمه از جهة مال و عطاها و اگر زهره بود حرب بسیار آمد از
جهة عطا و هدیه و از جهة زنان و اگر در وسط السما دلیل کند بر بوی
که در وسط السما بود و اگر عطارد با مریخ ناظر بود یا متصل بنگر
مریخ اگر متصل بود بسعدی یا ناظر مر آنکه آنها که بحرب و کار را زدرو مر
خان و مان خویش بدشمن دهند و اگر عطارد با مریخ ناظر نباشد و

وسعدی متصل و شمس بزمین خویش تسلیم کند و بسایل سپارد و اگر
عطارد تحت الشعاع بود آنکس که تدبیر حرب و احتیال سازد هم
گرفتار آید و اگر عطارد در برج نحسی بود اسیر بسیار کرده شود و اگر
آن نحس مریخ بود رئیس آن سپاه گرفتار گردد و اگر دلیل سایل و مسئول
عنه هر دو منحوس باشند هر دو کشته شوند و کارزار گشته و اگر هر دو دلیل
ساقط و مریخ با ایشان ناظر هر دو گروه حرب را احتیاط نکنند و خواهند
که آنکار بجای ماند اگر سهم السعادة با مریخ بود در وسط السماء
خونریزش بزرگان بسیار بود خاصه که قمر زاید بود و متصل بمریخ
و مشتری در وسط السماء هر وقت که شمس را با مریخ یابی بلا
ربیع و وی دلیل حرکت ملوک بود بکارزار و بیم و ترس باشد خاصه
که برج شمس منقلب باشد و بنگر بطالع اجتماع و امتلا و طالع
ارباع سال عالم اگر مریخ در رابع بود حرب نباشد زیرا که در رابع
حرب نباشد و فتنه خاموش کند خاصه که مقبول بود مریخ و اگر
در طالع و وسط السماء بود حرب ظاهر شود و فتنه برانگیزد
و اگر در هفتم بود خارجیان و مدعیان بیرون آیند و حربها
باشد و اگر مریخ بمشتری مقبول بود حرب نباشد و بسیار اند وقت

سال

ابر

درجات برا

حرب بگیر از درجه مریخ تا درجه عطارد هر چه جمع شود در جب طالع
بیفزای و از طالع بیفکن هر کجا رسد چون مریخ بدان درجه رسد
حرب و خصومت و کارزار بود و صاحب جیب مشرقی زحل است و
صاحب جیب مغربی مریخ اگر این دو جای حرب بود آنکوکب مشرقی
بود قوت وی را باشد **فصل** در معرفت آنکه سپاه بسیار یا
اندکست و صفت هر یکی بگیر از درجه قمر تا درجه عطارد بنگر اگر
میان ایشان از عدد بروج جفت است سپاه بسیار باشد و اگر طاق
اندک بود و هم عدد لشکر را چون از سایل خواهی بدانی بنگر بدلیل
سایل و بدلیل دوم که وی دلیل است بر سپاه و در کدام برج بود و
در آن برج از عدد سال صغری چند دلیل کند و از کواکب زیاده کنند
و نقصان کنند همچنانکه در باب جنین یاد کردم آنجا صفت کن و
این آنگاه باشد که کسی سوال کند سپاه سالاری یا ملکی اما اگر
سپاهی بیرون آید و خواهی بدانی چند مردم است بنگر بدلیل
طالع و از وی قیاس کن و اگر از سپاه خصم پرسند و دشمن از
صاحب هفتم نگر و اگر از سپاهی که بدید آمده باشد که در میان ایشان
پادشاهی نبود از آن پرسند از هفتم و از دلیل هفتم قیاس کن

عدد و جمله بنگر در همه کارزار با طالع دلیل است بر آنکه کارزار
بود یا نی منفعت بود یا مضرت و سیوم از طالع دلیل بر سلاح
و انواع آلات حرب و آنچه در حرب حاجت باشد و چهارم از طالع
هر جایگاه کارزار و حرب است که صحرا است یا بر لب آب یا مرغزار
یا لب دریا یا وادی یا درخت زار یا در بیابان و پنجم از طالع دلیلست
بر بساط سپاه و کوچ و شجاعت و حصن ایشان و ششم از طالع دلیلست
بر ستور و برده که ستور ایشان از اسبان و پیلان خواهد بود یا اشتران
و استران و هفتم دلیل است بر دشمن و ساز حرب و منجنیق و مکر و
حیلهای ایشان و هشتم دلیلست بر جراحت و غارت و هزیمت
و شکستن و سوختن و نهم دلیلست بر جاسوس و ماتیدان و
خبر از دشمن و آگاهی از کارهای و حیلهای ایشان و دهم دلیلست
بر سپاه سالاران و خداوند علم و سرهنگان و یازدهم دلیلست
بر تعبیه صف کشیدن و مصاف و حال در آمدن بحرب و بیرون
آمدن و دوازدهم دلیلست بر آن شهر که حصار کرده شود و کشتن
و گریختن این صفت سوال سایل است اگر هم بدین صفت از
احوال دشمن سوال کند هفتم طالع دشمن بود از وی تیر چنان

ران

شرح کن که در طالع گفتیم بنگر بدین مواضع و بخداوندان این برجها هر کجا
سعدی یابی یا خداوندان برج سعد بود و نیکو قوت و سعادت باشد
بران جنس و هر کجا نحسی بینی یا صاحب منحوس بود تباهی و ضعف بران
جنس بود و هر دلیل که بر زیادت و صاعد بود قوت و نیکی آنجا بود
و هر کجا هابط و ناقص السیر و بطی السیر ضعف و هزیمت آنجا بود و هر دلیل
که راجع بود هزیمت و پشیمانی آنجا بود و هر کدام مستقیم بود نیکویی و تدبیر
صواب آنجا بود و همچنین حکم از نظر کواکب سعود و نحوس از نظر
مودت و عداوت بدان موضع و از جایگاه و آنچه واجب کند حکم کن
اما دوری و نزدیکی دشمن بدان توان دانست که دلیل دشمن کجاست
و از دلیل صاحب طالع چند دور است و از ربع یا سدس یا تثلیث
فلک و حکم کن بر دوری و نزدیکی چنانکه در باب گریخته صفت کردم
فصل در معرفت آنکه حرب از چه سبب خاستست بنگر تا اگر السعودی
منصرف بود سایل طالب حق بود و اگر نحسی منصرف بود سایل
طالب باطل باشد و اگر سعودی متصل حق طلب کند و در حق باشد
و اگر متصل بنحسی طالب باطل باشد و اگر مریخ در طالع حرب از جهه معودت
و نام و ننگ باشد و اگر در دوم از جهت مال و اگر در سیم از جهه دیانت

دشمن ۷

و منفعت ۴

عبارت ح

واحکومت واو با وا اگر در چهارم بود از جهت ولایت و زمین و شهر
واگر در پنجم بود از جهت خراج و عشر علتها و مال شهرها و ولایت و
اگر در ششم از جهت کاری حقیر و دون یا از جهت بندگان و ستور و
برده واگر در هفتم از جهت عداوت قدیم واگر در هشتم بود از جهت خوف
و مال میراث واگر در نهم از جهت دین و دیانت واگر در وسط السماء
از جهت تغیر ملک و طلب سلطنت واگر در یازدهم بود از جهت خزینه
و وزیران و دوستان واگر در دوازدهم از جهت عداوت قدیم و
کارزار بود لیکن طاعت آنکس را که با ایشان میروند و پیش کرد از
موضع که باشد اگر مسعود بود یا مقبول با نظر سعدی با صاحب
وی بود متصل از نظر مودت و اتصال قبول آنمراد بر آید و مقصود
حاصل شود پس از آنکه دلالت ظفر یافتن باشد اگر منحوس
بود و غیر مقبول با نظر نحسی با صاحب حیث از وی ساقط از
نظر امید شان بر نیاید و زیان رسد **فصل** در معرفت حال یاری
گران سایل و مسئول عنه یکدیگر یا دیگران طالع سایل و از صاحب
دوم است و انکوکب که بنظر تثلیث تسدیس باشد بطالع و بصاحب
طالع و بصاحب دوم بود از نظر مقبول یا در دوم مقبول ایشان همه

متصل

دلیل کسیا به سایل باشد و هفتم و کوکبی که در هفتم و صاحب هشتم
و کوکبی که در هشتم بود و هر کوکبی که بصاحب هشتم و بصاحب هفتم
متصل باشد از نظر مودت و اتصال قبول دلیل کسیا و دشمن باشد
و هر یکی را اثر که در انست وی چگونه است و صورت وی چیست تا
معلوم شود و هر کدام دلیل که مشرقی و قوی بود در حظوظ خویش باشد دلیل
کند بر شجاعت و نیکوی و قوت آنکس و ان طایفه که بدلیل منسوبست
و هر دلیل که مغربی و ساقط یا هابط در برج غریب یا در هبوط دلیل کند
بر ضعف حال و تباهی حال انکه بدین دلیل منسوبست اگر دلیل اعوان
سایل با نحسه بدلیل طالع نظر دارد از مودت دلیل کند بر نصیحت کردن
اعوان سایل را او اگر نظر تربیع و مقابله بود بر مخالفت و منازعت
همچنین حکم کن دشمن را اگر دلیل اعوان ساقط بود از طالع
از صاحبش اعوان ناصح نباشند و دشمنی اندیشند خاصه در ثانی
عشر یا در سادس و همچنین بنگر دلیل اعوان سایل و مسئول تا معلوم
شود اگر دلیل سایل و دلیل مسئول یکدیگر بنظر عداوت باشند میان
ایشان حرب بود و اگر سعدی در دوم بود دلیل کند بر سعادة
اعوان سایل و اگر سعدی در هشتم دلیل بر سعادة اعوان مسئول و

طالع و

وهمچنین بشکر ابیعوان سایل وهمچنین سعادت صاحب دوم یا
در هشتم دلیل کند بر سعادة وقوة احوال سایل ومسئول عنه سهم
السعادة ویا هر دلیل که باشد قوت وسعادة وشجاعت آنکس
را بود که بدان دلیل منسوبست وهر کدام برج که کثیر الاولاد یا
کثیر الصور یا منقلب بود وسعدی در وی یا ذو جسدین بود
دلیل کند بر بسیاری وغلبه الطایفه وهر دلیل که راجع بود آنکس دروغ
گوی یا عاصی شود وهمچنین اگر مریخ صاحب دوم بود یا در طالع یا در
دوم دلیل کند بر تخلیط آن احوال سایل ومعصیت وجدائی
اگر ذنب یا عطارد در دوم بود یا در هشتم از موت وتخلیط دو
گروهی ومضرت پدید آید در احوال سایل ومسئول عنه از جهة مردمان
دون وفتنه ومایه واگر صاحب طالع وصاحب دوم هر دو شرقی
باشند در جایگاه نیکو وهر دو یا خداوند چهارم باشند
دلیل کند بر ظفر یافتن سایل واگر اتصال صاحب هشتم را بود
ظفر مسئول عنه را باشد واگر قمر یا ذنب بود وعطارد در دوم
دلالت کند بر زیادتی خونریختن وتعب وهمچنین در هشتم مسئول
عنه را واگر هر دو دلیل شرقی باشند با سعود ومقبول از یکدیگر

با صاحب

با صاحب مراتم بکدیگر ومریخ خونریزنده یا زحل غم آرنده یا عطارد
تخلیط افکنده در میان ایشان نبود صلح باشد وآشتی واگر در
استوا هر دو نحس یا ذنب یا راس بود از هر دو فریق کشش بسیار شود
وخون ریختن بزرگ واگر صاحب طالع یا صاحب هفتم یا ذنب بود از
هر دو فریق کسی نماند الا اندکی خاصه که در برج منقلب بود واگر دلیل که در
برج ذوجسدین بود صاحب آن برج حرب کننده بود ودر برج ثابت
بیش رونده وثابت تر در کار حرب آن باشد که دلیل در هبوط بود
یا در نیر ووبال وصاحب برج خویش بوی نظر نکند وبهتر آنگاه بود که دلیل
در شرف بود یا در خانه خویش وصاحب برج بوی ناظر وهر دلیل
که بصاحب برج خود نظر ندارد وصاحب آن دلیل یا خداوند شش
ناصح نباشند وهر دلیل که شرقی بود یا نشاط وسبکبار باشد وهر دلیل
که غربی بود کاهل ودر کار شکسته بود وهر دلیل که صاحب مراتم از وی
ساقط بود وصاحب آن دلیل را یاریگران کم باشند وهر دلیل که صاحب
مراتم بوی ناظر یا صاحب آن دلیل را یاریگران بسیار باشند از جهت
آن دلیل وآن برج که ناظر باشند واگر مریخ یا ذنب بود یا با راس حجب
وحشت وآشوب وخونریزش بسیار بود واگر مریخ در احتراق بود

درمیان اشراف و بهاوفتنها غدر باشد و اگر برج نهم مقابل افتاده
تعب و خصومت افتد و بین مع جنس و بنو و غل کشتن و اگر کوکب
علوی حر را اقوی تر از سفلی بود و اگر سفلی در غایت سعادت بود و اگر کوکب
علوی در غایت نحوست و اگر کوکب مستعلی صاعد و صاحب فلک
اوج قوی تر بود از همه کواکب **فصل** در معرفت ثبات حرب و زود
گشتن اگر کوکب متصرف عنه الیه در برج منقلب بود دلیل کند بر زود باز
گشتن سایل و از معرکه پایداری نباشد و اگر در برج دو جسدین بود
بر تغیر حال بحال و اگر در برج ثابت بر دوام و ثبات حرب و سختی کار و
همچنین حکم کن از مسئول عنه و از صاحب هفتم یا از کوکب متصل بو
برج نهم هر وقت که در کار حرب طالع برج منقلب باشد خاصه چیزی مردان
سایل را آغاز کننده بغایت جلد و قوی باشد و بسیار و سکوت
ور یکحال نباشد و بر یکحیش و اگر ذو جسدین بود دو دل و دو رای نقض
از وی کار را باشد و بعضی بیکار و اگر برج ثابت دلیل کند بر ثبات
[illegible] داری حرب باشد **فصل** در معرفت آنکه دشمن از کدام جنس است
و اگر دلیل مسئول عنه در خانه خویش بود دشمن از اهل بیت ملک
بود و اگر حرب که میکند از بهر ملک بود و اگر در شرف بود پادشاه

بود

بود و اگر در مثلثه از اولاد پادشاه یا از اولاد اشراف یا کسی که
نزدیک خاص و سخن روان باشد و اگر در حد بود از اولاد اشراف
از مثلثه فروتر و اگر در وجه بود از حاجبان یا برده دار یا از
فرزندان حاجبان و مانند این و همچنین جواب گوی از دلیل سایل
و اگر کوکبی از برج [illegible] بصاحب طالع متصل شود و قبول بود و سایل را
مدد آید از سپاه دیگر و همچنین حکم کن از صاحب هفتم مر دشمن را
از مدد لشکر دیگر و هر دلیلی که در دوازدهم بود یا در ششم باشد صاحب
اندلیل مکر و حیله و هر دلیل که شرقی بود صاحب [illegible] و دلیل جوان باشد
و هر کدام مغربی باشد دلیل کند بر پیری و دانستن آنکه چند
سال ور احکام طالع بیرون آوردن سایل یاد کردیم **فصل**
در معرفت آنکه در میان ایشان صلح افتد یا نه بنگر بدلیل سایل
مسئول عنه اگر میان ایشان اتصال از مودت بود هر دو بجانب
نیکو و از یکدیگر مقبول و صاحب چهارم سعد و ناظر با ایشان باز
مودت دلیل کند بر صلح و آغاز از کوکب واقع بود و اگر اتصال از
تربیع و مقابله بود و مقبول از یکدیگر صلح باشد بعد از منازعه
و حرب و ستیزه از مقابله باشد و اگر صاحب طالع در ششم بود یا

با صاحب هفتم و یکی برج طالع شهور و بینی مطلوب در آید و قویتر آنکه
صاحب طالع مشرقی بود و در برج خود یا شرف خویش و اگر صاحب هفتم
باتصال و تربیع و مقابله مقبول بود دیگر راجع ازین دو دلیل و اگر راجع
قابل باشد یا موضع که قبول نبود تس و انجا ور اهبوط بود یا و مایل
با خانه هشتم وی باشد یا ششم یا دوم یا دوازدهم آنکه بسیار خویش
غدر کند و فعل وی همچنین باشد و الطبقه در انجا نه باشد و
اگر در دوم بود ایمن و مالش بستاند و اگر در هشتم بود ایمن کند و باز بستد بغدر
و اگر در دوازدهم بود یا ششم ایمن کند و باز حبس کند و شدفه و محنت
جنبد و اگر سعدی در وتد بود در انجا یکاد وی را شهادة و هر دو
بوی متصل دلیل کند بر صلح و آغاز صلح از کوکب واقع بود از نظر
مودت و اگر کوکبی سعد نور رد کند بیکدیگر و همه بیکدیگر متصل مردی
در میان ایشان در آید و صلح افکند بشرکه جوهر کوکب و النور
جست و طبع برج وی که آن از انجنس در آید و صلح دهد و همچنین
حکم کن از کوکب جامع النور و ناقل النور و اگر هر دو دلیل در برج
غریب باشند در وسط السما و هر دو کوکب برابر باشند صلح کنند
و اگر یکی ازین دو دلیل راجع بود حرب تمام نشود و اگر مقبول بود

بطالع

بجای ماند و اگر مقبول نبود عذر کنند بنگر سهم صلح که از قمر تا عطارد
از طالع بیفکن هر کجا رسد سهم الصلح انجا بود بنگر درین سهم و صاحب
اگر در خیر طالع افتد آغاز صلح از سایل بود و اگر در چهار خیر مسئول
عنه افتد آغاز صلح از مسئول عنه بود و اگر سعدی با سهم صلح بود یا
در خانه مریخ دلیل کند بر انقطاع حرب و صلح میان ایشان اگر در
جایگاه نحسی بود و آن نحس بود و آن نحس در هبوط و مقیم دلیل کند
بر سختی و دشواری حرب اگر مریخ در شرف خویش بود یا در شرق شمس
حرب سخت بزرگ بود و اگر با اینهمه در وسط السما بود سخت‌تر بود
چنانچه مشرق و مغرب آگاه شود و اگر در طالع بود هم بنصفت
کمتر از اول بود در وتد مغرب کمتر از طالع و در چهارم کارزار و کر بکشد
بسیار بود و اگر مریخ در برج ثابت بود در وتد دو قتال کمتر و اگر در دو جسدین
قتال چند کرت بود و اگر در برج منقلب کارزار سخت بود و میان ایشان
جاسوس بود و اگر مریخ در مراغم خویش کارزار ساینه کمتر از برج شرف
در حد وجه کمتر از خانه و مثلثه و در هبوط کارزار بزرگ شود و
زود شکسته شود و بنگر بقوت و ضعف مریخ و بدان قدر حکم کن
و اگر مریخ مقیم بود یا یکی مقارن یا متصل که مقیم بود چند کرت

یا مکی دعت

یا قوم بسیار دو

بسیار آمد و باز دیگر تازه شود واگر مریخ مستقیم بود و سهم الاسیر بود یا بکوکبی
سهم الاسیر حرب بسیار بود و دور و دوست شود و شبانه سهم الغیب که کیست و خواهد
اگر سعد بود بسبب مودت دلیل کند بر کمی حرب واگر نحس بود دوم بسبب
ومقابله مریخ دیگر بار شود خاصه که نحس در هبوط بود واگر آن
سعد که با مریخ بود راجع بود دلیل کند بر حرب اکنده واگر مریخ
مشرقی بود اگر حرب آشکارا بود واگر تحت الشعاع در سر و با عذر
واگر عطارد ناظر نحس از تربیع یا مقابله میان ایشان کارزار و کشش شود
و اسیر گرفتن بسیار بود واگر نظر نحس بمودت بود اسیر گرفتن
و کشتن کمتر بود واگر نحوست با عطارد تنظر بود عام اسیران همه
راحت یابند واگر یکی از نیرین را کسوف افتد در باب حرب دلیل کند
بر بسیار حرب و کشتن هر ازوی که کسوف افتد سهم حرب بگیر
از مریخ تا قمر بشب و بروز واز طالع بفکن و قیاس گیر از سهم
السعادة نیز اگر این سهم حرب با قوت بود واگر این سهم در خیر
طالع … اقوی یا شهادة ودر طالع ظفر و غلبه مر سایل را بود واگر
در هفتم مسئول عنه را بود و حیز طالع آن دو ربع مذکر است و در حیز
مسئول عنه آن دو ربع مؤنث است **فصل** در معرفت یکی

حال

حالی گروهی که بجائی روند یا بجائی فرستند بطلب قومی یا حیلی طالع
مر رونده را گیر و هفتم مر مسئول عنه را اگر میان ایشان اتصال
بود بیکدیگر رسند اگر اتصال از مودت بود و صلح کنند یا خود حرب
کمتر . و اگر اتصال از عداوت بود حرب و کارزار کنند و اگر
بنظر عداوت مقبول بود صلح افتد یا جنگ رود کسبه شود
بعد از حرب و اگر کوکبی میان ایشان ناقل بود یا جامع مانند النور
بعضی از آن قوم ورنده شود یا ایشانرا بعضی از آن قوم بند و حربی
بیشتر نبود اما در قوت و ظفر همچنان حکم کن که در باب حرب گفتم و هر
دلیل که قوی و در وتد و مسعود و در حظ خویش بود و وحید صاحب
مستعلی ظفر ویرا بود و هر دلیل که ساقط یا راجع یا منحوس بود
و تباهی و نقص اگر و هرا بود واگر دلیل رونده کان راجع یا متصل
بکوکبی راجع رود باز گردند واگر دلیل مسئول عنه راجع ایشان باز گردند
واگر پیش از آنکه دلیلان بیکدیگر اتصال کنند هر دلیلی که محترق یا در
هبوط یا منحوس بود آن قوم را تباهی پیش آید و خطر واگر مسعود و سعدی
متصل یا کار یکاد بنک سعادة و نیکویی پیش آید **فصل**
در معرفت آنکه از دو سپاه ظفر کدام گروه را باشد بنگر بدلیل

طالب و مطلوب که کدام قوی‌تر و بجایگاه نیکوتر ظفر صاحب آن دلیل را
بود و بدانکه کوکب علوی با وی در وتد یا مقبول ظفر خداوندان دلیل را بود

در باره حرب و منازعت قوی‌تر از کواکب مثلثیت اگر دلیل را کوکب

نکرده و در احتراق نباشد یا در هبوط یا راجع یا بصاحب ششم متصل و اگر خانه
طالع یا دلیل وی علوی و ساقط یا دلیل مطلوب در وتد حکم کن

علوی ج

به غلبت سائل تا آنگاه که بنگری که صاحب هفتم بکه اتصال کند اگر
بکوکبی متصل شود از وتد که مقبول بود خاصه که قابل او از کوکب
علوی باشد دلیل کند بر قوت مطلوب و ظفر یافتن بر سائل و از
قوت آن کوکب و اگر دلیل مطلوب قوی‌تر و بکوکبی ساقط متصل
و منحوس کند شکست مطلوب قوی بود تا آنگاه که از حال قوة بضعف
آید آنگاه دلیل بتباهی حال مطلوب بود و همیشه در باب حرب از کواکب
علوی یاری خواه و هر دلیل که در وتد بود و قوی و مقبول و از نحس
پاک خاصه در برج ثابت دلیل قوت حال خداوندان دلیل بود
و هر دلیل که صاحب شر بوی متصل از نظر مودت یا قمر یا مریخ
بنظر مودت صاحب آن دلیل را که قبول و ظفر و قوت باشد
و هر وقت که دلیل سائل و مسئول عنه هر دو بقوت برابر باشند
بنگر مریخ یا بعطارد و اگر از این دو یکی را شهادة بود در باب سائل

با

با مسئول عنه هر کدام دلیل که شاهدتر بود ظفر وی را بود و بهر کدام دلیل
که سعدی با ظفر و قوت و ظفر وی را باشد و اگر قمر بصاحب هفتم منحرف
شود و بصاحب طالع متصل دلیل کند بر ظفر یافتن طالب بر
مطلوب و اگر اتصال قمر بصاحب هفتم بعد از انصراف از صاحب
طالع ظفر دشمن را بود و بنگر که بعضی کواکب هر کدام هر زوه جائی برتر
بود بفلک اوج وی غالب‌تر و قوی‌تر بود و هر کدام تحت قمر بود بر هزیمت وی را
بود و انصراف قمر از کوکب صاحب و اتصالش بکوکب با بطو
اتصالش بکوکب صاعد دلیل ظفر یافتن مطلوب بر طالب بنگر
در بسیاری گشتن و در آخر و اندکی از قمر و حال وی و از جایگاه وی
در حال ابتدا و در حال سؤال تا چگونه یابی حکم کن و چنان بگو که
طالع اساس آن شهر بدانی یا طالع مولود خداوندان آن ولایت
یا امیر یا سر آن شهر که کیست و اگر مریخ یا زحل یا ذنب در جایگاه شمس
بود یا قمر که در اصل بود و باشد شر و فتنه برخیزد و اگر سعدان
باشند بدینجایگاه خیر و صلاح باشد مران کس را و آن شهر را هر کس
که دوازده درجه ثور تا ده درجه اسد مریخ مشرقی است و از ده درجه اسد
تا ده درجه عقرب جنوبی است و از ده درجه عقرب تا ده درجه دلو مغربست

وازده درجه دلو تا ده درجه ثور شمالیست پس بنگر بتحویل سالی
عالم که مریخ بکدام ربعست ازین ارباع ظفر بر دشمن بازانجهة باید و
این اسرار از قول هرمس است بنگر بدلیل سال عالم یا دلیل قسم از
هر کدام دلیلی که باشد از دلایل عالی جنس او نذدان دلیل را علامت ظفر
بود واین خوبترین شهادتست یعقوب کندی گوید بنگر که مریخ در
کدام ربعست ازین ارباع که هرکس کو بدو حرب و جنگ آنجا بود و آغاز
از انجهت باشد و معتمد هست و احکام ازین بیشتر باز گوی و چنان
باید که پادشاه حرب نکند با خارجی انگاه که قمر مسعود بود و چون
منحوس شود انگاه باید که حرب کند و خارجی باید که خود را نگاه دارد
از حرب بوقت نحوست قمر و اگر قمر از مریخ منحوس بود از و بیم بود
خارجی را از کشتن و هلاک خاصه که مریخ دشمن قمر بود یا در طالع
بدانوقت یا صاحب تاسع یا تاسع قمر بود یا انتهاء صاحب طالع
مستقیم بود بیم کشتن و هلاک بود و بوقت [illegible] دادن و اگر رابع بود
بوقت هزیمت کشتن هلاک بود و اگر در برج آتشی بود بیم کشتن و [illegible]
و اگر در برج روزی بود بروز و اگر قمر [illegible] بود از مرگ بیم بود و در صفت
بار بردن و بیرون کنندش بگیرند و هر کوکبی که از دلیل طالب و مطلوب

که راجع بود یا هابط یا ساقط بیم هزیمت و گریختن و برا باشد
فصل در معرفت غنیمت و منفعت و مضرت در حرب سایل را یا آغاز کننده
حرب را از برج دوم و از صاحب مثلثات دوم نگرند و اگر صاحب برج دوم مسعود
بود یا با سعد یا در دوم سعدی یا سهم السعادة با دلیل سایل یا آغاز
کننده یا ناظر یا متصل باشد حکم کن سایل را بر یافتن منفعت و مال و
غنیمت و مطلوب را از هشتم و از صاحب هشتم چنانچه از صاحب دوم
صفت کردم و اگر صاحب دوم سعد بود و بصاحب هشتم متصل شود
منفعت باشد مطلوب را از طالب و این باید همچنان حکم کن که در
باب یافتن مال حکم کردی فصل در معرفت آنکه حرب کی سپری
شود و اگر نیرین هر دو یکدیگر را از نظر تثلیث باشند و طالع یا ناظر
سپری شود و اگر نظر تربیع زود سپری شود و کارزار دایم بود و از جایی
بجایی نقل کنند و اگر از نظر مقابله بود زود سپری شود
و اگر شمس تربیع طالع کند یا تربیع قمر سپری شدن بمقابلات بود
و اگر نظر تثلیث سپری شدن بمثلثات بود و همچنین حکم کن از قمر
و مشتری چنانچه از شمس و قمر صفت کردم و همچنین [illegible] کن از سهم
الغیب با مریخ چنانچه از نیرین گفتم و اگر منحوس بود حرب و قتال ثابت

بود و حال سخت دشوار شود هرمس گوید هنگام وقت انصرام حوایج
و همه چیزها زین و طالع و آخر و رجا قسمان از سعود و نحوس یاد کرده
شود و وقت هر چیزی که از سال و ماه و روز هنگام در روی دهد
غلبه بموضع زحل و مشتری و اگر وقت تحویل سنین عالم النیرین غلبه و زیرد
بود و علیه ایلکس ای بود که مریخ در قسمت اقلیم او بود و بی سکونی و استقامه
کار زار بعد از مریخ از زحل و مشتری باید گرفت و اگر در برج مجسد
بود فلکار زار دور دور بود یا دو سه بار بود و اگر در برج ثابت کم بود
و آسان و اگر در برج منقلب سخت تر و تباه تر و حال گردان شود و این از
اسرار قول هرمس است **فصل** در معرفت آنکه ظفر کرا
باشد قول مصنف کتاب نیکر بدلیل سایلی و مسئول عنه هر دلیل
که علوی بود و مستقیم و نیکو موضع و مقبول ظفر ویرا بود هر دلیل
که مشرقی بود یا شمالی ظفر ویرا بود و هر دلیل که صاعد بود یا برآید
و متصل بالشمس یا بقمر مقبول یا بصاحب وسط السماء ظفر ویرا
بود و اگر هر دو دلیلان مقارن باشند هر کدام که قمر باو ظفر او
را باشد و هر دلیل که سریع السیر بود یا مستقیم یا مسعود و در شرف و
خانه خویش ظفر او را بود و اگر دلیل در میان کسوف شمس و قمر بود

خونر

خونریزش بسیار بود و اگر مریخ با ذنب بود فتنه و حرب و خونریزش بسیار
بود و اگر مریخ با ذنب بود و بدتر آنکه زحل در وتد باشد یا در برج ثابت
یا در چهارم که حرب بسته نشود تا آنگاه که وی از آن برج تحویل کند
چون تحویل کند گسسته شود و اگر آن سال تحویل کنند تحویل سال دوم را
طالع نهد و از وی قیاس کن و بتر آنکه بود که زحل راجع بود که حرب
چند گاه بود **فصل** در معرفت آنکه بر کسی که حکم عصیان بر بوعاصی
هست یا نه طالع مسئول عنه را کن و عاشر و شمس ملک را اگر دلیل
طالع نحس بود عاصی بود و اگر در دوازدهم بود عاصی و اگر در اوتاد عاصی نبود
بود و اگر در اوتاد مریخ حرب برانگیزد و اگر در نهم عاصی بود و اگر در دوازدهم
بود عاصی بود و اگر صاحب طالع با قمر زایل بود از وتد دلیل کند بر
دوستی خیر و معصیت وی و اگر مشترکی بود یا بیند استوارتر آنکه
بود که قمر از نحس منصرف بود یا صاحب طالع راجع و نحوس و همچنین
اگر ذنب با دلیل متفق باشد در طالع یا در وتد دلیل کند بر عصیان
دون و مردمان حقیر و سفله و اگر در وتد مریخ بود از اسیران بود و اگر
زحل از خصیان و اگر عطارد از دروغ گویان و شر انگیزان و
همچنین و از دیگر کواکب و کوکب راجع دلیل است بر دروغ و معصیت

و تعیین **فصل** در معرفت آنکه دشمن بشهر سایل رسد یا نه بنگر به
طالع اگر نحسی در طالع بود یا بوی ناظر از تربیع یا مقابله آن شهر را فتنه
شود یا دشمن بوی رسد و همچنین اگر صاحب طالع یا نحسی بود یا نحس
بوی ناظر دلیل کند بر آمدن دشمن بدان شهر و اگر طالع میان دو نحس
بود یکی در دوازدهم و یکی در دوم محصور بین النحسین بود اهل آن شهر در
بیم و تعب و ترس و رنج باشند از دشمن و دشمن بدان شهر رسیده باشد
و اگر دوم صاحب دوم در هشتم بود یا با نحسی دلیل بیم و ترس
باشد اهل آن شهر را و بتر آنگاه بود که قمر منحوس بود یا با جوزهر یا تحت
الشعاع یا صاحب طالع محترق یا بجایگاه بد و اگر خداوند هفتم در
طالع بود یا در دوم هم باشد از در آمدن دشمن و همچنین اگر صاحب هفتم
در طالع بود یا نحوس در اوتاد خاصه در طالع دشمن در آید بدان شهر و اگر نحس
زحل باشد اسیران بیشتر گیرند از خون ریختن و اگر مریخ بود و یا ذنب
بود و اگر مریخ صاحب هفتم بود کشتن و خون ریختن بیشتر از اسیر گرفتن
بود و اگر هر دو باشند اسیر گیرند و خون ریزند **فصل** در معرفت آنکه
دشمن بر دیگر است یا نه مصنف گوید چون سؤال از حال شهر بود که دشمن
بدان شهر رسد یا نه طالع دلیل آن شهر است و مایل وتد دلیل

آن شهر و ساقط وتد دلیل روستاهای دور آن شهر پس جدا باید کرد
طالع دروازه است که بمشرق گشاید و وسط دلیل جنوب آن شهر و
هفتم دلیل مغرب آن شهر و چهارم دلیل شمال آن و خانهای که
بطالع ناظر بود از زمین دشمن است یعنی ششم و هشتم و دوازدهم
و دوم زمین سایلست و هر نحسی که بطالع آید یا بطالع متصل شود که
دشمن طالع بود و دشمن بدان شهر رسد و در آید و اگر در تربیع و مقابله
همچنین بود و اگر طالع محصور بین النحسین بود سخت بود از آمدن
دشمن و اگر نحس در زایل ساقط بود و بطالع ناظر یا بصاحب طالع
گرد و نحس گسسته بود دشمن روستاهای دور که بیابان پیوسته آمده
باشد و اگر در مایل وتد بود خاصه طالع در شهر بود و اگر در هفتم و صاحب
هفتم طالع ناظر و بدرجه طالع نزدیک بیاید و آمدن وی بقلعه درجات
بود و اگر بصاحب طالع ناظر بود و از درجه طالع دور بود دشمن از زمین
خویش بود و آمدن نحوس و بنگر که این نحس گسسته در کدام ربع است
مشرق یا مغرب یا شمال یا جنوب از از زوی بیرون آید و در کدام
برجست و این نواحی بتر اگر کشند و از آفتاب بنگر که مشرقی یا مغربیست
بدان نواحی تاراج کنند از آن شهر و بنگر که شمالیست یا جنوبی هم بدان

وار بکشند و بنکر که این نحس کننده کدام کوکب است آکنده و نحس آنقوم بدان
صفت بود و اکر انحس که کفتم در طالع حظی دارد یا مقبول بود
بصاحب طالع یا مسعود بود همه نحس نباید و اکر آن نحسی که دلیل آمدن بود
صاحب طالع یا قمر بوی نظر دارد از مودت اهل آن شهر بدان اسنده
بسیار زند و صلح کنند و اکر دلیل مال منحوس یا محترق بود مال غارت
کنند و اکر بصاحب طالع تربیع و مریخ باشد غارت و سوختن
و کشتن افتد و اکر مقابله زحل بود اسیر کرفتن و غارت و ویران کردن
ولایت و اکر مریخ یا ذنب یا قمر بود یا صاحب طالع و آن شهر سه
بیکدیکر ناظر و ذنب از ایشان یا با هر سه دلیل کنند بسیاری خون
ریختن و جور و غارت و اکر در احتراق بود سوختن و ویرانی بود و بنکر
بمیمنه و میسره طالع و میمنه و میسره صاحب طالع از سعدان
اکر سعدی بود و مشرقی و بطالع ناظر یا بصاحب طالع اهل آن شهر
را یاریکران مدد پدید آید و دلیل کند بر ظفر یافتن بر دشمن از طبع
کوهران آن برج و آن خانه که سعد در وی است و اکر آن سعد شمس بود و در
حمل یا در حظوظ خویش یاری که ملوک بوند یا از روسا و اکر
قمر بود از عامه مردمان یا از صدور و اکر مشتری بود از وزرا

ربع و منحوس م
کشتن م

واشرا

و اشراف و فقها و ائمه اما بنکر حال آن شهر را از طالع و قمر و جای
ملک آن شهر را از صاحب طالع و از صاحب برج قمر و حال آن شهر
را از دوم و آبادانیها و ضیعتها و باغها و کشتها از چهارم و علفها و
و غلها آن ضیعتها و حال حشم از ستور و برده از ششم و دیهها از سوم
همچنین تا دوازده خانه هر کجا نحسی بینی تباهی آنجای باشد و هر کجا
سعدی بنیکوی و سعادت بد آنجای اکر خواهی بدانی که چکونه بود
حال آن شهر و اهل آن شهر و اکر سعدی در تثلیث اول طالع بود و
برج بطالع ناظر به دوستی مرد آید از سپاه دشمن بر ایشان و اکر مشتری
در طالع بود قوی و نیکوی حال آن شهر و سلامتی از زیان عدو
خاصه که صاحب طالع از نحسان پاک بود و ناظر بود بطالع و بهترین
به تثلیث طالع یا بتسدیس بود و بغایت نیک و سعادت آن شهر را
دارد بجای مشتری زهره باشد همچنین که از مشتری کفتم اهل آن شهر را طرب
و شادی پدید آید و اکر سعدین تحت الشعاع در ابتدا بیرون آمده
بوند و بطالع ناظر از مودت دلیل کند که بدان قوم که عدوی شهر
کمتر بیرون آیند از پس دشمن بکارش پستی کیرد و اکر انصراف قمر
از عداوت بود و اتصالش بمودت اهل آن شهر بستند بصلح و

بدل عداوت اندیشند و دشمن بصلح رای کنند و بکشتنش **فصل**
در معرفت آنکه رسول چگونه بود و شهر گشاده نشود اما حقیقت
رسول از طبیعت صاحب برج قمر توان دانست و درویشی و نکویی و
زشتی از برج قمر و چگونگی که از کدام جنس مردم است از زایچه برج قمر
توان دانست اگر خواهی که بدانی که این رسول ناصح باشد یا نی بنگر
که قمر بکدام کوکب منصرف عنه القمر یا از کوکب متصل به القمر بهر
کدام که اول باشد بصاحب الخیل ناصح تر باشد و کوکب منصرف عنه
القمر ایشانرا دانند که رسول از ایشان بیرون آمده و کوکب متصل
به القمر آن قوم که رسول سوی ایشان برود و اگر خواهی که بدانی
که این شهر با حصار کی گشاده شود بنگر بدان نحس که قمر ازو باشد
که بدرجه طالع کی رسد یا کی متصل شود هم بدان روز گشاده شود یا
بعد ده هر درجه روزی یا ماهی یا سالی و اگر دلیل کند برد از آنجا
روزگار دیری بعد ده هر درجه دوازده روز و سدس روز و نیز بنگر
بقمر هر وقت که از نحس منصرف شود بصاحب رابع و بدرجه
طالع متصل شود از نظر عداوت اهل آن شهر را در آن وقت شدت
رسد از دشمن و اگر قمر از زحل منصرف شود و بنحو طالع متصل شود

شده

شده آن شهر از ویرانی و منجنیق افتاده باشد و اگر بجای زحل مریخ بود
فساد و تباهی از آتش و تیر و زوبین و اگر بجای مریخ عطارد بود
بطبیعت زحل مکر و حیلها بود و اگر بطبیعت مریخ از حیلها سوختن
و تیر بود و اگر انتها طالع بذنب رسد یا ذنب بطالع رسد مردمان
دون و سفله را بدان شهر دست باشد و مار انداختن و کژدم و بلیها
و چیزهای تباه اندازند و اگر خواهی که بدانی که بکدام ناحیت آفت رسد
بدان شهر از آنکه کوکب بیان کنند مر طالع را که در کدام جهت
اگر در برج شرقی بود بناحیت مشرق و اگر در برج شمالی بود بناحیت
شمال و اگر در برج مغربی بناحیت مغرب و اگر در برج جنوبی بود بناحیت
جنوب و همچنین حکم کن از چهار ارباع فلک مشرق و مغرب و جنوب
و شمال و اگر خواهی بدانی که عاقبت کار اگر دو بنگر بصاحب رابع اگر
صاحب طالع را مسعود کند یا طالع را از نظر مودت و صاحب
طالع را حظ بیشتر از صاحب رابع بود و عاقبت الخیر و آن شهر
مر اهل آن شهر را باشد و اگر آنکه گفتیم از طالع و از صاحب طالع
با صاحب رابع بر صاحب رابع را بود یا صاحب رابع عاقبت
آن شهر دشمن را باشد و اگر نحس کند طالع را از زحل باشد و در برج خاکی

وصاحب برج زحل وطالع وصاحب طالع هم اندر برج خاکی بود وبرج نحوی ناظر آتشکی واتشکی را اهل شهر افتد وهمه هلاک شوند واگر اتشکی باد آدم
از برج خاکی یا برج آبی باهم غرق شدن بود واز آب واگر صاحب طالع سعد بود
در حظوظ خویش ودر برج ثابت دشمن طالب حق بود واگر نحس بود
در برج آتشی دو کار طلب کند یکی حق آنکه ظاهر بود ودیگر باطل آنکه در
نهان بود واگر در برج آبی بود آنچه طلب کند حق بود وباطنش خلاف
آن بود وتواضع وزهد وپارسایی پیدا کند بود واگر در برج هوایی بود
این دشمن دو مرد بود هر دو بزرگ خداوندان تدبیر ورای وسیاست
واگر در برج خاکی بود مشهور بود بعدل وحکیم ورحیم دل وپارسا ونیک
محضر ونیکو سیاست وبا امانت بود واگر خواهی بدانی که اهل آن شهر چه خداوند رای واستقامت باشند یا نی بنگر بصاحب طالع اگر مستقیم
باشد خداوند عزم صحیح باشند واستقامت کار وپیشه واگر راجع بود
خداوند غم واندیشه بوند ورد در کار وخداوند خویش عاصی واگر مشرقی
جلد وقوی وجوانان باشند واگر مغربی ضعیف وپیر ان واگر در وتد
باشند یا ثابت باشند وازانجا شوان ایشان زایل کنند واگر در مایل وتد باشند
باشند در قوت وضعف وسستی وسختی واگر ساقط از انجا روند

بالخیر

رکنند بشوند واگر خواهی بدانی در شهری که دشمن بیاید از کدام طبقه بود
واگر دلیل دشمن زحل بود از مردمان هند وماننده ایشان واگر
مریخ بود مردم ترک وترکستان وماننده ایشان واگر دشمن از مردم
بابل وایران واگر زهره بود مردم عرب وهمچنین خبر کن هر هفت کوکب را
از اقلیم وی **فصل** در معرفت حال صید کردن ودلایل صید
بنگر سایل را از طالع واز صاحب طالع واز قمر واز صاحب ساعت
هر کدام را شهادة قویتر دهی ودلیلست وهفتم ومریخ دلیل صید است
در خشکی وعطارد دلیل صید مرغان وزهره دلیل صید آبی ومقدار
بسیاری وکمی صید از وسط آسمان نگر واز صاحب وی **فصل**
در معرفت آنکه صید یابد یا نه بنگر بصاحب هفتم وبصاحب طالع
اگر میان ایشان اتصال بود دلیل کند بر یافتن صید واگر اتصال
نبود صید نیابد واگر اتصال صاحب هفتم باشد بصاحب طالع
صید باسانی یابد واگر اتصال صاحب طالع را بود بصاحب هفتم
برنج وتعب ومشقت یابد واگر اتصال مودت بود باسانی وزود یابد
واگر اتصال از عداوت برنج ومشقت واگر صاحب طالع مسعود بود
بسیار یابد واگر منحوس بود کمتر یابد واگر صاحب هفتم منحوس بسیار

باید و اگر مسعود کمتر باید و اگر هفتم و از ربع قوایم باشد و صاحبش
بر کار زن شکل وی بود صید جهارپایان بسیار باید خاصه برج خاکی
و اگر برج هوایی و آتشی بود و عطارد و بوی ناظر کواکب شکل وی ایشان
ناظر صید از مرغان باشد و توان دانست که از کدام جنس بود
در آخر باب جنی یاد کردم و در صدر کتاب نیز گفته شد و اگر برج هفتم
آبی بود و زهره یا قمر بوی ناظر صید بهایم آبی بود یا بادی و اگر صاحب طالع
و قمر در وتد بود صید یافته شود و در زایل و تد میانه و در ساقط هیچ یافته
نشود و همیشه در کار صید مسعود و زاید و استعلا و قوت صاحب طالع نگر
و صاحب هفتم و صاحب هفتم را ناقص و ساقط کن تا صید یافته شود
و این باب چون باب خصومت گردانست **فصل** در معرفت
حال انبازی و نیکی و بدی وی دلایل انبازی بنگر سایل را از طالع
و از صاحب طالع و از قمر و از منصرف عنه القمر نگر و مسئول را از هفتم
و از صاحب وی و از متصل به القمر و ماجراهای که میان ایشان بود
و سود کردن از وسط السماء و صاحبش نگر و از موضع قمر و عاقبة
کار را از چهارم نگر و از صاحبش **فصل** در معرفت انبازی
بسر آید یا نه و عاقبت چگونه بنگر به دلیل سایل و مسئول عنه و قمر اگر

جان

۲۰۶

اگر میان ایشان بود از مودة و الفت و موافقت بود و انبازی بر بود
و اگر اتصال قبول بود و مخالفت میان ایشان پیوستن باشد لیکن گاه گاه
با یکدیگر درشتی کنند و تعصب و اگر قبول نبود مخاصمت و منازعت بود و یکدیگر
پیوستن دشوار بود و اگر اتصال نبود و کوکب ناقل و جامع یا کوکب النور نگر از
وی حکم کن از نظر مودت و عداوة و از قبول و غیر قبول چنانکه پیش یاد
کردم و هر دلیلی که وی واقع باشد آغاز پیوستن و آغاز نیکی و بدی از وی
باشد و هر دلیلی که وی قوی‌تر بود در وتد و شرقی بود یا مقبول یا مسعود
و مستقیم یا صاعد یا مستعلی صاحب الطالع و دلیل قوی‌تر است و راست
کارتر و با نصیحت و امانت و هر دلیل که هابط و مغربی و ضعیف و ساقط
هم کیب باشد و اگر مقبول نبود کارها تمام و بخشش باز و او اگر منحوس بود با
خیانت و اگر راجع بود دروغ زن و خلاف گوی و کننده و مصنف کتاب
گوید بنگر در انبازی به صاحب طالع و به صاحب هفتم و به عطارد و مشتری
که این دو کوکب از شکل انبازی‌اند بنگر هر یکی با دلیل سایل یا دلیل
مسئول حظ و شهادة بود هم بر آنچه دلیل کن و خداوند دوم و آن
کوکب که در دوم بود دلیل مال سایل است و هشتم صاحب او و کوکب عارض
در هشتم دلیل مسئول عنه هر کدام که مسعود بود و مقبول و نیکو حال و دلیل

صاحب ناظر آنکس چون خداوند مال بود و مرزوق و هر دلیل مال که راجع باشد به نحوس
با غیر مقبول بود و بر دلیل صاحبش ناظر شود آنکس کم مال و بی‌روزی بود و اگر
در دوم یا هشتم کوکبی غریب باشد مال سایل یا مسئول عنه از کسان بیگانه باشد
و اگر در برج دوم از دو جسدین بود مال سایل یا مال کسان آمیخته بود و اگر در
دوم و هشتم کوکبی نحس بود مال کمتر باشد و بتر آنگاه بود که خداوند دوم
یا خداوند هشتم منحوس بود یا محترق یا در هبوط یا نه خانه خویش ناظر شود
که دلیل بدبختی معیشت و کمی مال و اگر نحسی در طالع بود سایل خاین بود
و اگر در هفتم مسئول عنه خاین بود و اگر سعد و سعود امین و ناصح هر کدام
دلیل که در وتد بود وی کار رساننده بود و هر کدام ساقط وی مجهول در
کار ماندن و اگر نحسی در چهارم بود در وقتشان بخصومت شود داوری بود
و اگر صاحب چهارم منحوس در وقت بجفا و درشتی بود و اگر سعد باشد بخوشی
و امانت و از یکدیگر خشنودی جستن و اگر نحسی در وسط السما از
یکدیگر ملامت و خصومت افتدشان در آن وقت که بکار درآیند
و آن جنگ کار زیان باشد و پشیمانی اما دلیل کم و بسیاری مال از صاحب
وسط السما توان دانست و اگر کوکبی که در وی باشد اگر صاحب
وسط السما با آن کوکب که در وی باشد صاعد بود و سعود شان

بسیا

بسیار بود و اگر شمالی هابط بود مردمان سود نمایند و ایشان در زیان باشند
و اگر جنوبی و صاعد مردمان ایشان را زیان اندر رسید از ایشان سود اندر
باشند و اگر جنوبی هابط همیشه در زیان باشند و اگر ماه در سیر فزون نور زاید باشد
دلیل کند بر زیادت مال و سود بازرگانی و اگر ناقص بود در نور و سیر دلیل کند
بر نقصان مال و زیان در بازرگانی و حکم ماه فزون تر است درین باب
زیرا که حکم ماه روز بروز پیدا آید از آن چیزهای که از آن چاره نیست و نحسی
خداوند دوم و هشتم را دلیل سایل یا مسئول کن سریع السیر باشد یا فزون
رونده یا بسعدی پیوسته خاصه که آن سعد صاحب چهارم بود سود شان
بسیار بود چند آنکه فزون تر از آن ماند و عاقبت کارشان بصلاح باز گردد
و اگر بسعدی بتر ناظر بود بگاه از زمال سبب دلیل آن برج که نحس در وی است
باندازه قوت نحس بتر نکر که برج وسط السما یا صاحب او یا کوکب عارضی
در وی علوی باشد ایشان در کار رزک باشند با خطر و اگر کوکب سفلی
بود بکارهای دون مشغول شوند مگر در شرف باشد و اگر کوکب علوی در برج
سفلی بود یا کوکبی سفلی در برج علوی بود حکم آمیخته باید گفت اگر وسط السما
برج دو جسدین بود یا در وی کواکب بسیار باشند ایشان از هر گونه کار
بازرگانی کنند و اگر وسط السما برج منقلب باشد در بازرگانی کوته گونه

مال زیاده تر از آن ار که گفتم
و اگر نحسی ناظر گردد ح

کردان باشند و اگر برج ثابت بود از اول تا آخر گونه باشند و اگر طالع
با قمر در برج منقلب باشد ان انبازی ایشان را بقا نبود و اگر در برج ذو جسدین
باشد انبازی ایشان با سود و منفعت بود و صحبت آن با امانت و نگهه
باشد و از یکدیگر خشنود باشند و اگر در برج ثابت بود انبازی ایشان
با بقا و پایداری بود خاصه که آن برج ثابت اسد بود که دلیل کند بر
ثنای و نیکو و ستایش از جهة آنکه خانه آفتابست و روشنائی عالم
و اگر وسط السما ذو جسدین باشد صحبتشان دراز پای دارد و در
خانه که سعدی در وی بود دلیل سعادت و خوبی بود و اگر منقلب و سعدی
در وی صحبتشان کم پایدار دارد جز آنکه با ایشان بر زیادت بود و اگر قمر
ساقط از سعدی منصرف شود و بسعدی متصل انبازی ایشان شود و
ثنا و مدح و تعظیم بود مگر آن سعد در هبوط بود و اگر در شرف بود ثنا و
سود و نیکوئی بود **فصل** در معرفت حال دو دوست که میان
ایشان دوستی چگونه بود حقیقی یا مجازی بنگر سایل را از طالع و
صاحب طالع و قمر و مسئول عنه را از هفتم نگر و از صاحب هفتم و
حکم کن از نظر مودت و عداوت و قبول و غیر قبول و سعادت
و نحوست چنانچه در باب انبازی یاد کردم و اگر اتصال از جهة ناقل

با جامع

با جامع یا رد النور بود بنگر که طبع و گوهر آن کوکب و برج چیست هم بدان طبع و
گوهر حکم کن که بدان سبب تمام شود و بدست آنکس که بدان کوکب و
بدان خانه منسوبست و اگر خداوند هفتم در حادی عشر باشد یا صاحب
حادی عشر در هفتم مسئول عنه میل عاشق سایل بود و دوستدار او بود خاصه که
در این دو جای با صاحب طالع بنظر مودة ناظر بود و بهتر آنکه هر دو مسعود
بود و مقبول باشند و همچنین حکم کن از صاحب طالع از یازدهم و
پنجم با اتصال صاحب هفتم و اگر زهره با سهم فوق الحب و الالفه یا صاحب
سهم را در میان دو دلیل اتصال بود یا مراعه یا در طالع بود و با صاحب
هفتم ناظر یا در طالع بود و بصاحب طالع ناظر یا در هفتم و بصاحب
طالع یا بصاحب هفتم ناظر این همه دلیل کند بر تمامی دوستی و برآمدن
مراد و همچنین حکم کن از نظر سعدان هر کدام دلیل که در وتد بود
وی صحبت بود و آشکار و هر کدام در برج منقلب بود زود سیر و هر کدام
در برج ثابت وی پایدار بود و هر کدام در ذو جسدین ذی دوله بود و
هر کدام مسعود بود و نیکو خو بود و هر کدام مقبول سخن وی پذیرفته
و هر کدام صاعد وی دوست قویتر و هر کدام مستعلی وی قویتر و هر کدام
مستقیم وی نیکو خو و خوشخو و ناصح و هر کدام البیلی که وی بر خلاف

اینجا نها بود که صفت کردم وی خلاف این بود و از ظفر سلطان
و بخشان و شرف خانه و هبوط و وبال و آنچه بدین ماند حکم کن
فصل در معرفت حال کسی که نزدیک کسی رود و از آنجا یابد مقصود
را یابد یا نه اگر نزد برادر رود سایل از صاحب سیوم نگر و اگر نزد پدر رود
از صاحب رابع و اگر نزد فرزند رود از پنجم نگر و همچنین تا دوازده
خانه و اگر سایل از مردم بیگانه پرسد یا آشنا از هفتم نگر و از صاحبش
که کجاست اگر در وتد بود آنکس بخانه بود و اگر در مایل وتد بود نزدیک
خانه و بحوالی وی و اگر ساقط از خانه دور رفته و بجای دیگر باشد
و اگر صاحب طالع در وتد بود و صاحب هفتم در مایل وتد یا ساقط
و بطالع خواهد آمد باید که صاحب طالع با صاحب طالع ناظر بود پیش
از آنکه سایل نزد آنکس رود آنکس بیاید آنجا و اگر هر دو دلیل ساقط
خود بیاید و اگر صاحب طالع
یا مایل صاحب هفتم در وتد ناظر بوند یا در مایل وتد یکدیگر ناظر یکدیگر را در راه یابند و اگر ناظر نباشند
یکدیگر سایل نزد آنکس رود یکدیگر را راه یکدیگر را نه بینند و نیابند و اگر پرسد که نزد آنکس که روم
آنکس چ
چگونه بود حال من با وی و از وی منفعت یابم یا نه اگر خداوند طالع
در برجی که هست مقبول بود یا موافق طبع خویش یا با صاحب هفتم
مقبول بود مسعود نزد آنکس مرا قبول باشد و از وی منفعت بینم که

یابد و بدیدار وی شاد شود و اگر غیر این باشد قبول نبود و مقصود حاصل نشود
و بدیدار وی شاد نباشد البرج الثامن وما فیه من السایل فصل
در معرفت آنکه میراث یابد یا نه بنگر بخداوند طالع و ماه هر کدام
قوی تر باشد و بطالع ناظر وی دلیل است اگر بخداوند هشتم متصل
باشد این میراث بیابد بجهد و بطلب و اگر صاحب هشتم متصل باشد
بدلیل طالع مال بیابد بی رنج و تعب بآسانی یافته شود و اگر اتصال از مودت
بود آسان تر و بهتر و بخوشی یافته شود و اگر صاحب هشتم نحس نباشد
یا در وتد بود یا با خداوند طالع در تربیع یا مقابله در جستن میراث
او را عقوبت رسد و هول یا فزع و اگر بدین نحس خداوند طالع نزدیک
باشد یا احتراق وی خود بمیرد و هیچ از میراث نیافتن و بهتر آنگاه
بود که خداوند طالع در وتد بود و خداوند هشتم ساقط و نیز بهتر آنکه
میان این دو کوکب اتصال از مودة بود و باز بنگر اگر خداوند چهارم
یا آن ستاره که در چهارم است متصل باشد بخداوند طالع یا خداوند
دوم منک میراث یافته شود و اگر خداوند طالع یا ماه منحوسه
باشد و سوی خداوند چهارم یا ستاره ای که در وی است رسد و اگر خداوند
طالع مقابله باشد خداوند چهارم سایل مال خویش نفقه کند در

عمارت و اگر میان ایشان اتصال نبود بنگر بکوکبی که نور رد کند یا
جمع یا نقل کند و از وی حکم کن در یافتن میراث بدست متوسطان
فصل در معرفت آنکه غایب یا حاضر زنده است یا مرده بنگر بخداوند
طالع اگر در هشتم بود یا در چهارم درین دو جایگاه اگر منحوس بود
یا بهبوط یا محترق انیمرد مرده باشد خاصه اگر منصرف در نور نحسی باشد
یا بقتال نحسی که خواهد مرد و اگر ماه متصل باشد بصاحب موت
یا بدان کوکب که در بیت الموت باشد انیمرده مرده است و اگر ماه
بخداوند چهارم متصل باشد یا بآن کوکب که در چهارم بود و منحوس
باشد انیمرد مرده باشد و در زیر زمین در گرده باشند بدان جایگاه
که طبع برج چهارم است و اگر در میان خداوند طالع در هشتم باشد
~~چهارم یا بکوکبی متصل شود که در زیر زمین است انیمرد مرده باشد~~
و بااین دلیل تر اگر صاحب ساعت ~~هشتم باشد و خداوند هشتم~~
~~ردیک سعد و طالع بود انیمرد مرده باشد و بااین دلیل تر اگر صاحب ساعت~~
در هشتم باشد یا در چهارم بود یا ماه ~~در هشتم یا در چهارم~~ یا ماه
بکوکبی متصل شود که در زیر زمین است انیمرد مرده باشد و اگر خداوند
طالع در دوازدهم باشد و منحوس و ماه بخداوند هشتم پیوندد یا

بکوی م

باشند و اگر در میانی خداوند طالع
در هشتم باشند و خداوند هشتم نزدیک
در طالع بود انیمرد مرده باشد

طالع

بخداوند چهارم پیوندد یا بدان ستاره که در هشتم است یا در چهارم
و نور ستارگان سعد از خداوند طالع ساقط و بشعاع نحس پیوسته
او را دشمنان کشته باشند و همچنین اگر کوکب نحس در روند بود و ماه
از نحس باز گردد و بنحسی پیوندد خاصه که آن نحس در چهارم بود یا هشتم و نحس
اگر خداوند چهارم منصرف شود و بخداوند هشتم متصل شود یا از
خداوند هشتم باز گردد و بخداوند چهارم متصل شود مرده باشد
و اگر خداوند طالع کوکبی باشد نحس و آن کوکب با خداوند هشتم
باشد و ماه از و باز گردد و بدرجه طالع پیوندد خبر آید از مرگ و همچنین
اگر باز گردد از آن کوکب که در هشتم است یا در چهارم و بخداوند نهم متصل
شود یا بآن ستاره که در نهم است خبر مرگ بر راه دریا باشد و اگر صاحب
طالع در چهارم راجع بود یا در هشتم راجع بود یا منصرف از صاحب
~~[illegible]~~ رجعت زنده باشد و اگر یا انیمه حجت بدرجه احتراق یا بدرجه
هبوط یا بدرجه نحس دلیل مرگ بود و اگر دلیل در تحت الشعاع بود
و صاحب هشتم شمس باشد مرده باشد و اگر عطارد و از آفتاب
بجای دور و نحسی برو بنگرد دلیل کند بر مرگ و همچنین اگر دلیل بهره
و سهم السعادة در هشتم طالع پیوندد و نحسها با ایشان بنگرند دلیل کند

پیوندد و

موت ا

بر مرگ و اگر خداوند طالع و ماه مقابل یکدیگر باشند و ستارگان
سعد با ایشان ننگرند دلیل کند بر مرگ در غربت و اگر خداوند سهم
السعادة زیر نور آفتاب باشد یا میان دو نحس دلیل مرگ
بود و اگر ماه تمام نور بود و مریخ در برج دهم وی و ستارگان
سعد بدو ناظر نباشند یعنی بماه دلیل مرگ کند و بیم بکیرد از زخم
قمر تا درجه هشتم و از طالع بیفکنی هر کجا که رسد اگر حد نحسی بود
یا حد مقابله نحسی یا برج نحسی آنکس مرده بود و همچنین اگر خداوند
مقابله این سهم نحس بود یا نحسی بدو نگرد دلیل کند بر مرگ

و اگر ماه در درجه چهارم بود با مریخ وصفا وند
طالع ساقط و سعدان بوی ناظر
نباشند یعنی بماه دلیل مرگ و اگر عطارد
بمقابله ماه بود و ستارگان نحس
ناظر نباشند یا با او نباشند دلیل مرگ
بود تم

فصل در معرفت آنکه بچه سبب مرده نگر بخداوند طالع و ماه
تا کدام دلیل کند بر مرگ و اگر دلیل زیر شعاع باشد مرگ وی
از گرمی بود و از درد پیشانی و اگر دلیل نحوس بود از زحل و زحل
در مثلثات آتشی از جای بلند افتاده باشد و مرده و اگر در
مثلثه خاکی از سودا مرده و اگر در مثلثه بادی و باد در وسط
السماء بود از دیوار بلند یا از بلندی افتاده بود مرده و اگر در
وتد از اوتاد طالع هم از جای بلند افتاده بود و اگر در سرطان
بود یا در مثلثه وی از غرقه شدن آب مرده بود بنگر اگر زحل

ضایع

ضایع بود و خداوند مثلثه بود و اگر دلیل مریخ منحوس کرده باشد و مریخ
در مثلثه آتشی دلیل کند که زیر پای ستوران مرده باشد یا دو گان
بخورده یا از گرمی و علت صفرا باشد و اگر در مثلثات خاکی باشد
از بلندیها افتاده باشد و اگر در مثلثات جوزا باشد از خون و صرع
یرقان مرده باشد و یا بشمشیر کشته باشند و اگر مریخ در وسط السماء
بود بر دار کرده باشند و اگر در مثلثات آبی بود در آب مرده بود و یا از
چیزهای که در آب بود یا از آب گرفتگی مرده و اگر هر دو نحس بر دلیل
گرد آمده باشد از خون و ریم و تباهی معده مرده باشد و اگر خداوند
طالع محترق باشد و ماه با مریخ مرگ وی از سوختن و بریدن اندام
بود و اگر ماه بمقابله آفتاب و تربیع مریخ با مقارنه او بود و آفتاب
با رأس یا ذنب در جنگ کاه کشته شده باشد یا مردمان بسیار
و اگر آن نحسی که دلیل مرگ بود در طالع بود مرگ وی از بیماری بود
و اگر در دوم بود از جهت مال و اگر در سیم بود از جهة آبا و جنس و ضیاع
و عقار و اگر در پنجم از جهة طعام و شراب و عشق و لذت و فرزندان
اگر در ششم از جهة بندگان و بیماری و معالجه و اگر در هفتم از جهة
زن و انباز و خصم و اگر در هشتم از جهة زهر دادن یا میراث و مانند

از جهة اقربا و اگر در نهم سفر و دین و دیانت
و اگر در چهارم م

وی واگر در نهم از جهة سفر و علم و دین واگر در دهم از جهة کار پیشه و عمل
سلطان واگر در یازدهم از جهة دوستان و عاشقی و امید واری
از جهة مال و سلطان واگر در دوازدهم از جهة ستوران و از نموده دشمنان
مرده بود و بدانکه هر گاه نحسی بود دلیل آنکار وی خود بین خویش

بنشی خو

بود واگر دلیل بکوکب نحس بود زده بلاک وی بر دست وی باشد
اینست اسباب مرگ و از اتصال و انصراف و نظر بر حکم کن

فصل در معرفت آنکه حال سایل چگونه بود اگر سایل از مرگ خود ترسد
برسد بنگر بخداوند هشتم با آن ستاره که وی نحست اگر در وتد
بود و قمر و خداوند طالع سوی این دو کوکب بپیوندد و ستارگان سعد
از وی دور باشند مرگ آنکس آنوقت بود که خداوند طالع بدرجه
نحس رسد یا آن نحس بدرجه خداوند طالع رسد یا بدرجه طالع گذر
همی بمیرد واگر آن نحس در چهارم بود مرگ وی پنهانی بود واگر در وسط
السما مرگ وی آشکارا بود واگر در هفتم بود مرگش بغربت بود از
سبب جنگ یا زن واگر در طالع بود آنچنان میرد که زاده بود یا از آن بیماری
میرد که از شکم مادر آورده بود واگر زحل در وسط السما بود در برج آتشی
و خداوند طالع در چهارم یا در هشتم بود در آب غرق گردد و بمیرد

واگر

واگر زحل صاعد بود مستسقی شود واگر خداوند هشتم مریخ بود یا در وسط
السما مرگ وی زیر دار بود خاصه در برج جوزا بود واگر خداوند
طالع تحت الشعاع و ماه بدرجه طالع نگرد یا صاحب بیت الموت بدرجه
طالع نگرد یا شعاع نحسی بدرجه طالع رسد بمیرد و همچنین اگر صاحب
طالع ساقط بود از وتد و از صاحب چهارم منصرف و بصاحب
هشتم متصل شود و ماه در همیان به نحسی متصل گردد بمیرد و
اگر خداوند طالع در میان دو نحس بود و از آن دو نحس یکی صاحب
هشتم یا چهارم یا هفتم بود خاصه آن نحس پیش خداوند طالع و
قمر او را ببیند دلیل مرگ بود واگر آفتاب و ماه یا راس و
ذنب باشند و صاحب طالع تربیع ایشان یا راس و ذنب یا نیرین
بمقابله طالع در غو غاشته بود و این دلیلها آنگاه درست
بود که سعدان از وی ساقط باشند بنظر و شعاع و جسد واگر
خداوند طالع بوتد خویش نزدیک بود مثل وی چون عمر سپری شده
باشد و همچنین اگر خداوند چهارم بوتد خویش نرسیده باشد
مرگ وی سخت زشت باشد خاصه که نحس پیوسته بود واگر صاحب
کوکب نحس بود و در وتد و خداوند طالع از صاحب هشتم منصرف

دوم لو

وبتربیع ومقابله خداوند دوم متصل واگر خداوند دوم نحس خداوند هشتم
شوند مرگ وی از گرسنگی بود خاصه که آن نحس زحل بود وهمچنین
اگر خداوند طالع در برجها ساقط بود یا بایین نحسها که یاد کردیم مرگ
وی در کنجها وشغلها بود بطبع آن برج واگر برج آبی بود مرگ وی
نزدیک آب بود واگر خداوند طالع از تربیع مریخ باز گردد وبمقابله
زحل رود وقمر زحل را بود وقمر او را المغاکی اندازند خاصه که در برج
خاکی بود واز مقابله زحل باز گردد وبمقابله مریخ شوند وقمر
مریخ را بود ودر آتش اندازند خاصه که فوق الارض بود وماه نیز
در برج منقلب ومتصل بکوکبی در وسط السماء وآن کوکب خداوند
هشتم یا کوکبی بود نحس از دیوار فرو اندازند واگر ماه در برج دو جسدین
بود او را بمنجنیق وماننده آن در آتش اندازند این دلیلها که گفتیم
باشد از طبع وی حکم کن واگر از آفتاب باز گردد وبمقابله زحل شود
یا از برج خاکی یا آبی شوند ویا از آبی یا خاکی مرگ وی از زهر بود واگر
این دو نحس بیکجای بوند وخداوند طالع میان این دو نحس مرگ
از حبس بود خاصه که در چهارم بود یا دوازدهم یا ششم واگر
نحس در برج سباع بود وصاحب طالع زیر وی وماه بتربیع کوکب

یا معارنه

یا معارنه در برج سباع وشعاع کواکب سعد نظرشان ساقط مرگ
از سبب نخجیران بود خاصه که مریخ در اسد بود واگر این دلیلها که گفتیم
در برج آبی بود مرگ از سبب حیوان آبی بود وهمچنین اگر برج چهارم آبی
بود نزدیک جانها نمناک میرد وبا این دلیلها که یاد کردیم اگر ماه
در حمل بود یا جوزا اسایل یا سر زند خاصه که خداوند طالع یا دبران
بود یا با شد وی چون راس الغول وسحابی سرطان واین انگاه
درست بود که مریخ در جوزا باشد وماه در حمل واگر خداوند طالع در
دوم یا در ذنب وقمر در عقرب یا ذنب وعطارد واو میان شهاب
بود وسعدان از ایشان ساقط یا مریخ یا ذنب عطارد با وی یار
یا خداوند طالع یا ذنب زهر کشته شود واگر خداوند هشتم مریخ
در برج هشتم عقرب وماه از زحل منصرف ومریخ متصل یا از
مریخ منصرف وبزحل متصل یا مریخ در هشتم وزحل بروی مستعلی
مرگ وی از قصاص بود یا خود را بکشد واگر زحل در دوازدهم
یا اجتماع کواکب بروی وصاحب طالع بتر وروی یا صاحب طالع
در وی بسوی کواکب بتربیع یا بمقابله شوند وخویش را خفه کند
وهر دلیل که در دوازدهم بود ونحس متصل آن دلیل از سبب دشمن

حفه

بود با خویش یا هم کنند خاصه که بزرین در و اجتماع کرده باشند و اگر صاحب
طالع در شرف خویش و کواکب سعد بهم بشعاع و بهم نظر از وی ساقط
و نحس بصاحب طالع پیوسته یا رونده بود صاحب طالع مرگ وی از تخت
بود یا در دولت و اگر در هبوط مرگش در ذل و خواری و اگر در مثلثه
خود نزدیک اهل بیت خویش و اگر در خانه خویش بود مرگش در شهر
خویش یا خانه خویش هر کوکب که وی دلیل مرگ باشد اگر در برج
آتشی بود سبب که از گرمی و خشکی بود و اگر در بادی از گرمی
و تری و اگر در خاکی از سردی و خشکی و مالیخولیا و اگر در آبی از سردی
و تری و بلغم بود و اگر دلیل مرگ مریخ بود و مریخ محترق بر دست
ملک کشته شود و همچنین اگر آفتاب در زحل بود یا مریخ و زحل
بمقابلهٔ ایشان یا آفتاب یا زحل و مریخ تربیع ایشان ملک را
بکشد مصنف گوید اگر قمر تحت الارض با کوکبی متصل
تحت الارض قمر با کوکب منحوس در مثلثه مرگ دلیل مرگ
بود و اگر متصل فوق الارض بود مرگ نباشد و اگر بر نحسی معارن
باشند بنظر سعدین دلیل مرگ بود و همچنین قمر با مریخ
بود و تحت الارض با سهم السعادة یا منحوس باشد در چهارم

باششم

با ششم یا دوازدهم و سعود ساقط از نظر و شعاع دلیل مرگ باشد
و بنگر بخداوند هشتم و صاحب اوج و صاحب طالع و اتصال ایشان با
یکدیگر اگر میان ایشان اتصال بود یا صاحب هشتم در طالع بود یا
صاحب طالع در هشتم و سعود ساقط از نظر و شعاع دلیل کند
بر کوتاهی عمر و صاحب هشتم در اوتاد بدست خاصه در دهم و اگر اتصال ایشان
نبود و صاحب هشتم در طالع و صاحب طالع در هشتم زیر نور آفتاب
دلیل کوتاهی زندگانی بود و اتصال صاحب هشتم بصاحب طالع با
سعود دست خاصه که صاحب طالع را نحس در پس بود که بوی
خواهد پیوست که دلیل کند بر کمی بقا او و رودی فنا و اگر خداوند
طالع متصل شود بستاره راجع خاصه نحسی یا صاحب ثامن در طالع
دلیل کمی عمر بود بطلمیوس گوید اگر مسئله از دو تن باشد که از
هر دو کدام زنده و کدام مرده است طالع اول را اکن و هفتم دوم
را پس بنگر و صاحب هر دو برج هر کدام از ایشان بصاحب هشتم
برج خویش متصل حکم کن بر مرگ صاحب آن دلیل و اگر اتصال نبود
و نه اجتماع هر کدام در خانه هشتم برج خویش بود یا صاحب هشتم
وی در طالع نحس یا در حد خانه و خداوند خانه مرگ دلیل کند

بر مرگ آنکس فصل در وصیت کردن که پایدار بود یا نه بنگر
بطالع و قمر اگر در برج منقلب باشد آن وصیت پایدار نبود و تباه
گردد و اگر صاحب طالع و صاحب برج قمر منحوس بود و بجای خویش
ناظر نباشد و اگر قمر در تربیع یا مقابله یا مقارنه مریخ بود یا مریخ
در اوتاد دلیل کند بر باطل شدن وصیت و دروغ وی باید از
آن وصیت نامه را و اگر زهره ناظر بود وصیت نامه باطل شود از
جهة زندگانی وصیت کننده و اگر در طالع برج ثابت بود و صاحب
طالع و قمر در برج ثابت بود و قمر متصل بسعدی و فعلی در
و برج ثابت آن وصیت پایدار بود و اگر طالع و اوتاد وی سلیم از
نحسان و سعود در وی حاضر در برج ثابت و صاحب طالع در طالع
سعدی متصل و تدبیر در دوم و هشتم دلیل کند بر بقاء آن وصیت
کننده و اگر صاحب طالع در هشتم یا وتد الارض دلیل کند بر کمی
بقا و ثبات وصیت الباب التاسع من المطالع و ما فیه من
المسائل فصل در معرفت دلایل اسباب سفر اگر از سفر پرسد طالع
صاحب طالع دلیل سایل است و برج نهم و صاحبش و مریخ دلیل سفر
و همچنین سهم السعادة و صاحب ساعت و خانه سیوم و صاحبش

دلیل

دلیل سفر و نهم سفر و رای و جایگاه قمر منزل اسفار و هفتم و صاحب هفتم
و آنکوکب که در هفتم است دلیل آن زمین که قصد الخبای کرده و همچنین
سهم السعادة دلیل خداوندش دلیل مقصد و صاحب طالع و آنکوکب
که در طالع است دلیل آن زمین است که در وی است و دوم و صاحب
دوم دلیل در آمدن وی بزمین مقصد و دهم و صاحب دهم و آنکوکب که در
دهم است دلیل حاجتهاء وی و چهارم و صاحب چهارم و آن کوکب که در
چهارم است یا صاحب برج قمر دلیل عاقبت کارها و آنکوکب که قمر
از وی منصرف است دلیل اخبارها که بر وی گذشته پیش از سفر و سفر از چه
جهة است و آنکوکب که قمر بوی متصل دلیل آن حال که در آنجا خواهد
آمد از سفر و وقت آمدن از سفر از شمس نگر و از مربعات او و محل
قمر از شمس نگر بر مواضع دو دلیلان هرکجا سعدی بینی یا نظر سعدی
یا شعاع او دلیل سعادة بود و هرکجا نحسی بنظر یا شعاع یا بجسد
بیابی فساد بدان جایگاه فصل در معرفت سفر تمام شود یا نه
و چکونه بود در نیکی و یا بدی بنگر بصاحب طالع و قمر اگر در نهم بود یا با
صاحب نهم متصل یا بکوکبی که در نهم بود متصل سفر کند و مراد دل
سایل باشد خواه رود و خواه نی و اگر صاحب نهم در طالع بود یا متصل بکوکبی

که در نهم بود یا بکوکبی که در طالع بود متصل شود سفر بود با خارجه خواب(?)
سایل و اگر اتصال از مودت بود سفر با آشتی و اگر از عداوت
بدشواری و اگر مسعود و مقبول بود سفر مبارک باشد و اگر منحوس بود
و غیر مقبول بد بود و نامبارک و اگر دلیلان یکدیگر متصل نباشند
و کوکبی نقل نور کند یا جمع یار و میان این دو دلیل سبب سفر
از طبع آن کوکب بود و اگر صاحب طالع و صاحب تاسع بکوکبی از دو
متصل باشد و آن کوکب خانه نهم یا بطالع ناظر دلیل کند بر سفر
و اگر صاحب طالع یا قمر بکوکبی متصل شود در وتد سفر نکند و اگر هر دو
دلیل یکدیگر اتصال کنند و نحسی غریب در طالع بود یا صاحب
تاسع را منحوس کند از سفر بماند و شواند رفت و باز ماندن از جهة
آن کوکب غریب باشد و طبع وی و اگر صاحب طالع بصاحب نهم
متصل شود بمقارنه یا تربیع یا مقابله نحسی باشد شری یا بلائی پیش
آید بعد از آن بنگر که صاحب کدام است از طبع و گوهر آن برج(?)
پیش آید و اگر صاحب نهم در وتد باشد سفر سخت نزدیک بود و همچنین
اگر صاحب طالع ساقط بود یا با خریج(?) و اگر قمر بر حد خویش بکوکبی
دهد در نهم یا سیم و قمر در موضع خویش غریب دلیل کند بر زودی سفر

و اگر قمر در وتد بود و بیرون رفتن نحست(?) زود بود و اگر صاحب نهم یا صاحب
سیم در موضع غریب بود و هم سفر بود با اتصال قمر با ایشان و اگر صاحب
طالع و صاحب نهم را و را و تا و دلیل کند بر تعویق سفر و اگر صاحب زحل و باشند(?)
زحل در خانه خویش یا در وتد سفر نکند و اگر در وتد بود سفر کند برنج و
دشواری و اگر اتصال بانصراف و تربیع و مقابله بود دلیل کند
بمقام و اگر اتصال قمر بزحل و زحل در وتد یا ساقط خاصه بتربیع دلیل
سفر کند و اگر اتصال قمر با مریخ و مریخ بطالع ناظر دلیل سفر بود لیکن
بشدت و هول و اگر اتصال از مودة بود سفر زود بود و اگر دو کوکب
بود از وجه وسط السماء [illegible] گشته بخانه نهم و قوی باشند دلیل
سفر کند آنگاه که ایشان از او در طالع حظی بود یا خود قمر بود یا مریخ یا
صاحب ساعت یا صاحب سهم السعادة بود و اگر صاحب طالع یا
صاحب سهم السعادة بود و اگر صاحب طالع با صاحب نهم بمقارنه
و صاحب رابع در طالع یا در وسط السماء یا در تاسع سفر نکند و همچنین
اگر قمر در چهارم بود یا با صاحب چهارم مقارن بود یا با صاحب طالع
در رابع یا در وسط السماء یا در طالع یا در سابع سفر نکند و اگر در چهارم
کوکبی باشد و آن کوکب را در طالع نصیب بود سفر تمام نشود تا آنگاه که

قمر بود از نحوست بود و سفر بود
و اگر از اتصال زایل(?)

صاحب طالع شاهد شود و هر وقت که کوکب دلیل بیت سفر راجع شود
دلیل باز آمدن بود و اگر مقیم اول باز ماند و اگر مقیم تنجیم باز ماند و باز
رود راست شود و سفر کرده آید و اگر طالع برج ثابت بود و در وسط
السما کوکبی باشد که دلیل کند بر سفر کار راست کند و از سفر باز ماند
و اگر صاحب طالع راجع بود در سفر باز ماند مگر که شهادة سفر قوی تر
بود آنگاه سفر کرده شود و اگر صاحب نهم راجع بود از سفر باز ماند
یا بجای دیگر سفر کند یا از نیمه راه باز گردد تا آنگاه که صاحب طالع را
دلالت دیگر افتد از جهة سفر آنگاه دلیل کند بر سفر **فصل** در معرفت
آنکه در سفر خطر بود یا نه بنگر بصاحب طالع و صاحب نهم اگر در
طالع کوکبی باشد منحوس یا کوکبی بود که صاحب نهم و صاحب طالع را
منحوس کند تباهی و خطر و شر از طبیعت و جوهر آن کوکب و آن خانه
بود مثلا اگر آن کوکب نحس کشته صاحب سادس بود بیماری بود
و اگر صاحب دوازدهم بود زندان و اگر صاحب هشتم مرگ بود
و اگر سعدی شعاع افکند بار راحت یابد و اگر صاحب دوازدهم صاحب
هشتم بود بیم ورنش از دزدان و دشمنان بود و اگر از طالع ناظر
بود بیم کشتن بود و اگر از دوم ناظر بود مال برود و همچنین تا دوازده

خانه

خانه و اگر آن کوکب نحس کشته مر صاحب طالع را پیش از اتصال صاحب
نهم بود پیش از بودن سفر عارضه باز خورد و اگر پس از اتصال او ولا سفر
بود تباهی در راه باشد و اگر نحس در طالع بود مشغولی از جهة تن
جان بود و اگر در وسط السما از سلطان یا از کار رود باشد و اگر در هفتم
دل مشغولی در آن زمین باشد که قصد آنکرده و اگر در چهارم بود خانی
افتد پس که سفر شوا اندر رفت و همچنین اگر کوکبی نور دلیل طالع را
از دلیل سفر قطع کند اگر کوکب قاطع سعد بود باز ماندن از سفر
خیر و نیکویی باشد و اگر نحس تباهی و مخاطره بود و بنگر که آن کوکب
قاطع صاحب کدام برج است از جوهر و طبع آن برج گوهی چنانچه
صفت کردم **فصل** در معرفت آنکه خطر در راه باشد یا در
منزل یا در مقصد اگر نحس در درجه طالع بود تا درجه چهارم مخاطره از
نخستین منزل بود تا آنجا که روی نهاده و اگر از چهارم تا هفتم
همچنین مخاطره در راه باشد و نزدیک مقصد و اگر از درجه هفتم
تا درجه وسط السما بود مخاطره بوقت بازگشتن بود که نزدیک
شهر رسیده باشد و همچنین حکم کن از درجه صاحب طالع تا نود
درجه و نخستین منزل خطر بود تا صد و هشتاد درجه نزدیک مقصد

که باز ماند

براه خطر بود صد و هشتاد درجه تا دویست و هشتاد درجه اگر بخش بود
خطر و باز گشتن بود بمنزل اول از مقصد و با تمامی دور و نزدیک بشهر
خویش خطر بود و همچنین قیاس کن از درجه ماه تا درجه بخش که صفت
کردم بهر ربعی و اگر بجای بخش سعدی باشد دولت بیند و شادی و منفعت
مصنف گوید بنگر تا سفر چند فرسنگ است بر دوازده برج قسمت
کن تا هر برجی را چند فرسنگ رسد اگر دلیل سفر بخشی خاص شود
بنگر از درجه طالع تا درجه بخش چند برج باشد بچندان فرسنگ که برسد
مخاطره بوی رسد و اگر سعدی باشد بدان فرسنگ که برسد سعادة
وشادی و منفعت باشد و همچنین دلیل گیر از درجه طالع و از درجه
قمر تا بنگی و بوی راه دانسته باشی سعد و نحس و اگر این بخش در
حمل باشد و مثلثات او آفت از کوهها رسد و اگر در ثور و مثلثات
وی آفت از دیهها و کشت زارها و کوه پایها و خاک بود با رسد
اگر در مثلثه بادی در رود خانها و بیابانها و صحراها و در خشتها
و اگر در مثلثه آبی آفت از آبها و نزدیک دریا یا آبها و مرغزار و اگر
آن بخش در خانه یا شرف خویش بود آفت بدان جایگاه رسد که
آن جای منسوب بود بدان کوکب نحس و اگر بجای نحس سعد بود منفعت

وشادی

وشادی و خیر بدان جایگاه که آن سعد آنجا بود و بدترین بخش آنگاه بود
که در طالع باشد یا بدرجه طالع نزدیک و بتر بود آنکه طالع عقرب
بود که اهل سفر در راه شکسته و هلاک شود و بهیچگونه قبول نکرد کار وی
فصل و معرفت آنکه این مسافر از چه سبب بیرون رود و چه پیش
آید اگر قمر یا صاحب طالع بر زحل یا عطارد مقابل بود قصد سفر
دور کرده بود و اگر سعدان یا صاحب نهم بود یا مال بسیار بیرون
رفته بنگر بصاحب طالع و بقمر هر کدام قویتر دلیل وی است اگر
دلیل از زحل منصرف بود از دام گریخته بود یا از کسی پنهان رود
و اگر از مریخ منصرف گریخته باشد یا بجای بد گریخت و اگر از شمس منصرف
از سبب سلطان رفته بود و اگر از زهره منصرف از جهة زنان و اگر
از مشتری منصرف از جهة علما و وزرا و قضاة و اگر از عطارد
منصرف از جهة علم و تجارت و عمال و اگر از قمر منصرف اگر انصراف
از مودت بود از دوستی بیرون رفته و اگر از عداوة بود از دشمنی
تعصب و ستیهز و اگر اتصال بود بخشنودی و اگر غیر مقبول بناخشنودی
بیرون آمده و اگر صاحب طالع یا ماه منصرف شود از کوکبی که صاحب
برج قمر است یا صاحب شرف قمر است از شهر و جایگاه خود دوله

آن بود که ماه

خویش بیرون رفته بود و همچنین اگر از آن کوکب باز گردد که در شرف
قمر است یا در شرف خداوند طالع از خان و مان خویش رفته بود
از شکوهی و اگر قمر از صاحب هبوط خویش منصرف شود یعنی از برج
یا از کوکبی که هبوط قمر بود یا در هبوط خداوند از بلاد و محنت و آفت
و نحوست بیرون رفته و همچنین کواکب را بدین قیاس حکم کن و اگر قمر یا
صاحب طالع از صاحب ششم و هفتم منصرف گشته بود یا از کوکبی
که در آن دو خانه بود یا از کوکبی راجع از نیمه راه بازگشته باشد
و پیوستن قمر و خداوند طالع بکوکب راجع دلیل کند که از نیمه راه
بازگردد و باز نگر که خداوند طالع یا ماه بکدام کوکب متصلست
آنچه خواهد بود از روی حکم کن اگر آن کوکب در خانه قمر باشد یا در خانه
صاحب طالع یا در شرف قمر یا شرف صاحب طالع نیکوی گوی اگر زحل
با شهر خویش رسد یا بخانه خویش و اگر در مثلثه بجای رود که در تحت
آنجا بوده باشد آنجای در استوفی باشد و اگر زحل متصل بود
کارش با مشایخ و دهاقین بود و اگر مشتری متصل بود با وزرا و فقها
و علما و اگر مریخ کارش با صحبت با لشکریان و اگر شمس کار وی با ملوک
بود و اگر زهره با زنان و [illegible] و اگر بعطارد با کتاب و عمال و اگر

کارش بر هم

اگر

کوکب متصل است قمر است یا صاحب طالع بوی متصل بود و در خانه و شرف
خویش مسافر نزدیک اهل آن شهر رود و میان ایشان معروف بود و اگر در
مثلثه غریب بود لیکن متوطن آنجا باشد آنکس که مسافر نزد وی بود
و اگر در برج غریب و برج ثابت بود آنکس از آنجای نزد و باشنده بود و اگر
در برج منقلب آنکس که مسافر نزد وی رود غریب بود و اندر شهر
و رونده بود بهر جای و اگر دو جسدین بود بدو جای باشنده بود و
اگر راجع آنجا متوطن نبود و از آنجا باز آمدنی بود و اگر مستقیم باید اندر
بود و اگر در وتد بود معروف و اگر ساقط مجهول و اگر در وسط السماء
سلطان بود و اگر در دوازدهم یا در ششم از بندگان و فرومایگان
بود و همچنین حکم کن مرد مقصود را که مسافر نزد وی رود و از
دوازده خانه تا از کدام خوشتر است و اگر دلیل مقصود صاحب
برجش ناظر بود و معروف بود در آن شهر و اگر ناظر نبود مجهول بود و
اگر نظر عداوت بود مذموم و اگر نظر مقابله دشمن دارنده بود
و خداوند خصومت و منازعت و اگر مقارنه بود بهمه ستم
کشد که حقهای مردم غصب کند و همچنین حکم کن هر کاری را از
کوکب سعد و نحس و اتصال و انصراف **فصل** در معرفت آنکه درین

دارد و اینده

اگر نظر مودت بود در آن کار محمود بود
م

سفر نیکویی باشد یا نه اگر کوکبی سعد صاحب طالع یا صاحب نهم
یا صاحب سیم یا قمر را مسعود کند یا در طالع بود یا در نهم باشد نیکو موضع
ناظر از نظر سعادة و مودة و قبول دلیل سعادة بود و خیر و شادی
و نیکویی و اگر همه دلایل مسعود بود سعادت بزرگ بود و اگر بعضی
مسعود نیکویی و سعادت باندازه آن و همچنین قیاس کن باز
نحسان و از دوازده برج و از ارباع فلک و از قمر و از صاحب
طالع و از نظر سعود از زهره و مشتری و شمس و از سهم السعادة و
صاحب برج وی نظر شان بطالع و صاحب طالع و قمر و بخانه
نهم و بصاحب نهم چگونه باشد از ایشان حکم کن بر نیکویی و منفعت
و دولت حاصل از اتصال قبول فصل در معرفت آنکه مردی
بشهری در آید و برسد که چند گاه ماند و نهیشه بنگر در ساعت
که در آید اگر صاحب ثلثی در طالع بود و راجع دلیل کند بر زود باز
گشتن بمقتضاء حاجت و هیچ چیزی نبود و اگر در مقام اول بود
دیر ماند و باز گردد بمقتضاء حاجت و اگر در مقام ثانی بود باز گردد
زودی و دیری و حاجتهایش بر آید پس از نومیدی و اگر صاحب
ثانی در طالع بود و منحوس شود و قمر راجع و محترق آن سفر درست

نباشد

باشد با قضاء حاجت و همچنین اگر در دهم باشد یا ناظر دهم و اگر
صاحب دهم در هفتم باشد درین سفرش خصومت و منازعت بود
و اگر در نهم یا سیم در از ترین قرار نکند و بجای دیگر سفر کند و اگر
در چهارم بود نحس بوی ناظر یا با وی آخرین سفر باشد ش با هم مرگ و انکار
و هیچگونه بازگشتن نبودش و اگر صاحب ثلثی با قمر مجتمع یا ناظر بعطارد
ناظر یا مقارن و با زحل نحس بوی ناظر جراحتی باشدش که یا مکروهی برویش
رسد و اگر با سهم قمر در چهارم بود در انجراحت بمیرد و اگر در دهم بود
انجراحت و شکستگی نیکو شود ولیکن اثر وی بماند و اگر مریخ نحس ناظر بود
بی نظر سعدین جراحت رسد بر طبع و جوهر آن برج که در وی است و اگر
سعدان ناظر باشند راحت پدید آید و انجراحت و بیمار را دارو باشد
و اگر سعدی ناظر نبود در انجراحت بمیرد والله اعلم فصل در دانستن
عاقبت کار مسافر در آن سفر بنگر برابع و صاحبش و بصاحب برج
قمر هر کدام دلیل که قوی و شهادة دارد و مقبول و مسعود در جایگاه
نیک دلیل کند بر سلامتی حال و عاقبت سفر رجوع و طبع الخانه و اگر
غیر این بود بد باشد بطلمیوس گوید بنگر به تاسیات قمر اگر سعدی
در وی بود یا شعاع سعدی دلیل کند بر خیر و خوبی و سلامت و منفعت

و عاقبت نیکو و اگر نحسی در وی باشد خائف و بیم و بلا و مضرت بود **فصل**
در معرفت وقت باز آمدن مسافر از سفر بنگر به بیرون اگر بوقت مسئله
آن وقت سفر سعدان بقمر ناظر باشند از جایگاه سعود و هر دو سعد
مستقیم دلیل کند بر سلامتی مسافر و زود باز گشتن و همچنین از شمس
قیاس کیر روز و اگر مشتری بوی ناظر بود حکم بمانست و اگر
نحسان به بیرون ناظر باشند دلیل کند بر آفتی و دشواری سفر و دیر باز
آمدن و اگر صاحب بیت سلیم در چهارم بود و نحسی بوی ناظر در آن سفر
هلاک شود و اگر قمر تربیع یا مقابله نحسی بنظر سعدی یا یکی از نحسان
متصل بر نحسی دیگر بوی ناظر در آن سفر هلاک شود و اگر قمر تربیع ناظر
دلیل کند بر دشواری باز آمدن و یا شد و هرگز باز نگردد زیرا که این دلیل
کند بر بلا و مضرت خاصه که مشتری بوی ناظر شود و اگر هر دو نحس
در یک برج باشند با قمر از آن سفر عود نتوانند و اگر با بیت السفر
با بوقت مسئله سعدین به بیرون ناظر باشند دلیل کند بر آسانی و
بازگشتن بمقتضا حاجت بر وفق و هرگاه به بیرون بطالع ناظر هر دو
یا یکی دلیل کند بر زود باز آمدن مسافر و اگر ناظر نباشند دیر باز
آید از آن سفر و بنگر بهر دو تربیع شمس و مقابله وی و اگر زهره مبشر

طالع م

در آن موضع بود دلیل باز آمدن باشد بصلاح عاقبت و اگر نحسی
در آن موضع باشد دیر باز آید و اندیشه انکاه بود که آن نحس از آن موضع
بیرون آید و سعدی بدان موضع رسد که با بیت اول سنبله یا بوقت
سفر نحس آنجا بوده و اگر با اینهمه قمر تربیع یا مقابله نحس بود در ابتداء
سفر یا بوقت مسئله چون بنظر سعد رسد دلیل بازگشتن بود و الله
اعلم و احکم **فصل** در معرفت آنکه مسافر شب بیرون آمده یا
روز و اگر دلیل برج دلیل و طالع و صاحب طالع و برج و کوکب
لیلی بود بشب بیرون آمده و اگر روزی بود در روز بیرون آمده در معرفت
آنکه بکدام ساعت بیرون آمده بنگر بصاحب طالع که از ساعات
روز وی بکدام ساعت است در ساعت آن کوکب بیرون آمده
در معرفت آنکه کدام روز بر آمده بنگر بصاحب شمس از سنبله
روز آن کوکب که سفر کرده باشد و بنگر بصاحب طالع اگر با اول
برج بود با اول روز و اگر با آخر برج با آخر روز بتعقیب کنندی گویند بنگر
بصاحب سابع و درجات مطالع سابع بر دیر مقام کردن مسافر در آن
شهر که رفته و اگر برج ثابت بود دیر ماند و اگر ذو جسدین از آن
سفر بسفر دیگر رود و اگر منقلب بود باز آید و هر گاه دلیل سفر طالع بود

با متصل بصاحب سابع و صاحب سابع راجع با قمر متصل بکوکب
راجع مسافر را در سفر نقصان افتد و از نیمه راه باز گردد یا پیش
از آنکه بمقصد رسد پشیمان شود و سفر نکند و اگر آن کوکب دلیل باز
ماندن بود سعد باشد و باز ماندن بخیر و سلامت و منفعت و نیکویی
باشد و اگر نحس شود تباهی بر طبع و گوهر نحس و برج وی و اگر صاحب
سابع سعد و صاحب طالع را قبول کند از قطر مودت نیکویی و منفعت
یابد از آن شهر که مقصد کرده و اگر غیر این بود هیچ منفعت نبود و نیکر
بخانه نهم و اگر برج دو جسدین بود آن سفر دو سفر بود خاصه که صاحب
نهم در مایل الوتد بود و اگر در ساقط بود پیش از این سفر سفری دیگر تمام
این کرده باشد مصنف گوید اگر قمر در طالع بود و نحس در خانه سفر
در ابتدا السفر یا بوقت مسئله در سفر درماند و آن سفر مبارک نبود
و اگر صاحب ثانی در سابع سفر آرد و اگر صاحب ثانی در تاسع سفر تمام شده
بجای دیگر رود و اگر قمر در وتد و ارد بهم سفر بد بود و شدت و سختی رسد
و اگر صاحب بیت قمر رود و ارد بهم بود همچنین حکم دارد و اگر قمر در
طالع سفر آرد و سفر بد باشد چون منحوس بود بیماری آرد در سفر
و اگر قمر در طالع و مریخ در رابع و بیکدیگر متصل باول منزل دردان

بیرون ایستد و از شان بیم هلاک بود و اگر خداوند طالع در طالع یا
در دیگر وتد باشد سفر نکند و اگر برج ثابت بود همچنین و اگر قمر در وتد سفر
نکند و اگر صاحب طالع با قمر یا کوکبی که در وتد بود متصل سفر نکند
و اگر صاحب ثانی فوق الارض و مسعود و سعدان ناظر و از نحوس منصرف
و سعدان در وتد سفر کردن مبارک بود و اگر شمس تربیع نحسها یا
بمقابله نحسها در آید و اگر تربیع و مقابله سعدها زود آید و همچنین
از قمر تربیع و مقابله بنگر و جواب کن و در درآمدن بشهر صاحب ثانی
و سفر کردن صاحب تاسع و اگر منحوس یا محترق یا هابط یا راجع یا
بهبوط و از سعدان بازگشته و بنحسان پیوسته شود دخول نشاید
البته و هر وقت که سعدی در وسط السما باشد یا در طالع و
مقبول در شهر خویش بودن بهتر باشد و اگر سعدی در هفتم سفر کردن
خوبتر بود و اگر سعدی در تاسع سفر بهتر بود و اگر قمر از نحسی بازگشته
سفر بهتر بود و اگر از سعدی بازگشته مقام بهتر و اگر سعدی صاحب
طالع بود بودن بهتر و اگر سعدی صاحب سابع سفر بهتر و اگر زحل
و مشتری و شمس هر یکی در خانه سفر بتر سفر آرد چون مشرقی باشند
رود باز آید و چون مغربی در مانند مگر آنکه در باب سفر بجای یگانه شروط

چهارم است و اگر صاحبش نحس بود یا کوکبی نحس در وی و اگر کواکب
نظار داست چون منحوس بود و انکوکب که تحت الشعاع بود و صاحب
دوم در چهارم و نحسی بوی ناظر یا مادی بود بیم بود که در سفر بمیرد و
اگر قمر در وتد بود و منحوس از انسفر باز نیاید و باشد که بمیرد و اگر
دلیل خانه نهم افتد سافر [illegible] تا مقصد و اگر خانه نهم
بر هم افتد کارهای وی باز رود و اگر سلطان کسی را از شهر بیرون
کند و پرسد که حال وی چگونه بود بنگر بر دوم بوقت سوال یا
بوقت شخوص اگر نحسی در وی باشد و غربت پس از بیرون آمدنش
بتباهی و فساد بوی رسد و اگر آن نحس مریخ باشد خصومت و قتال
افتد یا باتش سوزد و اگر زحل بود از زندان و از غرقاب و از
بیماری بیم بود و اگر آن نحس مقبول بود بهیچ زیان نکند و اگر در
هبوط سخت بد بود و بدتر آنگاه که راجع تر باشد و اگر بجای نحس
سعدی بود سلامتی و خیر و خوبی بود و همچنین حکم کن از نحوف
و مثلثه که کی باز آید و نیکویی یابد و اگر بکوکبی راجع اتصال کند
با صاحب دوم یا بطالع آید باز آید و اگر مسعود بود یا مقبول نیکوی
و منفعت باشد و اگر بخیر این تباهی **فصل** در معرفت حال

غایبان

غایبان که کی باز آیند چون ضمیر سایل از غایب بود از طالع و صاحب
و قمر بنگر اگر برادر پس رسد از سیم و صاحبش بنگر و اگر پدر رسد
از چهارم و اگر فرزند از پنجم و اگر از سلطان از دهم و با اینهمه صاحب
برج را با دلیل طالع و قمر مزاج ده و بارکن و حکم آمیخته کن و حال
عاقبت از چهارم و صاحب و صاحب [illegible] قمر بنگر **فصل**
در معرفت آنکه غایب را حال چگونه بود از نیکی و بدی بنگر بدلیل
غایب اگر از کوکب سعد منصرف شود نیکویی بود اگر آن سعد صاحب
ثانی یا در ثانی یا وی مال یابد خاصه که سهم السعاده و صاحبش با وی
متصل بود و اگر صاحب سیم باشد یا در سیم جو فشاوند بود و سوگند
کرده باشد و اگر صاحب چهارم بود یا در چهارم سرای ضیعت ساخته
باشد و همچنین دوازده خانه را حکم کن و اگر او بکوکب نحس باز
گشته بود زیان و مضرت و رنج دیده باشد و بنگر که صاحب کدام
برج است و در کدام موضع رجوع و طبع آنخانه حکم کن و اگر دلیل
در هبوط بود یا کوکب منصرف عنه الدلیل در هبوط حبس و بند و تاوان
باشد و اگر تحت الشعاع و شمس صاحب رابع یا صاحب عاشر از
سلطان بلا و غم و حبس بیند و اگر اتصال و انصراف نبود بنگر

که دلیل در کدام برجست بر طبع آن برج حکم کن اگر مقبول و مسعود خیر
وصلاح و منفعت و اگر منحوس بود و غیر مقبول غم و محنت و ذل و اگر در دوم
بود مالی کسب کرده بود و اگر منحوس بود مال هلاک کرده و اگر در ششم
بود و چون مسعود بنده و حیوان خریده و اگر در سابع شریک و انباری
بود و اگر در دهم عمل گرفته و چون مسعود خیر و نیکویی بود و چون منحوس
از انجمله زیان باشدش و اگر دلیل غایب در برج منقلب بود تدبیر باز
آمدنش زود باشد و اگر در برج ثابت دیر آید یا نیاید یا بدو از ده نقطه و
سرعت و ابطاء و اگر در ذوجسدین میان دیری و زودی باز آید و اگر
قمر در وتد معتم و در مایل الوتد زود آید و در ساقط زود باز نیاید و چون
این برجها فوق الارض بود حکم چنین بود و اگر تحت الارض باز
نیاید و همچنین قیاس کن از برج هشتم و صاحبش از بیرون آمدن
او از زمین **فصل** در معرفت آنکه غایب بروز آید یا بشب بنگر
بقمر و دلیل غایب هر کدام قوی‌تر دلیلست و اگر دلیل را انصراف
از کوکب لیلی بود و بشب بیرون آمده باشد و اگر از کوکب نهاری
بوده باشد بروز بنگر که دلیل غایب با اول برجست یا بمیانه یا
بآخر اگر با اول برج بود با اول روز بیرون آمده و اگر بمیانه برج بمیانه

روز و اگر باخر برج باخر روز و اگر دلیل شبی بود از شب حکم کن
اگر رسد که غایب زنده است یا مرده بنگر بدلیل غایب و از وی
حکم کن چنانچه در خانه هشتم صفت کردیم و اگر رسد که تندرست
یا بیمار بنگر بدلیل غایب و همچنان حکم کن که در خانه ششم در باب
بیماری گفتیم **فصل** در معرفت آنکه این غایب در آنجا مقام
کند یا بجای دیگر رود و بنگر بدلیل غایب و قمر هر کدام از ایشان
اولیتر بود بدلالت اگر در حظوظ خویش یا در برج غیبت اگر از آن
برج که هست تحویل کند برجی که وی را حظ باشد غایب از آنجای بجای
دیگر رود که وی را آنجا معرفت باشد و اگر از برجی تحویل کند که وی را
در آن برج هیچ حظ و شهادت نبود غایب از آنجای دیگر رود
که وی را آنجا معرفت نباشد و همچنین اگر دلیل غایب با صاحب
طالع در برج ذوجسدین بود دلیل کند بر انتقال غایب از شهر بشهر و همچنین
اگر دلیل از برج ببرج تحویل کند و اگر دلیل غایب در هشتم بود
بی اتصال دلیل کند بر در افتادن غایب از سفر بسفر
و اگر دلیل غایب بصاحب تاسع یا بکوکبی که در تاسع بود اتصال
کند غایب را سفری پدید آید از جائی بجائی و اگر دلیل غایب و قمر در

او تا د بوند خاصه در چهارم و هفتم غایب مقیم بود در آن شهر که باشد و
اگر زایل باشند بیکجای قرار نکنند و اگر قمر متصل باشد بکوکبی که در برج
دو جسدین بود این غایب از آن شهر برون آمده باشد بشهری دیگر و اگر
قمر در وتد باشد یا بخشی و تد از نحسی باز گردد و بسعدی پیوندد و
غایب بجای دیگر رونده است بزودی و اگر بنحسی پیوندد دل مشغول
دیگر دهی باشد از طبع آن نحس اگر آن نحس زحل باشد بند و زندان

فصل در معرفت غایب بکدام ناحیتست بنگر در دلیل و قمر اگر
دلیل غایب در ربع شرقی بود بمشرق رفته باشد و اگر در ربع جنوبی بجنوب
و اگر در ربع غربی بمغرب و اگر در ربع شمالی بشمال و همچنین از قمر قیاس
کن و یا دی باز کن و بنگر در دلیل که از اعتبار بکدام ناحیتست از
تشریق و تغریب از عرض شمالی و جنوبی و برج و از ارباع فلک و از
قمر نیز همچنین بنگر بهر کدام جهت شهادة بیشتر بود بدان ناحیت
باشد و این بار انیک تامل کن بهر ناحیت که دلیل باشد و قمر یا وی
موافق بطول و عرض یا برج یا ربع هم بدان ناحیت بود

فصل در معرفت آنکه غایب باز آید یا نه زود آید یا دیر اگر سوال از پدر
بود یا از فرزند یا بنده یا از برادر یا از سلطان بنگر بدلیل غایب.

بمشرق مه

با دلیل سایل اگر میان آن اتصال بود یا نقل النور یا جمع باشد دلیل کند
بر آمدن غایب از سفر و اگر غایب منسوب شود بسایل یا ضمیر سایل از کل
احوال غایب بود بنگر بطالع و صاحب او و قمر اگر صاحب طالع
یا قمر در طالع باشد یا در عاشر باشند بر کوکبی دهد که در عاشر باشد
یا در طالع حاضر که آن کوکب صاحب وسط السماء باشد دلیل کند
بر آمدن غایب و اگر در طالع کوکبی باشد صاحب عاشر متصل
دلیل کند بر آمدن غایب بسکون در تردد اگر صاحب طالع در هفتم
یا در چهارم بکوکبی اتصال کند که در طالع بود یا عاشر [illegible]
کند که در طالع یا در عاشر بود دلیل کند بر آمدن غایب مگر که قابل تدبیر
قمر منحوس باشد و قمر را قبول نکند آنگاه دلیل دیر آمدن بود و اگر
صاحب سفر تحت الشعاع یا با نحسان یا تربیع نحسان و در برج ثابت
مرگ غایب هم در اثر بین باشد مگر سعدی بود ناظر از تربیع که
آن هم را بشکند و امید بهتری باشد و اگر صاحب طالع در طالع
باز گردد یک طالع غایب زود آید و اگر در هفتم در ماند تا آنگاه که
بعاشر آید یا بطالع و اگر صاحب طالع ساقط بود و متصل شود
بکوکبی که در وتد بود در ماند و اگر قمر از کوکبی منصرف شود که در

یا قمر بکوکبی اتصال

چپ طالع بود و یکوکبی متصل که در راست طالع غایب زود آید و اگر
قمر ساقط و یکوکبی اتصال کند که در راست طالع و آن کوکب در عاشر
غایب زود آید و اگر اتصال قمر بکوکبی راجع باز نیاید و اگر مقیم
اول بود در تدبیر آمدن باشد و اگر در مقیم ثانی بود مقیم بود بسکی تدبیر
سفر افتدش اگر قمر و صاحب ساعت در چپ طالع و صاحب طالع
در طالع باز آید و اگر قمر مقبول و صاحب طالع در ردّ تو باز آید و اگر
راجع بود در ردم / صاحب طالع [illegible] یا بازدهم اگر رجعتش بدرجه طالع رسد یا عاشر
غایب که بجنب باز آید یا بیم زده اگر در طالع بود یا در عاشر و راجع یا
مقیم اول اگر رجعتش در طالع یا از عاشر بیرون آید پس از آنکه تدبیر آمدن
کرده باشد آنجا مقیم گردد و باز بیرون نیاید و اگر از طالع بیرون نیاید و
از عاشر دیر ماند و باشد باز آید و اگر صاحب طالع را اتصال نبود
متحیر باشد در آمدن و ماندن و اگر در دوم بود یا در خانه خود یا در شرف
خود باز آید در از روز یا روز دیگر و اگر در دهم بود آمدن بود و اگر در یازدهم
بود زود نیک رسیده باشد یار زود آید و اگر در دوازدهم بود نیاید و اگر
در سیم بود آید و اگر در پنجم بود یار دیگر در از جای که بود و یار بیش تر رود دور
تر شود و اگر در ششم بود نیاید و بیمار بود و غم رسدش و اگر در سابع یا

الخ

وفسند و دور ترجای رود و اگر در هشتم بود تا مرگ نیاید و با اندیشه
باشد و اگر در نهم بود و اگر در دهم بود بطالع خواهد آمد زود نیاید و اگر صاحب
راجع و — طالع با قمر متصل و در شود یکوکبی راجع یا صاحب طالع [illegible] در طالع
ناظر غایب آید و اگر صاحب طالع منحوس آمدن دیر بود و دشوار بود و اگر
قمر از صاحب چهارم یا از صاحب نهم و سیم منصرف شود و به صاحب
طالع اتصال کند زود آید و اگر صاحب برج قمر منحوس در آمدن
تعویق افتد و دیر ماند در سفر و هر وقت که سعدی در طالع بود دلیل
کند بر سلامتی غایب و امید آمدن و اگر نحسی در طالع بود دلیل کند
بر دیر ماندن و نومید شدن از آمدن وی و همانجا تباه شود خاصه
که آن نحس صاحب هشتم بود مصنف گوید بنگر دلیل یا قمر هر کدام
شاید تر اگر در شرف یا برج خویش تحویل کند چنانچه فوق الارض بود
و از ساقط بوتد رود دلیل کند بر آمدن غایب و امید آمدن و اگر
نحسی در طالع دلیل کند بر نیامدن و اگر دلیل در چهارم بود یا در
هفتم متصل یکوکبی در موضع یا خداوند این دو برج در رد تو غایب
باز نیاید و اگر خداوندان اوتاد در خانها یکدیگر باشند باز نیاید
و اگر خداوند دوم در چهارم بمیرد در آن سفر و باز نشود از آمدن

وبدانکه از درجه طالع تا درجه رابع راه سفر است که روز رود
اگر سفر نزدیک بود و رابع مقصد بود وشش تا نیمه راه راست و از درجه
رابع تا سابع از نیمه آن سوی راه بود و سابع مقصد بود و از درجه
سابع تا درجه عاشر راه بازگشتن بود از سفر بخانه آمدن و از درجه
عاشر تا درجه طالع از نیمه راه سوی خانه خود و اگر دلیل با اتصال
بیشتر در ربع دوم بود یا خود در ربع دوم در زیر شعاع بود و اگر در نهم
که بدرجه عاشر خواهد رسید در راه بود و اگر در عاشر و نور طالع دهد
و صاحب طالع در وتد خاصه فوق الارض یا قمر از وی که بدرجه عاشر
رسد از وی آید و اگر صاحب طالع و صاحب ساعت یا ماه در ربع اول
برج بود و برادر بگر زود بود یا ساعتی و اگر برج منقلب بود آمدن وی
ساعت بساعت و اگر دلیل قمر بود بگیر از درجه قمر تا درجه طالع
هر سیزده درجه را یکروز یا یک ساعت و اگر دلیل صاحب طالع بود
بنگر تا سیر یکشبانروزی وی چند است و اگر درجه دلیل تا درجه
طالع چند درجه است باندازه سیر دلیل هر یک درجه روزی باشد
یا ساعتی چنانچه از قمر گفتم و اگر برج منقلب بود ساعات بود
و اگر دو جسدین روز بود و اگر ثابت بود ماه بود و اگر دلیل در ربع دوم

بود و برج منقلب روز بود و اگر دو جسدین ماه و اگر ثابت سال بعضی حکما
گویند بنگر بصاحب طالع اگر در برج منقلب بود غایب باز آید و اگر انفصال جست
خانه خویش باز آید و اگر قمر از مریخ منصرف بود بشتاب آید و اگر از
زحل منصرف است گشته و بمریخ رسیده و اگر صاحب طالع چهارم
با قمر از کوکبی مستقیم منصرف و بکوکبی راجع متصل باز کوکبی راجع
منصرف و بکوکبی مستقیم متصل باز آید زودی و اگر از کوکبی باز گردد در
بصاحب برج خویش اتصال کند باز آید و اگر در برج چهارم منقلب بود
باز آید و تند غایب از آنجا که هست تحویل کند و همچنین اگر برج هفتم منقلب
بود و در آنشهر که هست دیر درنگ نکند و اگر قمر یا صاحب طالع از
کوکبی تحت الارض منصرف شود و بکوکبی فوق الارض متصل غایب
باز آید و اگر در نهم باشیم بخداوند این دو برج اتصال کند غایب در راه
باشد و می آید و اگر انکوکب که نهم بود صاحب رابع یا صاحب سابع یا
صاحب ثانی عشر بود غایب در راه بماند و دشوار اندامد و اگر صاحب ثانی
عشر بود بسبب دزدان یا بسبب دشمنان مانده بود و دشوار اندامد و اگر
صاحب هفتم بود بسبب شریکان که در وی بود و اگر صاحب عاشر از
جهة سلطان یا از جهة شغل و عمل و همچنین از دوازده خانه حکم

کن فصل طالع دران برج که دلیل در وقت اگر دلیل مشتری باشد
بشب آید و اگر روزی بروز و اگر خواهی بدانی که بکدام روز آید بنگر که
افتاب در چند کدام کوکبست صاحب الحد دلیل از روز است یعنی
روز آن کوکب آید فصل اگر صاحب نهم زحل بود بهمت سفر و
دور بود و بایع و اگر مشتری بود بهمت سفری طلب دین و علم و
پارسایی و اگر مریخ از جهت حیوان یا دزدی و لشکری و بدین رفتار
بود و اگر شمس بود از قبیل سلطان و اگر زهره بود از جهت شادی و
و طرب زنان و اگر عطارد بود از جهت علم اموختن و تجارت و اگر
قمر بود از جهت جاسوسی و اگر صاحب نهم مستقیم بود هرچه اندیشد
و تدبیر کند همه صواب آید و نیکو باشد فصل در معرفت خبر و
نامه که رسد آید هر وقت که عطارد از دلیل غایب منصرف بود و دلیل
طالع متصل نامه و خبر آید و اگر قمر از عطارد منصرف شود و بصاحب
طالع متصل نامه و خبر اید و هر وقت عطارد در حد طالع رسد
با عطارد و نیک شد آید و بطالع ناظر نامه و خبر آید فصل در معرفت
عاقبت کار غایب بنگر عاقبت کار غایب از خانه چهارم و از صاحب
چهارم اگر شمس یا عطارد یا قمر با او موافقت کنند زود باز آید

و اگر سعدی بخانه چهارم یا هشتم نظر کند زود آید و اگر چهارم خانه
زحل بود دیر آید و دراز ماند و اگر خانه مشتری بود کمتر از زحل ماند و همچنین
هر دوازده برج را بماند از سیر صاحب برج حکم کن و بنگر تا از کوکبی
که در چهارم است اگر زحل بود هرگز باز نیاید و اگر صاحب چهارم
در راجع هرگز باز نیاید و بنگر به صاحب هشتم اگر زحل بود بمیرد یا بیمار
شود و اگر مشتری سلامت و تندرست و خوشحال و همچنین از هشتم
کوکب حکم کن بماند از سرعت و ابطا و سعد و نحس و زشتی و بدی حکم
کن فصل در معرفت وقت امدن غایب بنگر بهشتم اگر کوکبی از
هیچ کوکب در وی باشد یا بوی ناظر از تربیع بیرون امدن غایب از وز
بود که آن کوکب راجع شود و اگر از زو قمر در برج منقلب کارش بود
شکسته بود و مقام کند و اگر در دو جسدین یا ثابت بیرون اید و
سفرش تمام شود و سعادت بشمس از تربیع مشتری دلیل کند بر امدن
غایب هر وقت افتاب از ربع تحویل کند در از وز غایب را اثر تحویل
افتد کم نحسی ناظر باشد که شکسته شود کارش و همچنین بسعادت
خواه از سهم الغیب و از صاحب مثلثه برجش اگر تربیع بخانه اتش
ناظر بود وقت امدن غایب هر روز از مطالع ان برج روزی یا ساعتی

هفت

یا ماهی یا سالی قول مصنف نیکو دلیل طالع و بد دلیل غایب اگر آمدن غایب
از جهت اتصال بود هر درجه که میان ایشان بود سالی بود یا ماهی یا
روزی یا ساعتی و اگر از قبیل دخول دلیل بود بر وتد یکی از درجه دلیل
تا درجه خانه و اگر قبل از رجوع بود یکی از درجه دلیل تا درجه رجعت
هر درجه روزی بود یا ساعتی یا ماهی یا سالی و دانیم از صدر کتاب مفاتیح

وانتم م

القضا بیرون آوردم بطلمیوس گوید اگر شمس یا سعدی باشد با تربیع
یا مقابله سعدی و صاحبش سعود ناظر غایب باز گردد زودی و شتاب
و فواید بسیار و اگر قمر تربیع نحسی بود و سعدی بوی ناظر یا نحسی
متصل یا منظر سعدی دلیل ماندن کند و دیر باز آمدن ان شاء الله
گوید نیکو تر قمر و صاحب ساعت اگر صاحب ساعت قوی تر آید بیرون

یا منصرف از نحسی غایب باز گردد
خاصه که در برج منقلب باشند و اگر
از سهم السعادة سعدی بود یا ببرج
و مقابله سعدی م

آید از درجات ساعات بود و اگر قمر قوی تر هر سیزده درجه روزی
و اگر دران دو ربع دیگر باشد اگر صاحب ساعت قوی تر بود چون
بوسط السماء آید یا راجع شود صاحب طالع غایب از وی باز
آید و اگر قمر با شهادة بسیار بود و قوی و صاحب طالع بطالع
ناظر شود و بصاحب خانه ناظر از قمر گیر تا درجه صاحب حرکتش
بازگشتن غایب بان اندازه بود و اگر صاحب بیت قمر در جایگاه

بکر تا مابین وی و مابین درجه صاحب آید
هر درجه روزی بود و اگر قمر قوی تر
یکی از درجه قمر تا درجه طالع
هر سیزده درجه روزی و اگر
این دلیل بکنند و صاحب طالع
قوی تر م

قمر تا درج

بد باشد و قمر در موضع نیک از طالع و بخانه اش ناظر نگرد از درجه خانه
خانه اش از درجات انوقت امدن غایب بود و بیشتر وقت صاحب
ساعت بود در طالع و وسط السماء دلیل ساعات بود در
برج منقلب و در ثابت روزها و در سایع رابع بر ماه و سال دلیل کند
فصل در معرفت حال کسی که ویرا از شهر بیرون کرده باشند
بشهر باز آید یا نه نیکو نگر بقمر بدان ساعت که بیرون کرده باشند یا
بوقت مسئله اگر قمر نیکو حال بود یا از سعود منصرف یا در طالع سعود
یا بوی ناظر و اتصال قمر با سعود خاصه که متصل به القمر راجع باشد
ان بیرون کرده بسلامت بود و کارش ساخته شود و بجای خویش
باز آید و اگر قمر از نحسی منصرف بود و ان نحس در طالع یا ناظر
حالش تباه گردد و بشهر خویش باز نیاید و اگر انصراف قمر از زهره
بود یا از حد خانه زهره باز آمدن زود بود خاصه که قمر بشمس ناظر
بود از مودت دلیل کند بر دوستی خداوندش و دلخوشی و هر وقت
که قمر از کوکب سعد منصرف بود و ان کوکب نیکو حال بازگشتن
از جهت انکس بود که منصرف عنه القمر در خانه و بیت و هر وقت
که قمر از عقده جوزهر یا از عقده اجتماع یا امتلا بیرون آید و سعدی

ناظر و دلیل باز آمدن باشد و اگر قمر با صاحب طالع بود یا با صاحب
عاشر بازگشتن بود زود و همبرین قیاس حکم کن **فصل**
در معرفت آنکه کسی علمی طلبد از علم و را باید آموختن یا نه بنگر قمر اگر
بزحل یا مریخ متصل بود یا در عاشر یا در طالع و عطارد تحت
الشعاع هیچ چیز وی را نشاید آموختن و با وی سخن نباید گفتن خاصه
که عطارد بنظر مریخ بود بنگر بطالع و عطارد که بکدام موضع است
و مریخ کجاست اگر عطارد بمریخ ناظر باشد از تربیع با وی سخن نباید
گفتن و اگر قمر چنین باشد که عطارد را حکم همین است طالع را اگر باشد
و سابع دیرا الخنی ناظر بود بعطارد نشاید آموختن و اگر سعدی ناظر
آموختن صواب بود **فصل** در معرفت آنکه نزد فلان از علم
کیمیا چیزی هست یا نه طالع سایل بود و صاحب طالع هفتم
مسئول عنه را و نهم و صاحب نهم دلیل علم مسئول عنه اگر صاحب
سابع در نهم بود و بصاحب نهم متصل یا بصاحب نهم در هفتم
یا بصاحب نهم متصل نزد مسئول عنه ازان علم چیزی هست و اگر
صاحب نهم سعد بود یا مقبول باشد فی العلم حق بود خاصه که
در وتد باشد و اگر منحوس و غیر مقبول یا معزول یا ساقط هیچ چیز از

علم با وی نباشد و اگر بود دروغ باشد و اگر بنظر تربیع و مقابله بود
و صاحب نهم مسعود و مقبول نزد وی علم باشد سخت قوی لیکن دشوار
توان از وی یافتن و اگر نظر مودت بود بآسانی و اگر سایل از
علم خویش پرسد که نزد وی هست حقیقت یا دروغ سایل را بود
و نهم و صاحب نهم و آن کوکب که در وی است علم را بود و اگر صاحب
نهم و کوکبی که در نهم بود مسعود بود و مقبول یا مشرقی و بطالع یا
بصاحب طالع ناظر آن علم درست و قوی بود و اگر منحوس و غیر
مقبول دروغ و باطل **فصل** در معرفت بیرون آوردن
خواب کسی که دیده و چگونه بود بنگر بصاحب نهم و برج نهم و سوم
و صاحب سیم و طالع و صاحب طالع هر کدام قویتر باشد در
جواب سؤال سایل شاهد تر وی دلیل هست اگر دلیل زحل بود
یا ذنب یا هر دو یا یکدیگر بود چیزی دیده باشد هایل و بیمناک چون
ماران و مانند وی و ویرانها و بیابانها و کوهها و جایها صعب
و تاریکیها و بلندیها و ستور و بهایم و آنچه بدین ماند و اگر مشتری
باشد زهاد و عباد و ابدال و علما و فقها و مساجد و مدارس و
اگر مریخ بود حصید و حرب و جنگ و سلام یا خون و گوشت و

آهن و سلاح و سیاه و آنچه بدین ماند و اگر شمس بود سرای و کوشک و تخت
و ملوک و آلات ملوک و پرنیان و رهوا و امثال آن و اگر زهره بود چیزهای نیکو
یا گوهر یا پیرایه و عروسی و لهو و طرب و زنان و خوش و جامها و کلاهها
و مانند آن و اگر عطارد بود کودکان و زنان و کتاب خواندن و نامها
و درم و صناعتها و صورتها و اگر قمر بود جوی آب و چشمه و چاه و
حوض و شراب خوردن و آنچه بدین ماند **فصل** در احکام سفر ابو معشر
گوید در موالید و مسایل بنگر بصاحب طالع و صاحب نهم اگر میان
اتصال بود مولود خداوند سفرها بود و باز آمدن بخانه و اگر بطالع
ناظر بود باز نیاید و زندگانی همانجا گذارد و در آن سفر بماند و اگر صاحب
طالع بصاحب نهم منحوس بود یا بنظر منحوس از نظر عداوت یا بمقارنه
و صاحب طالع ناظر باو در سفرها بلا و سختی رسد و اگر مسعود بود
بصاحب نهم یا ناظر السعود و صاحب طالع نیز مسعود مولود در سفرها
تندرست بود و چون بدینحال بود زهره را ببیند و صاحب نهم را در
غربتی زن کند و اگر مشتری را ببیند یا صاحب نهم را در غربتی فرزند
آیدش و اگر زحل را ببیند یا صاحب نهم ضیاع و املاک و سرای
و آب زمین و کدخدایی بودش در غربتی و اگر صاحب سادس با بیماری

بودش و اگر صاحب ثامن را ببیند مرگ وی در غربتی بود و اگر
صاحب طالع در وتد با ناظر زحل مولود در وطن بود و اگر زایل و صاحب
سفر در وتد با ناظر زحل همچنین و اگر زایل و صاحب سفر در وتد مولود
صاحب سفرها بود خاصه که مریخ ناظر بود و اگر صاحب طالع و صاحب
سفر در وتد و ناظر مشتری و عطارد مولود خداوند علم و ادب
بود و اگر صاحب نهم در خانهای زایل نیکوحال بود و مولود
راجع و عزم دو کار طاعت تمام شود و اگر رسد که سفر بکدام وقت
بود هر وقت که صاحب طالع بصاحب سفر اتصال کند چون
درجه بدرجه رسد یا بموضع یکدیگر یا بنور جسد مریخ بود سفر در آن
وقت باشد روز یا ماه یا سال و اگر دلیل سفر از هبوط بود یا
در وبال یا در موضع خویش دلیل تباهی سفر بود و باشد که از شهر
بیرون کنندش و اگر صاحب سفر همچنین بود سفر با کراه دل بود و
رجعت صاحب طالع یا صاحب تاسع یا کوکبی غریب در طالع
یا در نهم یا بعضی از اولاد سفر دلیل کند بر بیرون کردن از شهر
اگر دلیل سفر یا کوکبی که مایل بوی دلیل سفر نزدیک باشد رجعت
را دلیل کند که این مسافر از راه باز گردد **البرج العاشر من الطالع**

و ما تبنا کله فصل در معرفت حال عمل و سلطنت
که بطلب باید یا نه یا از مواجب و خلعت که امید دارد یا از کار و شغل
که تمام شود یا نه بنگر بصاحب طالع و قمر اگر صاحب طالع یا قمر
بصاحب وسط السماء یا بکوکبی که در وسط السماء بود متصل شود
یا با آفتاب متصل و آفتاب در وتد و قوی باشد در دهم یا صاحب طالع
آنچه جوید تمام شود بطلب حرص بود و الحاح و اگر صاحب طالع بود
یا بصاحب طالع متصل یا شمس در طالع یا بنظر صاحب طالع
بود سلطان وی را طلب کند و شغل خویش بوی سپارد و اگر
نظرشان مقبول بود بهتر و نیکوتر و با ثنا و ستایش و اگر غیر قبول
منفعت کمتر بود و مراد تمامی بر نیاید و اگر بیکدیگر اتصال نبود
و نه دلیلان در مواضع حاجت نیکو بلکه کوکبی یا نقل النور یا جامع
رد النور اگر میان ایشان اتصال بود آنچه جوید تمام شود و دست
سلطان و اگر قبول بود بهتر و اگر غیر قبول نقصان یابد در حاجت
و اگر اتصال از مودت بآسانی برآید و اگر از عداوت تربیع و دشوار
و اگر غیر مقبول بر نیاید و اگر قمر بصاحب عاشر متصل بود از
طالع آنکار برآید و اگر قمر از وتد بصاحب طالع متصل بود

برآید و هر وقت که یکی ازین دلایل که گفتیم منحوس باشد یا بجایگاهی
بد بیفتد و نقصان از جنس آن کوکب و آنجا نه باشد که در وی است
و اگر سعود یا بجایگاهی نیکو عون و یاری هم از آن جنس بود
که بدلیل سعود منسوبست و برج وی و اگر صاحب طالع متصل
شود بسعدی که در وسط السماء بود یا در یازدهم یا در طالع یا به
در اوتاد حاجت بهتر برآید و سلطانی و اگر قمر مقبول بود بکوکبی
که آن کوکب پاکیزه باشد از احتراق و رجعت و هبوط یا وبال کار
بر نیاید مگر صاحب طالع او با دلیل سلطان اتصال قبول بود یا
رد النور یا جمع یا نقل انگاه دلیل کند بر تمامی عمل و اگر صاحب طالع
در خانه خود بود آن عمل در شهر و زمین خویش کار بندد و اگر در شرف
بجای که وی را شهرت باشد و عمل با منزلت و حرمت بود و اگر در مثلثه
عملش نیکو بود و سخت آن جاه لیکن کمتر از شرف و بجای عمل از
که وی را القدر معروفی باشد و اگر صاحب طالع در حظوظ خویش نباشد
عملش در زمین و جای باشد که در آنجا معروفی نباشد و مجهول بود
و عملش با آن جاه و منزلت نباشد همبرین قیاس حکم کن و این
گوید بنگر بسهم سلطان اگر صاحب حبش یا صاحب شرفش یا صاحب

و گوشت حاجت تمام برآید و اگر قابل قمر نحس بود
با قران یا رجعت یا هبوط یا وبال و

با صاحب مثلثه یا صاحب وجه و حد وی متصل یا ناظر باشد پنج
ودلیل بوی متصل و همه مستقیم السیر انعمل و سلطانی بان کار بجد بیافته
شود متصل در معرفت وقت یافتن سلطانی بقول الیس
مصری چون معلوم شد که عمل یا سلطانی یافته شود بنگر از درجه
سهم السلطان یا شمس یا ماه درجه مشتری هر کدام قوی‌تر و نیکو جایگاه
تر باشد آنچه جمع شود از درجات درجه طالع بروی افزای و از طالع
بیفکن هر کجا رسد هر کاه شمس بدان درجه رسد و از نحوست و
فساد پاکیزه باشد آرزو و عمل یا سلطانی یافته شود و دیگر نگر به
وقت یافتن عمل و سلطانی از اتصال صاحب طالع و صاحب عاشر
یا از اتصال دلایل که دلالت کنند بر یافتن عمل یا از اجتماع دلیلان
در طالع یا در عاشر و بنگر ما بین درجات ایشان در برج منقلب و
ربع گشته خانه که قابل التدبیر سریع السیر باشد هر درجه یک ساعت و
در ربع شمالی هر درجه سالی و در ربع جنوبی هر درجه روزی و در ربع غربی
هر درجه ماهی و در برج ثابت در ربع شرقی هر درجه هفته و در ربع جنوبی
هر درجه ماهی و در ربع غربی هر درجه فصلی از سال و در ربع شمالی
هر درجه سالی خانه که قابل التدبیر بطی السیر بود و دیگر مشتری هر کاه

کار بجد بیدم

که بدرجه سهم العمل و السلطان مقارن شود یا متصل و مشتری قوی بود.
آرزو و عمل یا سلطانی یابد و مراد حاصل شود متصل در معرفت
نایافتن ریاست مهتری یا دولت و سعادت بنگر و درین باب چنانکه
در سوال ایدصفت کردم اگر بوقت سوال شمس در وسط السماء بود در
خانه خویش یا در شرف و مشتری با وی یا زهره در وتد و نحسان از
ایشان دور از نظر تربیع و مقابله و مقارنه سایل یا مولود عالم گردد
یا پادشاه شود و اگر شمس در شرف و در خانه خود نبوده لیکن در عاشر
بود ملک یابد لیکن کمتر از اول مگر از نژاد ملوک بود آنگاه ملک
گردد شهری یا ببعضی از اقالیم و اگر عطارد یا مشتری در خانه خویش
بود و مشتری در خانه خویش بود و مشتری در عاشر و زهره مقارن وی
نحسان از وی دور از تربیع و مقابله و مقارنه وزیر ملک گردد یا کاتب
و اگر طالع میزان بود و زحل در طالع و زهره در نهم مشتری در دهم
و شمس با وی در دهم سایل صاحب قبالات و خازن و کدخدای ملک
گردد و رفعت و توانگر ملک بدست وی باشد اگر طالع سرطان بود
و مشتری در طالع و شمس در دهم و زهره و مشتری بیکدیگر مقارن
سپاه سالاری یابد و امارت بر لشکر خاصه که قمر وتد الارض بود.

و مقابله م

واگر شمس در طالع حمل باشد و مشتری در عاشر و زهره در طالع و قمر در
وتد الارض و بحال آن از تربیع و مقابله و مقارنه دلالت بر ملک
و سلطانی و اگر نیرین متصل شوند بصاحب طالع از وتد و صاحب
طالع در وتد خاصه وسط السماء رتبتی و قدر و منزلت یابد و اگر
~~از نیرین صاحب عاشر بود و بصاحب طالع~~ و اگر متصل شود در وتد خاصه
وسط السماء دلیل کند بر یافتن ملک و اگر قمر متصل بکوکبی
که در شرف خود بود بجایگاه محمود از طالع خاصه در وتد یا خانه
یازدهم یا پنجم یا سیوم شرف و ریاست یابد در علم و دین و در
خانه نهم در آنخانه دولت و سعادة یابد فصل در معرفت
اسرار بزرگ در مسایل بحال دلیل طالع و نیرین در میمنه یا در میسره جهة
آنکه هر کوکبی را دو میمنه و دو میسره باشد و آن چنان باشد که دلیل در
در وسط السماء شعاع تسدیس و تربیع وی هر دو فوق الارض باشد
این را یمین خوانند و این کاری باشد بیرون آمده از درجه عوام بدرجه
خواص اگر دلیل سایل چنین باشد اگر سایل از مردمان سفله دون
و عامه باشد و از مردمان بیقدر هر آینه منزلتش برداشته شود و
کارش بزرگ شود یا از شمار بزرگان و خداوندان نعمت

عزیز گردد و اگر دلیل در وتد الارض بود هر دو تسدیس و هر دو تربیع وی
تحت الارض افتد این را یسارین خوانند و این بد باشد
و صاحب این طالع اگر ملک باشد بدبخت شود و از مردمان دون
بیقدر گردد فصل در معرفت حال مولود یا سایل که ملک
یابد یا نه اگر از اهل بیت ملک سوال کند یا مولید باشد بنگر درجات
طالع سایل یا مولود اگر درجات طالع انتقال قران از مثلثه
بمثلثه یا درجه طالع مولود یا سایل هر دو یکی باشد و دلیل
طالع یا نیرین در اوتاد بود یا سایل ملکی گردد با هیبت و قدرت
و اگر سوال بروز باشد یا ولادت و درجه شمس بوقت انتقال
قران یا درجه طالع یکی باشد و برج یکی از صاحب این طالع مملکت
بدست آورد و با قدرت و منزلت گردد و اگر ولادت یا سوال بشب
باشد و برج قمر بوقت انتقال قران درجه طالع باشد ملکی گردد
با هیبت و قدرت و اگر درجات طالع آن برج درجه باشد که
زحل و مشتری بوقت انتقال قران آنجا بود ملک گردد با قدر
و منزلت و اگر درجات طالع ولادت یا سوال از درجات
بروج وتد طالع انتقال قران باشد یا درجات وتدی از اوتاد

نیرین بوقت انتقال قران باو تا دلیل و طالع قران ملک
کرد و تا درجه وقتی از او تا دو نیرین ملک کرد و با قدر و قدرة
و اگر طالع مولود یا سایل برج وسط السما طالع انتقال قران
باشد و صاحبش شرقی و قوی در مراعم خویش مولود یا سایل ملکی
کرد و بعید الصوت و با غور و قدرت و قاهر اعدا و دست وی چیره
بر بسیاری از ملوک و ولایتها و شهرها بگیرد بر اندازه برج طالع
و قوت و ضعف و نظر کواکب و مع اصح دلایل و اندازه اهل بیت
سایل یا مولود بنگر بصاحب طالع مولود اهل بیت مملکت
اگر شمس در شرف یا در خانه خویش یا در وسط السما یا در وتد دیگر صاحب
طالع نوی ناظر از موضع محمود و شمس مقبول خاصه از او تا ملکی زاد
بزرگ و اگر شمس مینصفت نباشد بنگر برحل اگر زحل مثل شمس بود
که گفتیم ملکی زاد قوی و اگر شمس و زحل را با منصفت نیابی بنگر بصاحب
وسط السما همچنانکه از شمس و زحل گفتیم اگر شهادة بود دلیل
کند بر پادشاهی و اگر قمر در موالید شی بدرجه شرف باشد دلیل
کند بر دلالت ملوک خاصه که قمر در شرف کوکبی باشد و متصل
شود قمر بدان کوکب و آنکوکب در شرف قمر بود و اگر از کواکب

یا بطالع سوال اهل بیت مملکت
م

ولادت م
خاصه که بر وسط السما باشند
بدرجه شرف و اگر منصرف شود
از عقده و متصل شود بکوکب شرف
در وسط السما بدرجه شرف دلیل کند بر موالید ملوک خاصه م

بیوت

ثابته آنکه نقطه اول است و دوم بدرجه و دقیقه طالع باشد یا بدرجه
و دقیقه وسط السما دلیل کند بر موالید ملوک و اگر نیرین بدرجات
شرف خویش باشند و هر دو در وسط السما و سهم السعادة با
نیرین در وسط السما خاصه که یکی از نیرین صاحب سهم السعادة
باشد دلیل کند بر موالید ملوک و اگر صاحب اقلیم صاحب وسط السما
طالع مولود باشد و بصاحب طالع متصل و هر یکی در شرف
خویش و مشرقی بود ملک آن اقلیم گردد زحل دلیل اقلیم هند است
و مشتری اقلیم عراق مریخ اقلیم ترک و شمس اقلیم روم و ارانشهر
و زهره عرب و عطارد اقلیم مصر و قمر اقلیم چین و اگر صاحب
عاشر در طالع بود و قمر و سهم السعادة مسعود و خداوندان
ایشان در مراعم خویش دلیل کند بر موالید سلاطین اعظم
و اگر شمس در دقیقه طالع باشد و طالع اسد یا حمل یا قمر در
دقیقه طالع و طالع ثور دلیل کند بر موالید ملوک و اگر هر دو
نیر بدرجات شرف خویش باشند دلالت کند بر موالید
ملوک و این باب در موالید و مسایل اهل بیت مملکت و سلاطین
دلیل کند بر مملکت و سلطنت اعظم و در اهل بیت گیلکی

مولود م

دلالت کند بر بزرگی و ریاست و بر اهل عوام و سفله دلالت کند بر سعادة
و بهتری و دولت باندازه درجه و مرتبه هر کس و باشد که عوام تر بدرجه
بزرگ رسند از وزارت و امارت **فصل** در معرفت وقت یافتن
دولت و مملکت و بزرگی بنگر بصاحب طالع اگر متصل شود بیکی
ازین سه دلیل یعنی زحل و شمس و صاحب عاشر باتصال تسدیس بوقت
کودکی بمملکت رسد و اگر اتصال مقارنه بود بوقت طفولیت و اگر
اتصال تربیع بود بوقت جوانی و اگر تثلیث بود بوقت کهولت و اگر
مقابله بوقت پیری و کلانی و اگر صاحب طالع متصل شود بکوکب
دیگر غیر از شمس و صاحب عاشر دلیل مملکت نباشد و اگر آنکوکب متصل
این سه باشد یعنی شمس یا زحل و یا بصاحب عاشر بمیانه عمر دولت یابد و مملکت
و اگر میان صاحب طالع و میان این سه کوکب که گفتیم یکی کوکب دیگر باشد و اگر دو کوکب باشد بآخر عمر یابد و هر وقت که تسییر درجه طالع بدرجه
هم بمیانه عمر دولت بهر یابد و مملکت رسد از هر جا که دلیل مملکت باشد خاصه درجه عاشر و اگر انتها از
طالع بمملکت تغیر بدان برج رسد دلیل کند بر یافتن ملک و دولت
هم بر آنوقت اگر همه سال الیانی باشد که چون وی و مانند وی
دیگران برخاسته باشند و دولت و مملکت که رفته آخر دولت
و مملکت بوی رسد و اگر همچنین چند موالید متفق شوند یکی از ایشان

بلک

مملکت و دولت رسید و اگر خواهی که بدانی که کدام زودتر بمملکت رسد
هرکدام را صاحب طالع عشر نزدیکتر باشد باتصال یا اول اتصال وی را
باشد زودتر بمملکت رسد طریقی دیگر بنگر بصاحب سهم الملک اگر
مقارن سهم الملک باشد بوقت خردی و کودکی رسد و اگر تسدیس
بوقت برنائی و جوانی و اگر تربیع هم بجوانی و میانه عمر و اگر تثلیث
بوقت کهولت و اگر مقابله بوقت پیری و آخر عمر **فصل** در معرفت
حال قایم و صاحب قران با ملک اگر رسد که حال پادشاهی که بدید
آید یا صاحب قرانی که بیرون آید چگونه بود آن بیرون آینده را
قایم خواسته بنگر بتحویل سال عالم بدان سال که دلالت کند بر قیام
آن قایم بطالع سال عالم و بنگر بصاحب سهم اول یعنی زحل
اگر مقبول بود از جانب پاک و ناظر دلیل کند بر نیکویی حال قایم
و صلاحش و عدل و نیکویی حال رعیت و طاعت داشتن ویرا
همچنین اگر زحل بموضع محمود باشد و اگر غیر مقبول باشد یا بجایی
غیر موافق دلیل کند بر سرکشی و جور و فساد و اگر صاحب قران شاپد دلیل
کند بر فساد رعیت و دشمن داشتن ویرا و کردن کشی و اگر صاحب
مقارن بود بجنس بوقت تحویل قیام قایم دلیل کند بر نیکویی حال

یوی تو

بنی م

باشد اقسام فساد و تباهی بعاقبت تمام و اگر محصور النحسین بود اول
و آخر تباه و فاسد بود و اگر محصور بین السعدین بود و آخر کارش
مبارک بود و بصلاح و نیکویی بود و اگر محصور میان سعدی و
نحسی و سعد پیش و نحس پس دلیل کند بر صلاح حال با بتدا
و فساد و تباهی بعاقبت و اگر نحس پیش و سعد پس با بتدا
تباهی و صلاح و نیکویی و عاقبت و اگر صاحب هشتم متصل
بنظر مودت دلیل کند بر طاعت داشتن رعیت و را و اگر
منصرف بود دلیل کند که نیتهای نیکو و وعدهای نیکو کند لیکن کمتر
وفا کند و اگر انصراف از صاحب طالع بود رعیت را از وی منفعت
نباشد و اگر صاحب برج زحل مقارن زحل بود و اقتدار کند
بر رعیت و ظفر یابد بر دشمنان و اگر منصرف بود دلیل کند
بر ضعیفی کار و ظفر یافتن اعدا او بر وی و اگر با وی بود در یک
برج و بکوکب دیگر متصل و باز پیش از آنکه از آن برج برآید بزحل
اتصال کند دلیل کند بر بسیاری بیرون آمدن خوارج بر وی
از اهل بیت وی و کشته بسیار و آخر ظفر یابد بر ایشان و اگر
بزحل متصل نشود و از آن برج بیرون آید کارش سخت ضعیف

بود و اگر صاحب هفتم برج زحل تدبیر خویش بکوکبی دهد و آن کوکب
تحت الشعاع بود دلیل کند بر هلاک اعدای وی بر دست کسی
دیگر و اگر آن کوکب از تحت الشعاع بیرون آمده بود عدو را کار قوی‌تر
باشد بر محاربت و اگر کوکب متصل بود بکوکبی شرقی و نیکو موضع
دلیل کند بر بسیاری خوارج بر آنکه آغاز کارشان و کرد آمدن ایشان
نهم از ناحیت مشرق بود صاحب برج زحل بزحل متصل بود
از مودت دلیل کند بر یکی دشمنان و حرب و کارزار نباشد
و اعدا او بوی حاجتمند شوند و کارشان سست شود و قایم
عفو کننده باشد کارزار را و اگر صاحب طالع برج زحل نیکو موضع
قوی بود و کواکب نیز بوی دهد دلیل کند بر بسیاری بیرون
آمدن خوارج بر وی و منازع بسیار بیرون آیند و غلبه کنندگان
بسیار جمع شوند بر وی استمالت بیشتر بر پای کردن و اعوان قایم
و بیم هلاک بود قایم را و اگر صاحب طالع برج زحل یکی از نیرین
بود با صاحب عاشره خوارج قایم از اهل بیت وی باشند و نحس
شهادت کیرد از سهم الملک به تسدیس و تثلیث زحل با یکی
دیگر را قبول کند دلیل کند بر دوست داشتن رعیت قایم را

و اگر نظر تربیع بود میانه زو اگر مقابله دلیل کند بر بسیاری محاربه
و دشمن داشتن رعیت قائم را **فصل** اگر مشتری بتحویل سال
که قائم بیرون آید مستعلی بود در شمس یا قمر یا بر طالع تحویل سال عالم از
بروج ملوکی خاصه که در برج منقلب بود دلیل کند بر بسیاری جمع کردن
مال و حریص بودن بر آن و اگر در برج ذو جسدین بود حریص‌تر باشد
و اگر در برج ثابت دلیل کند بر ثبات وی و درازی مدت وی در مملکت
و بعید الصوت گردد و ملک او استوار دارد بر سلطانیش پایدار بود
و اگر مشتری ساقط از نظر نیرین و طالع سال مملکت سخت دراز
نکشد و باندک روزگار باد دهد و اگر مشتری بتحویل سالی که قیام قائم
باشد در تحت الشعاع بود دلیل کند بر بسیاری جمع کردن مال
و دوستی بر مال و اگر مریخ نوی متصل با جمع کنند و هم را کنده جاهر
که در هفتم بود و اگر مشتری زایل و مریخ نوی متصل مال نقد کنند
بر حق و باطل را از دوی هیچ قدر نباشد و اگر مشتری با اینهمه در
خانه خویش باشد دلیل کند بر بیرون کردن مال در صلاح رعیت
و اگر مشتری در برجی موافق خود و موضع قوی از طالع و پاک
از نحس مال بسیاری جمع کند و در طلب مال حریص بود و اگر

و مال ح

طاو

خلاف این بود مال را کنده بود و اگر زحل در تحویلهای بهاری در
شرف خویش بود و مشتری ناظر قائم شهرها عمارت کند و راعه اظفر باید
و قهر کند و اگر مریخ بجایگاه نیکو در خانه مشتری و مشتری در خانه وی
دلیل کند بر دلاوری و طاعت داشتن اهل مملکت وی را بر سلطانی
و بعید الصوت و توانا بود بر دشمنان خاصه که تحویل روزی بود
و شمس ناظر مریخ و اگر مشتری از وتدها از مواضع محمود همچنین اگر مریخ
در خانه یا در شرف خود باشد یا در خانه مشتری بنظر مشتری و تحویل
لیلی دلیل کند بر عز و شهرت در عالم و اگر مریخ مقارن سهم السعادة
و سهم الجراة خونریز باشد و بسیاری از اقران بکشد و راغب بآلات سلاح
و حرب و سفر و اگر بطالع سال عالم که قیام قائم باشد راس مقارن
سعود بود دلیل کند بر قوت حال قائم و غلبه وی بر همه روسا
و رعیت و هر وقت که شمس بمریخ متصل شود در قیام قائم و مریخ
خالی السیر بود و ناظر نباشد بر زحل دلیل کند بر خروج لشکر روی
و تباهی حال قائم و فربهی کردن روی و گردن کشی و فسوس داشتن
سپاه قائم را و بسیاری بیرون آمدن خوارج و اگر مریخ متصل
بزحل دلیل کند بر آرمیدگی لشکر و سپاه قائم و طاعت داشتن

وضعف حال خوارج وکمی روزکار ایشان خاصه که زحل پاکیزه باشد
ودر خانه خویش واکر شمس ومشتری ناظر منتظر زحل دلیل کند بر بسیاری
خوارج بر قایم خاصه از رعیت واهل بیت قایم وبدین سبب غم نا
بازخوردکش واکر مشتری بزحل ناظر بود دلیل بر ضعف وخاموشی خوارج از
ونا ظفر یافتن قایم بر ایشان خاصه که زحل پاکیزه بود ودر برج خویش
واکر شمس بزحل متصل بود دلیل سلامتی قایم وظفر بر اعدا وقوت
وی وهمچنین اکر زحل از نحوس پاکیزه بود واکر شمس از مشتری منصرف
شود ومتصل شود بمریخ وباز متصل بزحل پیش از آنکه از آن برج بیرون
آید دلیل کند بر خروج خارجی بر قایم از اهل بیت وی یا کسی که بمنزله
وی بود وغم بسیار بقایم رسد وبا خر ظفر یابد خاصه که زحل مسعود
بود ودر برج خویش واکر شمس متصل نشود بزحل وازان برج بیرون
آید دلیل کند بر قوت حال خوارج وشدت که پیش آید از خوارج و
اکر مریخ از مشتری منصرف شود وبزحل متصل دلیل کند که مدعی
بیرون آید بر قایم اهل بیت نبوت واکر مشتری متصل بزحل
کردن بمریخ قایم را او فرمان برداری کند واکر مریخ از مشتری
منصرف شود دلیل کند بر تغیر وی بعضی اهل بیت خویش

ظفر

را وبیرون آمدن بدین سبب وعاصی شدن واکر مشتری بزحل
متصل ظفر یابد خاصه که در خانه خویش باشد واکر مشتری خالی
السیر بود وتنور خویش کار خارجی قوی شود واکر یکی از کواکب در خانه
وی از طالع ودر شرف خویش سختی کار رعیت وتباهی حال شان
از ملک بزمانه وی واکر در هفتم در هبوط خویش ضعیف حالی قایم
وشکوهی حال رعیت وقوت ایشان بود ونیز نکر بخانه عاشر
طالع وعاشر شمس واکر بروج ثابت وسعود درین بروج سعادة
قایم وبسیاری فضل وطول زمان وی بود واکر کواکب در بیوت وضع
که صفت کردیم در شرف خویش باشند یا مشرقی یا در حیز خویش
یا در ما خبیث بشمال بعرض وزایده السیر دلیل کند بر بهترین سعادة
وقویترین کار واکر صاحب رابع یا صاحب سابع در طالع یا در
وسط السماء بود دلیل کند بر فرمان برداری اعدا کردن نهان
بطاعت وی او اکر صاحب طالع وصاحب عاشر در رابع باشد
دلیل کند بر فرمان برداری اعدا کردن واکر سهم الملک بجد
سعدی بود دلیل کند بر کار بستن عدل وراستی واکر بجد نحس
بود ظلم وجور کند واکر سهم الملک منصرف بود از صاحب

پاکیزه

نهان وی اطاعت کردن

جیت المال اموال تلف کند و اگر متصل بود جمع کند و اگر ناظر باشد
مال از دوی قدر و قیمتی نباشد و فصل در معرفت طبیعت و سیرة
قایم و صاحب قران بنگر به سهم اول و سهم ثانی و این هر دو سهم همیشه
در خانه یک کوکب افتد بنگر بوقت قیام قایم با شمس یکدام از برج
و یکدام درجه بگیر از درجه شمس تا پانزده درجه اسد و آنچه جمع شود و از درجه
قمر بیفکن بعد از آنکه درجات قمر بروی افزوده باشی هر کجا که برسد
سهم اول آنجا باشد و سهم ثانی را بگیر از درجه قمر تا پانزده درجه سرطان
و درجات شمس بروی افزای و از درجه شمس بیفکن هر کجا که رسد سهم
ثانی آنجا بود و اگر هر دو بخانه زحل افتد دلیل کند بر میل قایم به
عمارتها و کاریز و چاه و جوی و مانند وی و اگر این هر دو در خانه
مشتری افتد دلیل کند بر زهد و پارسایی و دین و دیانت و علم و
امثال آن و اگر به مریخ افتد بر کارهای حرب و سپاه و سلاح و اگر در خانه
زهره افتد بر لهو و طرب و عطر و زینت و تمتع و اگر در خانه عطارد
افتد بعلم و حساب و خراج و کتابت و آن بهتر آید که دلالت سهمین دلیل
قایم بارکنی ماد بهتر آید و دلیل قایم آنست که بنگر بقران ملت و قران
دولت تا انتهای وی یکدام بود آن برج و صاحب آن برج دلیل قایم است

بخانه و

برج و

و این

و این کوکب که وی را زود دلیل قایمست بفلک دلیل قایم دوم است
همچنین تا آخر قران دولت و مثال چنانست که بقران ملت اینها
در برج جوزا بود و دلیل آن عطارد و دلیل قمر و دلیل زحل و
دلیل مشتری و دلیل حضرت امیر المؤمنین ع برج مریخ همچنین میدان
تا بتمامی قران ملت و فصل در معرفت عمر و قایم و کمیت دولت
او بنگر بوقت قیام قایم بطالع الزمان که عقد لوا بسته و تاج
بر سر نهاده یا بتخت خویش نشسته و وسط السما و طالع بیرون
از هیلاج و کدخدایان چنانچه مولود را بیرون آری و آنگاه تسییر
درجه طالع سیران مر احوال تن را و تسییر درجه وسط السما مر احوال
پادشاهی او تسییرات و انتهاآت هر دو خانه میزان اگر تسییرات
و انتهاآت هر دو بتربیع و مقابله و مقارنه نحسی رسد دلیل
قطع کند و اگر فساد از یکی باشد از انتهاها یا التسییر دلیل کند بر فساد
و اگر انتها و درجه طالع بنحسی رسد و نحس سخت قوی بود دلیل کند
بر قطع و اگر سخت قوی نباشد دلیل کند بر بیماری و اگر تسییر
درجه عاشر به نیکو حال بود و دلیل نیکی و اگر فاسد بود بتباهی
در سلطانیت و اگر هر دو تباه حکم کن بر قطع و همچنین شهادة

خواه درین باب از اتصالات طالع ملت وقران دولت هم
وقت که بتربیع نحوس رسد یا بجسد نحوس رسد واتصالات وبسیارات
طالع وعاشره نیز منحوس بود دلیل کند بر قطع واگر سعدان نور
افکند وقوت سعدان بیش از نحسان باشد مکنت رسد وباز
بگذرد واین فصلها که یاد کردم دلیلست بر احکام صاحب قران
وملوک اهل دولت تفحص کن فصل در معرفت ثبات عمل و
سلطانی وهلاک یا عزل او بنگر بصاحب طالع وصاحب عاشره
اگر هر دو متصل باشند بیکدیگر وقابل التدبیر در روند عمل وسلطانی
ثابت باشد خاصه که برج ثابت بود واگر قابل التدبیر در بسیار
طالع از آن عمل وملک بیرون آید وباز نیاید وباز آرد خاصه که قابل
التدبیر مقبول بود زود باز آرد بملک وعمل خویش واگر امانت بینی بنگر
باانهمه شهادة قمر واگر در برج منقلب بود ووحش از وی هیچ کوکبی از نحسان
ومقبول نباشد ومنحوس بود زود معزول شود واگر صاحب عاشره متصل
شود بصاحب هبوط خویش عمل بدست او رود وروی هلاک شود
ودشمنی بزرگ بپای کند بدان عمل واگر صاحب عاشره بصاحب هبوط
خویش متصل شود عمل یا ملک را خراب کند واگر دوازده درجه منصرف

نیک آید ح

در وی نباشد ح

باشد

باشد امید خلاصی وراحت بود واگر قمر در برجی که راس درجه
بعد ببود وقمر بنحسی متصل گردد واگر بخانه هفتم سعدی شود
در آن عمل وبمیرد ولیکن معزول شود ودر آن عمل زیانی کند وهر کس
بکرامت وسلامت بود معقوب کنی گوید بنگر در باب سلطانی
بمستر طالع ومشتری وسط السماء اگر میان ایشان مواصلت بود
یا اصحاب بروج هر دو دلیل بایشان ناظر باشد بنوعی ناظران
نیز که وبر آن بیست دلیل کند بر تمامی یافتن سلطانی وملک
وعمل واگر بخلاف این باشد تمام نشود واگر دیدی که کار تمام
شود بنگر بعون وسط السماء وصاحبش وضعف واستقامت
ورجعت وظهور وغیبوبت وی وتشریق وتغریب وسعادت ونحوست
بدان قدر حکم کن اگر اسعد گشته صاحب عاشره شمس باشد خیر وعمل و
سلطانی از ملک اعظم بود وهمچنین بهر هفت کوکب واگر اسعد
گشته صاحب طالع بود بجهد خویش یابد واگر صاحب ثانی بود
از جهت مال واعوان یابد واگر صاحب سیم از جهت او یا سفر
نزدیک وهمچنین تا دوازده خانه واگر خواهی بدانی که آنچه تعلق
با سلطان رسد از نیک وبد از درجه قمر ومسیر آن باید در خانه

یا ذنب آنجا بود در آن عمل هیچ خیر و
نیکوئی نباشد خاصه که میان جوزهر کمتر از
سیزده درجه باشد ح

تمامی ح

کواکب اگر بنحسی رسد تباهی نکبت آرد و اگر بدرجات کواکب سعد
رسد سعادت بود باندازه درجات منطقه و درجه حدین و ثوابت
سالها و ماهها و روزها و همچنین میزان تسییر درجه وسط السما
مرد است در صلاح و فساد عمل و سلطانی را چون بسعدی رسد
سعادت آرد و چون بنحسی رسد نکبت آرد و بهتر آنکه کوکب را خانه
که در وی بود چنانکه ذکر صفت کردیم فصل در معرفت وقت
معزولی سلطان از روز و ماه و سال بنگر که در طالع یا در وسط
السما هیچ کوکبی هست که وی را شهادت بود هر وقت که آن
کوکب محترق شود در اوتاد طالع آنوقت معزول شود و اگر
در طالع کوکبی نباشد و در وسط السما کوکبی بود که وی را شهادت
بود هر وقت که بنحسی یا صاحب هبوط آن کوکب متصل شود دلیل کند
بر عزل و هر وقت که صاحب طالع یا صاحب عاشر محترق شود
در اوتاد دلیل کند بر عزل و نکبت بدلیل اگر منحوس یا محترق یا راجع
یا با آخر وتد خویش یا کهان معزول شود و نکبت بدرجه عاشر اگر کوکبی
منحوس بود و صاحبش منحوس بود چون قمر بدرجات آن نحس گشته
صاحب عاشر رسد یا بدرجات نحس گشته صاحب عاشر و بیکدرجه

و آن

مقارفه

در آتش شود و چون قمر بدان درجه رسد معزول شود و ملک و ولایت خراب
کند و اگر صاحب هبوطش در وتد بود کارش تباه شود و شدت بیش
آید یا بمیرد و اگر صاحب هبوط صاحب عاشر بیکدیگر متصل گردد خرابی و
تباهی ولایت بود ~~و اگر صاحب عاشر متصل بود بیکدیگر خرابی~~
ولایت و اگر صاحب عاشر متصل بصاحب رابع و قمر و صاحب طالع
متصل هر دو فاسد دلیل کند بر عزل و اگر صاحب طالع بتدبیر خویش
بکوکبی دهد که آن کوکب در وتد بود دلیل کند بر ثبات عمل و سلطانی
خاصه که قابل التدبیر در اوتاد باشد خاصه وتد رابع که آن جایگاه عاقبت
و نیکوترین وتد با طالع وتد عاشر و اگر در هفتم بود فاسد عمل بدست
خصم افتد خاصه که بصاحب هفتم ناظر باشد از نظر مودت و اگر آن
کوکب که قمر را قبول کند منحوس بود در وتد عمل و سلطانی قوی بود
لیکن نکوهیده بود گرد خلق و اگر آن نحس قمر را قبول کند ضعیف باشد
در سلطانی و عمل و بدین سبب هلاک شود خاصه که نحس در چهارم باشد
و اگر در هفتم باشد اهل آن ولایت بروی خصم شوند و شدت بیش آیدش
و اگر با این همه صاحب طالع در وتد بود بر ایشان ظفر یابد و اگر ساقط
بود ظفر نیابد و ایشان بروی ظفر یابند و اگر اتصال قمر بصاحب طالع

باشد و را ایل از وتد بنگر که هیچ نحس بصاحب طالع نظر دارد پیش
از انکه قمر از وی منصرف شود اگر نظر دارد معزول شود و اگر صاحب
طالع ثانی عشر بصاحب طالع متصل مقبول عامل را ببندد و حبس
کنند و شاهد آنکه صاحب طالع در او ناظر باشد و اگر در عاشر قرین شر
کند سلطانی و عمل و بر سر ملا بپای کند کشش و اگر در طالع بود کسی از ان
و اگر در هفتم کسی را بروی مسلط کند و از ان بسیار رنج و شدت
بیند و شاهد آنکه از مقارنه و تربیع و مقابله بود از نظر مودت سهلتر
و اگر در رابع بود بند و زندان و شدت بیند و اگر صاحب رابع زایل بود
از وتد و در میمنه طالع بود و بصاحب ثانی عشر متصل بند و زندان
نباشد تا انگاه که بوتد الارض رسد و اگر در مسیر طالع باشد و راه
بند کند کشش و بدانکه مریخ دلیل بند و غل است چنانچه صاحب ثانی عشر
دلیل بند و چوب و زندانست خاصه که مریخ عدوی صاحب طالع
بود وجه طالع بدانکه وجه طالع دلیل حاجبانست و دربانان
از صاحب وجه طالع مشرقی بود و یا در او ناظر دلیل کند بر قوت حال
حاجبان سلطان و اگر در هبوط یا موضع ساقط یا برج منقلب کم
هیبت و حشمت باشند تر دابل آن شهر و نیکوئی و فساد حاجب

طالع

از صاحب وجه حکم کن چنانچه صفت کردم از حد طالع و صاحب
حد طالع دلیل کند بر حال معیشت ملک یا عامل باید از صلاح
و فساد وی حکم کن و بنگر بعز و نصرت ملک یا عامل از طالع جلوس
و عقد لوا و مقدار درازی مدت وی و ثبات و زوال وی از دلیل
طالع و از دلیل عاشر و الیس گویند بنگر والی عامل را از طالع
و صاحب طالع و عمل او را و انچه باشد از مدح و مذمت و خیر و شر
و ماجراهای عمل از عاشر و صاحبش بنگر و هر کوکبی که بعاشر یا بصاحبش
ناظر شود اهل انولایت و ان طبقه بان ملک یا انعامل نسبت سازند و
اطاعت ننمایند و همچنین هر کوکبی که در دوازدهم دلیل والی باشد
بنگر خصلت وی را از طالع و از صاحبش و کوکبی که در طالع
بود مرد پیر را از دوم طالع نگر و از صاحبش و از عاملی یا سلطانی
که پس از وی خواهد بود از برج یازدهم نگر و از صاحبش هر یکی را اطلاع
بنگر بصلاح و فساد و خیر و شر آنچه یابی حکم کن فصل اگر خواهی
بدانی که از والی که پیش از وی بود چند گاه بود بر عمل بگیر از درجه
شمس تا درجه عاشر انچه برسد از درجات چندان [illegible] سال یا ماه
یا روز بوده باشد و هر چه از ان درجات جمع شود از شش

علیحده

بیفکن هر کجا که رسد سهم السلطان آنجا باشد بنگر تا خداوند کدام کوکبست
و اگر صاحب حد راجع یا محترق یا تحت الشعاع یا منحوس بود بکار بود
نحوس یا بخانه نحسان بعد و هر درجه ماهی یا روزی ملک خود و اگر
خواهی بدانی که کدام جهت است بنگر بصاحب وجه طالع تا در کدام ربع است
اگر در ربع مشرقی از مشرق بود و اگر در ربع مغربی از مغرب و اگر جنوبی بود
از جنوب و اگر در آبی از شمال و اگر صاحب وجه طالع زحل بود
از دهقانان یا از هندوان و اگر مشتری از عراق و وزرا و قضاة
و اگر مریخ بود از ترک یا از لشکریان و اگر شمس از خراسان همچنین
هر صفت کوکب را حکم کن و اگر خواهی تا حال رعیت بدانی بنگر به
صاحب سابع و فساد و صلاح و اتصال و نظر وی بصاحب عاشر
و از آنجا حکم کن اگر خواهی تا حال اهل شهر بدانی بنگر از پنجم و از
صاحب پنجم و از سعد و نحس و نظر و اتصال سخن گوی و اگر
صاحب وجه طالع سعد بود حمد و ثنا نیکو بود و اگر نحس بود نکوهش
بد باشد و بوقت امارت و عقد لوا اگر قمر یکی از نحسین منحوس باشد
دلیل کند بر شکایت و اگر قمر زاید النور با مریخ بود زود دیگر زد
و اگر مریخ در هشتم بی آنکه در طالع سعدی بود در آن عمل کشته شود

در خانه و شرف خویش باشند سالهای
بسیار ملک خورد و بعد و هر درجه سالی
و اگر صاحب حد

و اگر بجای مریخ زحل بمیرد و اگر بوقت نشستن بامارت قمر با راس
بود یا با ذنب دلیل کند بر بسیاری تباهی مگر آن نحس از موضع اصل
زایل شده باشد و مشتری و زهره بدان موضع شعاع افکنند معزول
نشود ولیکن غم و حزن پیش آیدش دیگر راست کن هر چهار اوتاد
بتسویه و بگیر از درجه عاشر تا درجه نحس و بشمار هر درجه بگیر سالی یا
ماهی یا روزی بدرجات مطالع که فلک مستقیم تا هر ساعتی مستوی
از وی سالی باشد و هر دو ساعت و بال یا دو ماه یا دو روز
باند از برج ثابت و منقلب و ذو جسدین بعضی حکما گویند بگیر از درجه
عاشر تا درجه نحس بدرجات مطالع فلک مستقیم آنچه رسید بر اجزاء
ساعات عاشر قسمت کن آنچه برسد هر ساعتی سالی بود یا ماهی
یا روزی باند از برج عاشر از ثابت و مجسد و منقلب **فصل**
در معرفت معزولی عامل یا سلطان و پایداری او اگر سائل غیر
سلطان بود بنگر بخداوند عاشر اگر در وتد بود یا مایل الوتد
سلطانی پایدار است بهتر آنکه در برجی ثابت بود و نیز سعدی
بوی پیوسته و بهتر آنکه در شرف خویش بود اگر خداوند عاشر
از آفتاب مغربی بود یا در ربع جنوبی یا در جهای زایل و ساقط

یا هابط در فلک یا از زیر الکسیر بطی السیر گردد یا راجع شود یا در حد
هبوط رود این همه دلیل کند بر ضعف عامل و سلطان و اگر در میان
منحوس شود یا محترق از عمل و سلطانی معزول شود و خاصه که در برج
منقلب بود و همچنین اگر خداوند عاشر بکوکبی پیوندد که آن کوکب
ضعیف بود چنانچه صاحب عاشر را گفتیم حکم وی همچنین بود خاصه
آن کوکب عدوی عاشر بود دلیل کند بر ضعف سلطان و روی
بمعزولی نهادن وی و اگر قمر درین حال چون صاحب عاشر بود بنسبتی و
بدی حکم وی نیز قوی‌تر باشد از قوت سلطان و ضعف وی و اگر
سلطان معزول شده باشد و صاحب عاشر در زایل وتد بود فقط
بود از وتد لیکن بکوکبی متصل شود که در شرف بود یا در وتد
یا زایل وتد امید بود که باز بسلطنت خویش رسد و اگر در برج
عاشر منقلب بود یا صاحب وی در برج منقلب این سلطان بسیار
معزول شوند ۷ [illegible] و اگر سایل که این معزول تا چند گاه باید در نظر
درجه عاشر را تا کوکب تحویل یا شعاع نحس و یا زنبکر اگر درجه عاشر
برج ثابت بود یا برج صاحب عاشر ثابت بود هر درجه سالی گیرد و
اگر ذو جسدین هر درجه ماهی و اگر منقلب هر درجه روزی یا ساعتی

بود و اگر در برج ذو جسدین باشد [illegible]
اگر در اول برج چند بار دیگر معزول
شود پس اگر در آخر برج بود چند
بار معزول شده باشد صح

و اگر بجای نحس سعد بود دولت و سعادة باید چندان که سال یا ماه
بار و تر و اگر برسد که پس ازین سلطان اینجا سلطان که باشد
بنگر برج یازدهم که در وی کدام کوکب و صاحبش کیست یا از پس
وی آن نشیند و اگر برسد که پیش از وی سلطان که بود بنگر برج نهم
و آن کوکب که در وی بود و صاحبش و اگر از رعیت و اهل بیت
پرسد بنگر که صاحب عاشر یا قمر در کدام برج است صاحب آن برج
دلیل رعیت و اهل بیت سلطان بود باید از نظر شان
از دوستی و دشمنی حکم کن اگر صاحب عاشر با آن کوکب که دلیل رعیت
مستعلی بود بر کوکبی که دلیل رعیت است بر رعیت قادر است
و اگر دلیل رعیت مستعلی بر دلیل سلطان رعیت سلطان را
مطیع باشد و اگر صاحب عاشر یا دلیل سلطان با رأس یا ذنب
بود و با این نیز دلیل رعیت بمقابله دلیل سلطان بود سلطان
بدست غوغا کشته شود و بتر آنگاه بود که از دو دلیل رعیت
یکی زحل بود و یکی مریخ و یکی بتربیع نگرد و یکی بمقابله بدلیل
سلطان این بدترین نحوستها است و هلاکت وی بدست غوغا
و اگر دلیل سلطان بمقابله باشد مر اجتماع نیرین را خاصه که

که راس و ذنب نزدیک بود و مدرجه اجتماع دلیل هلاکت بود و بغو غاو
اگر دلیل سلطان میان دو نحس بود هلاک سلطان بود در حبس و
اگر نحس قوی در برج یازدهم یا با صاحب دوم یا صاحب یازدهم متکم
صاحب هبوط صاحب عاشر باشد یا هبوط دلیل سلطان بود هم
هلاک سلطان بود و شکسته شدن خزینه و اگر سلطان از تخت
خویش برسد از طالع حکم کن چنانچه از عاشر گفتیم و خصم سلطان از
از هفتم و یاریگران سایل را از دوم و یاریگران خصم را از هشتم
و اگر صاحب طالع علوی و صاحب طالع سفلی دست خصم قوی‌تر
و اگر بخلاف این بود سایل را دست قوی‌تر بود و همچنان حکم
کن که در باب خصومت و دعوی گفتیم فصل در معرفت حال
سلطانی که غایب باشد یار سلطانی و عمل باز آید یا نه بنگر با اتصال
صاحب طالع و صاحب عاشر اگر میان ایشان اتصال قبول
بود و قابل التدبیر بعاشر ناظر و قمر نور روی بکوکب عاشر رد کند آن
سلطان بسلطانی خویش باز آید و همچنین اگر کوکبی نور دلیلان
جمع کند و بعاشر ناظر و اگر آنکه گفتیم هیچ نباشد بصاحب طالع
نگر اگر راجع بود باز آید بسلطانی و اگر قمر بصاحب عاشر ناظر و صاحب

عاشر بموضع خویش ناظر باز آید خاصه که قمر در برج منقلب باشد
و اگر صاحب طالع راجع نباشد بنگر بقمر اگر صاحب طالع
متصل با کوکبی که در طالع بود یا بکوکبی که در عاشر بود باز
آید بسلطانی خویش و اگر صاحب عاشر بصاحب هبوط خویش
اتصال کند دلیل معزولی باشد و همچنین صاحب طالع و اگر دلیل
عاقبت بدلیل سلطان متصل در سلطانی ثابت بود و
اگر منصرف شود دلیل سلطان از دلیل عاقبت بدلیل غیر
متصل شود و اگر صاحب عاقبت بدلیل طالع متصل شود
معزول نشود فصل در معرفت آنکه میان سایل و سلطان
صحبت چگونه بود از نیکی و بدی و اگر صاحب طالع بجایگاه
قوی بود و متصل بصاحب عاشر و هر دو سعد و میان ایشان قبول
و اتصال از مودت و دوستی بود میان سایل و سلطان و
نیکویی صحبتشان و منفعت بسیار یابد و اگر اتصال و مناظره از
اوتاد بود دلیل کند بر منفعت عظیم خاصه که در خطوط باشند
و قمر متصل بصاحب طالع و صاحب طالع سعد و میان
ایشان نحسی قطع نکند و اگر قمر متحوس و صاحب بیت القمر

معزول نشود و الحسن ... عاقبت بدلیل ... متصل شود

بدلیل خویش باز آید و اگر دلیل سلطان بدلیل عاقبت متصل شود معزول گردد و اگر دلیل سلطان م

در طالع یا با صاحب طالع بیکجای و سعد باشد نحوست قمر را بجای
مان و اعتبار بسعدان کن و اگر این دلایل که گفتم منحوس بود صحبت
تمام نشود و آنکوکب که صاحب طالع یا صاحب قمر را نحوس
کند عدا از جوهری باشد و از جوهر آنخانه که در وی باشد
فصل نیز طالع مولود آنملک با طالع عقد لواء نیز طالع خویش
و بنگر اگر دلایل طالع ملک با دلایل تو بنظر و اتصال مودت بود
و قبول و موافق یکدیگر میان تو و ملک دوستی و صحبت باشد و منفعت
و اگر بخلاف این بود خویشتن را از وی دور دارد **فصل**
در معرفت آنکه سایل از سلطان ریاستی یا خیری و منفعتی
رسد یا نه اگر قمر متصل بود بسهم السعاده و هر دو مسعود و مریخ
بسهم السعاده ناظر دلیل کند بر بودن مال سلطان و اگر چنین یا
شدی بیش آید و بگر زد و بنگر بصاحب خانه دهم یا بکوکبی که در وی
بود اگر دلیل طالع بوی متصل یا قمر هر دو دلیل در بار دهم از مال
سلطان بیابد بطلب و حرص و عنا و اگر صاحب خانه دهم بصاحب
طالع متصل یا در طالع مال سلطان بیابد بآسانی حرص و طلب
و اگر نظر مودت بود بموافقت یابد و اگر از مخالفت مریخ و نحسی

دلیل کند بر یافتن خیر و منفعت باندازه
جایگاه ایشان و اگر بر خلاف این بود
نتیجه خیر نباشد و اگر قمر و سهم السعاده
هر دو مسعود

و بیم و ترس و اگر کوکبی میان ایشان جمع النور بود بجوهر آنکوکب جامع
و جوهر آنخانه که جامع بود از آنجهت یافته شود و اگر ناقل النور
بود بشفاعت و متوسطان یافته شود و حاضر که میان ایشان قبول
بود **فصل** در معرفت حال عمل و صناعت از قول ابومعشر بنگر
بشمس و بصاحب طالع اگر میان ایشان اتصال بود مولود را
از کار و عمل سلطان روزی بود و اگر اتصال صاحب طالع را
بود با شمس یا بصاحب عاشر مولود جوینده کار سلطان بود و
اگر اتصال شمس را بود با صاحب عاشر یا بصاحب طالع سلطان
جوینده کار او بود و اگر میان ایشان قبول بود بهتر زیرا که مولود
یا سایل شادان آنکار نبود و آنکار او بود تا زنده بود و مال حاصل
کند و شادی بیند و کامرانی بود و شمس قوی زیردست او بوند و اگر
آفتاب قوی حال بود با صاحب عاشر خداوند کارش قوی بود و اگر قمر
با صاحب طالع قوی بود مولود در کار خویش قوی بود و اگر صاحب
آنخانه عطارد یا مشتری بود و صاحب طالع بوی مسعود مولود
در کار صنعت و حرفت دانا بود و اگر نیکو حال بود با نام و آوازه گردد
و اگر مقبول از و مال گرد کنند و اگر غیر مقبول مال دشوار گرد کنند

واگر از حال مادرش پرسد بنگر بقمر و بصاحب عاشر که هر دو دلیل
مادر است و میانه دلیل طالع و دلیل مادر بنگر از نظر و اتصال
موافقت و مخالفت همچنان حکم کن که از حال پدر و شمس ترا
صفت کردم در خانه چهارم واگر ماه یا صاحب آن خانه در برج
جفت بود مولود را مادر دیگر بود و دایه دیگر واگر صاحب آن
خانه زهره بود و زهره نیکو حال و صاحب طالع سعد و مسعود
مولود را کار با مغنیان و زنان و خداوندان لهو و طرب بود
اگر مریخ بود و صاحب طالع نیز مسعود در کار سلاح بود و خداوندان
حرب و آهنگران واگر زحل بود کارش سخت بود و رنجیده گوهر [?]
آنجا که صاحب طالع در او بود واز آنجا زحل مسعود واگر
آفتاب بود در کار سلطان بود واگر منحوس بود نیکوئی از تن
کواکب که گفتم حذر باید کرد از آن کار واگر در ششخانه [?] نحسی بود مولود
را کار و کسب و لعب بود که از آن نیکوئی نیاید واگر صاحب چهارم
در طالع بود مولود را از کار سلطان بهره بود خاصه که صاحب
طالع را آنجا آفتاب بیند واگر آنجا کوکب مشتری بود یا عطارد
و نیکو حال مولود از تجارت و عمل بهره بود و خداوند صنعت

و حرفت بدان نام خواسته شود از کار و پیشه و دلیل بر کار و پیشه از
قول حکما اوایل اگر قمر در وسط السما بود یا خود خانه قمر بود کار
وی کاری بود روزمره هر روزی باید کرد و با آب پیوسته بود یا رسولی [?]
یا طوافی یا میانجی‌گری کسب وی از آن باشد باز بنگر قمر اگر زحل متصل
بود کار وی پالیزبانی بود یا آسیابانی و آنچه بدین ماند واگر مشتری پیوندد
کار وی سخت نیکو بود چه توانگری [?] و خرند و فروخت نقد و گوهرفروشی بود باز
بنگر مشتری که در کدام برج است و آن برج دلیل کدام پیشه است ترا
بدان منسوب کن مثلاً اگر مشتری در خانه ششم بود برده فروش
بود یا نخاس حیوانات و اتصال قمر کواکب دیگر را هم برین قیاس
کوی واگر قمر با مریخ پیوندد معیشت وی در سفر بود یا در غمازی [?]
عوانی باشد از طبع برج و طبع مریخ واگر بشمس پیوندد کار وی با سلطان
پیوسته بود واگر بزهره پیوندد کار وی با زنان و مطربان و عطاران
پیوسته بود واگر بعطارد پیوندد کار وی با دبیران پیوسته بود
یا بزرگانی و نشستن و کارهای مستوفیان و کارهای باریک چون مطرزی [?]
و مانند آن واگر عاشر خانه عطارد بود وی در یک صناعت
تنها نبود از آنکه خانه دو جسدین است واگر عطارد با زحل پیوسته

بود گلکار بود یا درودگر یا کاری که با خاک و چوب بود یا انبارنی
واگر مشتری بود شغل وی کار وی بعلم و قلم بود و صناعات وی پاکیزه
یا آنکه بعاملان و حاکمان پیوسته بود واگر مریخ بود کارهای
آتشی کند زرگری و روی‌گری و آنچه بدین ماند لیکن بکارش احتیال
و خیانت بود واگر زهره بود کار وی بزازی بود و عطر و سراینده
فروشی یا مطرب بود یا قوال یا نقاش و آنچه بدین ماند واگر خداوند
وسط السماء زهره بود شغل وی بکار زنان پیوسته بود واگر به
زحل بود خلقان فروش یا گوهرهای کنایه یا قیمت فروشد
واگر زحل در برج خاکی بود چیزهای فروشد که زمین بکار آید چون
آهن و ترش و کلند و تبر یا صناعت وی کردن اینچنین چیزها
بود واگر مشتری بود در زنی بود و مانند وی واگر آفتاب زحل
بود در سلطان باشد لیکن بکار عمارت بر آوردن دیوارها
و بناها واگر مشتری بود شغل وی بکار امانت بود چون حاجبی
و خزینه‌داری و مانند این و فروشنده گوهرهای قیمتی که ملوک
را بکار آید واگر صاحب عاشر مریخ بود صناعت وی عوانی بود
و نخاسی و کارهای آتش و سلاح واگر مریخ زحل بود گلخن تابی

بچون ه

واگر عاشر خانه آفتاب بود شغل
وی کارهای سلطانی پیوسته بود
صح

وتنورگری و گوهرگدازی و مانند آن واگر مشتری بود شغل وی
دوختن سلاحها باشد که غازیان و ملوک را بکار آید یا خود کشتن
این شغلها باشد واگر با آفتاب بود کارهای کند افسنی کار آن
کار سلطان پیوسته باشد چون خود و جوشن و زره و مانند آن
واگر زهره بود درزی و پیرایهای زنان واگر بعطارد بود نقاش
درم باشد یا درم زن یا آینه‌گر یا تیرگر واگر از نهاچیزی بود درزی بود
یا پیر و شمشیر باز بود واگر بقمر بود آبگینه‌گر باشد یا طواف آبگینه
یا طولوخ چیزی کند سبک و شکسته و سقط یا کننده چنین چیزها
واگر صاحب عاشر مشتری باشد پیشه وی عدل و راستی باشد چون
حاکمی و معدلی یا بندار بود یا خزینه‌دار یا امانت‌دار واگر برج عاشر
حوت بود و ماه در شرف و مشتری در شرف خویش یا ماه در حوت
بود متصل یکدیگر مروارید فروش بود واگر مشتری مغربی بود از
آفتاب یا در هفتم در طالع باشد یا وسط السماء غواص بود و
اگر مشتری بزحل متصل بود دهقان بود یا ضیاع سلطانی در
دست وی بود لیکن هرچه گرد آرد از دست وی رود مگر که
طالع حوت بود که هرچه ورزد [illegible] را باشد و هر کار کند رود

خویشتن ه

برآید نیکو و دران کستاخی ش باید و اگر مغربی بود در ضد آن بود که گفتم
و اگر رابع بود کار وی همه غمناک بود و اگر در هفتم بود از نشیب
آن کار وی را ابلا رسد و اگر در شرف بود در آن کار ستایش یابد و دولت
و آوازش گسترده بود وی در آن کار معروف گردد خاصه که سریع السیر
باشد و سعدی پیوسته بود و اگر در هبوط راجع باشد بلا بوی رسد
و بعقوبت افتد و اگر خداوند طالع کوکب علوی بود و خداوند
وسط السما کوکب سفلی بود سایل کار فرمای بود و همچنین اگر
خداوند یازدهم کوکب سفلی باشد سایل کار فرمای بود و خداوند
وسط السما کوکب علوی باشد و عطارد در ادینیسان(?) شهادة
بود آن کار بر دست شاگردان برآید یا یاری گران و اگر خداوند
عاشر کوکب علوی باشد و خداوند طالع کوکب سفلی با سایل خود حیل
کار باشد اکنون یاد کنیم پیشه‌های که بدین دوازده برج و هفت
کوکب منسوبست تا فهم کردن آسان بود **حمل** قصابی و طباخی و
بریان گری و شبانی و سیاسی **ثور** و زیگری و حلاجی و کفش گری
و روغن گری و حجام گری و کشاورزی و کاریز و خاک **جوزا** سراجی و بریشم
رنی و جوال بافی و نامه خوانی و راه بانی و دروگری و دبیری و ضیاعی

ضیاطی

سرطان غالیزبانی و ترش فروشی و طواقی و فقاعی و کنج کاری و گرمابه بانی
اسد کار سلطان و وکیلی و بریانگری و قصابی و پهلوری و برده
دستور و چنین و فروختن و مهتری **سنبله** کشاورزی و دارو فروشی
و بازرگانی و استادست و معلمی **میزان** بار ترازو و پیمانه و ترازوگری
و سنگدرم فروشی و موذنی و امانی و هنگری و دروگری **عقرب** وکیلی و
بازخواهی و دزدی و عیاری و دروغ رواکردن و بالینزبانی و فقاعی گری
و کشتی بانی و غواصی و قصابی و خرازی و دوک تراشی و مداوای **قوس**
وکیلی و حاکی و درایفی و نخاسی و رزادی و کمانگری **جدی** شبانی و هیزم
کشی و خرتیدی و پوستگری و بیادکی و دزدی و کلیم بافی و فال گویی
و منجمی **دلو** کار آسیا و گرمابه و چاه و کار زیر بیرون آوردن و خربندگی
حوت کار دریا و رود و صید ماهی و صدف و وکیلی سرای و بهادار و حوی
و خوجه گفتن و بوریا بافی و بالاگرانگری و گرمابه بانی دلالت کواکب
زحل پیشه‌های که بپوست و چرم و موی و پشم است چون چرم گری
و پوستگری و غربال گری و کفش گری و پالانگری و کیمخت گری و سفال
گری و نمدگری و پلاس و گلیم بافی و چاه کاری و جوی کنی و کناسی و طباخی و
صیادی و کشاورزی و حمالی و سگ و یوزه یوز و یوزبینه و استر و شتربانی

و رودی گری

دروازه بانی و هر چه بکار بایع و کنده و درشتست همه از نصیب زحل است

مشتری وزیری و حاکمی و معدلی و معزولی و امامی و منبرداری و معلمی و [illegible]

و قصه خوانی و تعویذ فروشی و پارسائی و ابدالی و خزینه داری و

محتسبی و [illegible] و شرفی و امر معروف نمودن و نهی منکر کردن و راستکاری

و حلوا و شکر فروشی و شیرینی فروشی همه نصیب مشتری است مریخ سرهنگی

و لشکرداری و شحنگی و عوانی و جلادی و دزدی و مردم کشی و مقامری

و راهزنی و غارتگری و قصابی و جراری و نمد فروشی و روی گری و آهنگری

و شمشیر و تیر و کاردگری و سوزن گری و خربندگی و استرداری و بیطاری

و حجامی و رگ زنی و خشت زنی و طباخی و داروگری و بازداری و شیرگیری

و غمازی و ملایکاری شمس امیری و [illegible] و سپه سالاری و منصب و [illegible]

و صاحب دیوانی و نقیبی و عرض لشکر و عوانی و برده فروشی و مهتری

و خزینه داری و سراجی و دیبا بافی و سپاه سالاری و طباخی و

ریان گری و گوهر جویی و نعل فروشی و کشتن و غارت و غضب و

سوزنش و عتاب و مسارعت و دیدن مهتران و دهقانی زهره

شاعری و مطربی و مزاح و مصاحبت و [illegible] و کشته کاری و [illegible]

و روغن گری و درزیگری و ندافی و بافندگی و رنگرزی و مروارید

حجامی م

خلیفتی م

رودزنی م

پیرایه و عطر و جامه فروشی و بزازی و زرگری و موی دوزی و کلاه دوزی

و دستار زن و پای کوفتن و دیبا بافی عطارد مستوفی و دبیرداری

و حکیمی و محاسبی و متکلمی و [illegible] و منجمی و وکیلی و کیسان داری و مقتری

و گوهر کداری و رشته تابی و رفوگری و زرادی و سوزن گری و کنده کاری

و درودگری و خراطی و صندوق تراشی و آهنگری و قفل و کاردگری و

زرگری و بلوری و نقشکی و کاغذگری و دستکاری و معلمی و سیم بالائی و سیم

دوزی و دبیری و مشاطه گری و فال گیری و اسطرلاب گری و بافنده کحش

و حله و دیبا و توزی بافی و آنچه نغز و باریک است قمر صاحب خبری

و پیکی و جاسوسی و پایکاری و میانجی گری و دلالی و خربندگی و حمالی و

فقاعی گری و [illegible] و نمک فروشی و ماهیانه گری و کامرانی و طوافی

و باغبانی و [illegible] و سرای بانی و کاروانی و بادبانی و خادمی و چاکری

و سبیل کاری فصل در معرفت بقای سلطانی که تا چند سال

باشد مصنف گوید بنگر بوقت عقد لوا یا بوقت گشادن منشور یا وقت

خلعت دادن یا وقت [illegible] بر خویش [illegible] طالع و اعتبار طالع آن زمان

که سؤال کنند و صاحب شرف آن برج که قمر در وی است اگر صاحب

شرف برج قمر باکره باشد از [illegible] و از [illegible] دور باشد آن

زراقی م

موزه آب فروشی و سفالگری و کازری
و کشتی بانی و غواصی و ماهیگیری و [illegible]
ح

رباط بانی م

نشستن م

سلطانی با ثبات بود و پایدار و فزونتر از یکسال و اگر آن برج که قمر
در وی بود صاحب شرف نباشد نیز بدان کوکب که قمر بوی متصل
باشد اگر از نحوست پاکیزه باشد و مقبول و مسعود هم دلیل کند بر ثبات
عمل و سلطانی و اگر اتصال قمر بکوکب نحس باشد یا بکوکب محترق بنگر
میان درجه قمر و میان آن نحس یا کوکب محترق چند درجه است درجه
ماهی باشد چند آنکه بباید اتمامها بچندان ماه معزول شود و اگر آن کوکب
که قمر بوی متصل باشد محترق بود یا منحوس و در هبوط یا در وبال باشد
و قمر نیز غیر مقبول و منحوس هر درجی ماهی باشد و بچندان ماه در معزول
شود و بنگر برج عاشر اگر هیچ کوکبی در وی نباشد هر درجه را دوازده
روز مران هر گاه برسد اگر بشعاع یا بجسد سعدی رسد دولت مزید
شود و در سلطانی و عز و جاه و مال و منفعتها بیابد اگر نحسی بدان سعد
متصل شود مقداری از آن سعادت کم شود یا از قبیل آن سعادت غمی
و مکروهی پیش آید و اگر آن نحس قوی‌تر بود از سعد خبر نماند و نکبتی و محنتی
بزرگ پیش آید و لیکن معزول نشود و اگر انتهاء درجه وسط السماء
بشعاع یا بجسد نحسی رسد معزول شود و اگر سعدی بدان نحس
متصل باشد معزول شود لیکن غم و حزن پیش آید و زود بگذرد

و اگر آن سعد قوی‌تر باشد از پس غم و حزن شادی بود و دولت و عز یابد و
اگر نحس قوی‌تر باشد معزول شود بسلامت و اگر نحسی بدان شعاع افکند
شر و بلا پیش آید و مکروهی بر یکر ده (?) و این شر و بلا از جنس آنخانه باشد
که سعد در وی باشد و اگر در طالع یا در عاشر کوکبی باشد و مستولی
وی باشد و هر گاه که آن کوکب محترق باشد در اوتاد طالع آنوقت
معزول شود و اگر شمس یا قمر در طالع باشد یا در وسط السماء بوقت
عمل یا سلطانیت استدن یا بمملکت نشستن یا بوقت سؤال یا
بوقت عهد و بیعت کردن یا بوقت عقد لوا چون نحسی بدانجایگاه
رسد که شمس یا قمر با بتداء حال دلیل کند بر معزولی و اگر زحل
در عاشر بود یا در طالع و کوکب سعدی بوی متصل یا خود زحل
مقبول بود یا مسعود بود سی سال در آن عمل و سلطانی بماند و اگر آن
کوکب منحوس بود یا زحل خود غیر مقبول بد الموضع یا منحوس باشد
سی ماه بیش نماند و اگر منحوس بود و در هبوط بود یا محترق یا در
وبال دلیل کند بر سی روز و اگر مشتری در طالع نباشد یا در عاشر
و پاکیزه باشد از عیوب دوازده سال بماند بر سلطانی و اگر در هبوط
یا در احتراق یا در وبال دوازده ماه بماند و اگر جمع نحسها بود

چون هبوط و احتراق باد بال دوازده روز و اگر مریخ در طالع باشد
یا در عاشر و منحوس بود و سعدی بوی ناظر یازده سال بماند و اگر مریخ
در هبوط بود و محترق در وبال یا منحوس یازده ماه و اگر با احتراق در
هبوط تر بود یا در وبال یا منحوس یازده روز و اگر اینکه گفتیم شمس بود
و نیکو حال نوزده سال بماند و اگر منحوس یا در هبوط یا در وبال نوزده
ماه و اگر جمع نحسیت باشد چون هبوط و نظر نحسی با اجتماع نحسی با وبال
نوزده روز و اگر زهره بود هشت سال و اگر منحوس بود از آن معنی
که گفتیم از دیگران هشت ماه بود و اگر جمع نحسیت بود هشت روز و بود و
اگر عطارد بود بیست سال بود و اگر منحوس بود بیست ماه و اگر
جمع نحسیت بود بیست روز و اگر قمر در طالع بود یا در وسط السماء
نیکو حال یا دلیل ملک و عمل وی باشد و طالع ناظر و در شرف
بیست و پنج سال بود و اگر تباه حال بود بیست و پنج ماه و اگر جمع نحسیت
بود بیست و پنج روز و با اینهمه بنگر مستولی اگر نیکو حال بود دلالت
او بر سالها بود یا ماهها و اگر سعدی بوی ناظر بود از نظر مودت
از جایگاه قوی و نیکو حال صغری وی سال بیفزاید از آن اگر مشتری
بود مستولی باشد در طالع یا در عاشر و زهره بوی ناظر از

بجایگاه

از جایگاه مراتب خویش از نظر تثلیث مشتری دلالت کند بر دو
سال و زهره بوی ناظر بود هشت سال زیاده کند تا تمامی سال
بود و اگر زهره بد حال بود هشت ماه زیاده کند و اگر جمع نحسیت بود
زهره هشت روز زیادت کند و اگر نحسی ناظر بود بجایگاه چنانچه زحل
از مقابله یا مریخ از تربیع مشتری ناظر بود بماند از سال صغری
خویش چندان سال کم کند و اگر نحسان ضعیف حال باشند
بماند از سال صغری ماه کم کند و اگر جمع نحسیت بود بماند از سال
صغری روز کم کند اگر مستولی با راس باشد چندانکه سال صغری
باشد مستولی دلالت بر سال یا ماه یا روز و ربع آن زیاده کند و اگر
با ذنب بود ربع آن کم کند **فصل** در معرفت حصار که گشاده
شود یا نه طالع نه بوقت سوال یا بوقت رسیدن دشمن بدو یک
شهر یا حصار بوقت افتادن خبر او تا درست کن بدانکه
چهار اوتاد دلیل چهار دیوار حصار است و وتد طالع دلیل
دیوار و دروازه شرقی الشهر است و وتد وسط السماء دلیل
دروازه دیوار جنوبی و وتد غربی دلیل دیوار دروازه مغربی و وتد
چهارم دلیل دیوار دروازه شمالی هر وقت که نحسی در اوتاد

در آید حصار گشاده شود و اگر برسد دشمن برین شهر یا برین حصار
در آید یا نه بنگر اگر ماه در منازل بی خلوت باشد دشمن شهر و
حصار در آید و اگر ماه در منازل بخیه چون باشد دشمن شهر و حصار
در نتواند آمد و منازل بخر چون اینست شرطین بطین ذراع
غفر زبانا بلده ذابح بلع رشا و منازل بی خلوت اینست ثریا دبران
هقعه هنعه نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا الاکلیل قلب شوله
نعایم سعود اخبیه مقدم موخر و اگر نحسی در اوتاد بود و صاحب
اوتاد بود گشادن حصار بسبب اهل الحصار باشد و اگر در اوتاد
سعدان باشند حصار گشاده نشود مگر بصلح اگر ماه و طالع ناظر
از مودت از سوی اهل آن شهر را نیکوی رسد و دلخوشی از جاسوس
و اگر ماه و طالع در آید و بکوکب نحسی شوند اهل آن شهر را بلای رسد
از جاسوسی یا از رسولی و اگر بسعدی متصل بود از رسول اهل
آن شهر را نیکوی خواهد و اگر قلب الاسد یا قلب العقرب در جبه
طالع باشد در آن شهر مردان بزرگ و مبارز باشند و دشمن از ایشان
بترسد و بنگر که این دو کوکب یا به یکدام وقت باشد مبارزان و
عیاران بدان ناحیت باشند و اگر طالع برج اسد باشد ان

مهتر از مردمان بزرگ باشد و اگر عقرب بود آنم و از مبارز باشد
بلا شک و معروف بود بکشتن و اگر قمر از خداوند طالع باز گرده
از نظر مودت و بصاحب هشتم متصل شود بعداوت این رسول
دشمن ابد خواه بود و از اهل آن شهر و سخنان نیکو را تمام گسترده بود
با دشمن مخالف بود و اهل شهر صلح خوانند و غدر کنند و اگر بصاحب هفتم
بنظر مودت بود میانجی گری باشد بخیر و صلاح و نیکوی بهر دو گروه
خواهد و اگر صاحب هفتم از عداوت منصرف شود و بصاحب طالع
بنظر مودت متصل از رسول اهل آن شهر را نیکوی خواهد و از دشمن
بدی شنود و باهل شهر نیکوی گوید و اگر بهر دو دلیل بعداوت متصل
رنگ آمیزی کند و دو روی و اگر قمر از صاحب هفتم منصرف شود
رسول از اهل شهر آید و اگر قمر بهر دو دلیل بنظر مودت بود خصم
اهل آن شهر حیم کرده و رسول فرستد بصلح و قمر از دلیل هر دلیل
که منصرف شود از نظر عداوت عذر آن کرده باشد و هر دلیلی که
متصل شود بمودت آنگروه صلح جویند و اگر هر دو دلیل بیکدیگر متصل
باشند بنظر مودت میان ایشان صلح باشد و اگر قمر تر بنظر مودة
بود آن صلح باتفاق رسول باشد و اگر قمر بنظر عداوت بود رسول

ملکنند و تعصب انگیزند و اگر کوکبی دیگر باشد که بدین دو دلیل نظر عداوت
بود از جنس آنکوکب بود و هی باشند که صلح نخواهند و تخلیط افکنند و
اگر قمر منحوس بود رسول خیانت کند و اگر منحوس کننده زحل بود
اسیر کنند رسول او را و اگر مریخ بود رسول را بکشند و اگر پرسند که حصار
کی گشاده شود هر وقت که آن نحس بدرجه طالع رسد یا بدرجه وتد
ارض گشاده شود هر درجه دوازده روز و اگر آن نحس زحل باشد
گشادن حصار از جهة فرود آمدن حصار بود یا بسبب دزدان یا غارت
و اگر مریخ باشد از آتش یا از تیر و اگر عطارد باشد از مکر یا از حیله
یا از قبل نامه و کتابت و اگر شمس باشد از مسازرت یا هیبت یا
سیاست و اگر ذنب باشد بیم بودن که بدان شهر سختی رسد از
جنبندگان گزنده و پلیدیها و کژدم و مار و اندر آن شهر هر کدام برج که
آن نحس باشد تباهی بدان ناحیت بود و اگر آن نحس در برج
مشرقی باشد بلاء و شر بناحیت مشرق باشد و اگر در برج بادی
بود بناحیه مغرب همچنین بر دیگر جهات برین قیاس حکم کن
دانستن حال شهر بنیکی و بدی اگر طالع اساس آن شهر دانی
بهتر و احکام از وی درست تر توان گفت و اگر آن شهر طالع

معلوم

معلوم نبود بنگر تا امیران شهر یا والی شهر را طالع چیست از وی حکم
کن بصواب آید قول اولیس اگر شهری باشد و طالع و اساس آن شهر
ندانی هر وقت که والی یا امیران شهر از احوال آن شهر ضجر کنند و سؤال کنند
بنگر تا سهم السعادة بکدام برج است آن برج طالع آن شهر باشد یا آن برج اول سیر
باشد بطالع آن شهر و حکم از آن برج کنی چون طالع آن شهر آید یعنی آن
برج اول سیر باشد بطالع آن شهر باشد چون این معلوم شد درجه طالع را
یعنی درجه سهم السعادة را تسییر کن و انتهاها پیران همچنانکه مولود را
کنی هر وقت که شعاع یا جسد نحوس رسد یا نحسی بدان درجه شعاع
افکنند اهل آن شهر و آن شهر را نکبت رسد و اگر شعاع و جسد سعدی بسهم
سعادة رسد دولت باشد اهل آن شهر را و فراخی و نعمت رسد و هر وقت
نحسی با وتاد طالع آن شهر در آید یا مربعات او در آن شهر آشوب
و فتنه و شغلها خیزد و اگر آن نحس بجسد و مثلثات طالع باشد شغلها و بلاها
و چیزها پدید آید و تباهی [illegible] و اگر سعود در آید بمربعات طالع و اوتاد
سعادة و دولت و فراخی و ایمنی و صلاح باشد و اگر بجسد یا سدسات
و مثلثات طالع در آید نیکویی غلها و بسیاری عیش و طرب
اندر شد قافلها و نیکوی حال تجار و سلامتی راهها و بسیار باران

بجسد سدس و

غلات

سعد و نحس خداوند کدام خانه است و در کدام جایگاه است چنین
و شر هم از آن نوع باشد و از گوهر برج و خانه فصل و نگرستن
حال کمیت و کیفیت سعادت و نحوست بدانکه سعادت و نحوست
بر پنج روی است سعادت بر دو روی است و نحوست بر دو روی است
و پنجم مشترک است اما وجه اول از سعادت وی سعادتیست معروف
و اتفاقیست که مردی گنج یابد یا مال مدفون که خداوندش پیدا
نشود یا بدریا مروارید یا عنبر یا چیزی گرانمایه یابد یا در معادن زر
و سیم یا جواهر یابد و مانند این سعادتی باشد که از کسی نشده باشد
و بوی رسیده شود و اصل این از آن باشد که صاحب طالع در مراعی
خویش باشد و بعانیه در سعادت و سعدانی که در مراعی او باشند
بوی متصل باشند یا صاحب طالع و صاحب وسط السما یک
کوکب باشد و سعود و با سهم السعادة یا سهم الغیب در طالع بود
یا در وسط السما و یا در دوم اما وجه دوم از سعادت وی بخت
با اضافت و آن چنانست که مردی مزد و کسب در بکار کردن و انکار
تمام کند مزد بستاند یا کالا فروشد و بها بستاند یا هدیه و پیشکش
خویش کند و دست رنج خویش بستاند و مانند این سعادتی

باشد

باشد با اضافت و اصل این از آن باشد که صاحب طالع با طالع یا
صاحب وسط السما در مراعی خویش صاحب هفتم باشد و بوی
متصل و از صاحب هفتم و صاحب هشتم مسعود و مقبول اما وجه
سیم در نحوست معروف اینست که مردی را مال غرقه شود در دریا یا
بسوزد یا بجایی افتد که هیچکس را بوی دست رس نبود و ایمال از وی
جدا شود و بکسی فاید نبود و اصل این چنان بود که صاحب ثانی
در برج خویش یا در هبوط یا در وبال یا محترق شود یا در آن برج که
باشد هیچ کوکبی اتصال نبودش یا نحسی قاطع یا جمع منحسها
بصاحب دوم یا در دوم باشد اما وجه چهارم از نحوست آنست
که با اضافت و آنچنان باشد که دو یار باشند و هر دو با یکدیگر
جنگ کنند و هر دو کشته شوند یا هر یکی مال یکدیگر را تباه کنند
این نحوستی باشد با اضافت یکدیگر بدانکه یکی از ایشان زا منفعت
باشد اما وجه این از آن باشد که اولا هر دو منحوس باشند بیکدیگر
یا در هبوط و احتراق باشند و هر دو برابر باشند بجمع منحسها و به
یکدیگر بنظر تربیع و مقابله و قران فاسد باشند اما وجه پنجم وی سعادة
و نحوست با اضافت و آنچنانست که مردی مال کسی بستاند

بسبب قهر و غلبه بستانده مال السعادة باشد و خداوند مال را
نحوستی از رفتن مال و زیان و این از جهة آن بود که نحس مر ایشان خویش
باشد و صاحب طالع و بیم آفاسد و منحوس کند و این نحس کننده
از آن منحوس شده مقبول بود یا مسعود شود و اینچنان باشد که
زحل در حدی بود مشتری متصل و مشتری راجع یا محترق یا در وبال
یا ساقط و زحل از مشتری مسعود شود و مشتری از زحل منحوس شود
بتدبیر الوتر و مشتری الوتر اگر کوکبی باشد که دلالت کند بر صناعت
و آخر ور خویش باشد که راجع خواهد گشتن اینکس بصناعت خویش
جایگاهی رسد و بنهایتی رسد که از سعادة و نیکویی [illegible] و باز زود
تباه شود و نقصان گیرد از آن سعادة و نیکویی و وقت رسیدن
بنهایت و نقصان باشد از ایام صعودی آنکوکب باشد و همچنین
دلالت کند و بر همه سعادتها و اگر مسئله از سلطانی و عمل باشد یا
از خصومت و کوکب آخر ور باشد یعنی مقیم اول را از دیگر باشد که
دلیل کند بر آنکه سایل بدان عمل رسد یا بر خصم ظفر یابد و باز زود در
نقص آید و صاحب تباه شود و اگر کوکبی در آخر رجعت باشد و یا آخر
و در رسیده باشد و خواهد که مستقیم شود دلالت کند بر دوام سعادة

مسأله

کسی را م

تحت قوی م

صناعت تمامی و درین صناعت با اول عمر نکو رباشد و کم مال و بیروزی
و مکروه بسیار از آن صناعت پیش آید و باز زود برگردد و حالش از تباهی
و نیکویی و ریاست و سعادة و دوام نیکویی تمامی و همچنین باشد
حال در همه چیزها اگر دلیل منصفت باشد که ادم و اگر مسئله از صناعت
و خصومت بود یا از طلب عمل و سلطانی دلیل کند بر آنکه اینکس مریت
گیرد از خصم و مغلوب شود و عمل از دست بخواهد شد و از حال برگردد بر
خصم ظفر یابد و عمل بدست آرد و کارش قوی شود و تا تمامی عمر زیادت
و نقصان در سعادة و اگر صاحب طالع با صاحب سهم السعادة یا صاحب
طالع صاعد باشد شمال مال بسیار کسب کند از مردمان با جاه و حشمت
یا نحو و توانگر بود و اگر صاعد باشد بفلک اوج مال از روسا و ملوک کسب
کند و اگر هم بفلک اوج و هم بشمال صاعد بود مال از ملوک بزرگ و عظیم
الخطر کسب کند و همچنین نظر باید کرد بهمه اوتاد و خانهای دیگر و بحکم
باید کرد و اگر بعضی اوتاد خانها منصفت باشد بدان دلیل و ریاست
و رزگی و اجب کند تفضیل سعادة و نحوست بدانکه حالها در مولید
مسایل مرتبه گونه است گروهی مردمانند که سعادة ایشان پایدار باشد
تا فنای عمر باشان و گروهی مردمانند که شقاوة و بدبختی ایشان لازم

گرفته باشد با فنای عمرشان و گروهی مردم باشند که از منازل فرودین روز
روز برتر همی‌شوند و کارشان قوی‌تر همی‌شود و اما آن گروه که درجات و
منازل برترین و بزرگترین روز روز فروتر همی‌شود و کارشان ضعیف‌تر
همی‌شود و اما آن گروه که سعادة ایشان ثابتست از جهت آن بود که اولا
سعادتشان در اوتاد باشد و هیچ ساقطی بایشان نظر ندارد و
آنهای که شقاوتشان ثابتست از جهت آن بود که اولا شقاوتشان
در اوتاد بود و هیچ ساقط بوی نظر ندارد و نه ایشان بکوکب ساقط
متصل باشند آنهای که از منازل فروتر روز بروز بهتر و بزرگتر همی‌شوند
آنست که اولا طالعشان بود بفلک و هر روز برتر همی‌شود و درجات
بر زبر همی‌سایند و کار هر روز قوی‌تر همی‌شود و سعادة می‌افزاید تا و آنهای
که منازل ایشان بلند باشد و درجاتشان روز روز فروتر همی‌آید و کار
ضعیف‌تر همی‌شود از جهت آنست که اولاد ایشان منحدر باشد و ساقط
از اوتاد و ناظر بسقوط و آنهای که گاه برتر باشند و گاه فروتر ای
مردمان میانه باشند و آن از جهت آن بود که بعضی اولاد ایشان بسقوط متصل
باشد و بعضی از سقوط بارتفاع اینگروه مردم گاه با دولت بوند گاه
بمحنت صفت حدود و احوال خانها بدانکه حال همه از یک وجه است

(صاعده)

حال ماضی و مستقبل و حال که در وی باشی حالهای ماضی را از انصراف کواکب
توان دانست و از خانهای زایل و حال مستقبل را از اتصال کواکب و از
خانهای مایل و حالهای حاضر از مواضع کواکب و ذات ایشان توان
دانست از اوتاد حدود و اتصال بدانکه هر دلیلی از مولود یا مسئله
حال انصراف دلیل نماید بر آنچه گذشته است موضع دلیل ره نماید بحال
که در وی است و اتصال دلیل ره نماید بر آنچه خواهد بودن و حال صلاح
و فساد و سعادة و نحوست دلیل و اتصال توان دانست معرفت نیکی و
نحوست فلک بدانکه نحوستها فلک از شش وجه است و نحس
بجوهر است چون زحل و مریخ و دو نحس بکرانست بعرض و آن عطارد است
که با زحل و مریخ باشد یا بطبیعت ایشان بود بنظر یا باتصال و دیگر
شمس است که با مریخ باشد خانه تربیع یا مقابله و مقارنه با نحسی
نحسی باشد و همچنین اگر با زحل باشد و بدینحالها که گفتیم شمس و عطارد
را نحس خوانند لیکن نحوست عرضی بود و نحس دیگر است (نه جوهری م)
با باکژ و مواضع راس و ذنبست و اگر این هر شش حال جمع شود (و آن چون)
بر زهره و مشتری از سعدان مولود یا سایل نحسی باشد و اگر صاحب
مثلثه اول از زهره نیکو حال بود با اینهمه منفعتها و نیکوییها یابد و اگر

(با عطارد م)

هر حال بود با همه که حظی باشد بدبخت بود و جاه جستن و بیک شکم طعام دشوار
یابد موفقت تاکید دلالت هر وقت که دو دلیل دلالت کنند بر یک
چیز و هر دو بیکدیگر متصل شوند دلیل بر تاکید الخبر چنانکه عطارد
وصاحب سهم سلطان بود و مشتری صاحب وسط السما و هر دو
بیکدیگر ناظر یا متصل و بوسط السما ناظر دلالت کنند برانکه عمل و
سلطانی بدست آرد و قوی معزز گردد و اگر در اوتاد باشند دلالت
کند بر درازی مدة سلطانی با خود و بهمه عمر خویش سلطانی کند رانده اگر
الکوکب که دلالت بر سعادة وی زاید الکبیر باشد یا زاید العدد یا زاید
النور یا هر روز صاعدتر باشد بفلک اوج یا صاعد باشد بعرض خاصه
شمال دلیل کند برانکه سایل یا مولود را احوال روز بروز بهتر
شود و سعادتش فزون شود و اگر انکوکب یا بطی بود یا با قمر انچه گفتیم
دلیل کند بر تباهی حال روز بروز و هر روز تباهتر و ادبار زده تر و کار
سخت شوریده تر شود و معرفت بیان سلطانیت اگر انکوکب که دلالت
کند بر سلطانی صاحب هشتم باشد یا صاحب چهارم دلیل کند برانکه
وی در سلطانی بمیرد و هرگز معزول نباشد و اگر کسی معزول شود از عمل و
صاحب طالع در وسط السما باشد متصل بوی المعزول بعمل خویش

یا در حبوط یا هبوط بود

باز آید

باز آید سلطانیت بدانکه ملوک عالم موالید راست که همچنین راست
اگر صاحب طالع را شمس قبول کند یا جایگاه شمس برتر از صاحب طالع
بود بفلک مولود یا سایل ملک گردد و اگر زحل شمس را قبول کند و موضع
زحل برتر باشد از شمس بفلک یا صاحب وسط السما صاحب طالع را
قبول کند یا صاحب وسط السما مولود روزی باشد دلالت کند برانکه
ملک گردد و عالم بگیرد در موالید شبی اگر قمر صاحب طالع را قبول کند
یا صاحب وسط السما را قبول کند یا قمر صاحب طالع را قبول کند
دلیل کند بر ملک و پادشاهی اگر مولود از اهل بیت مملکت باشد و
اگر غیر این باشد ملک نگردد و لیکن کارش سخت بزرگ شود و چون
قبول دیدی چنانچه صفت کردم بنهاد کواکب نگاه مکن زیرا که ملک
بزرگ بر مردی حکم کند بفرمانی که بفرمایند هیچ زنان بوا زرد و اگر در رعیت
کسی ورا مخالف باشد و بود که کسی بمیانه عمر ملک بگیرد از قبل انچه تنها
که صفت کردم و باشد که مولود از موالید ملوک بود و ملک بگیرد
و آن از جهة قبول شعاع نحوس باشد بیش از انقبول که گفته شد و اگر
قبول از اتصال اول بود با اول عمر ملک بگیرد و اگر قبول از اتصال
دوم بود بمیانه عمر ملک بگیرد و اگر قبول از اتصال سیم بود باخر

ل ب [illegible]

یا شمس را قبول کند یا مولود اتش قبول کند
انچه یا زحل اتش را قبول کند

عمر ملک بگیرد و این اتصال آنگاه بود که مادام در آن برج باشد
و مدد آنکه بیرون جون متوجه بصاحب طالع دهد مقبول هم ملک بگیرد
و اگر قمر در عاشر بود و در شرف باشد و طالع از بروج ملوک و صاحب
قمر در طالع و صاحب طالع در حادی عشر بمنزله ملوک برسد
و باشد که عالم بگیرد والله اعلم البرج الحادی عشر من الطالع و ما
فیه من المسایل فصل در معرفت آنکه کسی امید دارد از منزلت
یا ملک یابد یا نه بنگر بخداوند طالع و خداوند یازدهم و بقمر
و مشتری اگر میان ایشان اتصال باشد از مودت سعادة و امید
و مسرت یابد باسانی و اگر اتصال از تربیع و مقابله بود امید و
سعادة و مسرت یابد لیکن بمرنج و تعب و عنا و دشواری و اگر مشتری
یا صاحب یازدهم در طالع باشد زودی و آسانی یابد و اگر مقبول بود
تمامی صاحب ظفر یابد و اگر غیر مقبول بود ببعضی از آن امید ظفر یابد
و اگر قمر در یازدهم در وتد بود و قمر مقبول بود امید تمام شود
و اگر قابل تدبیر قمر در برج ذوجسدین بود ظفر یابد بر آنچه امید دارد
باندک چیزی یعنی ببعضی از آن امید ظفر یابد و اگر در برج منقلب بود
ظفر یابد بچیزی سخت حقیر و اگر در برج ثابت بود ظفر یابد بتمامی و اگر

یا صاحب طالع در یازدهم
و مقبول بود صاحب ... آید
و اگر صاحب یازدهم

قابل

قابل تدبیر نحوس بود تباه شود انگار پس از آنکه ظفر یافته شود و اگر
قابل تدبیر قمر مقبول بود ظفر یابد بیشتر از آنکه او امید دارد و اگر خداوند
طالع مقبول بود ظفر یابد بهر چه امید دارد و اگر نحسی در یازدهم بود هر
امیدی که دارد نومید شود و فرزند از آفتی رسد و اگر این نحس زحل
باشد در امید خویش سخت دیر بماند و آفت و فنا یابد و اگر مریخ باشد امید
خویش بخشم جوید و بجنگ بر نیابد و اگر مشتری در یازدهم بود مراد برسد
و ستایش یابد و امید بیش از آن یابد که امید دارد و اگر آفتاب در وی
باشد امید بسبب سلطان و آشکارا و اگر زهره بود امید بر آید بخوشی
و شادی و بسیاری زنان و اگر عطارد باشد سخن به قلم بر آید بسبب
دانایان و بازرگانان و اگر قمر در یازدهم باشد بنگر تا بکه اتصال جهد از
طبع آنکوکب گوی و اگر خالی السیر بود بر دست میانجی بر آید فصل
در معرفت آنکه کسی رسد از حال دوست یا خود و دوستی میان ایشان
بنگر بصاحب سیم و پنجم و نهم و یازدهم هر کدام از ایشان بطالع نشاید
تر باشد یا قوی‌تر یا ناظر باشد وی دلیلست بدان دوستی اگر میان
دو دلیل و میان صاحب طالع یا قمر اتصال مودة بود و میان
ایشان دوستی بود و اگر قبول بود دوستی با منفعت باشد و اگر زهره

بر آید
میکنند

بایخ را شرکت آن دوستی بی مجامعت نباشد و اگر اتصال از
مخالفت باشد میان ایشان عداوت و پیکاری و اگر اصحاب ان
چهار خانه بصاحب طالع ناظر باشند آن دوستی بغایت نیک و محکم
بود و اگر بعضی بنظر موافقت بود و بعضی بنظر مخالفت گاه دوستی
بود میان ایشان و گاه دشمنی و اگر اتصال از برج ثابت باشد دوستیشان
یا عداوتشان پایدار بود و اگر در برج منقلب بود عداوه و دوستیشان بر
یکحال بود بهر اتصال و نظری حالشان گردیده باشد و اگر در برج ذو جسدین
باشد دو رویه و دو دله باشند و اگر صاحب یازدهم زحل باشد
دوستانش پیران و دهقانان باشند و اگر مشتری باشد اشراف
و قضاة باشند و اگر مریخ باشد سرهنگان و حاجیان و اهل سلاح
تیز باشد که دزدان باشند و اگر شمس باشد سلطان باشد یا عمل دار
سلطان یا مهتران و اگر عطارد باشد دبیران باشند و اهل دیوان
و حکما و اگر قمر باشد پیکان و جاسوسان و وکیلان و اگر صاحب یازدهم
بصاحب طالع بتربیع و مقابله باشد میان ایشان آزار باشد
و از یکدیگر ناخشنود باشند و اگر مقارنه باشند با یکدیگر دوست
شوند باشند بازشناس بخداوند اینده جایگاه هر کدام که ازین دو دلیل

رکوی

مستعلی تر باشد یا علوی یا قمر او با او باشد یا مشرقی یا شمالی وی را دوست
باشد و کار فرمای وی باز شناس هر کدام کوکب که در وتد باشد دوستی
وی قوی تر باشد خاصه که در برج ثابت باشد و اگر در برج منقلب با
زایل وتد آن دوست بحقیقت نباشد و اگر در برج ذو جسدین باشد
دوست یکدل نباشند دو روی بود و هر کدام ازین دوستان
که راجع باشد از آن دوست در دوستی خلاف آید و عصیان **فصل**
در معرفت انکه پرسند از امیدی نیک خداوند طالع و قمر اگر پیوسته
باشد بسعدی در او تاد یا مایل الاوتاد ظفر یابد و اگر پیوسته نبود
ظفر نیابد و اگر صاحب یازدهم را خود نام نبرد انخانه که بهم شکل سؤال
وی بود از آنجا حکم کن تا درست آید **فصل** در معرفت
حال مهمانی جو بنگر بطالع که دلیل وی است و لیلیت بر آنکار جو خانه دوم
دلیلت بر طعام و شراب و سیوم بر ~~نشستنگان~~ المجلس و چهارم بر جایگاه
نشستن و پنجم بر شراب و ششم بر خادمان مجلس و هفتم بر هر کی خوار
مهمانان و هشتم بر جلواکران و طباخان و نهم بر آنکس که با وی قرین
باشد بمجلس و دهم بر خداوند خانه و یازدهم بر لهو و طرب و دوازدهم
بر باجرابا که در انجلس بود و هر کجا نحسی بینی حکم کن بر تباهی و فساد

نشستنگان و

آن و هرکجا سعدی بینی حکم کن بر نیکویی و منفعت آن خانه و صاحب
خانه که آن سعد مقبول یا مسعود یا قوی بود و نیکو هر آنکس را که بدین خانه
منسوبست و صاحب هر خانه که غیر مقبول و راجع و یا منحوس بود غم
و خواری و تباهی باشد صاحب آن خانه و هر دلیل که اتصال مودت
دارد آن گروه را موافقت باشد و هر دلیل را که نظر مخالفت بود آن
آن گروه را سعادة باشد و هر دلیلی که خالی بود بد آن گروه کسی التفات
نکند و اگر طالع برج منقلب بود دو لونها بسیار خورده آید و اگر ثابت
بود یکلون باشد و اگر ذو جسدین بود دو لون بود و اگر قمر در طالع باشد
طعام شور باشد و سرد مزاج و اگر مریخ بود طعام بیشتر مزه تلخی دارد
یا طعام بیشتر سوخته بود و صنوبر (?) آمیخته باشد و اگر زهره بود چرب بود
و اگر عطارد بود ترش بود و اگر زحل بود طعام شد بود بس نیکو
با انصراف قمر و اتصال او و اگر بازگشته بود از نحسی و سعدی متصل
بود از برج مقابله اندعوت (?) ختنه سور بود و عروسی یا کسی از
سفر آمده باشد و ماننده این و اگر از تثلیث قمر بس بود دوستی
و پیوستن بود و اگر آنکوکب که قمر بوی متصل است در وتد بود
یا در برج ثابت آن مجلس یکروز بود و اگر برج ذو جسدین بود دیگر روز هم

لونهای ه

و اگر قمر بود خوش و شیرین بود و اگر
شمس بود طعام ملوکانه بود
لیکن بیشتر سوخته ه

بهم آمیخته ه

مهمانی ه

بود

بود و اگر منقلب بود دیر روز بود یا کمتر و اگر صاحب برج قمر بوی ناظر
بود مجلس خوش بود و سبک و اگر بوی ناظر نبود مجلس رنج بود
و در مجلس گدایان بود و باز گردند به پشیمانی و اگر قمر به مشتری پیوسته
بود دلیل کند بر کری (?) مجلس و طعامهای گوناگون و اگر بشمس متصل
بود دلیل کند بر پاکیزگی طعام و بسیاری گرمیها در و اگر بزهره متصل
باشد دلیل کند بر پاکیزگی و بسیاری طعام و بسیاری لهو و طرب
و سماع و خنده و طیب و اگر بعطارد متصل بود دلیل کند بر بسیاری
ازدحام و آنجا کسی بود که سخن از حکمت گوید و آنجا حدیث
کلام بسیار بود و در طعام گوشت مرغ و اگر بزحل متصل باشد
طعام سرد بود و ناپاک و سرد مزاج و بیمزه و ماهی و هرچه از آب
بیرون آید و اگر بمریخ متصل بود دلیل کند بر شور و آشوب و فتنه
و اگر مریخ بوسط السما بود و قمر تربیع او از زنهار حذر کن
تا آنجا نروی که خونریزی بود و زخم کارد و جراحت و دروغ
و طعام گرم بس نیکو و صاحب ساعة اگر در طالع بود یا عاشر
هم در آنخانه در آنحال طعام آرند یا طعام نشسته باشند و اگر
در هفتم باشد یا چهارم طعام سخت دیر آرند یا غمگین شود و خود

هیچ نسپارند تا آنگاه که صاحب ساعتی باشد که در طالع بود یا وسط
السما، واگر صاحب ساعت زایل باشد یا ساقط طعام ایشان گنده شده
باشد واگر در زایل باشد نزدیک بود بطعام آوردن واگر قمر در برج
بود و ناظر زحل از تثلیث طعام ماهی بود واگر قمر در میزان بود
حبوب بود واگر در جوزا بود یا دلو گوشت مرغ بود واگر زحل متصل
بود بتربیع یا مقابله گوشت سرد واگر بمریخ متصل بود طعامها نان
سوخته بود واگر قمر در میزان بود و تربیع او از زبانه بجنبد تمام
نشاید خورد واگر در سنبله بود از انگور یا بخور واگر در آخر عقرب
بود یا در نشیب هیچ مخور که در آن طعام باشد واگر در اسد بود هیچ گوشت
مخورد و در قوس گوشت وحوش نشاید خورد و در حوت ماهی شور
و تازه مخور واگر بدین خانها نحس باشد زیان و فساد بیشتر باشد واگر
قمر ازین برجها نحسی ناظر بود بهم تباه باشد واگر سعد ناظر بود
و مقبول کم زیان باشد واگر قمر در خانه زهره بود عروسی باشد
واگر در خانه عطارد بود زادن بود یا حمل یا شادی کودک و
واگر در خانه مشتری بود طعام دوستیها و مهتری و ریاست
باشد واگر در خانه مریخ بود طعام از جهت شکفتی باشد واگر

زهره

درخانه زحل بود طعام ماتم گذشته بود واگر در خانه شمس بود طعام
از جهة خلعت و مهتری باشد واگر قمر در خانه خویش بود از جهة
حریفان و مهمانی و هوای دل خویش باشد و هر کوکبی که قمر نظر دارد
بنگر تا بکدام خانه است یا صاحب کدام خانه از آنجهة کرده باشد
و دوم خانه طالع دلیل کاسه ها و جامها و قدح و جام خانه اگر آنخانه
و در این جامهای گوناگون بود واگر مریخ آنجا بود یا ناظر نصیب حبش
جامها مسین بود واگر زهره بود سیمین واگر مشتری زرینه و سیمینه واگر
قمر آبگینه واگر زحل چوبین و سفال واگر شمس جام جواهر و ملوکانه واگر
عطارد جام منقش و مکتوب واگر سعدی در دوم بود آنها از آن همان
خانه بود واگر سعد غریب بود عاریتی بود و همچنین اگر صاحب [illegible]
ناظر باشد یا در مراغم خود بود کالای خانه بود واگر ناظر نبود یا
غریب عاریتی باشد واگر صاحب سیم مسعود بود یا سعدی در سیم
آن مردمان که در آن طعام حاضر باشند مردم نیکو باشند معروف
واگر بجایگاه غریب باشد مردم غریب بوند واگر منحوس باشد مردم
سقوط و بدخو باشند واگر در خانه چهارم مسعود مجلس نیکو بود و
اگر منحوس سخت تباه باشد واگر در خانه زحل بود جای ویرانی و

وپلید باشد واگر در خانهٔ مشتری جایگاه لطیف و خرم با بوستان
بود واگر در خانهٔ مریخ بود سلاح خانه یا مطبخ بود واگر خانهٔ شمس
بود مجلس سیاحت سرای وتخت باشد واگر در خانهٔ زهره بود گلزار
وعطر خانه وخانهٔ زنان بود واگر خانهٔ عطارد بود مجلس کتابخانه
یا مزیح خانه یا خانهٔ منقش بود واگر خانهٔ قمر بود در لب حوض بود و
خانه بنجم که دلیل شرابخانه است اگر برج دو جسدین بود شراب
دو لون بود واگر ثابت بود یک لون بود واگر منقلب بود شرابخانه از هم
لون بود و بهر خانه را هم بر بنصف حکم کن زحل شراب بد تلخ وکنده
وسیاه ومشتری شراب خوش وشیرین وهمچنین باقی کواکب را صفت
کن وخانهٔ نهم آنکسان باشند که بر سر طعام ایستند ودهم آنها
که پیش تو آیند ودهم صاحب طعامی باشد که بتو شاد باشد باید اگر
سعدی در آنجا بود بتو شاد بود واگر نحسی بود دشمن گیرد واگر آفتی آید
از مهمان وخانهٔ یازدهم مغنیان ومطرب باشند ودوازدهم خداوند
خانه پس بنگر بنظر سعود ونحوس آنچه بیابی حکم کن بهر خانه که سعدی
بود یا خداوندش سعود بود حکم کن بدان خیر که منسوب بود
بر غم وشادی وهر برجی که در آن نحس بود یا صاحبش منحوس بود

واز صاحب خانهای کاه از ین
دوازده برج بحسب نظر واتصال
وجایگاه سعود ونحوس م

بتاه

سیاه باشد وبنگر که سعدان بکدام ارباع اند چون در آی هم بران جانب
نشین وبهر کدام ارباع که نحوس باشند بران نواحی منشین چنانچه
ربع اول شرقست ودوم جنوبی وسیم مغربی وچهارم شمال اندیوار
که بسوی شرقست ربع اول بود واندیوار که بسوی منتصف النهار است
ربع دوم وآن دیوار که مغربیست ربع سیم وآن دیوار که بسوی شمال است
ربع چهارم البرج الثانی عشر من الطالع وما فیه من المسایل

فصل در معرفت حال سایل با دشمنان بنگر برج دوازدهم وصاحب
واگر از بسیاری دشمنان ترسد بنگر بصاحب دوازدهم وخانهٔ دوازدهم
اگر صاحب دوازدهم در طالع باشد ومنحوس مولود یا سایل را دشمنان بسیار
باشند همه زبردست ومقهور وی وسایل را از غم خوردن ودل مشغولی چاره
نبود واگر میان دلیل طالع وصاحب دوازدهم اتصال بود مولود را
دشمن باشد واگر اتصال از عداوت بود میان ایشان عداوت ودشمنی
بسیار باشد واگر کوکبی در دوازدهم بود دشمن وی از پیران وکلانان
وبندگان وطبقات زحل باشد یا خود صاحب دوازدهم ودشمن وی سیاه
چرده وبچشم عیبی دارد ومردمان بشغل خداوندان مکر وبد اندیش وبد
نکرواد بدشمنی کردن فرکشته بود دوستاری کسته بدشمنی یا موذنان

واگر اتصال از مودت بود او دشمنی نکند بود
وایشان دشمنی نکنند ومیان ایشان مخالطت بود
م
باشند وصاحب طالع را ترسیع ومقابله کرد
دشمنی از خویشان کوکب باشد واز جوهر خانه
وآن کوکب واگر در دوازدهم زحل باشد
یا خود صاحب دوازدهم بود م م

یا حمالان یا زندان یا بان و آنچه بدین ماند و اگر مشتری باشد دشمن وی مردی
بود دو مویه یا عالم یا قاری یا اهل تجارت یا اشراف و یا قاضیان و دیگر
کواکب را بدین قیاس حکم کن و اگر قمر باشد بنگر که بکدام پیوندد و دشمن بر طبیعت
گوهر آن کوکب بود و اگر قمر خالی السیر بود پیکان و جاسوسان و دلیلان
و نمامان و غمازان دشمن وی باشند و دشمن از طالع آنخانه بود که صاحب
ثانی عشر در وی باشد خاصه که در وتد باشد و اگر ساقط بود کم زیان
کند و اگر صاحب اعدا در طالع بود دشمن از سلاطین و مهتران و همکاران
بود و اگر در هفتم بود زن و همسایه و مانند این بود و اگر در چهارم بود
دشمن پدر بود یا کسان پدر و همچنین بنگر در دوازدهم کدام کوکب است
و صاحب کدام خانه دشمن از آن جنس بود و اگر صاحب طالع در دوازدهم
بود مولود یا سایل کارهای کند که دشمن برانگیزد و اگر صاحب رابع
بود دشمن پدران باشند و اگر صاحب سیم بود دشمن از اقربا بود
و اگر صاحب پنجم بود دشمن از فرزندان بود و همچنین حکم کن باقی.
حال قهر او باز بنگر بخداوند طالع اگر در خانه خویش باشد یا در شرف
خویش و مسعود و یا زاید مستعلی یا شرقی یا سریع السیر شمالی و صاعد
یا کوکب علوی سایل یا مولود قوی تر از دشمن باشد و اگر الحالها

خداوند

خداوند دوازدهم باشد این قوت دشمن را باشد و دشمن ظفر یابد بر
سایل یا مولود و اگر تربیع یا مقابله بنگر عداوت ایشان زیاده گردد و
اگر مقارنه بنگر و نگاه کن جای ایشان هر کرا شهادت بیشتر بود قوة
او را بود و اگر هر دو در وتد باشند بنگر که شهادت کرا بیشتر بود قوة
او را بود و همچنین هر کرا قمر یار باشد قوت او را بود و اگر اتصال مودت
بود میان ایشان صلح و صلاح اما عطارد را در بنگر خانه شهادت و قوت
مر زیادت کردن دشمن را فصل در نگرستن حال بیم و ترس اگر بر
از بیم و ترس بنگر به صاحب طالع و قمر اگر صاحب طالع منحوس بود
در دوازدهم یا قمر در بیم ترس باقی دلیل کند بر بیم و ترس سخت و بجوید وی
را لیکن نیابند و همچنین اگر بعضی جایگاه بد باشد چون ششم و هشتم
بیم و ترس باشد از آن روی که صاحب طالع را در الخانه باشد و اگر نحوس
ناظر نباشند تباهی بیفتد و زود زوال یابد و سلامت بیکرد و اگر
سعود ناظر باشند سلامتی باشد و اگر صاحب طالع پاکیزه باشد
از نحوس و طالع ناظر صحیح مکروهی بوی رسد و اگر خبری آید از بیم و ترس
آن خبر دروغ باشد و اگر صاحب طالع در وتد باشد و نحسی از اوتاد بود
بوی ناظر سخت مخاطره بود و بیم و ترس قوی باشد و نکبت بود خاصه

بصاحب طالع یا قمر ناظر باشند از اوتاد
بیم و ترس سخت تر باشد و صعب تر و با اگر ندتر
و اگر نحوس ه

که صاحب ثامن باشد آن نحس دلیل کند بر هلاک و مرگ و اگر اینکه گفته
صاحب ثامن نباشد مصیبتی پیش آید ترسش و سلامت بگذرد و اگر شهادت
کواکب از بروج منقلب باشد دلیل کند بر زود برگشتن بلاها و گذشتن
آن بیم و ترس و اگر در بروج ذوجسدین و ثابت باشد دلیل کند بر ثبات
شر و اگر آن نحس در دوم باشد مالش بستانند و اگر صاحب طالع در
ثانی عشر باشد و صاحب طالع ناظر نه صاحب ثانی عشر دلیل کند
بر گریختن و یافتن نجات بر وی افتد شود و اگر با اینهمه قمر متصل
باشد بنحسی دلیل کند بر پیش آمدن مکروه از آن گریختن مگر آن نحس
صاحب برج قمر بود یا صاحب طالع بود اینچنین مکروهی کمتر باشد
و امید سلامتی باشد و اگر صاحب طالع در ثانی عشر بود لیکن قمر
در ثانی عشر مسعود بود آن بیم و ترس بسلامت بگذرد و بروی ظفر
نیابند و بدانوقت راحت یابد از بیم که قمر بدرجات سعود رسد
روز یا ساعت یا ماه یا سال و اگر خواهی که بدانی که سایل ازین بیم و
ترس بسلامت رهد یا هلاک شود یا دیر بماند در حبس بنگر بدان نحس
که مستعلی تر باشد بر قمر اگر قوی باشد بنگر بدانجه که قمر در دست
اگر جدا آن نحس باشد که قمر بوی ناظر باشد و آن نحس مریخ باشد

کشته شود یا ایمن باشد از زیانه و از آن بیم و ترس رهایش شود و اگر آن
زحل بود دیر بماند تا وقت مرگ بر اندازه قوت زحل و جایگاه
او و اگر آن نحس قوی نباشد و قمر بجد سعدی باشد سایل گرفتار
شود لیکن بسلامت باشد از الم و عذاب در حبس لیکن در حبس چندان
بماند که مابین درجات قمر و نحس است روز یا سال یا ماه و اگر آن
نحس که قمر بوی ناظر است ضعیف باشد و قمر در آنخانه که وی
بود مراعمت بود و سعدی بقمر ناظر و مقبول بود از بند بسلامت
برهد و امان یابد لیکن اندک مایه بیم و ترس رسدش قول بطلمیوس
بنگر بقمر و صاحب برج قمر و طالع اگر بیکدیگر شان اتصال بود و
صاحب طالع مسعود و پاکیزه از نحسان ایمن باشد و از آن بیم
و ترس و بر از زیانی رسد و اگر صاحب طالع مسعود باشد و نحسی
بقمر ناظر و بصاحب طالع از تربیع و مقابله بنگر بصاحب برج
قمر اگر قوی باشد و در شرف قمر باشد یا مثلثه وی زیان ندارد
و نظر نحوس بقمر این بیم و ترس مقداری باشد و باز بسلامت رهایش یابد
و اگر نحسان قوی باشد و حال قمر تر نحوسی گرفتار شود و از آن نحس رهایش نیابد تا
بوقت مرگ مگر سعد بقوی از جایگاه قوی بقمر ناظر بود یا

مشترک باشند

انگاه شد و بلا را دفع کند و امن و سلامتی باشد و بیرون آید از آن هم ورس
فصل در معرفت کسی که گوید خصم را الخون قصاص کشتن باید بدانکه خونی
را مطلوب هم خوانند و سایل را طالب نگریستن درین باب هر دو درست
نگر هم که این طالب سلطانست یا غیر سلطان و اگر طالب سلطان بود طالع
سایل را باشد و وسط السما سلطان را که طالب دست و برج سابع آن
سبب را که خون ریخته شده و چهارم عاقبت کار را و اگر صاحب وسط السما
بصاحب طالع ناظر باشد یا کوکبی میان ایشان نور نقل کند یا جمع کند یا رد
کند نور یکی بر دیگری این طالب مطلوب ظفر یابد و اگر این طالب غیر سلطان
بود طالع سایل را کن و هفتم طالب را و او نیز نگر بصاحب طالع و صاحب
سابع اگر هر دو بیکدیگر ناظر باشند یا کوکبی میان ایشان نور نقل کند
یا جمع کند طالب مطلوب ظفر یابد و اگر غیر این باشد ظفر نیابد و اگر نظر تربیع
و مقابله و مقارنه باشد و برج ناظر باشد بصاحب طالع و صاحب وسط
السما خون مطلوب ریخته شود و اگر اتصال از مودت بود و قبول با سعادتی آن را
کشاده کنند و خونش ریخته نشود و ظفر مطلوب را باشد و نیز نگر بطالع و چهارم
اگر این هر دو برج منقلب باشد قادر نشود بر قصاص و اگر هر دو ثابت باشد
قادر شود و اگر هر دو ذو جسدین باشد حال میانه بود قادر نشود بر قصاص

بلی

لیکن بدیر خشنود بود و نیز باشد که کشته شود سه چهار تن باشند یکی را بکشند
و دیگران رهایی یابند و همچنین اگر قمر در برج منقلب باشد قادر نشود و اگر
قمر صاحب خانه خویش نگرد و خداوند طالع سوی طالع نگرد و صاحب
چهارم بچهارم نگرد خون آن کشته ریخته نشود مگر که قمر متصل باشد
بسعد یا با آن سعد خالی السیر باشد دلیل دیت بستدن باشد و خشنود شدن
خصم اگر از سعد بنحس شوند همواره از پس صلح کشته شود مگر که اتصال بمودت
بود بینه و زندان افتد و اگر ان نحس در برج ثابت باشد وی در زندان بمیرد
و اگر در برج منقلب باشد زود بیرون آید و اگر قمر در برج منقلب بود دلیل
کند بر بیرون آمدن از زندان بآسانی و اگر نظرشان تربیع و مقابله بود
بگریزد از زندان و اگر مقارنه بود پنهان بگریزد که آگه نگردند و اگر زحل در طالع
بود خصم وی کینه دارنده و دم دارنده بود و اگر مریخ بود غیر کشتن باز نگند
و اگر مشتری باشد خصم رحیم دل باشد و خشم فرو خورنده و اگر شمس باشد خصم
قاهر بود بسیار و اگر زهره باشد هم رحیم دل باشد و خشم فرو خورنده و اگر
عطارد بود خصم بار رسیده بود و بیاید تا وی رسید نشود تا چه فرماید
استحال از سبب کیودگی افتاده بود و هر کس درین باب سخنی گویند و تدبیر کشتد
مردم دو کرده اند و اگر قمر باشد زود کشته شود یا زود رها کند باندازه سعد

آکرم

ونحس واگر خداوند طالع منحوس بود یا بهبوط شود یا محترق خصم ایمنی از
دعوی آفت رسد واگر خداوند هشتم در میان بخداوند طالع نگرد دلیل
را خود بکشند واگر در طالع سعدی بود و وی گشته باشد و بی تدبیر کار
بکند واگر قمر متصل باشد بنحسی بیرون از اولیا گشته خصم دیگر خرد
وانگیزه کند از نزد سلطان بود واگر در طالع نحسی باشد و قمر بسعدی
پیوسته بود سخت و استوار بود بکار خصومت لیکن یار سلطان
نیکویی کند واگر خداوند طالع بطالع نگرد و نصرت اولیا را بود واگر
بنگرد از سوی طالع و قمر بخانه خویش ناظر بود سلطان او را بیرون
آرد بر رضای خصمان مر آنکه همه عذابها را دلیل مریخ است یا بمن و
حوت زحل دلیلست بر خشنودی و راحت یافتن و امانت دشمن
لیکن دلیل سیاست و زهره دلیل خشنودی و عطارد دلیل شغب
و قمر باندازه اتصالات دلیل کند فصل در معرفت حال
محبوس بزندانی که راحت یابد یا نه بنگر اگر ضمیر سایل از زندانی
باشد که راحت او کی باشد نگرستن او چون نگرستن بکم است
اگر قمر بوقت مسئله در برج ثابت بود و بکوکبی پیوندد که آن کوکب در وتد
بود دیر ماند در حبس و اگر ماه در زایل الوتد بود هم دیر ماند و چون قمر در

خصم م
نحسی م
اولیا م
بزندان و بر داشتن و گرسنگی
و مشتری دلیل م

برج منقلب باشد و بکوکبی متصل شود که در برج منقلب بود یا در زایل
وتد چون سیم و نهم زود راحت یابد و بیرون آید واگر قمر باز راه او از
کوکبی که در وتد بود و متصل شود بکوکبی که در زایل بود از زندان بزمان
نگه دارندش واگر ماه در سرطان و جدی باشد هر چند که برج منقلبست
دیگر دیر ماند مگر کوکبی که متصل شود که زایل بود آنگاه دلیل کند بر
زودی و راحت یافتن واگر در برج قوس بود نیز دیر ماند و برج
عطارد ازین فروترست واگر وقت سوال طالع برج ثابت
باشد و اوتاد قایم بود دلیل کند که دیر ماند مگر اوتاد زایل باشد آنگه
امید بود بزودی راحت یافتن واگر خداوندان وتد در وتد باشند
دیر ماند و همچنین اگر خداوند دوازدهم و هشتم در نهم باشد در سینه
دارند و بتر آنکه بود که زحل در خانه چهارم بود خاصه در برج ثابت که
هیچ بیرون نیاید واگر خداوند طالع در برج چهارم بود یا وتدهای دیگر
دیگر خاصه که با صحاب اوتاد ناظر باشد واگر خداوند طالع محترق
شود در وتد یا متصل شود بصاحب هشتم در حبس و زندان بمیرد دلیل
بند و غل مریخ است و خداوند دوازدهم واگر خداوند دوازدهم یا
مریخ در وتد باشد دلیل کند که زندانی در بند و غل باشد واگر خداوند

بیرون آید و راحت یابد واگر
قمر در برج ذو جسدین باشد و بکوکبی
متصل شود که در برج ذو جسدین باشد
از زندان م

لوقت م

نهم در چهارم بود و خداوند چهارم در نهم زندانی
و محبوس دیر بماند و بیرون آید با یاران خاصه که
ماه در آن وقت بکوکبی متصل که زایل بود
یا برج منقلب واگر خداوند م

طالع و ماه بدین دو دلیل با یکی متصل بود دلیل بند و غل باشد
واگر خداوند طالع بکوکبی متصل بود بمودت زندانی با محبوس
احتیال جستن در باشد واگر کوکبی بخداوند طالع یا ماه متصل شود
بمودة احتیال از بیرون زندان سازند واگر کوکبی بصاحب طالع پیوند
بیابد بنگرستن که وی خداوند طالع را چه باشد اگر خداوند خانه
باشد یا خداوند شرف یا حد او تو خداوند این احتیال کننده از معارف محبوس
باشد واگر کوکبی غریب باشد مرد مجهول سازد این احتیال واگر این
اتصال صاحب طالع و صاحب وسط السماء بود رهایی وی بدست
سلطان بود واگر این اتصال بصاحب هفتم باشد راحت وی
هم از سبب خصم باشد اما درین باب که خداوند طالع در شرف
بود او را هیچ جزعی نباشد واگر در هبوط بود سخت زیان دارد و
اگر سعد در چهارم باشد محبوس راحت باشد واگر در طالع باشد
تنش سلامت باشد واگر سعد در هفتم باشد خصم رحیم دل باشد
واو را عفو کند واگر در برج دهم بود آن نیکویی همه از سلطان باشد
واگر در دوم بود مالش زیان نکند واگر انچه گفتم بجای سعد نحسی باشد
بر تباهی و دشواری حکم کن واگر قمر بصاحب طالع متصل دلیل کند

بر دشواری بیرون آمدن و اتصال خاصه که صاحب طالع در وتد
بود یا برج ثابت آنگاه دلیل کند بر درازی روزگار که در آن حبس بماند
و بدترین او تا دهم و چهارم است خاصه که طالع برج ثابت
باشد واگر صاحب طالع مقبول بود و قمر مسعود دلیل کند بر
زودی راحت یافتن. **فصل** در معرفت حال کسی که از
خشم سلطان محبوس باشد اگر این محبوس یا زندانی از جهة خشم
سلطان باشد بنگر بصاحب طالع و بصاحب وسط السماء اگر
میان ایشان قبول بود و صاحب طالع مسعود از صاحب وسط السماء (اتصال او)
دلیل کند بر راحت یافتن و خشنودی سلطان واگر صاحب طالع
محترق باشد از صاحب وسط السماء یا منحوس از وی دلیل کند
بر هلاک وی بر دست سلطان واگر دلیل طالع راجع بود از
جای بجای بگرداندش واگر صاحب طالع منصرف باشد از
صاحب وسط السماء محبوس از دست سلطان و از حبس بجهد
یا بگریزد واگر صاحب طالع یا قمر از صاحب رابع منصرف باشد
یا از صاحب ثانی عشر از حبس و زندان بجهد و بگریزد واگر میان دلیل
طالع و دلیل سلطان اتصال تربیع و مقابله بود از اوتاد
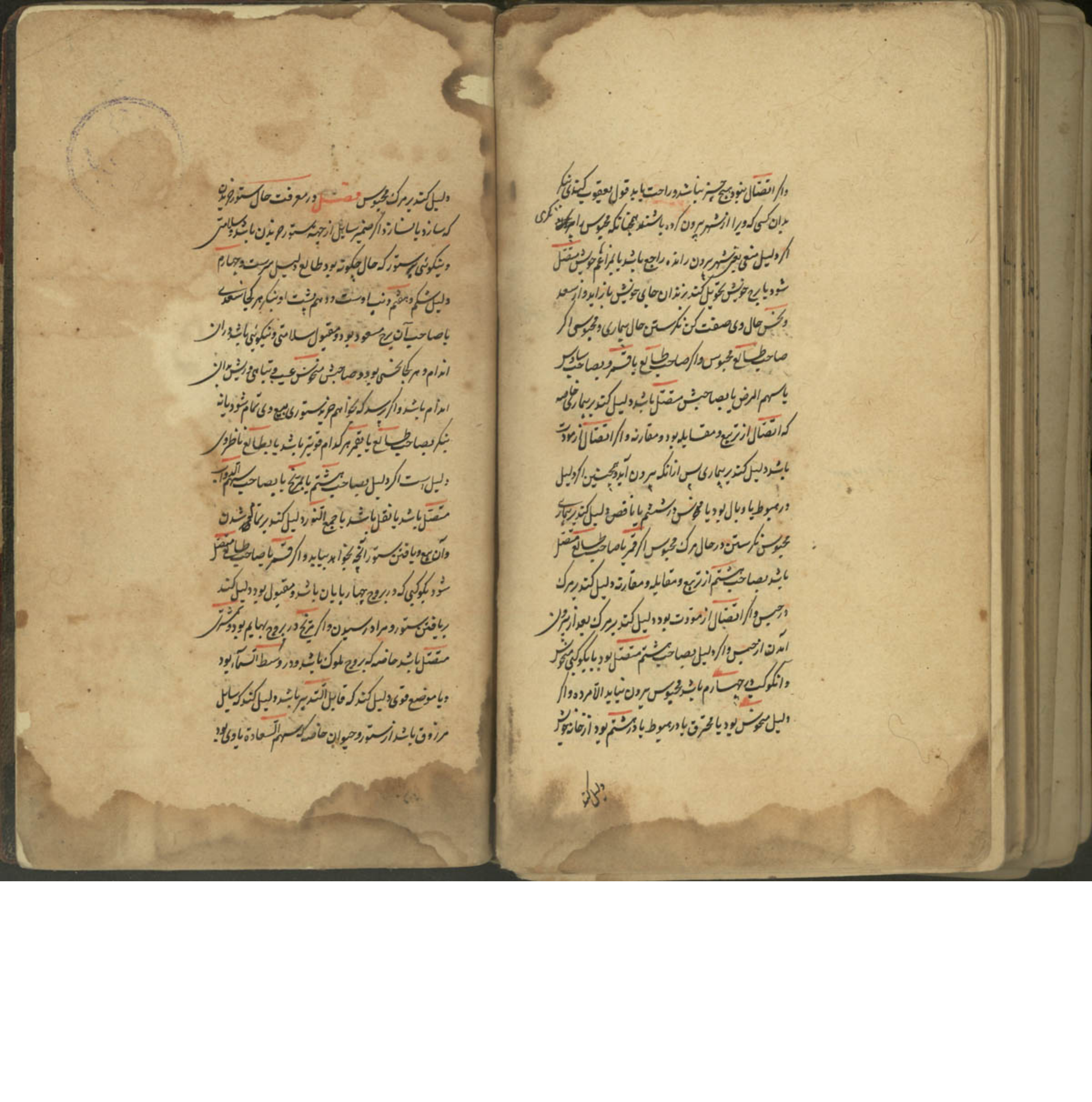
یا برج ثابت کار دشوار شود و در حبس دیر بماند فصل در معرفت
حال محبوس از جهت خصم اگر این محبوس از جهت خصم بود بنگر بصاحب
هفتم و صاحب طالع اگر میان ایشان اتصال مودة و قبول بود دلیل
کند بر خشنود شدن خصم و راحت یافتن محبوس اگر اتصال از تربیع و
مقابله بود کار دشوار شود و سخت و همچنان صفت کن که از سلطان
حکم کردیم و اگر محبوس از سالی بیشتر بماند وی را از تحویل سال برون
آر و از قطر سعود و نحوس حکم کن چنانچه در باب زندانی حکم کردیم
بخلاص یا ماندن و نیز از قسم شهادة خواه فصل در معرفت
حال چوب و زخم و عذاب یا کشتن محبوس دلیل عذاب و چوب و
زخم مریخ است و با صاحب خانه عشر و اگر صاحب طالع یا قمر
را بمریخ یا بصاحب خانه اتصال بود دلیل کند بر عذاب و رنج اگر
اتصال از تربیع و مقابله و مقارنه بود سخت رنج و عقوبت
باشد خاصه که در اوتاد باشد که اتصال از مودت بود سهلتر
باشد و عذاب کمتر و اگر اتصال قبول بود بیم کند لیکن بر تنش
المی رسد و امید سلامتی باشد و اگر دلیل طالع بمریخ منحوس
باشد از زحل و عقوبت دلیل زخم شمشیر باشد و کشتن و اگر نحوست

دلیل

دلیل را از مریخ یا از صاحب خانه عشر از برج اسد و حوت باشد دلیل
کند بر تازیانه زدن و اگر بجای مریخ زحل باشد و در خانه خویش
بود دلیل کند بر عذاب و چوب و زخم و نهادن خشت و سنگ
بر پشت و گردن و او تحمل چیزهای گران و اگر سعد بر زحل یا مریخ ناظر
بود آن ~~ضرر~~ و تباهی را بشکند باندازه قوت و ضعف آن سعد اگر قمر
با صاحب طالع یا آن کوکب که نیر با بصاحب طالع ناظر باشد
بتربیع یا مقابله یا مقارنه مریخ باشد یا سهم القتل یا صاحبش یا در
وسط السماء باشد یا قابل این دلیلان و آن برج جوزا بود یا مثلثات
وی دلیل کند بر آنکه محبوس را ~~[illegible]~~ و اگر اتصال از مودت
بود پس از آنکه رها کرد دیگر کشته یا زنده از بندش سهم العذاب بگیر از قمر
تا زحل و در خانه ششم روی فزای و از برج ششم طرح کن هر کجا رسد
سهم عذاب آنجا بود و اگر قمر یا صاحب طالع بدین سهم یا بصاحبش
متصل بود از تربیع و مقابله و مقارنه دلیل کند بر عذاب سهم القتل
والصلب بگیر از قمر تا مریخ و درجات خانه هشتم روی افزای
و از خانه هشتم طرح کن هر کجا رسد سهم آنجا بود و اگر صاحب طالع یا
قمر بدین سهم یا بصاحبش متصل شود دلیل کند بر کشتن و بدار کردن

ای ضرر

سر دار برند



وار اتصال نبود هیچ چیز نباشد و راحت یابد قول یعقوب کندی نگر
بدان کسی که ویرا از شهر بیرون کرده باشند همچنانکه محبوس را [illegible] نگری
اگر دلیل منفی یعنی شهر بیرون رانده راجع باشد یا بمنزل خویش متصل
شود یا برج خویش تحویل کند بزندان جای خویش باز آید و از سعد
و نحس حال وی صفت کن نگرستن حال بیماری و محبوسی اگر
صاحب طالع محبوس و اگر صاحب طالع یا قمر و بصاحب سادس
یا سهم المرض یا بصاحبش متصل باشد دلیل کند بر بیماری خاصه
که اتصال از تربیع و مقابله بود و مقارنه و اگر اتصال از مودت
باشد دلیل کند بر بیماری پس از انکه بیرون آید همچنین اگر دلیل
در هبوط یا وبال بود یا منحوس در ششم یا ناقص دلیل کند بر بیماری
محبوس نگرستن در حال مرگ محبوس اگر قمر یا صاحب طالع متصل
باشد بصاحب هشتم از تربیع و مقابله و مقارنه دلیل کند بر مرگ
در حبس و اگر اتصال از مودت بود دلیل کند بر مرگ بعد از بیرون
آمدن از حبس و اگر دلیل بصاحب هشتم متصل بود یا با کوکبی منحوس
و آن کوکب در چهارم باشد محبوس بیرون نیاید الا مرده و اگر
دلیل منحوس بود یا محترق یا در هبوط یا در ششم بود از خانه خویش

دلیل کند

دلیل کند بر مرگ محبوس **فصل** در معرفت حال دستور چون بدین
که سازد یا نسازد و اگر ضمیر سایل از جهت دستور رجوع بدین باشد و سلامتی
و نیکوئی دستور که حال چگونه بود طالع دلیل دست و چهارم
دلیل شکم و هفتم و نبا و دهم پشت او نگر هر کجا سعدی
یا صاحب آن برج مسعود بود و مقبول سلامتی و نیکوئی باشد و ان
اندام و هر کجا نحسی بود و صاحبش منحوس عیب و تباهی رسیدن آن
اندام باشد و اگر پرسد که بخواهم جو دستوری بیع وی تمام شود یا نه
بنگر بصاحب طالع یا قمر هر کدام قوی تر باشد یا بطالع ناظر وی
دلیل است اگر دلیل بصاحب هشتم یا مریخ یا بصاحب سهم الموت
متصل باشد یا نقل باشد یا جمع النور دلیل کند بر تمامی شدن
و آن بیع و یافتن دستور آنچه بخواهد بیاید و اگر قمر با صاحب طالع متصل
شود یا کوکبی که در بروج چهارپایان باشد و مقبول بود دلیل کند
بر یافتن دستور و مراد رسیدن و اگر مریخ در بروج بهایم بود و مشتری
متصل باشد خاصه که بروج ملوک باشد و در وسط السماء بود
و یا موضع قوی دلیل کند که قابل التدبیر باشد و دلیل کند که سایل
مرزوق باشد از دستور و حیوان خاصه که سهم السعادة با وی بود



یا صاحب جنس دلیل کند بر یافتن منفعت و فایده از ستور و حیوان
سود بسیار باشد و همچنین اگر صاحب ثانی عشر مقبول بود و صاحب طالع
از صاحب ثانی عشر مسعود یا در ثانی عشر بود و مقبول و مسعود دلیل
کند بر یافتن منفعت و سود و فایده از ستوران و اگر مریخ در ثانی عشر
بهایم بود و اگر مشتری متصل و مقبول و مسعود باشد مایل بر رزق
باشد از جنس و جوهر ستور که آن برج دلالت کند سهم الدواب
بگیر از مریخ تا درجات ثانی عشر و درجات طالع بر وی افزای و از
طالع طرح کن هر کجا که رسد سهم آنجا بود معرفت لون ستور
و بهایم اگر پرسند که این ستور از چه لون باشد بنگر بصاحب ثانی عشر
یا بکوکبی که در ثانی عشر باشد ستور بر لون آن کوکب باشد و اگر زحل
باشد آن ستور قور بود سرخی که بسیاهی زند و اگر مشتری باشد
زردی که بسپیدی زند و اگر مریخ باشد سرخ باشد که بشقری
ماند و اگر شمس باشد کمیت باشد یا بلون دودی یا تاریک لون
یا چون زنگ سایه یا سیاه و اگر زهره باشد سپیدی بود که اندک
مایه سرخی زند چون سپید ریم ناک و اگر عطارد باشد ابلق
باشد یا همرنگ کبوتر و اگر قمر باشد بنگر بکوکب متصل از وی

